امیر شوکت الملک علم

«امیر قائن»

تحریر و تقریر محمد علی منصف

امیر شوکت الملک علم

«امیر قائن»

تحریر و تقریر محمّد علی منصف

مؤسسه انتشارات امیرکبیر

منصف، محمدعلی

امیرشوکت‌الملک علم (امیرقاین)

چاپ اول: اسفندماه ۱۳۵۴

چاپ دوم: خردادماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»

شماره ثبت کتابخانه ملی:

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

سبب نگارش و وجه تسمیه	صفحه	۹
جغرافیای بیرجند	»	۱۷
تاریخ خاندان علم	»	۲۳

قسمت اول

تولد و دوران نوجوانی	»	۳۵
خلاصه از دوران حکومت و تصدی امیر در مقامات و پستهای دولتی	»	۴۲

قسمت دوم

خانوادهٔ امیر	»	۶۱
تربیت اولاد	»	۶۷
طرز خدمت امیر در دوران امارت و تصدی مشاغل	»	۷۷
دیانت، تعصبات و قیودات مذهبی امیر	»	۸۴
شرح برنامهٔ بیست و چهارساعته زندگی امیر	»	۸۹
ذوقیات و خوی هنردوستی	»	۹۷
فراست و دوراندیشی در مسائل سیاسی و اجتماعی	»	۱۰۳
نکاتی درباره خصوصیات اخلاقی امیر	»	۱۱۱
مسافرتهای امیر	»	۱۱۵

قسمت سوم

خدمات فرهنگی امیر	»	۱۲۵
مدرسه علوم دینیه	»	۱۲۷
لوله‌کشی بیرجند	»	۱۴۹
نوانخانه	»	۱۵۶
تشکیل جمعیت شیر و خورشید	»	۱۶۰

قسمت چهارم (حوادث مهم زندگی اداری و سیاسی امیر)

غائله‌ای که در نطفه خفه شد	»	۱۶۷

طغیان برای ریش و سبیل « ۱۷۲
غائله کلنل محمد تقی‌خان « ۱۷۶
مسئله هیرمند « ۲۰۰
چکاب « ۲۰۷
سفر شیراز (مأموریت استانداری فارس) « ۲۱۱
وزارت پست و تلگراف « ۲۱۴

قسمت پنجم

از شهریور تا وفات « ۲۲۵
بیماری و فوت امیر « ۲۴۱
پس از درگذشت « ۲۴۵

قسمت ششم

نامه جناب آقای امیراسدالله علم « ۲۵۸
نامه جناب آقای علی دشتی « ۲۸۲
تقریرات جناب آقای کلنل علینقی وزیری « ۲۸۵
نظر جناب آقای دکتر محمد سجادی « ۳۰۰
نظر جناب آقای رام « ۳۰۲
نظر جناب آقای علی‌اصغر حکمت « ۳۰۵
نظر جناب آقای حسن‌علی حکمت « ۳۱۳
نظر آقای میجردنیون « ۳۱۸
اقتباس از یادداشتهای مستر هیل « ۳۲۰
نظر و اعتقادات ژنرال دیکسن « ۳۲۷
نظریات سرکلارمونت‌اسکرین « ۳۳۶
تقریظات « ۳۴۱
فهرست اعلام « ۳۷۵

پس از سلام نوروز سال ۱۳۱۸ درپیشگاه شاهنشاه رضاشاه‌کبیر
امیر شوکت‌الملك علم و نگارنده

مقدمه چاپ دوم

کتاب زندگی‌نامه «امیرشوکت‌الملك علم» با حسن استقبالیکه علاقه‌مندان نشان دادند خیلی زودتر از حد انتظار تمام و هنوز ماه دوم سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی به‌آخر نرسیده درکتاب‌فروشیها نسخه‌ای از آن را نمیتوان یافت.

خیلی از همشهریان عزیز اینجانب بخصوص آنان که مدارج اولیه تحصیل خود را در مدارس شوکتیه بیرجند طی کرده‌اند به‌داشتن و خواندن کتاب مورد بحث اظهارعلاقه میکنند.

بعلاوه خیلی از دانش‌پژوهان و محققان که در پی تحقیق و شناختن رجال معاصر ایران «بخصوص آن‌گروه از رجال که به‌نحوی از انحاء درحوادث تاریخی و اجتماعی زمان خود مؤثر بوده‌اند» میباشند مستقیم و غیرمستقیم به‌اینجانب تذکر داده‌اند که به‌تجدید طبع زندگی‌نامه مرحوم امیرشوکت‌الملك علم اقدام کنم تا علاقه‌مندان بیشتر و به‌نحو وسیع‌تری به‌فضائل اخلاقی، وطنی، شاه‌پرستی، فرهنگ‌خواهی و مردم‌دوستی این امیر کویرنشین بی‌نظیر آشنا شوند تا انشاالله تعالی بگفتهٔ استاد حبیب یغمائی «فرزندان ایران از زندگی این افراد پندآموزند و به‌راه آنان گرایند سعادت و رستگاری دنیاو آخرت را دریابند و نیك‌نام بمانند.»

برعایت این خواسته‌های ارجمند مقدم به‌چاپ دوم شدم. مختصر اغلاطیکه در چاپ اول رخ داده بود اصلاح کردم و فصل مسافرتهای مرحوم امیر که از اصل محذوف مانده بود واطلاع برآنها خالی از فایدت نیست‌بر فصول کتاب افزودم و اینك چاپ دوم را بصورتیکه ملاحظه میفرمایند تقدیم خوانندگان عزیز میکنم.

ضمناً پس‌از انتشار چاپ اول گروه زیادی از انتشار کتاب و نحوه کتابت و دقتی که در مستندبودن مطالب آن بکار رفته است به‌اینجانب اظهار عنایت و لطف فرموده‌اند شخصیت نویسندگان آن و قدرت نویسندگی برخی از آنان چنان مرا تحت تأثیر قرار داده که دریغم آمد چند نمونه از آنها را در چاپ دوم منعکس نسازم.

بدین مناسبت در خاتمه‌کتاب تحت عنوان تقریظات چند نمونه ازآن همه عنایت و تقریظ را عیناً بنظر خوانندگان گرامی میرسانم.

محمدعلی منصف ـ دزاشیب

۲۹ اردی‌بهشت ۲۵۳۵

سبب نگارش و وجه تسمیه

اینجانب محمدعلی منصف پسر مرحوم میرزا مهدیخـان مستوفی، در قریه عبدل‌آباد محولات از دهستان تربت حیدریه متولد شده‌ام. تاریخ دقیق تولدم معلوم نیست زیرا متأسفانه پدرم سنت زمان را رعایت نکرده و تاریخ تولدم را در حاشیهٔ قرآن یا کتابی یادداشت ننموده است.

باتوجه به خاطراتی که از گذشت زمان و حوادث روزگار دارم احتمال میدهم در سال ۱۳۲۲ هجری قمری دیده بـه جهان گشوده باشم اما کدام روز و ماه؟ معلوم نیست.

دوران صباوت را تا حدود ده الی یازده‌سالگی در عبدل‌آباد گذرانیدم. پدرم که یگانه پسر او در میان سه دختر بودم سخت به من علاقه داشت و به محض اینکه آثار قدرت تشخیص و تمیز در من ظاهر شد به تربیت و تعلیم من پرداخت، بهمین جهت خیلی زودتر از سن معمول آن زمان با خط و کتابت آشنا شدم. علاوه برتلمذ نزد پدرم و در مکتب آخوند ملاحسین وآقا سید محمدگاهی معلم سرخانه هم‌داشته‌ام. نخست یك آخوند ترشیزی (کاشمری) بـود که گـذشت روزگار نامش را از لوح خاطرم زدوده است اما کمی سواد اوازیادم نمی‌رود. دوم فاضل دوغ‌آبادی بود کـه تا تاریخ ترك محـولات و عزیمت به بیرجند معلم سرخانه‌ام بود.

در همین سالها چه قبل از رفتن به‌مکتب و چه بعد از آن کلمه «امیر قاین» پیوسته به گوشم می‌خورد. مثـلا اگر لباس نـوی می‌-

پوشیدم و یافی‌المثل ساعتی بـه‌من داده می‌شدکـه درجیب بگذارم، همبازیهای کوچه و همدرسهای مکتب پیش خود زمزمه می‌کردند که «امیر قاین برایش سوغاتی فرستاده» ومن درآغاز از این زمزمه‌ها و سرگوشیها چیـزی نمی‌فهمیدم اما طبعاً کنجکـاو می‌شدم و در اندیشه خود جستجوگر «امیر قاین» بودم.

شبی از پدرم جویا شدم که امیر قاین کیست و چکاره است‌که می‌گویند برایم سوغاتی فرستاده است. پدرم با حوصله خاصی به‌من حالی کرد که: «امیر قاین بزرگی است که در شهر بیرجند سکونت دارد و بر قاینات حکومت می‌کند. خواهر بزرگت که نامش ساره‌است همسر او می‌باشد.» بـه این صورت بـرای نخستین بار بـه‌هویت امیرقاین پی بردم و از انتساب خودم با او مطلـع گردیدم. بعدهـا بطور مکرر که شرح آن بیان خواهد شد این نام دوست‌داشتنی در طی مراحل تحصیل و در دوران زندگی بگوشم خورد و در خاطرم نقش بست چنانکه همین نام اکنون زیرنویس عنوان این کتاب شده است.

باری، اوقات این دوره از عمر مانند سایر ادوار بزودی بسر آمد. گاهی هم درمعیت پدر که‌جدائی پسرش را نمی‌توانست تحمل کند مسافرتهای طولانی یا کوتاه‌مدت به تربت حیدریه دست می‌داد. در یکی از همین سفرها تلگرافی بدست پدرم رسید مبنی بـراینکه امیر شوکت‌الملك امیر قاین در مراجعت از تهران از طریق تربت حیدریه به عبدل‌آباد خواهد آمد و شبی مهمان پدرزنش خواهد بود.

این تلگراف وضع را عوض کرد، سکوت و سکون خانوادگی بدل به جنبش و تحرك و نشاط شد، فوراً و با شادی بـه عبدل‌آباد برگشتیم تا وسایل پذیرائی از مهمان عالیقدر خود را فراهم‌سازیم. پدرم بی‌درنگ به‌منظور استقبال از امیر عازم مشهد شد و به مادرم تعلیم داد که روز ورود امیر مرا به استقبال بفرستد.

روز موعود فرارسید ومن باتفاق لله‌ام چند فرسنگ به‌استقبال شتافتم. امیر مهربانی بسیارکرد وشب‌که به خدمتش رسیدم به‌پدرم تأکید فرمود که باید فوری مرا برای تحصیل به بیرجند بفرستد تا در مدرسه‌ای‌که خودش تأسیس‌کرده درس بخوانم پدرم‌که از مسافرت گریزان بود و ده‌نشینی را برشهرنشینی ترجیح میداد ناچار دستور امیر را بکار بست و سال بعد مرا با خود به بیرجند بردووارد بـر

مدرسه شوکتیه کرد.

در طول تحصیل پیوسته مشمول مراحم امیر بودم زیرا علاوه بررابطهٔ خویشاوندی که داشتم نحوهٔ درس خواندن و شاگرد اول و ممتاز بودنم موجب مزید عنایت امیر میشد چنانکه پس‌از خاتمهٔ دورهٔ مدرسهٔ شوکتیه اظهار فرمود که «این مقدار تحصیل برای زندگی‌در دنیای امروز کافی نیست و باید برای تکمیل معلومات بـه تهران بروی.» پدرم نه راضی بود و نه از نظر مالی قادر ولی امیر کلیه مخارج تحصیل مرا تقبل کرد و به‌این ترتیب به‌اتفاق آقای دکتراسد قوامی که او هم از شاگردان ممتاز شمرده می‌شد هردو بخرج امیردر سال ۱۲۹۹ شمسی عازم تهران شدیم. طی همین سفر در فرهادگرد در جلو کاروانسرائی بار دیگر کلمهٔ امیرقاین به گـوشم خـورد: ژاندارمی به ژاندارم دیگر که در نقطهٔ مرتفعی ایستاده و دست به کمر زده بود خطاب کرد که: «چرا مثل امیر قاین ایستاده‌ای!» درطی مدت چهار سال که در تهران تحصیل میکردم و دورهٔ مدرسهٔ علـوم سیاسی را به پایان می‌رساندم باز بطور مکرر عبارت امیرقاین بـه گوشم می‌خورد. شاگردان مدرسهٔ سیاسی مرا بـرادرزن امیر قاین معرفی میکردند و برایم قائل به شخصیت و موقعیت خاص بودند. در همان سالها امیر سفری بـه تهـران کرد. بین امیر و سردار اسعد بختیاری ملاقاتی رخ داد که من هم حضور داشتم. سردار اسعد نیز آن بزرگ را امیر قاین خطاب میکرد.

دوران تحصیل به خرج امیر پایان یافت و به دستور امیر به بیرجند باز گشتم اما بی‌علاقه نبودم که راهی دیار فـرنگ شوم و دنبالهٔ تحصیل خود را بگیرم زیرا در آن زمان این اندیشه در تمام‌دلها راه داشت اما امیر دیگر صلاح ندانست و مرا مأمـور تدریس در مدرسهٔ شوکتیه کرد. مدت هشت سال زیر نظر امیر و باراهنمائیهای محبت‌آمیز او به تدریس در مدرسه و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی اشتغال داشتم. گمان میکنم نحوهٔ کار و رفتارم رضایت‌بخش بود چه علاوه برامیر مردم شریف‌و نجیب‌و حق‌شناس بیرجند نیز در موارد مختلف به‌من ابراز اعتماد و محبت میکردند چنانکه هیچ انجمن و جمعیتی تشکیل نمی‌شد که‌مرا به‌عضویت آن انتخاب نکرده باشند. شاید براثر بخت و یا استعداد بود که درتمام مجامع‌که‌طبعاً به‌ریاست

امیر تشکیل‌میشد عضو فعال‌و مؤثر شناخته میشدم و همین‌امر باعث گردید که در انتخابات مجلس شورای ملی برای دورهٔ نهم تقنینیه نامم برسر زبانها افتد و به‌اصطلاح کاندید این مقام شوم ـ امیر نیز که زمینه را مساعد یافت تأییدم فرمود و به‌افتخار نمایندگی مجلس شورای ملی نائل شدم و تا حیات امیر پیوسته به نمایندگی انتخاب می‌گردیدم. بعد از وفات امیر باز تا خاتمهٔ دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی توانستم سمت نمایندگی خود را حفظ کنم زیرا علاوه برمحبتی که از ناحیهٔ مردم بیرجند ابراز میشد لطف و عنایت فرزند برومند آن مرحوم‌آقای امیر اسداله‌علم وسایراعضای خاندان محترم علم بخصوص بانو خدیجه علم و بانو فاطمه خزیمه علم شامل حالم بود چنانکه در حال حاضر نیز مشمول این عنایت هستم و حتی فرزندانم نیزازهمت جوانمردانه و معارف‌پرورانهٔ‌آقای علم ازطریق دریافت کمك هزینه تحصیلی و سایر کمك‌ها بهرهٔ کافی برگرفته‌اند.

خوانندهٔ عزیز با مطالعهٔ این مقدمه تصدیق خواهد فرمود که مرحوم امیرمحمدابراهیم‌خان‌علم‌امیرشوکت‌الملك امیرقاین به‌گردن این ناچیز حقی بزرگ و به عبارت صحیح‌تر حقی نادر و کم‌نظیر دارد.

سپاسگزاری و حق‌شناسی اقتضا میکرد که من هم نسبت به‌او و در اجرای نیات پاکش که همه به‌منظور تأمین وسایل آسایش مردم و خدمت به کشور بود، فردی فداکار، صمیمی و فعال باشم که بزعم خود در این باره کوتاهی نکرده‌ام و در راه خدمت به کشور واجرای نیات امیر وانجام خواسته‌های مردم بیرجند نهایت سعی را بجا آورده‌ام و تصور می‌کنم خاطر امیر هم از نحوهٔ خدمتم راضی بودچه اگر رضایت نمی‌داشت با صراحت لهجه و شجاعتی‌که در بیان عقاید و استنباطات خود داشت بعید بود اغماض نماید. بهرحال بی‌نهایت مرهون و مدیون محبت‌ها و کرامت‌های امیرم و معلوم نیست‌مطیع‌ـ بودن و فعالیت داشتن در اجرای منویاتش آنهمه مهربانیها و بزرگواریها را جبران کرده باشد و گمان نمی‌کنم با انجام هرنوع خدمتی دین خود را کماهوحقه بتوانم اداکنم. معهذا بحکم «مالایدرك کله لایترك کله» کوشش می‌کنم آخرین سپاسگزاری را بجا آورم یعنی لااقل این مرد شریف و بزرگوار را که شخصیت و خدمات او

بر بسیاری از هموطنان گرامی پوشیده مانده و شاید نامی از او به سمع بعضی نرسیده است معرفی کنم و برسبیل اختصار صفات برجسته و ملکات فاضلهٔ او راکه درگروه و طبقهٔ خودش دارای مکتب عالی خاصی بود شرح دهم بخصوص که بحث در این موضوع برای آگاهی کسانیکه بعد از ما تاریخ معاصر ایران و بخصوص دوران انقلاب مشروطیت را مطالعه خواهند کرد مفید خواهد بود.

در آن روزگار و در پادشاهی مظفرالدین شاه هرگوشه‌ای از ایران تیول فرد یا افرادی بود که به عنوان ایالت، حکومت، ریاست ایل وقبیله و عناوینی مشابه بااینها مطامع ومنافع خود را در منطقه نفوذ بدون هیچگونه نگرانی و ترس از بازخواست تا آن‌جاکه در قدرتشان بود تأمین میکردند و رعایای بیچاره جملگی در اختیار آن افراد بمنزلهٔ گاوان شیرده شمرده می‌شدند. و حکومت مرکزی نه قصد آن را داشت که جلو چپاول و بیدادگری آنان را بگیرد و نه قدرت آن را و بهمین اندازه که آنها هرچند سال یکبار سری به پایتخت بزنند و به تقدیم پیشکشی‌ها و هدایائی طمع متصدیان مرکز را اقناع دهند قناعت می‌ورزید. نه‌قانونی برای نحوهٔ عمل و رفتار آنان وجود داشت و نه ضابطه‌ای و نه اگر وجود داشت حکومت مرکزی نمی‌توانست براجرای آنها نظارت کند. بنابراین عمل‌حکام و رؤسای عشایر تابع طرز تفکر وتربیت‌و ساختمان مغزی آنها بود؛ اگر برمبانی انسانی و اخلاقی و مذهبی و عدالت‌خواهی تربیت شده بودند با رعایا رفتاری معتدل داشتند و اگر نه بسیار ظالمانه‌و وحشیانه عمل میکردند.

من میتوانستم نمونه‌های بسیاری از اعمال وحشیانه بعضی از حکام آن زمان را بیان کنم اما به مناسباتی خودداری کردم و همهٔ‌آنان را به قضاوت تاریخ‌سپردم زیرا اسناد ومدارك‌کافی برای شناساندن آنان به‌نسل آینده در دسترس پژوهشگران و مطالعه کنندگان قرار دارد.

آنچه را که لازم است ذکر کنم اینست که در چنین اوضاعی‌که اختیار کامل نواحی مختلف کشور در دست فرمانروایانی خودخواه و منفعت‌جو و بی‌اعتنا به تمام مبانی اخلاقی و ضوابط انسانی و قوانین مذهبی قرار داشت اگر امیری در گوشه‌ای از کشور وحاشیهٔ

کویر فردی واجد تمام صفات عالیه انسانی، اجتماعی ومذهبی باشد وبرمبنای کمال انصاف وعدالت فرمانروائی کند شایستهٔ سپاسگزاری است و باید نام او و شرح حال او باقی بماند و خدمات او برصفحهٔ روزگار ثبت شود تا موجب اطلاع آیندگان گردد و نسلهای آینده بدانند که در آن بحبوحهٔ فساد و تباهی باز هم مردانی بوده‌اند که مانند نوری در تاریکی و جواهری در گل‌ولای می‌درخشیدند وهمانها مایهٔ نجات و بقای کشور شدند. در میان این گروه اگر امیر شوکت‌الملك علم از جهات اخلاقی وانسانی و نحوهٔ حکومت منحصر نباشد بدون تردید در رأس قرار دارد.

من بسیار متأسفم که با این همه صفات نیکو و آثار ارزنده و خیرات و مبراتی که از وی باقیمانده و با آن همه کمالات اخلاقی و انسانی که در سراسر حیات از خلال گفتار و رفتارش ساطع بود باز به مواردی برخورده‌ام که بعضی از افراد نتوانسته‌اند حقیقت امر را دریابند یا نخواسته‌اند امثال امیر را که بسیار نادرند بشناسند.

روی سخنم بیشتر با مطبوعات و یا به‌اصطلاح معمول روز بزرگترین وسیله ارتباط جمعی است. برسبیل مثال همه‌ساله سالنامه‌هائی در تهران منتشر می‌گردد حاوی اسامی رجال و خدمات آنها و در آنها گروهی که براثر خدمات‌دوران زندگی دارای‌مقام وشخصیتی شده‌اند خاطرات آموزنده و ارزنده خود را نقل می‌کنند که بسیار قابل استفاده است. ضمناً از گروهی نیز بعنوان رجال کشور نام‌برده می‌شود که بحق و واقع نمی‌توان آنها را در عداد گروه اول شناخت و در جریان امور منشأ اثر دانست. این نحوه معرفی‌نامه و گروه‌بندی حاکی است که افق دید تحقیقی نویسندگان مطبوعات و سالنامه‌ها محدود و متوجه تهران و یکدسته افراد مشخص و معدود است. مگر غیر از تهران سایر نقاط کشور جزو ایران شناخته نمی‌شود؟ آیا رجالی که وجودشان در حوادث ایران و تاریخ مملکت به‌وجهی از وجوه مؤثر بوده فقط افراد مقیم و ساکن تهران می‌باشند؟ آیا سایر خدمتگزاران میهن که در اکناف کشور به خدمتگزاری، مرزداری و بسا اوقات جانبازی اشتغال داشته‌اند و از فعالیت و ابتکارات آنها استفاده شده است نباید در عداد رجال کشور محسوب و توجهی به شرح‌حال و خدمات آنها معطوف شود.

بنده به‌جاهای دیگر کار ندارم و شاید هم اطلاع کافی نداشته باشم اما دربارهٔ بیرجند و قاینات می‌توانم خود را مطلع به‌حساب‌آورم و ادعا کنم که افرادی در این خطه بوده‌اند که شرح زندگی، آثار وجودی و شخصیت اخلاقی و اجتماعی آنها حقاً شایان ذکر است. والاتر از همه آنها مرحوم امیرمحمدابراهیم‌خان علم است که با اتکاء به مدارك و اسناد غیر قابل تردید می‌توان گفت: در حاشیهٔ کویر به دنیا آمده و با تحصیلات مقدماتی که معمول آن زمان بوده است متجاوز از چهل سال با یك نظر بلند و دید روشن و قوهٔ تخیل و ابتکاری بسیار قوی ناحیه‌ای وسیع را سرپرستی و پاسبانی کرده و به‌صورت یك مرزدار بسیار شایسته قاینات و سیستان و تاحدی بلوچستان را از حوادث و اتفاقات خونینی که در سایر نقاط ایران‌رخ‌میداد مصون و محفوظ داشته است و درعین‌حال مقدم به اقدامات و موفق به خدماتی شده است که از لحاظ دانش و بینش‌مردم آن حوزه و بهداشت و رفاه اجتماعی آنها بی‌نظیر بوده است ولی متأسفانه تا این زمان کسی در صدد شناساندن این شخصیت ممتاز و خدمات برجستهٔ او برنیامده است.

همین امر بیش از هرچیز مرا برانگیخت که آثار ارزنده‌ای که مولود طرز فکر و علو طبع و همت والای او بود و از او درقاینات بجای‌مانده همراه شرح‌مختصر زندگی و خدمات ارزنده و صفات برجسته‌اش برشتهٔ تحریر کشم تا نقاب ابهام از چهره حقیقت کنار رود و نیز به مضمون «من‌لم‌یشکر الناس لم یشکرالخالق» دینی را که از امیر به‌گردن دارم و شرح آن قبلا گفته شد تا حدی ادا شود.

آنچه در این مجموعه بنظر خوانندگان خواهد رسید شمه‌ای از خاطرات پراکنده و یادداشتهای متفرقه‌ای است که در طول مدتی که افتخار مصاحبت و معاشرت مرحوم امیر شوکت‌الملك را داشته‌ام جمع‌آوری گردیده. علاوه برآن که از خاطرات افرادی که درك‌محضر آن مرحوم را کرده‌اند نیز حتی‌المقدور استفاده شده، مندرجات تواریخ معاصر و آنچه مأمورین‌خارجی، دوستان و همکاران و مطلعین ایرانی دربارهٔ امیر شوکت‌الملك به‌خاطر داشته و مرقوم داشته‌اند نیز از نظر اینجانب و تنظیم‌کنندگان مجموعه دور نبوده است.

ادعا نمیشود که تمام آنچه را میسر بوده جمع‌آوری کرده‌ایم.

چه بسا مطالب و یادداشتها و خاطرات که متأسفانه در دسترس ما قرار نگرفته که امید است بعداً علاقه‌مندان بـه این شخصیت کـم‌نظیر اینگونه مطالب را به‌نحوی از انحاء در آن منعکس سازند.

مطلب دیگری که برسبیل اعتذار تذکر آن را لازم میدانم اینست که در جریان کار توجه اصلی معطوف به مطالب مربوط به شخصیت و فضائل مرحوم امیر شوکت‌الملك بوده و هیچگونه تعارفات معموله که در تحریرات و مکتوبات متداول است رعایت نگردیده مثلا برسبیل احترام ضمیر جمع بجای ضمیر مفرد بکار نرفته و یا در ذکر اسامی اشخاص حتی در مورد کسانی که از لحاظ تشریفات استحقاق عنوان جناب را نیز دارند خودداری شده است. امیدوارم آنرا حمل بر بی‌ادبی و بی‌توجهی نویسنده و نویسندگان مجموعه نفرمایند.

در خاتمه باید یادآوری کنم که در تهیهٔ مجموعه کوشش خستگی‌ناپذیر همشهری عزیز آقای محمدحسین فرزین کـه با انشاء روان خود به تنظیم یادداشت‌های من کمك کرده برای من بسیار ارزنده بوده است. آقایان دکتر جمال رضائی و دکتر محمداسماعیل رضوانی استادان دانشگاه تهران و آقای دکتر غلامرضا تهامی رئیس اداره حقوقی بانك رهنی ایران نیز در این راه مرا به شایستگـی یاری کرده‌اند، ایـن هرسه بیرجندی هستند و مراحل نخستین تحصیل خود را در مدارس شوکتیه گذرانده‌اند. آقایان دکتر رضائی و دکتر رضوانـی در کار تدوین و تنظیم تاریخ کامل قاینات نیز می‌باشند توفیق ایشان را در انجام این خدمت آرزو می‌کنم و از آنها و دکتر تهامی و آقای فرزین صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

محمدعلی منصف

تهران، دزاشیب، ۱۳۵۴

جغرافیای بیرجند

شهرستان بیرجند کاملا در شرق ایران قرار گرفته است. در شرق ایران سه منطقهٔ کوهستانی مجزا و جدا از یکدیگر وجود دارد که به ترتیب از شمال به جنوب عبارت است از: در شمال منطقهٔ کوهستانی خراسان که از تربت حیدریه ببعد آغاز میشود. در وسط منطقهٔ کوهستانی بیرجند و در جنوب منطقهٔ کوهستانی بلوچستان. این سه منطقهٔ کوهستانی بمنزلهٔ دیوارهای است که سرزمین همسایهٔ ما، یعنی افغانستان را از تأثیر کویر خشك مرکز ایران برکنار نگه می‌دارد. در شمال بیرجند کویر عمرانی بشکل زبانه‌ای از کویر نمك جدا شده و تا نواحی یزدان و قسمت غربی افغانستان (بین هرات و سبزوار) یعنی‌دشت ناامیدادامه پیدامیکند. درجنوب بیرجند دشت سیستان حد فاصل بین شهرستان بیرجند و بلوچستان قرار گرفته است و بدین صورت دو دالان هموار این منطقهٔ کوهستانی را از هم جدا میکند و ایران و افغانستان را از طریق یك سرزمین هموار و بدون عارضه جغرافیائی و در عین حال خشك و بی‌آب بهم متصل میسازد.

با اینکه سلسله کوهستان‌های خراسان و بلوچستان از نظر ضخامت و ارتفاع بسی مهمتر از منطقه کوهستانی قاینات است، اما معلوم نیست به چه مناسبت از زمانهای بسیار قدیم تنها شهرستان بیرجند کوهستان نام گرفته و به این اسم شهرت یافته است. ظاهراً نام کوهستان در ادوار قبل از اسلام و لااقل از دور ساسانیان باین

سرزمین داده شده است و همین نام است که در نوشته‌های فارسی و عربی پس‌از اسلام بصورت قوهستان و قهستان نیز آمده‌است. مرکز قاین تا ادوار متأخر «قاین» بوده و بهمین روی تمام آن سرزمین را در دورهٔ صفویه و عهد قاجاریه «قاینات» می‌خوانده‌اند.

بیرجند از نظر جغرافیائی در منطقهٔ کاملا خشك کرهٔ زمین قرار گرفته است. مدار ۳۱ درجه از جنوب آن میگذرد و مدار ۳۴ درجه از شمال آن؛ زمینهائی که در روی کره در میان این سه چهار درجه قرار گرفته‌اند همه مناطقی خشك و کم بارانند. کویر نمك و کویر لوت و کویر مرکزی و بین‌النهرین و قسمتهای شمالی عربستان و شبه جزیرهٔ سینا و قسمتی از شمال صحرای افریقا کم و بیش در همین مسیر قرار دارند. بعبارت صحیحتر وجود باران در این عرض جغرافیائی نسبت مستقیم با سلسله کوهستانها و ارتفاع آنها دارد یعنی‌که هرجا سلسله‌کوهی سر به‌آسمان کشیده است ابرهای باران‌زا را اندکی بخود می‌کشاند و مختصری باران در اواسط زمستان و اوایل بهار کسب می‌کند که اکثر و بخصوص در اوایل بهار بشکل رگبار چند دقیقه‌ای فرو می‌ریزد و گاهی سیلابهای سهمگین و مخرب براه می‌اندازد که بیش از چند ساعتی دوام ندارد و هرجا کوه نیست و زمین مسطح و هموار است بشکل کویرهای خشك و سهمناك درآمده و گاهی چندین سال ممکن است بگذرد که یك قطره باران فرو نریزد.

بنابراین، مقدار باران در این مناطق بستگی به ارتفاع کوه و موقع جغرافیائی هر ناحیه دارد. برای مثال، سلسله کوههای غربی ایران و نواحی پشتکوه و پیشکوه تقریباً در همین عرض واقع شده اما به این علت که ارتفاع آنها زیاد است و ضمناً بطور مستقیم و بدون مانع در معرض بادهای مرطوب دریای مدیترانه قرار دارد، بارندگی آن بیشتر است. اما مناطق اصفهان و یزد و بیرجند که از این موهبت برخوردار نیست باران کمتری دارد.

مقدار متوسط باران سالیانهٔ بیرجند از شش سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند که اگر کوهستانهای کم ارتفاع و گنبدی شکل این مناطق وجود نمی‌داشت بدون تردید این مختصر باران نیز نمی‌بارید و کویر مرکزی و کویر نمك و کویر لوت یکپارچه میشد و سرزمینی خشك و سهمناك و پهناور به وجود می‌آمد و طبعاً آب و هوای اطراف آن نیز

این نمیشد که اکنون هست.

شهرستان بیرجند از یك امتیاز دیگر نیز برخوردار است و آن اینست که شهرستانهای گناباد در شمال و بجستان در شمال غربی و طبس در مغرب و سلسله کوه باقران در جنوب حدفاصل بین کویر و این شهرستان قرار گرفته و این منطقه را از تأثیر کویرهای اطراف دور نگه می‌دارد و این خود عامل مهمی است که اگر وجود نمیداشت میبایداین مختصر باران‌نیز به‌نصف‌تقلیل می‌یافت و یا لااقل‌طوفانهای سهمگین کویر و ریگ‌های روان از هر سو هجوم می‌آورد و بر خشکی هوا می‌افزود.

دست طبیعت برای درهٔ اصلی بیرجند که شهر بیرجند درآن قرار گرفته است، دو دیوارهٔ نفوذناپذیر دیگر نیز بوجودآورده است و آن سلسله کوههای مؤمن‌آباد بارتفاع متوسط ۲۷۸۰ متر درشمال شرقی و سلسله کوههای باقران بارتفاع متوسط ۲۷۲۰ متر در جنوب است و باین ترتیب درهٔ بیرجند از تأثیر کویرهای اطراف محفوظ مانده و در دره‌های دو سلسله کوه ییلاقات سرسبز و خرم و لطیف و خوش آب و هوا و سالم بوجود آمده است که از نظر سلامت و لطافت هوا و آبهای شیرین و خوشگوار دیدنی است نه شنیدنی؛ بهمین جهت است که در بارهٔ‌کویر لوت گفته‌اند «لوت دنیائی است بـا کناره‌هـای بهشتی و اندرونی جهنمی.»

این شهرستان با این اوصاف که گفتیم در گذشته و شاید از زمان صفویه به نه و نیم بلوك تقسیم میشده و آن نه و نیم بلوك که مجموعاً قاینات نام داشته بقرار زیر است:

۱) بلوك شهاباد و خوسفرود؛ ۲) بلوك القور؛ ۳) بلوك پسکوه قاین و چرمه و بیهود؛ ۴) بلوك شاخن؛ ۵) بلوك مؤمن‌آباد و سر بیشه؛ ۶) بلوك عرب‌خانه و مختاران و ناحیهٔ هردنگ؛ ۷) بلوك زیرکوه و زهان؛ ۸) بلوك نه و بندان؛ ۹) بلوك قاین؛ ۱۰) نیم بلوك.

در دورهٔ سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر شهرستان بیرجند به پنج بخش بدین شرح تقسیم شد: ۱) درمیان؛ ۲) خوسف؛ ۳) شوسف؛ ۴) قاین؛ ۵) بیرجند و توابع. در سالهای اخیر بخش قاین تبدیل به شهرستان شد. تعداد آبادیهای شهرستان بیرجند قریب به پانصد و شصت و پنج ده و قریه کوچك و بزرگ میباشد. شهرستان بیرجند

بطوری که از اعلام جغرافیائی آن پیداست سابقه‌ای بسیار قدیمی دارد زیرا بیشتر اسامی جغرافیائی آن نامهائی است که یادآور روزگاران کهن است و قبل از اسلام وضع شده است. وجود اسامی مانند بیرجند در برابر خجند، چهکند در برابر تاشکند، و بهلگرد در برابر دستگرد و صدها اسامی مانند آن نشان میدهد که تاریخ این مرز و بوم به تاریخ ماوراءالنهر می‌پیوندد و بهرحال منطقه‌ای است که از زمانهای بسیار دور که مبدأ آن هیچگاه مشخص نخواهد شد محل نشو و نمای بشریت و مرکز یك دسته جامعه‌های کوچك متمدن و مجزی از یکدیگر بوده است. در قدیمترین متون از قاین و خوسف و نه وبندان و طبس نام برده شد. اما ظاهراً نام بیرجند برای اولین بار در متن تاریخ سیستان از مؤلف گمنام آمده است. متأسفانه به چهار علت که ذیلا شرح داده میشود این سرزمین عزیز در پهنهٔ ایران‌زمین یك نوع حالت انزوائی داشته و مانند تارکین دنیا دور از شور و غوغای سایر جوامع بشریت زیسته است.

علت اول اینکه، بسبب فقر اقتصادی هیچگاه مورد توجه کشورگشایان و آزمندان جهان نگردیده است و اگر تاخت و تازی در این ناحیه صورت گرفته از جانب راهزنان سرزمینهای همجوار آن بوده است.

دوم اینکه، هیچگاه جز از اواسط قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم میلادی شاهراه تجارتی و محل عبور کاروانهای تجارتی قرار نگرفته است.

سوم آنکه، کویرهای چهارسوی آن، آنرا از دنیای آباد جدا کرده و در روزگاران قدیم که تنها وسیلهٔ عبور چهارپایان می‌بود وصول به شهرستان بیرجند مشکل مینموده.

چهارم آنکه از پایتختهای متعدد ایران مانند همدان، پاسارگاد و تخت‌جمشید، بابل، شوش و بعدها بخارا و مرو و ری و اصفهان و شیراز و بالاخره تهران دور بوده و لذا مردان مستعد و لایق و هوشمند آن دسترسی به دربار پادشاه که یگانه وسیلهٔ ترقی و ناموری و شهرت و کسب افتخار بوده است نداشته‌اند و در نتیجه چه بسیار استعدادها که در زیر آسمان صاف و نیلگون و در هوای سالم آن سرزمین ظهور کرده و نشکفته پژمرده است.

تنها دو نوبت مرکز شاهنشاهی اندکی به آن نزدیك شده است یکی در زمان غزنویان که مرکز حکومتشان غزنه بوده و دیگر در زمان جانشینان تیمور که هرات پایتخت گردیده است و در همین دو دوره است که نامهائی از «قاینی‌ها» در متـون بچشم میخـورد و بعضی از شخصیتهای مستعد آن دیار میدانی برای جولان یافته و نام و نشانی پیدا کرده‌اند.

همچنین در دورهٔ کوتاه طاهریان و صفاریان و بعدها صفویه بهمین سبب در زوایای متون به نام بعضی از شخصیتهای این منطقه و نامهای جغرافیائی این مرز و بوم برخورد می‌کنیم. بنابراین تدوین تاریخ کامل این نواحی اگر محال نباشد بسیار مشکل است.

ارباب کتب مسالك و ممالك و نویسندگان کتب جغرافیائی جز یك سلسله اوصاف‌که جنبهٔ عبارت‌پردازی داردچیزدیگری ننوشته‌اند. فقط زعفران و نمد و قالی این شهرستان را ستوده‌اند بدون آنکه از تعداد و مقدار تولید آنها سخنی بمیان آورده باشند و یا از صنایع آن یادی کرده باشند که بکار ما بخورد.

مرحوم حاج شیخ محمدحسین آیتی در مقدمهٔ کتاب خود بنـام «بهارستان» قسمت عمدهٔ مطالب جغرافیائی دانشمندان گذشته را نقل کرده است و ما علاقه‌مندان را به این مقدمه حواله میدهیم.

تاریخ خاندان علم

اینك که تاریخ و جغرافیای مختصر شهرستان بیرجند ذکر شد لازم بنظر میرسد که قبل از ورود در بحث اصلی بطور خیلی مختصر و اجمالی تاریخ خاندان علم نیز ذکر شود تا خوانندگان عزیز اطلاعات اجمالی از سوابق این خاندان بزرگ داشته باشند.

درباره خاندان علم که‌از سران طوایف عرب خزیمه بوده‌اندو از زمان ورود آنها درسازمان دولتی ایران اطلاع روشنی در دست نیست کتب تاریخی موجود نیز سابقه دقیقی بدست نمیدهد که درچه زمان رجال و شخصیت‌های این خاندان بدربار پادشاهی ایران راه یافته و مقام ومنزلت خاص کسب کرده‌اند. اما آنچه از لابلای صفحات تاریخ از قبیل تاریخ سیستان، تاریخ جهانگشای نادری، مجمل‌التواریخ، ناسخ‌التواریخ و تواریخ و سفرنامه‌های دیگر مستفاد میشود نخستین بار از «امیر اسمعیل‌خان خزیمه» نام‌برده میشود که در اواخر دوره صفویه و بعداز آمدن‌شاه‌طهماسب‌صفوی به‌خراسان برحسب‌دعوت‌نادر قلی افشار (نادرشاه) ازمازندران به‌خراسان‌آمد و بحضور شاه رسید و به اردوی نادری پیوست و در همین زمان «سال ۱۱۴۴ هـ . ق» ذکر میشود که حکومت قاینات به او تفویض شد. و نیز در حوادث سال ۱۱۴۵ هـ . ق که خبر نافرمانی محمدخان بلوچ در نواحی فارس به اطلاع نادر رسید امیراسماعیل‌خان خزیمه را به حکومت کوه‌کیلویه فارس منصوب نمود. آنچه مسلم است اینکه امیراسماعیل‌خان خزیمه از سرداران برجسته نادرشاه بوده و در اکثر جنگها و فتوحات‌نادری

شرکت و حضور داشته است. بدین ترتیب امیر علمخان اول یعنی فرزند امیراسماعیل‌خان از طفولیت در رکاب نادرشاه تربیت شده و بعدها نقش‌آفرین حوادث مهم تاریخی بوده است وی را به وفور عقل و کیاست و تدبیر و شهامت فوق‌العاده ستوده‌اند و گفته‌اند که از جمیع سرداران نادر بیشتر مورد توجه بوده است بعنوان مثال میتوان این واقعه تاریخی را ذکر کرد: در سال ۱۱۵۷ هـ . ق که نادرشاه محمدعلیخان قوانلو را به‌سرداری کل و امیرعلم‌خان و حاج سیف‌الدین بیات را به سرداری سپاه اعزامی به حدود عراق عرب انتخاب نمود نظر باینکه محمدعلیخان قوانلو بفکر استبداد رای و استقلال فکر افتاد، امیرعلم‌خان با دو هزار نفر سپاهی از افراد عرب خزیمه به سپاه چهار هزار نفری او حمله کرد و پس از یك نبرد شدید او را شکست‌داد و دستگیر نمود و روانه دربار نادری کرد.

بعد از کشته‌شدن نادرشاه که سرداران وی شاهرخ‌میرزا نوه او را به‌سلطنت برگزیدند، امیرعلم‌خان جزو امرای برجسته دربار بود و مقام وکیل‌الدوله یافت و چون سرداران قزلباش میر سیدمحمد فرزند میرزا داود و سلطان بیگم دختر شاه‌سلیمان صفوی را به‌سلطنت برگزیدند و شاهرخ‌میرزا را خلع و کور کردند، امیرعلم‌خان حمایت از میرسیدمحمد را که بنام شاه‌سلیمان دوم نامیده شده بود وجهه همت قرار داد و برای‌حفظ‌امنیت وحدود و ثغور مملکت دست به‌فعالیت‌شدید زد. برادر خود امیر معصوم‌خان را مأمور فتح هرات کرد و هرات را تسخیر نمود و نیز لشکری برای امنیت قندهار و کابل اعزام داشت و به احمدخان درانی اعلان جنگ داد.

در روزی که بمناسبت فوت امیر محرابخان که یکی‌از سرداران نادر و از اقربای امیرعلم‌خان بود، در دربار شاهی، یعنی چهار باغ مشهد مجلس ختمی برپا بود، یوسف‌علیخان جلایر به تحریك زوجه شاهرخ‌میرزا با افراد مسلح وارد دربار شاهی شد و شاهرخ‌میرزا و حرمسرای او را که در همان محل تحت نظر بودند آزاد کرد و به سلطنت منصوب نمود و شاه‌سلیمان ثانی را خلع و کور کرد. این جریان وضع پایتخت را بسیار آشفته نمود و شکاف و اختلاف شدیدی بین سرداران نامی ایران ایجاد کرد و موجب شد که احمدخان ابدالی

لشکری تدارك دیده و عازم حمله به خراسان شد و نیز امرای بیات نیشابور و اکراد زعفرانلو بفکر استقلال افتادند.

امیر علمخان که از این جریان فوق‌العاده ناراحت و خشمگین شده بود با سپاهی عازم قلعه کلات گردید و پس از جنگی شدید یوسف علیخان جلایر و برادرش زال‌خان را دستگیر کرد و بمشهد آورد و تسلیم سرکردگان قشون نمود که آنها نیز رای به‌قتل آنها دادند و هر دو برادر کشته شدند. امیر علمخان سپس با لشکری از ایلات نخعی و لالوئی و خزیمه به قصد تسخیر نیشابور عزیمت کرد و چون در همین موقع اطلاع یافت که سپاه احمدخان درانی به جام رسیده است از تسخیر نیشابور چشم پوشید و عازم سرکوبی احمدخان شد تا مملکت را از هجوم بیگانه نجات بدهد اما متاسفانه سرداران او راه عناد پیشه کردند و هر یك با نیروهای خود بسوئی رفتند و او را تنها گذاشتند. امیر علم‌خان ناچار خود را به قلعه مستحکم‌تون که در اختیار طرفداران او بود رسانید و حرم خود را با برادرش امیر معصوم‌خان درآنجا گذاشت‌و برای جمع‌آوری سپاه بامیدکمك دولیخان شادلو عزیمت کرد. ولی دولیخان تحت تأثیر پیغامهای سران اکراد از پذیرفتن و کمك به او خودداری کرد و امیر را به سمت اسفزارکه مردم طرفدار امیر بودند فرستاد. اکراد که مطلع شده بودند قبل از ورود امیر علمخان به اسفزار به او حمله‌کردند و او را دستگیر نموده و بمشهد فرستادند. شاهرخ‌میرزای کور نخست امیر را کور کرد و سپس به جعفرخان کرد سپرد که هر طور مایل است در مورد او عمل کند و این شخص امیر را با شکنجه شدید به قتل رسانید.

پس از کشته‌شدن امیرعلم‌خان، برادرش امیرمعصوم‌خان به تهران رفت و در آنجا متوطن شد و در تهران ملکی را برای ایجاد مدرسه علوم دینیه که بنام مدرسه معصومیه در بیرجند هنوز وجود دارد وقف نمود و بدین ترتیب مدرسه معصومیه بیرجند تأسیس شد.

پس از امیرعلمخان فرزندش امیرعلی‌خان به حکومت قاینات رسید. وی در جنگهائی که بین لطفعلی‌خان زند و آقامحمدخان‌قاجار روی داده بود به لطفعلی‌خان کمك و همراهی کرد. در سال ۱۲۰۸ هـ . ق که لطفعلی‌خان زند از کرمان عقب نشست و بطرف بیرجند

آمد او را پناه داد و بعد عده‌ای سواره قاینی و سیستانی را همراه او نمود و این عده در جنگ مجدد لطفعلی‌خان و آقامحمدخان در کرمان جنگیدند و با این سابقه پیداست که از همان زمان سیستان نیز تحت حکومت خاندان علم بوده است. امیرعلیخان کسیست که قلعه بیرجند را ساخت و ساختمان آن در سالهای ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ هـ . ق در جریان انجام‌شدن بوده است.

پس از امیر علی‌خان فرزندش امیرعلم‌خان دوم حکومت‌قاینات را بعهده گرفت. وی در سال ۱۲۱۳ هـ. ق که محمود میرزای افغان به ایران پناهنده و در کاشان مقیم شده بود، به امر فتحعلی‌شاه قاجار محمودمیرزا را تحت حمایت خود به‌کابل برد. پس از فوت امیرعلم‌خان دوم فرزندش امیر اسداله‌خان (حسام‌الدوله) به حکومت قاینات و تون و طبس منصوب شد. وی مردی بسیار رشید و باکفایت و هوشیار بود. در سال ۱۲۴۷ هـ. ق در خراسان به حضور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه رسید و مورد محبت و توجه خاص قرار گرفت.

در سالهای ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ هـ. ق که محمدشاه قاجار هرات را محاصره کرده بود امیر اسداله‌خان جزو سرداران او در محاصره هرات، شرکت داشت و پس از رفع محاصره به حوزه حکومت خود «بیرجند» مراجعت کرد.

در سال ۱۲۶۹ هـ. ق امیر اسداله‌خان برای سرکوبی علیخان سیستانی که حاضر به اطاعت از دولت مرکزی نشده بود با سپاهی به سیستان اردوکشی کرد و بیرق ایران را پس از مغلوب کردن علیخان در قلعه سه‌کوهه نصب نمود و پسر نامبرده را با خود به بیرجند آورد. در سال ۱۲۷۷ هـ. ق امیراسداله‌خان حمله و تجاوز تراکمه را به حوزه حکومت خود دفع نمود و بمناسبت رشادتی که در این جنگ نشان داد بفرمان شاه مخلع و فرزندش امیرعلم‌خان سوم به نشان سرهنگی مفتخر شد. امیر اسداله‌خان در محاصره قوچان و دستگیری رضاقلی‌خان شرکت بسیار مؤثر داشت و مرحوم قائم‌مقام در منشآت خود او را بدین مناسبت به رشادت و کیاست ستوده است. در فتنه سالار (سالار محمدحسنخان پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله) که به سال آصفی مشهور است (سالهای ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۶ هـ. ق مصادف با اواخر سلطنت محمدشاه و آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه) اردوی

سالار به حدود قاینات حمله کرد که چون سپاهیان امیر اسداله‌خان نتوانستند کاری از پیش ببرند امیر به هرات گریخت و فرزندش امیرعلم‌خان سوم دستگیر شد و بزندان سالار افتاد. امیرعلم‌خان بعداً از زندان سالار فرارکرد و درهرات بپدر پیوست. تا خاتمه فتنه‌سالار هر دو مقیم هرات بودند و پس از رفع آن غائله به بیرجند مراجعت نمودند.

بعد از فوت امیر اسداله‌خان «حسام‌الدوله» فرزندش امیرعلم‌خان سوم با لقب «حشمت‌الملك» به حکمرانی قاینات و سیستان منصوب شد. وی حکام جزء را که در نواحی مختلف قاینات حکومت داشتند از قبیل خوانین نخعی، خوانین نه، خوانین جلگه سنی‌خانه تحت انقیاد خود در آورد و حاکمیت قاطعی در حوزه حکمرانی خود ایجاد کرد. آنگاه دست به تسخیر قلاع سیستان زد و به آن نواحی اردوکشی کرد و سرکشان بلوچ و سرداران سیستان را مطیع خود نمود و برای تثبیت حکومت خود با سرداران سیستان مواصلت کرد. دختر سردار ابراهیم‌خان را به زوجیت گرفت و دختر سردار شریف‌خان را برای پسر ارشدش امیرعلی‌اکبر و دختر سردار احمد خان را برای فرزند ذکور دومش امیر اسماعیل‌خان بهمسری گرفت و نیز دختر امیر نه‌وبندان را «بنام نوابه خفی» که از زنان شاعره بسیار برجسته ایران بشمار میرود بهمسری خود برگزید. «سال ۱۲۸۴ هـ. ق»

امیرعلم‌خان سوم یکی از برجسته‌ترین امرای خاندان علم بود که در هوشیاری و درایت و تدبیر و وطن‌پرستی فردی کم‌نظیر بشمار میرود. وی مردی فوق‌العاده دیندار و پاك عقیده و نسبت به‌رعیت و توده مردم مهربان بود، به مجالس علماء و فقهاء و مناظرات علمی دلبستگی زیاد داشت و ارباب فضل و دانش و شعرا و نویسندگان را بسیار معزز میداشت. مرحوم‌ملك‌الشعرای بهار درباره او میگوید:

«امیر علم‌خان سوم از بزرگان این طایفه است و خدمات زیادی بدولت ایران»
«کرده و در تمام مدت سرحد مهمی را که از سیستان تا هرات امتداد دارد»
«نگاهداشته و در اختلافات سرحدی و رام‌کردن بلوچ وپخت‌وپز افاغنه وجلب»
«سرداران آن طایفه و مواظبت از سیاست خارجی بین انگلیس و روس دها»
«و حزم فوق‌العاده نشان داده و طوری عمل کرده که سابقه فامیلی و عزت»

«و محبوبیت محلی خود را از دست نداده است.»

مرحوم میرزا خانلرخان اعتصام‌الملك نایب اول وزارت‌خارجه در راپرتی که در سال ۱۲۹۵ هـ. ق درباره مأموریت خود به بیرجند به صدراعظم داده مینویسد:

«.... جز به میزان حکم شرعی حکمی نمی‌کند کلیه دعاوی را رجوع به‌محکمه»
«شرع میکند و میانه متعلقین خود از نوکر گرفته تا اقارب و اولادش بـا»
«رعیت فرق نمیگذارد.... روزی رعیتی با همشیره حشمت‌الملك اختـلاف»
«حسابی بهم رسانید و عارض‌شد رجوع به‌شرع‌کرد. همشیره امیر اکراه از»
«مرافعه داشت حشمت‌الملك گفت اگر فـردا وکیل همشیره در دارالشرع»
«حاضر نشد باید چشم از برادری من بپوشد. در محاکم عرفیه در کمال بی‌ـ»
«غرضی حکم میکند. اگر یك طرف دعوی خودش و دیگری رعیت باشد البته»
«حمایت از رعیت میکند»

میرزا خانلرخان در جای دیگر مینویسد:

«سه مدرسه در شهر قائن و بیرجند و درخش هست که سالی هفتصد تومان»
«بهر یك از مدارس مذکور برای طلاب از درآمد شخصی میپردازد. در حوزه»
«قاینات یکصد وسی تکیه بخرج و بنام او تعزیه‌داری میکنند. در همه بلوك»
«هر چه بقاع و امامزاده و مشایخ و سادات است، شمع و چراغ و فـرش و»
«مواجب خادمش از اوست. هر سالی عید غدیر دو بنده یا کنیز مخصوصاً»
«از کرمان می‌آورند که میخرد و آزاد میکند. هر سال سه نفر نایب میگیرد»
«و نفری را دویست و پنجاه تومان می‌دهد، به مکه میفرستد و چند نفر را»
«هم به کربلا و مشهد می‌فرستد.»

امیرعلم‌خان شعر نیز میسروده و دیـوان شعری داشته کـه متأسفانه چاپ و منتشر نشده است، این چند بیت شعر از او است:

مـثـل حسیـن عـاشقـی اله نـدارد
دارد اگـر مـدعـی گـواه نـدارد
کیست که گوید حسین غریب و وحید است
کیست کـه گـوید حسین سپـاه نـدارد
جـن و مـلك بـهـر جـانفشانی راهش
آیـد و شـه هـیـچـیـك نـگـاه نـدارد

سوی علم یك نظر کن ای شه خوبان
جز سر کویت علم پناه ندارد

همانطوریکه قبلا نیز اشاره شد یکی از همسران امیرعلم‌خان بنام «نوابه خفی» نیز شاعره‌ای توانا بوده که اشعار نغز او مقام شایسته‌ای در ادبیات پارسی دارد و اگر چه باز دیوان این بانوی فاضل چاپ نشده پاره‌ای از اشعار او ورد زبانها است از جمله این دو بیت:

ای صبا از من بگو فرهاد بی‌بنیاد را
در میان عاشقان بد تخم ننگی کاشتی
بیستون را بهر شیرین گر تو میکندی بجان
تیشه آهن چه میکردی تو مژگان داشتی

که در بسیاری از جنگ‌ها و سفینه‌های شعر آمده و شاعر آن ناشناس ذکر شده است. همانطوریکه قبلا نیز اشاره شد امیرعلم‌خان پس از اردوکشی به سیستان و مبارزه با سرداران یاغی و مدتی که در قلعه سیستان محصور بود بر آنها فائق آمد و سپس با وادار کردن آنها به اطاعت از ایران با آنها سازش نمود و در همین سال «۱۲۸۴ هـ. ق» که ناصرالدین‌شاه بمشهد مسافرت کرد بحضور شاه رسید و به لقب «حشمت‌الملك» ملقب شد.

در سال ۱۲۹۰ هـ. ق بخاطر رشادت و کیاستی که امیر علم‌خان در امنیت منطقه وسیع حکومت خودنشان داد ازطرف ناصرالدین‌شاه عنوان امیر تومانی یافت و بیك قبضه شمشیر مرصع و مکلل بالماس مفتخر گردید و نیز فرزند دومش امیراسماعیل‌خان عنوان سرتیپی و فرماندهی فوج قاینات را احراز کرد.

بهر حال امیرعلم‌خان سوم «حشمت‌الملك» که یکی از چهره‌های برجسته خاندان علم است در سال ۱۳۰۹ هـ. ق در حالیکه از مشهد عازم بیرجند بود و موکب مجلل او طی طریق میکرد و خود داخل کالسکه‌ای تنها نشسته بود، در حدود گناباد دچار گرفتگی قلب شد.

ملازمین امیر و همراهان با عجله در حدود فهم و شعور خود در صدد چاره‌جوئی برآمدند، قالیچه‌ای در سایه کالسکه پهن کرده

امیر را روی آن خواباندند و معالجاتی را که بذهن آنها میرسید بکار بردند هیچیك مفید واقع نگردید و امیر پس از دو ساعت درد و ناراحتی جان به‌جان آفرین تسلیم کرد.

همراهان بلا فاصله مراتب را از گناباد تلگرافی به فرزندان بزرگ او، مرحوم امیرعلی‌اکبرخان حسام‌الدوله نایب‌الحکومه سیستان و مرحوم امیراسماعیل‌خان شوکت‌الملك نایب‌الحکومه قاینات اطلاع دادند. امیر اسماعیل‌خان که به گناباد نزدیك‌تر بود بلافاصله با همراهان عزیمت کرد و خویشتن را به جنازه پدر رسانید و برای اینکه گرمی هوا و فاصله زیاد محل واقعه تا مشهد مقدس فسادی در جنازه ایجاد نکند جنازه را بیدرنگ با تجلیل فراوان به مشهد حرکت داد و در عین حال مراتب را تلگرافی به والی خراسان و اتابك صدراعظم ایران اطلاع داد.

جنازه آن مرحوم باتجلیل و تشییع شایسته بمشهد رسید و پس از طواف در حرم مطهر حضرت ثامن‌الائمه علیه‌الاف التحیه‌و الثنا در مقبره خانوادگی در دارالسعاده بخاك سپرده شد. امیر علم‌خان بخاطر خدمات برجسته و درایت و شجاعت فوق‌العاده از رجال نامدار دوره ناصری بود و نزد شاه منزلت و مقامی شامخ داشت. بگفته مرحوم صاحب اختیار منزلت و تقربش نزد ناصرالدین‌شاه تا حدی بود که شاه بدون وساطت صدراعظم و سایراولیاء امور او را بحضور میخواست و تعلیمات لازمه میداد. در یادداشتهای روزانه مرحوم اعتمادالسلطنه نیز بدین نکته اشاره شده و مینویسد شاه امیرقاین را حضوراً پذیرفت و بدون حضور و وجود شخص ثالثی مدتی عرایض او را اصغاء کرد و به وی تعلیمات لازمه را داد و اجازه فرمود به‌محل مأموریت خویش مراجعت نماید.

با فوت‌امیرعلم‌خان‌دگرگونی وآشفته‌گی درحوزه‌قاینات‌وسیستان ایجاد شد و برای آنکه نظم محال مذکور مختل نگردد به پاس خدمات او براثر پیشنهاد والی خراسان (صاحب دیوان شیرازی) حکومت سیستان به امیر علی‌اکبرخان حسام‌الدوله پسر بزرگ امیر و حکومت قاینات به پسر دوم امیر علم‌خان یعنی امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك تفویض شد و همچنانکه گفته شد این دو قبلا نیز از

طرف پدر عنوان نایب‌الحکومه همین محال را داشتند.

بهرحال از مرحوم امیر علم‌خان «حشمت‌الملك» سه فرزند ذکور و یك فرزند اناث بشرح زیر باقی ماند.

۱ـ مرحوم امیر علی‌اکبرخان حسام‌الدوله که حکمران سیستان شد.

۲ـ مرحوم امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك که حکمران قاینات گردید.

۳ـ مرحوم امیر محمد ابراهیم‌خان که در زمان حیات برادر سمت سرتیپی فوج‌قاینات را داشت و پس‌از فوت برادر ملقب به شوکت‌الملك و حکمران قاینات و بعداً بشرحیکه خواهد آمد حکمران قاینات و سیستان و بلوچستان شد.

۴ـ دختری بنام «نواب» که بزوجیت پسر عمه‌اش مرحوم حاجی عبدالعلی‌خان از اولاد امیر حسن‌خان طبسی درآمد.

اینك که تاریخچه بسیار مختصری از خاندان علم مذکور افتاد به اصل هدف خاصیکه موجب تنظیم و تحریر این اوراق بود. یعنی شرح حال و زندگی و آثار وجودی آخرین پسر مرحوم امیر علم‌خان تحت عنوان امیر شوکت‌الملك علم می‌پردازیم.

قسمت اول:

- تولد و دوران نوجوانی امیر
- خلاصه‌ای از دوران حکومت امیر

تولد و دوران نوجوانی

سلسله جبال باغران (یا باقران) درسمت جنوب شهر بیرجند قرار دارد و چنانکه در مقدمه آمده است دارای قنوات و چشمه‌سارها و مزارع و ییلاقات بسیار خوش آب و هواست. کسانیکه در بیرجند استطاعت و تمکن مالی داشته باشند باغ و منزلی ییلاقی درمزارع فرح‌افزای داخل کوه برای گذراندن ایام تعطیل و روزهای گرم تابستان تهیه می‌کنند. از قدیم چنین بوده و اکنون نیز چنین است.

مرحوم امیر علم‌خان حشمت‌الملك قریه‌ای بنام «بیدمشك» در ارتفاعات جبال مذکور احداث‌کرده و ساختمان نسبتاً مجللی در آنجا بنا نموده بود و غالباً ایام گرم تابستان را درآنجا میگذرانید. جاده‌ای که از بیرجند به بیدمشك منتهی میشود از قریه‌ای خوش آب و هوا بنام «هریوند» میگذرد که طبعاً خط عبور موکب امیر بود.

در یکی از مسافرتهای تابستانی مرحوم امیرعلم‌خان در همین قریه «هریوند» دلباختهٔ دختر زیبا و خوش اندامی شد که تصادفاً در کوچه‌های هریوند به ملاقات او نائل گردید. امیر که بدو علاقه‌مند شده بود دستور داد از هویت و خانوادهٔ وی تحقیق بعمل آورند. معلوم شد پدر دختر میرزین‌العابدین نامی از محترمین هریوند میباشد و نام دختر «هاجر» است.

مراسم خواستگاری بعمل آمد و ازدواج وقوع یافت و ثمرهٔ این ازدواج که ناشی از عشق و تصادف بود آخرین فرزند ذکور مرحوم امیر علم‌خان حشمت‌الملك شد که به نام محمد ابراهیم به‌سال ۱۳۰۰

قمری به دنیا آمد و این کتاب خاطرات و یادبودهائی از زندگی اوست.

همچنانکه در شرح خاندان علم ذکر شد، مرحوم امیر علم‌خان از همسران دیگر خود فرزندانی داشت که هر یك درزمان تولد آخرین فرزند یعنی محمد ابراهیم‌خان در سنین کمال بسر می‌بردند و صاحب جاه و مقام و موقعیت ممتاز بودند.

پسر بزرگ امیر بنام «امیرعلی‌اکبرخان ملقب به حسام‌الدوله» نایب‌الحکومهٔ سیستان بود و پسر دوم بنام «امیراسماعیل‌خان ملقب به شوکت‌الملك» نیابت حکومت قاینات و بیرجند را از جانب پدر بعهده داشت. امیر علم‌خان فرزند ذکور دیگری نیز بنام «حیدرقلی‌خان» داشت که قبل از وقوع این ازدواج دار فانی را وداع گفته بود. تنها دختر امیر هم که قبلا بیان شد به ازدواج پسرعمه خودش مرحوم حاجی عبدالعلی خان از اخلاف مرحوم میرحسن‌خان طبسی درآمده بود و زندگی مستقل و مجزائی داشت.

بدین ترتیب تولد امیر محمدابراهیم‌خان در زمانی بود که برادران و خواهر او زندگی مستقل و شایسته‌ای داشتند و از مقام ممتاز اجتماعی برخوردار بودند.

نیازی نیست که به‌اختلاف سن وموقع خاص این کودك نو رسیده با سایر اعضای خانوادهٔ او اشاره‌ای بشود و فاصلهٔ او با مسئولیتهای حکومتی و آینده‌ای که در پیش داشت یادآوری گردد.

مهمترین مشکلی که این فرزند نورسیده در پیش داشت مسئله تعلیم و تربیت او بود. پدر که عمری را پشت سر گذاشته و مسئولیت خطیری را برای ادارهٔ امور منطقهٔ وسیعی برعهده داشت، طبعاً نمیتوانست بدین امر توجه مخصوص و مستمر داشته باشد؛ لذا این مشکل‌مهم مبهم‌مینمود. (بایدیادآوری‌کردکه امیرعلم‌خان‌سوم‌حشمت‌الملك پس از سالها تلاش و مبارزه و اردوکشی توانسته بود حاکمیت خود را بر سراسر منطقهٔ قاینات و سیستان مستقر سازد و حکومت خود را سامان دهد و امنیت و آرامش را بدان ناحیه بازگرداند و مآلا نگهداری این حاکمیت در آن زمان و آن منطقهٔ وسیع کار آسانی نبود.) بدیهی است امیرعلم‌خان برای آسایش این فرزند خردسال و تربیت او در حد معمول آن زمان اقدام میکرد. اما آنچه موجب پرورش نبوغ و استعداد ذاتی او شد توجه حیرت‌انگیز و فوق‌العاده

مادرش بود که با هوشیاری و واقع‌بینی توأم گردیده بود.

مرحوم امیرعلم‌خان آخرین همسر و فرزند خردسال خود را در محل اقامت شخصی یعنی (کلاته اکبریه) که بنام (کلاته سرکار) هنوز هم معروف و موسوم است جای داده بود و شخصاً او را سرپرستی میکرد ولی گرفتاریهای دائم و بی‌امان اجازه نمیداد که دائم مراقب حال این دو باشد. باید مجالی دست دهد و فرصتی حاصل شود ولی مادر که بجز تربیت تنها فرزندش هدف و اندیشه‌ای نداشت تمام همت و سعی خود را با عشقی سرشار و شگفت‌انگیز وقف این هدف میکرد ومخصوصاً برادر خود ابوالحسن بیك راکه مردی‌عاقل و وارسته بود بعنوان لله و مربی فرزند عزیزش انتخاب کرد که آنی از مراقبت و تربیت او غافل نباشد. با اینکه این زن هوشیار در محیط قریه کوچکی مثل هریوند و در دامان طبیعت بزرگ شده بود، مع‌الوصف از چنان درایت و کاردانی و آینده‌نگری شگفت‌آوری برخوردار بود که کمتر میتوان نمونه آنرا دید. اوصاف و سجایای یك زن شایسته و حتی دانشمندی را داشت که در دستگاه آفرینش گاهگاهی از این نمونه افراد وجود یافته‌اند، هر کاری را بموقع انجام میداد و بهمه امور و جهات مادی و معنوی در تربیت فرزند توجه میکرد و از هیچ نکته‌ای غفلت نمی‌ورزید و همین باریك‌بینی و هوشیاری بود که فرزندش را بصورت شخصیتی ممتاز با صفات و ممیزات اخلاقی کم‌نظیر درآورد و او را قادر ساخت که مسئولیتهای مهم خود را با شایستگی کامل انجام دهد.

پس از سال ۱۳۰۹ قمری که امیرعلم‌خان دارفانی را وداع‌گفت مادر باهوش و کاردان فرزند نه ساله خود را به‌تنهائی تحت‌سرپرستی قرار داد. او موقعیت کودك نه‌ساله را با فوت پدر در خاندان امارت قاینات و سیستان درك کرد و بدرستی تشخیص داد که برای آینده او چه تدابیری باید اتخاذ کند.

بافوت امیرعلم‌خان بنابه پیشنهاد والی‌خراسان(مرحوم‌صاحب‌دیوان) از طرف ناصرالدین‌شاه حکومت قاینات و سیستان بین دو فرزند بزرگ امیر تقسیم شد و هریك در محلی که قبلا نیابت حکومت را برعهده داشتند حکمران شدند.

بدین‌ترتیب حکومت سیستان به«امیرعلی‌اکبرخان‌حسام‌الدوله»

امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک

حشمت‌الملک (امیرعلم خان)

امیر علی‌اکبرخان حسام‌الدوله (حشمت‌الملک)

و حکومت بیرجند و قاینات به «امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك» سپرده شد.

دارالحکومه مرحوم امیر اسماعیل‌خان قریه‌ای بود بنام «رحیم آباد» که در یك کیلومتری «اکبریه»(محل‌اقامت مادر وفرزند خردسال) قرار داشت.

مادر فهمیده با واقع‌بینی درك کرد که باید فرزندش در جهت خصائل والای انسانی تربیت شود و روابط او با برادران و خواهر بر پایه‌ای منطقی استوار گردد تا بتواند با وجود خردسالی موقعیت شایسته‌ای احراز کند.

در این راه به‌چند نکته مهم توجه کرد که براستی از زنی با آن مختصات و معلومات و سواد اندك حیرت‌انگیز است.

نخست روابط او با سایر برادران و خواهر و اهمیت رابطه‌ای که باید باامیر اسماعیل‌خان حکمران بیرجند و قاینات داشته باشد.

دوم ضرورت اینکه فرزندش باسواد و تحصیل کرده و ورزیده تربیت شود و به‌فنون ورزش و قهرمانی و سپاهیگری آشنائی کامل حاصل کند و از سلامت جسم و روح بهره‌ور باشد.

سوم اینکه از ایمان درست و کامل دینی برخوردار گردد و پایه اعتقادات مذهبی او محکم باشد و به‌صفات و سجایای اخلاقی آراسته شود.

چهارم اینکه روابط او با مردم برپایه مهر و محبت و عشق متقابل استوار گردد و آنطور بارآید که بمصداق فرمایش علی علیه‌السلام در دنیای خود و متناسب با مقتضیات آن بتواند وظیفه مهم اجتماعی و اداری را برعهده بگیرد و حاکمی موفق و بلندآوازه‌گردد.

بهرحال پس از فوت امیرعلم‌خان این مادر و فرزند در همان «کلاته اکبریه» باقی ماندند و نخستین اقدام مادر آن بود که روابط او را با امیراسماعیل‌خان تحکیم بخشد.

با اینکه دو برادر در دو قریه جداگانه بفاصله بیش از یك کیلومتر زندگی میکردند مادر هوشیار هرروز صبح پسر خردسال را به سلام برادر میفرستاد و این برنامه را بدون کوچکترین تغییری تعقیب میکرد تا آنجا که مرحوم امیراسماعیل‌خان علاوه برمحبت برادرانه چون از داشتن فرزند محروم بود نسبت به‌برادر خردسال

خود احساسی پدرانه پیدا کرد و همچون پدر او را مورد محبت و تحت سرپرستی قرارداد و این علائق بتدریج بقدری شدید و عمیق شد که ثلث اموالش را در وصیت خود بدو بخشید و ثلث دیگر را وقف امور خیریه کرد و با قید اینکه تشخیص مصرف با متولی باشد تولیت آنرا نیز به برادر واگذار نمود و ثلث بقیه را برای تقسیم بین همه وراث باقی گذاشت.

«امیر محمد ابراهیم‌خان» بدین‌ترتیب با بهره‌وری از میراث پدر و ثروت برادر بصورت بزرگترین قدرت مالی و اقتصادی خاندان علم درآمد و پایه‌های حکومت و بخشش‌های بی‌حساب و خدمات عظیم اجتماعی و عام‌المنفعه و خیریه او استوار شد.

در راه تعلیم فرزند مادر فهمیده معلمی بنام‌ملاکاظم «ملاباشی» درنظر گرفت که در حدود معلومات ودانش آن‌روز فرزندش را باسواد و باتقوی بار آورد و این معلم پرهیزگار بسهم خود تأثیر عمیقی در اعتقادات مذهبی مرحوم امیر داشت و از آنجائیکه مرحوم امیر فطرتاً نیز بسیار باهوش بود از این معلم حداعلای‌استفاده‌را برد وبامطالعات مستمر شخصی نیز برمعلومات و اطلاعات خود افزود.

مرحوم امیر تحت هدایت مادر برنامه‌ای منظم داشت و اوقات او صرف درك محضر برادر و درك فیض از محضر استاد وسوارکاری و تیراندازی و ورزش میشد و چون در آغاز جوانی سمت سرتیپی‌و فرماندهی فوج قاینات را از جانب برادر (و البته با تصویب دولت) پیدا کرد بکار رسیدگی به قشون نیز میرسید و همه این جهات او را ورزیده‌تر و پخته‌تر بار می‌آورد.

این برنامه تا سال ۱۳۲۳ قمری که دولت دو برادر (یعنی امیر علی‌اکبرخان حسام‌الدوله را از سیستان و امیراسماعیل‌خان شوکت الملك را از بیرجند) بتهران احضار کرد ادامه داشت و از آنجائیکه در پایان همین سال بعلت فوت برادر حکومت بیرجند و قاینات بدو سپرده شد شرح زندگی او را از آن زمان به‌بعد در فصل و بخش‌دوران حکومت بیان خواهیم کرد.

خلاصه آنکه دوران‌کودکی و نوجوانی امیر تحت سرپرستی‌مادر و توجه خاص برادر بتحصیل و ورزش و تماس دائم با حکومت و مردم و بررسی روابط آنها گذشت و آنچنان در محیط پر عشق و

صمیمیتی بارآمد که محبت بهمه‌کس با یك‌روح جوانمردی کم‌نظیر در وجود او ریشه‌ای عمیق گرفت و آنقدر دیندار و باتقوی بارآمدکه هرگز از فرائض دینی غفلت نورزید و هیچگاه نماز و دعا و روزه را ازیاد نبرد. سحرخیزبود وسحرخیزی جزئی از فطرت او شده بود و آنچنانکه در شرح حال و برنامه زندگی امیر خواهد آمد برای شبهای جمعه برنامه‌ای خاص داشت و در همه امور به‌خداوند قادر متعال متکی و متوکل بود.

تأثیر تربیت مادر در مورد امیر بهمین‌جا ختم نمیشود بلکه پایه روابط آنها بقدری عمق و وسعت داشت که تا مادر زنده بود امیر با اعتقاد کامل به‌نظرات و دوراندیشی او حتی در امور مهم حکومت و امارت نیز از مشورتهای وی بهره میگرفت و در پاره‌ای معضلات حکومتی فکر و اندیشه او را بیاری میطلبید.

امیر رعایت احترام بمادر را بدان درجه رسانیده بود که برای برخورداری از مصاحبت و استماع نصایح و اندرزهایش در برنامه روزانه خود ترتیب مشخص و منظمی داده بود و بطوریکه بعداً گفته خواهد شد همه روزه صبح و عصر به‌حضور مادر میشتافت و نه‌تنها صبحانه را در حضور او صرف میکرد بلکه برسر میز ناهار وشام حتی در مهمانیهای خود نیز غذائی را تناول مینمودکه ازخانه مادر برایش میفرستادند.

کودکی که تولد او مقارن سالهای آخر زندگی پدر و همزمان دوران فعالیت‌های وسیع‌اجتماعی برادران بود «وقتی متولد شد با برادر بزرگتر از خودحدود سی‌وهشت‌سال اختلاف‌سن‌داشت» بشرحی که گذشت آنچنان شایسته، هوشیار، دیندار، باسواد و باکیاست تربیت شد که در آغاز جوانی لیاقت کامل را برای احراز حکومت بدست‌آورد و بعدها خواهیم دید که درکار حکومت تا چه درجه واقع‌بین و دور-اندیش بود.

خلاصه‌ای از دوران
حکومت و تصدی امیر در مقامات و پستهای دولتی

دوران حکومت امیر در قاینات که بعداً بشرحیکه خواهد آمد سیستان و بلوچستان نیز بدان اضافه شده است به دو دوره تقسیم میشود:

دوره اول از سال ۱۳۲۳ قمری تا ۱۳۳۱ که امیر منحصراً متصدی حکومت قاینات بود. دوره دوم از سال ۱۳۳۱ قمری که علاوه بر حکومت قاینات حکومت سیستان نیز ابوابجمع مرحوم امیر شده و بعداً فرمان حکمرانی بلوچستان نیز بنام امیر صادر گردیده است.

این دو دوره تا سال ۱۳۰۳ شمسی که حکومت قاینات و سیستان بنابر پیشنهاد امیر به دو برادرزاده‌اش واگذار شد، طول کشید.

در هر یك از این دو دوره مخصوصاً دوره اول گرفتاریها و تشنجات زیاد و گوناگونی در زندگی و حکومت مرحوم امیر وجود داشته که امیر با آنکه جوان بوده و تجربه کافی و سابقه کار نداشته است به نیروی هوش سرشار و تدبیر و مآل‌اندیشی و مخصوصاً حسن نیت و قصد خدمتگذاری صادقانه به ملك و ملت توانسته است با مشکلات مبارزه کند و تا حد زیاد برآنها فائق آید و بالاخره شایستگی خود را طوری به حکومت مرکزی نشان‌دهد که برای دوره دوم حکمرانی حکومت سیستان نیز به او تفویض گردد.

برای آنکه از کم و کیف مشکلات دوران جوانی و دوره اول حکومت امیر آگاه باشیم اشاره اجمالی به آنها ضروری بنظر میرسد:

۱ــ یکی از مشکلات فوق‌الذکر دنباله اختلافاتی بود که قهراً

و بنابر معمول و مرسوم زمان پس از فوت مرحوم امیر علم‌خان بین دو پسر بزرگ او مرحوم امیرعلی‌اکبرخان حسام‌الدوله و مرحوم امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك پیدایش یافته بود. اطرافیان هر یك از این دو امیرزاده به‌فکر و نفع‌خود موضوعاتی‌را فراهم‌می‌ساختند و تا میتوانستند آتش نقار و اختلاف را دامن میزدند.

ممکن بلکه تاحدی یقین بودکه اگر معناً برادرها را حب‌اخوت به جانب یکدیگر میکشاند اما مصالح حضرات اطرافیان اقتضای این کشش را نداشت. بهرنحویکه میسرشان بودشکرآبی بوجود می‌آوردند و از آن بقدر امکان بهره‌برداری می‌کردند.

مرحوم امیر محمدابراهیم‌خان که جانشین برادرش (مرحوم امیر اسماعیل‌خان) شد قهراً به جریان این اختلاف کشانده میشد اما طبیعت مسالمت‌جو و نیك‌اندیش او حتی‌المقدور به اطرافیان اجازه نمیداد که زیاده‌روی کنند، از کاهی کوهی بسازند و دو برادر را در مقابل یکدیگر قرار دهند.

از حسن تصادف مرحوم امیرعلی‌اکبرخان حسام‌الدوله و فرزندانش مرحوم امیر معصوم‌خان خزیمه و امیر محمدرضاخان خزیمه نیز دارای سلامت نفس بوده توجه کافی به سازش خانوادگی داشته‌اند.

خلق‌وخوی مرحوم امیر محمدابراهیم‌خان و احترام و ادبی که نسبت به برادر بزرگتر و برادرزاده‌ها رعایت میکرد خیلی از مشکلات و اختلافاتی را که مصلحین خیراندیش!! بوجود می‌آوردند بسهولت مرتفع میساخت. مثلا در موقع عروسی مرحوم امیر معصوم‌خان با دختر محمدابراهیم‌خان فورکی (مادر آقای امیر علم‌خان نماینده فعلی مجلس شورای ملی) که‌امیر معصوم‌خان ازسیستان برای مراسم‌عروسی به‌بیرجند آمده بود، مرحوم امیر چنان مراسم باشکوهی فراهم‌ساخت و طوری مجالس مجلل مهمانی را برگزار نمود که جای هیچگونه تأملی در عدم اختلاف و نقار برای معاندین باقی نماند.

در هر حال در ابتدای کار مرحوم امیر یك همچو وضعی ولو در مخیله اطرافیان وجود داشت و قهراً ناراحتیهای فکری بوجود می‌آورد و برای جوان تازه‌کاری که علاقه داشت با فراغ خاطر و آرامش کامل وظایف خویش‌را انجام‌دهد و نیات‌خیرخواهانه‌را بمنصه‌ظهور برساند

جریان امور خالی از اشکال و دغدغه فکر و خیال نبود.

در خاتمه این موضوع بیك نکته باید توجه داشت کـه در کمتر شهری از ایران است که سابقاً دو دستگیهائی بعناوین مختلف وجود نداشته باشد. جمله نعمتی و حیدری و بالاده و پائین‌ده و امثال آنها که بر زبانها جاری است نمایانگر همین دو دستگیها است. حال اگر در شهری طرفدار یکی از متنفذین بیکی از دسته‌ها میپیوست، آن‌دسته که معنی و ریشه دیگـر داشته بنام آن متنفذ جلـوه میکرد. چـه‌بسا اوقات روح خود متنفذین از این جریان بی‌خبر بود و اساساً از اینگونه عملیات و تظاهرات متنفر.

مرحوم میرزا خانلرخان اعتصام‌الملك در کتاب خاطراتیکه از سفر خود به بیرجند نوشته شرحی از همچو ماجـرائی در بیـرجند بیان میکند که در زمان مرحوم امیرعلم‌خان که مشارالیه در مأمـوریت بیرجند بوده بین سکنه بالای شهر و پائین شهر بیرجند وجود داشته و ریشه آن خیلی عمیق‌تر از این بوده است که در زمان پسران امیر علم‌خان پیدایش یافته باشد ولی همانطور که اشاره شد اتکاء یکی از افراد به این دسته‌بندیهای خرافی قـدیمی صورت و نـام مصلحتی جدیدی به آن داده است. نقل عین نوشته مرحوم خـانلرخان بـرای روشن‌شدن موضوع در اینجا خالی از لطف و اهمیت نیست که عیناً از صفحه ۲۸۵ کتاب خاطرات نامبرده نقل می‌شود:

> از منزل حاجی میرزاعباس که بیرون آمدم، صدای های‌وهوی عظیمی شنیدم، گفتند میان‌رود دعوا شده، رفتم به تماشا. جمعی از سمت محلات بالای بیرجند و جمعی از سمت محلات‌پائین جمع شده بافلاخن دعوامیکردند، خیلی بشدت چند نفر سر و پا شکسته و مجروح شدند. میگویند هر سال ایام عاشورا اینطور جنگ میشود و بسا هست که از یك طرف غلبه میکنند و به خانه‌های یکدیگر میریزند، قتل و غارت میکنند امیر قـدغن کـرده، آدمها گماشته است کـه مانع شونـد و مع‌ذالك جنگ مختصری را شگـون می‌دانند.
>
> سیدی آمد پیش من اذن جنگ خواست وگفت تجربه کرده‌ایم، هرسالی که جنگ نکردیم ناخوشی افتاد، من اذن ندادم...

۲ـ موضوع‌دیگریکه موجب ناراحتی حکمران جوان‌وبلکه همه اهالی قاینات میبود شرارت بلوچهای سرحدی و تهاجمات آنها به حـوزه

قاینات بود.

منظور از بلوچهای سرحدی گروهی از عشایر و طوایف بلوچ بودند که در ناحیه خاش و اطراف زاهدان فعلی سکونت داشتند.

این گروه بحکم طبیعت بدوی خود هرچند وقت یکی از نواحی قاینات مخصوصاً قسمتهائی را که در حاشیه کویر قرار گرفته بود مورد دستبرد و قتل و غارت قرار می‌دادند.

تشکیلات قشونی آن‌زمان قاینات تحت عنوان (فوج جدید و قدیم قاینات) چه از لحاظ اسلحه و چه از نظر تعداد کافی برای دفع و رفع مزاحمت آنها نبود. برای امیر جوان روشن‌ضمیر که طبیعت و هدفش تأمین رفاه و آسایش اهالی قاینات بود، این بی‌نظمی و آشفتگی و بخصوص قتل و سرقتها بسیار آزاردهنده و نامطلوب بود. متأسفانه مقدوراتی در اختیارش نبود که به نحو شایسته به مبارزه برخیزد و از آن جلوگیری کند. ناگزیر با همان وسائل ناقص ابتدائی اقداماتی بعمل میآورد و تاحدی از شدت‌عمل متجاوزین‌بلوچ میکاست و پیوسته منتظر فرصت بود که در موقع مناسب نظر مساعد مرکز را به تشکیل قشون مجهزی جلب و به این قتل و غارتها خاتمه دهد. بشرحیکه بعد خواهد آمد در سال ۱۳۳۱ قمری این توفیق نصیب او شد و به نیروی قشون مجهزی که فراهم ساخته بود برای همیشه غارتگران بلوچ قلع و قمع گردیدند.

۳ـ موضوع دیگری که مصادف با حکومت امیر در تهران و تمام کشور مسئله و مشغله روز شده بود بحث استبداد و مشروطیت است که خواه ناخواه امیر جوان بایستی در مقابل این جریان وضع خود را روشن سازد.

همانطوریکه قبلا نیز اشاره شد خوشبختانه طبیعت انسانی و نصفت‌جوی امیر از همان ابتدا وضع او را بصورت بسیار مناسب و شایسته‌ای روشن ساخت. بعبارة اخرا امیر مشروطه‌خواه پاك و صاف و صادقی شد که در همه مراحل و به انحاء ممکن به مشروطه و مشروطه‌خواهان کمك میکرد.

به رجال مفتی مشروطیت مانند مرحوم‌آخوندملاکاظم خراسانی و مرحوم شیخ عبداله حائری مازندرانی سرسپردگی پیدا کرد و از آنها به‌نحو بسیار شایسته تجلیل‌بعمل می‌آورد (به‌عبارت آخر وقف‌نامه

املاك مرحوم امیر در صفحه ۸۰ مراجعه شود) قائدین و دستجات مشروطه‌طلب را در تهران تجلیل و مالا تقویت مینمود و انجمن‌های محلی را در قاینات مورد حمایت و مساعدت قرار میداد.

اتخاذ این روش برای او ناراحتیهائی هم دربر داشت چنانکه عدهٔ زیادی از علمای متعصب غیرمحلی و محلی را از امیر دلخور ساخت. بهمین مناسبت پس از واقعه باغ شاه و انحلال مجلس در تهران همچنانکه اشاره شد امیر بلافاصله معزول و در تمام مدت استبداد صغیر و تا برقراری نفوذ مجدد آزادیخواهان امیر خانه‌نشین و بقول خودش مشغول امور رعیتی و در معنی جانبداری از مشروطه‌طلبان بود.

۴ـ مشکل بزرگ و مهم دیگری که از همان ابتدای کار دامنگیر مرحوم امیر گردید وجود رقابت دو قونسلگری روس و انگلیس بود که هریك همه رابرای خود و از آن خود میخواست و هرکدام خورده‌فرمایشهائی داشتند که برای حکمران جوان تازه‌کار ولی در عین حال نیك‌بین و دوراندیش ناراحتیهای فراوان بوجود می‌آورد.

امیر بافطانت‌ذاتی ونکته سنجی دقیق روابط خود را بامأمورین دو قونسلگری برمبنای موازنه کامل قرار داد. طوری عمل میکرد که باب گله و خورده‌گیری برای هرطرف مسدود باشد. مثلا اگر یك میهمانی به انگلیسها میداد تا در مقابل به روسها نیز میهمانی نداده باشد از دادن ضیافت مجدد به انگلیسها خودداری میکرد. اگر هدیه‌ای برای یکی از آنها میفرستاد دیگری را نیز فراموش نمیکرد. همینکه اطلاع حاصل کرد قونسول روس در گرمای تابستان از حیث جا ومکان در بیرجند ناراحتی‌احساس میکند بخصوص‌که‌انگلیسها مزرعه خوش آب‌وهوائی دردامنه‌کوه به‌اختیارداشتندفوراً مزرعه بیدخت‌متعلق بخود را مجاناً برای سکونت به روسها واگذار نمود.

خلاصه در همه موارد و مطالب میانه‌روی و اعتدال بین دوطرف را از دست نمیداد. معناً از عمل روسها و خشونت ذاتی آنها مخصوصاً در جریان توپ‌بستن به حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام فوق‌العاده دلخور و ناراضی بود ولی بصورت یك حکمران بیطرف همه چیز را با نهایت بردباری تحمل میکرد تا سیاست موازنه‌اش بصورت ظاهر بهم نخورد و گله و شکایتی بوجود نیاید.

خلاصه دقت و نکته‌سنجی خاصی را که مولود فکر دقیق و وسیع خودش بود همیشه بکار میبرد که دل هردو طرف بدست آید. حتی در عکسهائیکه از آن زمان باقیمانده طرفین را چنان در دو جانب خود جا میداده است که هیچکدام تکدر خاطر پیدا نکنند.

با همه‌این تفاصیل موجب تعجب خوانندگان خواهد شد اگر ذکر شود که روسها معناً به امیر اطمینان خاطر نداشتند و او را مرد بسیار سیاستمداری میدانستند که زیاد به قول وقرار و عمل و رفتار او نبایستی دلخوشی داشته باشند.

غرض از ذکر این چند مورد نمونه مشکلاتی بود که در ابتدای حکومت امیر فکر و ذهن او را مشوب و ناراحت داشت. مشکلاتی باز هم وجود داشت که برای خودداری از اطناب از ذکر و توضیح آن خودداری میشود. از قبیل اختلاف شیعه و سنی و کدورتهای خوانین خوسف و در میان قاین و نهبندان و توقعات آنها از حکومت.

مرحوم امیر شوکت‌الملك با اینمقوله مشکلات شروع بکار کرد. در سایه فکر روشن و قوه تدبیر تدریجاً برمشکلات فائق‌آمد و مخصوصاً از سال ۱۳۲۸ قمری به بعد در پرتو تأسیسات مفید و مؤثر علمی وصحی و برقراری امنیت توجه همه را بخود جلب و رضایت عموم را در مناطق تحت امر و حکومت خویش بصورت شایسته‌ای بدست آورد. بعبارةاخری حکومت و فرمانروائیش برمردم بی‌نظیر و محبوبیتش نزد همه طبقات بی‌بدیل شناخته شد.

آنچه درباره مشکلات بدو حکومت امیر گفته شد باید مطلب بین پرانتز و حاشیه‌ای برمتن شناخت و غرض از ذکر آن این بود که خوانندگان متوجه باشند که وقتی امیر به جانشینی برادرش مرحوم امیراسماعیل‌خان فرمان حکومت قاینات را بدست‌گرفت وعازم بیرجند شد با چه مشکلاتی مواجه بود.

خلاصه آن که مقدمتاً مشکلات و موانع کار امیر البته اهم آن را گفته باشیم تا دورنمائی از وضع اجتماعی قاینات و مشکلات فراوان بدو فرمانروائی حکمران جوان ترسیم شود تا خواننده بهتر و بیشتر بتواند کفایت وشایستگی مرحوم امیرمحمدابراهیم‌خان علم (شوکت‌الملك)را درك‌کندو بدرجهٔ فعالیت‌وتیزهوشی‌وکاردانی‌ولیاقت‌فطری‌او آشنائی حاصل نماید و توفیقات عظیم او را که در مدت حکمرانی

یکی از سلامهای رسمی آن زمان

قونسل انگلیس و کارکنان قونسلگری در یك طرف و قونسل روس و کارکنان قونسلگری در طرف دیگر

حاصل کرد آسان تلقی ننماید.

اینك پس از ذکر این مقدمه وارد بحث اصلی شده بطور خلاصه شرح دوران حکومت و چگونگی احراز این مقام را بیان نموده و خوانندگان را در جریان سیر حوادث و اتفاقات دوران تصدی امیر قرار میدهیم.

در سال ۱۳۲۳ قمری حکومت مرکزی دو برادر را که حکومت قاینات و سیستان را برعهده داشتند یعنی مرحوم امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك و مرحوم امیرعلی‌اکبرخان حسام‌الدوله را از محل حکومت آنها بتهران احضار کرد.

امیرعلی‌اکبرخان‌که حکومت‌سیستان‌را برعهده داشت‌بلافاصله عازم تهران شد اما امیراسماعیل‌خان بعلت بیماری قلبی قادر بانجام این مسافرت نبود و طبعاً اقداماتی کرد که از تحمل رنج سفر معاف شود. مظفرالدین شاه بتصور اینکه امیر تمارض میکند و نمیخواهد دستور حکومت مرکزی را اجرا و اطاعت کند با درخواست او موافقت نکرد و مصراً خواستار عزیمت فوری امیر شد و چون باز هم امیر درخواست خود را بحکم بیماری شدید تکرارکرد، مرحوم‌کریم دادخان معززالملك (پدر مرحوم تیمورتاش) مأموریت یافت‌که به‌بیرجند رفته حکومت را تحویل بگیرد و امیر اسماعیل‌خان را بتهران اعزام دارد. وی با این مأموریت وارد بیرجند شد و وقتی از امیر عیادت کرد صحت مطلب بروی مدلل گردید و برایش روشن شد که امیر واقعاً مریض و بستری است. علیهذا مراتب را بدولت مرکزی اطلاع داد و اجازه خواست که امیر برادر کوچك خود (امیر محمدابراهیم‌خان) را که در حکم فرزند او هم بود بتهران اعزام‌دارد. دولت‌مرکزی بااین پیشنهاد موافقت کرد و بدین ترتیب امیر محمد ابراهیم‌خان در سن ۲۳ سالگی بهمراه ملازمین خود عازم تهران شد.

بیماری قلبی ناشی از چاقی و فربهی و فشاریکه دولت به امیر اسماعیل‌خان برای حرکت بتهران‌آورده بود شدت یافت‌وبالنتیجه امیر درگذشت و این خبر در تهران به‌برادرانش رسید و آنها را بسختی اندوهگین ساخت.

در آن موقع عین‌الدوله صدراعظم ایران بود و طبعاً وظیفه

صدراعظم اقتضا میکردکه جانشین امیر را به‌شاه پیشنهاد کند و نیز ترتیب مجلس ختمی برای یکی از صاحب‌منصبان ارجمند دولت فراهم آورد.

عین‌الدوله امیرمحمدابراهیم‌خان را بعنوان جانشین برادر در نظر گرفت و چون از روابط امیر با مرحوم امیراسماعیل‌خان اطلاع داشت و میدانست که علاوه برمراتب برادری عوالم و علاقه پدر فرزندی هم بین‌آنها وجود داشته مجلس ختم را بنام امیرمحمدابراهیم خان ترتیب داد و آن مرحوم را صاحب عزا اعلام کرد.

این اقدام عین‌الدوله برمرحوم‌امیرعلی‌اکبرخان که برادر بزرگ بود بسیار گران آمد و چون از اقدامات خود برای تغییر نام صاحب عزا نتیجه نگرفت و از طرفی علاقمند بود که حکومت قاینات هم بدو سپرده شود بقدری تکدرخاطر حاصل کرد که از مراجعت به سیستان هم خودداری نمود و قریب پنجسال در تهران متوقف شد.

بهرحال مجلس ختم بهمان ترتیب که منظورنظر عین‌الدوله بود برگزار شد و بفرمان مظفرالدین شاه امیرمحمدابراهیم‌خان با لقب شوکت‌الملك و فرمان حکومت قاینات به بیرجند مراجعت کرد.

در مدت توقف تهران بین مرحوم امیر و مشروطه‌خواهان (خصوصاً مرحوم سردار اسعد «حاجی‌علی قلیخان» و سپهسالار تنکابنی) ملاقاتهائی دست داد و تمایلات مشروطه‌خواهی در این‌حاکم جوان قوت گرفت و حمایت از آنها را وجهه همت ساخت.

امیر با این طرز تفکر حکومت را در قاینات بدست گرفت و در مقر حکومت نیز همیشه مؤید مشروطه‌طلبان بود تا اینکه زمان استبداد صغیر در سلطنت محمدعلی‌شاه فرا رسید، شاه مجلس را به توپ بست و از آنجایی‌که مراتب‌مشروطه‌خواهی امیربر دولت و دولتیان پوشیده نبود. حاج‌شیخ فضل‌اله نوری توجه دولت مرکزی را به‌ضرورت تغییر امیر جلب نمود و در نتیجه امیر علی‌اکبرخان با عنوان حاکم قاینات و سیستان از تهران‌مراجعت و امیر محمدابراهیم خان از حکومت عزل و بیکار شد اما همچنان حمایت‌مادی ومعنوی از مشروطه‌طلبان را مورد نظر داشت.

پس از استعفای محمدعلی‌شاه و پیشرفت کار مشروطه‌طلبان امیر مجدداً بحکومت قاینات منصوب گردید و از همین زمان بود که

امیر بیشتر سعی خود را بکار برد تا برقلوب مردم حکومت کند و رفاه و آسایش آنها را در همه سطوح تأمین نماید زیرا در چند سال اول زمامداری تجربه کافی بدست آورده و افکار عالیه انسانی او براثر مطالعه زیاد وحشرو نشر با روشنفکران محل و تهران این آمادگی را بنحو شایسته‌ای پیدا کرده بود.

لذا به‌جلب توجه و روشن ساختن فکر مردم از طریق تأسیس فرهنگ جدید پرداخت و در زمینه حفظ شعائر انسانی و مذهبی سرمشق دیگران گردید. از طریق جود و سخاء بی‌نظیرش همه مستمندان و محتاجان قاینات را از زحمت فقر و تنگدستی نجات داد.

یك نظر اجمالی به‌دفاتر املاك او در آن‌عصر متجاوز از سیصد نفر را نشان می‌دهد که از خوان کرمش مستمری و وظیفه دریافت میکرده‌اند. نسبت به‌مسافرین و عابرین از منطقه قاینات اعم از داخلی و خارجی مهمان‌نوازی و کرم و احسانش‌ضرب‌المثل و مشهور خاص و عام بود.

مدرسه شوکتیه در سال ۱۳۲۶ قمری افتتاح گردید و با اینکه جمعی از کوته‌فکران در مقابل آن صف‌آرائی کردند با تشویقی که بعمل آورد مخالفت مخالفین و کوته‌فکران را بی‌اثر ساخت و کار بجائی رسید که پس از یکی دو سال همانهائیکه مدارس جدید را بزعم خود کفر میدانستند و به‌بابی‌گری تعبیر میکردند وقتی دروس و معلمین مدرسه را که بیشتر اهل علم و از افراد متدین محل بودند خوب بررسی کرده و شناختند تغییر عقیده داده، اطفال خود را نیز بمدرسه فرستادند.

کوششی که امیر برای رفع اختلافات محلی و بدست‌آوردن قلوب مردم بکار میبرد اثرات نیکو بخشید همه اهالی قاینات از هر طبقه و گروه و دسته‌ای، حکمران خویش را نیك‌اندیش، خیرخواه و پاك‌ضمیر شناختند. اختلافات را کنار گذاشته یکپارچه همه‌دور او گرد آمده و راهنمائیهای او را با کمال رغبت و رضا میشنیدند و می‌پذیرفتند. طوری علقه و الفت بین مردم و امیر بوجود آمد که خود را از آن او و او را از آن خویش شناختند. خواسته امیر خواسته آنها بود و قسم بزرگ مردم (سر سرکار امیر). هیچ دیده و شنیده نشد که کسی این قسم را یاد کند و خلاف آن عمل کند.

خلاصه این زمان عهد کمال محبوبیت و جلالت قدر و منزلت امیر بود. مانند پدر و بزرگ خانواده معضلات و مشکلات مردم را می‌شنید و چاره‌اندیشی میکرد و آنان هم چون فرزندانی مطیع و فرمان‌بردار تعالیم و دستورات او را اجرا میکردند و این موقعیت ممتاز امیر در میان مردم تا پایان عمر او ادامه داشت.

تا سال ۱۳۳۰ قمری امیر در مقام امارت قاینات برقرار بود و حکومت سیستان کمافی‌السابق در دست برادر بزرگ‌امیر یعنی مرحوم امیرعلی اکبرخان باقی ماند و از آنجائیکه آن مرحوم در این زمان بسن کهولت رسیده بود عملا حکومت سیستان دردست پسر ارشد او امیر معصوم‌خان حشمت‌الملك که بعدها ملقب به‌حسام‌الدوله شدقرار داشت.

در سال ۱۳۳۰ قمری کلیه حکام بتهران احضار شدند که‌چون‌امیر علی‌اکبرخان بیمار و بستری بودتلگرافی درخواست نمود فرزند خود امیر معصوم‌خان حشمت‌الملك را بجای خویش بتهران اعزام دارد و این درخواست مورد قبول واقع شد.

امیرمحمد ابراهیم‌خان شوکت‌الملك از بیرجند و امیر معصوم‌خان حشمت‌الملك از مقرحکومت‌خود یعنی سیستان عازم‌تهران‌شدند.

مرحوم امیر معصوم‌خان بتصور اینکه بتواند با کمك شاهزاده نیرالدوله والی خراسان از رفتن بتهران معاف شود از طریق محولات عازم مشهد شد و در محولات مهمان میرزا مهدی‌خان مستوفی پدر نگارنده شد اما وقتی به‌شریف‌آباد رسید براثر تأکید دولت مرکزی و پیغام نیرالدوله از رفتن بمشهد منصرف و مستقیماً عازم تهران گردید. مرحوم امیرمحمد ابراهیم‌خان نیز از طریق کاشمر و سبزوار بدون اینکه بمشهد برود بتهران عزیمت کرد.

چه‌قبل از حکومت امیر و چه اوائل حکومت او منطقه قاینات و حتی قسمتی از نقاط جنوبی خراسان بعلت شرارت بلوچهای سرحدی فوق‌العاده ناامن‌بود و اشرار بلوچ دست به‌قتل وغارت‌آبادیها و کاروانهای‌تجارتی میزدند. در ضمن همین‌تجاوزات‌بودکه‌مقدارزیادی از کالای تجارتی تجار هندی نیز به یغما رفت و این حوادث موجب ناراحتی و اعتراض دولت انگلیس گردید.

سفارت انگلیس برای‌حفظ‌امنیت‌اتباع‌خود وامتعه‌آنها بدولت

ایران فشار می‌آورد که امنیت منطقه را حفظ نماید. دولت مرکزی که بر اثر حکومت چندساله از ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۱ به‌لیاقت و کاردانی امیر محمدابراهیم‌خان شوکت‌الملك آگاهی و اطمینان یافته بود مواقع مراجعت از تهران او را باانتصاب به‌حکومت قاینات و سیستان‌مأمور کرد که بر اساس نظام جدید آن زمان مبادرت به تشکیل قشونی کند و منطقه را از ناامنی برهاند.

امیر با احراز مقام حکومت قاینات و سیستان فکر همیشگی خود را عملی کرد یعنی موافقت دولت را با تشکیل قشونی با نظم و اسلحه جدید جلب کرد و از دولت خواست که چند افسر مجرب و تحصیل‌کرده را برای‌تربیت‌و تجهیز قشون جدیدمامور قاینات نماید.

سرانجام افسران مورد نظر به امر و دستور دولت و اصرار و تشویق خود امیر بشرح زیر انتخاب گردیدند

۱ــ سرتیپ علی‌اکبرخان افسر توپخانه.

۲ــ یاوراشرف نظام افسر پیاده نظام.

۳ــ کلنل علی‌نقی‌خان وزیری افسر سواره و جمازه‌سوار.

امیر دو نفر اول را از تهران به بیرجند اعزام داشت و خود باتفاق‌میرزا احمدمدیر (که بعداً اسم فامیلی نراقی‌را انتخاب‌کرد و در تاریخچه تأسیس مدارس شوکتیه به او اشاره خواهد شد) و کلنل وزیری از طریق روسیه عازم مسکو و پطروگراد و تاشکند وعشق‌آباد شدکه ازآنجا ازطریق مرز خراسان به بیرجند مراجعت کند. پس از یکماه سفر و گردش در روسیه مرحوم امیر تا سرحد سرخس باراه‌آهن و از آنجا با کاروانی از خدم‌و حشم که باستقبال آمده بودند باتفاق همراهان به مشهد حرکت و پس از چند روز توقف و زیارت مرقد مطهر حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌آلاف‌التحیة والثنا از طریق تربت حیدریه و محولات و گناباد عازم بیرجند گردید.

امیر در این سفر شبی را در منزل مرحوم میرزامهدی‌خان مستوفی که پدر همسرش بود توقف کرد و برادر همسرش (محمدعلی منصف) که درآن زمان کودکی ده ساله بود جلب توجه او را نمود و تأکید کرد وی را به بیرجند بفرستند تا در مدرسه شوکتیه به تحصیل پردازد.

امیر به‌بیرجند مراجعت و بلافاصله شروع به‌ایجاد قشون

جدید بدست افسران فوق‌الذکر نمود. پس از تنظیم کار قشون و ایجاد نظام جدید توانست بسهولت کلیه اشرارطوایف محمدزهی، اسماعیل زهی و ریگی را سرکوب کند و با اردوکشی به بلوچستان سرحدی آن منطقه را امن‌و آرام سازد.

این اردوکشی را بشرح زیر میتوان خلاصه نمود:

بمنظور ریشه‌کن کردن شرارت‌ها با افواج جدیدی که تحت تعلیم افسران مذکور در فوق آماده شده بودند، امیر از بیرجند به سیستان و از آنجا به بلوچستان سرحدی عزیمت نمود.

در سیستان عده‌ای از سرداران سیستان نیز ضمیمه اردوی او شدند و باتفاق آنها و قوای نظامی و چریکهائی که از ایل بهلولی قاینات بهمراه داشت عازم بلوچستان شد و در محلی بنام (ملك سیاه‌کوه) که تنگه‌ای نزدیك مرز پاکستان ـ ایران و افغانستان است اردو زد.

رؤسای قبایل بلوچ در محلی بنام دزداب (زاهدان فعلی) اقامت داشتند و پس از اطلاع از اردوکشی امیر درصدد تماس برای‌مذاکره و صلح و سازش برآمدند.

مرحوم امیر پسر خاله خود غلامحسین‌خان عسکری را با چند نفر صاحب‌منصب قشونی مأمور مذاکره کرد که آنها را وادار کنند اموال مسروقه را مسترد نمایند و ازشرارت‌دست بردارند. مأمورین بمحل اقامت سران بلوچ حرکت کردند و طی دو جلسه مذاکراتی بعمل آوردند مبنی براینکه آنها بحضور امیر بیایند و ضمن استرداد اموال مسروقه نسبت به‌گذشته ابراز ندامت کنند.

برای سومین ملاقات‌که نمایندگان‌امیر به‌دزداب رفتند مشاهده نمودند که بلوچها از فرصت استفاده کرده شبانه چادرهای خود را جمع و بداخلِ بلوچستان کوچ کرده‌اند. ناچار عده‌ای از نظامیها به تعقیب اشرار پرداختند و پس از قلع‌وقمع گروهی از آنها به‌ملك سیاه‌کوه مراجعت کردند.

با این اردوکشی و سرکوبی اشرار بلوچ سرحدی و همچنین افراد شرور ایل رزاق‌زائی شرارتها و غارتها که در سراسر منطقه قاینات و حتی قسمتی ازطبس وجود داشت پایان یافت وامنیت به‌منطقه بازگشت و بعداز یکی دو سال که جنگ بین‌الملل اول به

نقطه اوج خود رسید و قوای انگلیس برای مقاصد نظامی ازطریق بلوچستان عازم خراسان شدند و در فواصل معین پاسگاههائی ایجاد کردند دیگر امکان شرارت برای غارتگران بلوچ پیش نیامد.

در مقدمه این مبحث اشاره شد که وجود دو قونسلگری انگلیس و روس و رقابت معنوی بین آنها یکی از مشکلات توان‌فرسای‌مرحوم امیر بود. فقط درایت و نرمش اخلاقی و فکری آنمرحوم باعث میشد که وی بتواند سیاست موازنه و میانه‌روی را بین آنها محفوظ و مجری دارد و خیلی کم بلکه ندرتاً شکایتی مبنی برجانب‌داری از یك طرف بوجود آید.

اما در این زمان که جنگ جهانی اول وجود داشت و روز بروز شدت مییافت، رقابت روس و انگلیس بر حسب مقتضیات سیاسی به اتفاق و اتحاد ـ ولو موقت ـ تبدیل گردید اما در مقابل موضوع دیگری پیدایش یافت که در جامعه قاینات و سیستان مزاحمت و آشفتگی فراوان بوجود آورد.

موضوع جدید عبارت از این بودکه‌گاهگاهی عده‌ای ازمأمورین آلمانی و اطریشی (متحدین) که در اطراف و اکناف ایران پراکنده بودند درصدد برمی‌آمدند که برای انجام مقاصد خود از طریق‌قاینات عازم افغانستان شوند.

از جمله یك دسته تحت ریاست نیدرمایر آلمانی از کویرلوت گذشته بحدود قاینات رسیدند.

کنسول انگلیس بنام «کلنل‌پریدوکس PREDOX» که صاحب‌منصب بداخلاق و تندخوئی بود و از این ماجرا مطلع شده بود به‌امیر فشار آورد که این عده را توقیف نماید و تحویل قونسلگری بدهد. امیر به‌دلیل اینکه دولت ایران اعلان بیطرفی داده از قبول این درخواست خودداری کرد و گفت فقط طبق دستور حکومت مرکزی‌ایران عمل خواهد کرد و از آنجائیکه فشار قونسول انگلیس به‌امیر بجائی نرسید مبادرت به‌اخذ تماس با تهران نمود و تلگرافی که از طریق سیم هند ـ اروپ به‌حرف لاتین و بامضای فرمانفرما مخابره شده بود به‌امیر ارائه دادکه مشعر بود بردستور توقیف مسافرین آلمانی. امیر این تلگرام را رسمی‌تلقی نکرد وگفت: «اولا ـ چرا تلگراف ازطریق سیم هند ـ اروپ مخابره شده در حالیکه باید از طریق سیم مشهد و

خواف ابلاغ شود. ثانیاً ــ چرا بحروف لاتین است و حال اینکه دولت ایران باید تلگرافات را علی‌المعمول به‌حروف فارسی مخابره کند. ثالثاً ــ چرا فاقد شماره میباشد.»

امیر اضافه کرد که چنین تلگرافی را قابل‌قبول نمیداند و نمیتواند بدان عمل کند. طی همین مذاکرات است که کلنل پریدکس او را تهدید به‌عزل میکند. امیر در جواب میگوید: «میدانم اگر برای دولت متبوع من جلوگیری از آلمانها بواسطه عنوان بیطرفی مشکل میباشد ولی عزل من بلااشکال است، من در هرحال مطیع دولت‌مرکزی خود هستم.»

کنسول انگلیس که از این بابت بسیار خشمگین شده بود، به سفارت انگلیس شکایت کرد و امیر را ژرمن فیل و طرفدار آلمانی‌ها معرفی نمود و فشار آورد که از حکومت قاینات عزل شود.

حکومت مرکزی تحت فشار دولت انگلیس بناچار امیر را عزل نمود و امیر معصوم‌خان حشمت‌الملك را که پس‌از فوت پدر به‌لقب حسام‌الدوله ملقب گردیده بود بجای او برگزید و امیر شوکت‌الملك را بتهران احضار کرد.

فرمانداری مرحوم امیر حسام‌الدوله قریب یکسال طول کشید. در این مدت مرحوم امیر متوقف تهران و مشغول تفریح و استراحت و معاشرت با رفقا بود. مجدداً مقتضیات ایجاب کردکه امیر به‌بیرجند و کارهای‌حکومتی باز گردد وحکومت راکمافی‌السابق در دست بگیرد.

بدین‌ترتیب بعداز یکسال مجدداً امیر بسمت حاکم قاینات و سیستان منصوب شد و به‌بیرجند مراجعت کرد.

از این تاریخ تاسال ۱۳۰۳ شمسی امیر در مقام حکومت قاینات و سیستان که‌این اواخر بلوچستان هم ضمیمه آن گردیده بود باقی بود. در این سال بنابرمصلحت شخصی و مقتضیات زمان از کار کناره گرفت و منطقه حکومت خود را به‌دو برادرزاده خویش سپرد یعنی به‌دولت پیشنهاد کرد که حکومت قاینات به‌امیرمعصوم‌خان حسام‌الدوله و حکومت سیستان به‌امیر محمدرضاخان صمصام‌الدوله تفویض شود و خود بطور کلی سرپرستی و نظارت برمنطقه را عهده‌دار شد.

مدتها یعنی قریب یازده سال‌وضع بهمین صورت ادامه داشت.

امیر بظاهر حاشیه نشین و مقیم بیرجند بود ولی سالی یك الی دو مرتبه به‌حضور شاهنشاه رضاشاه کبیر شرفیابی حاصل میکرد.

در خلال همین مدت از زمان است که از طرف شاهنشاه رضاشاه کبیر به‌او مأموریت داده شد که برای روشن ساختن وضع رود هیرمند و تأمین آبیاری سیستان در رأس کمیسیونی به‌زابل عزیمت کند و با مسیون افغان تماس بگیرد (سال ۱۳۱۰ شمسی) که شرح این مأموریت از لحاظ اهمیت جداگانه در این مجموعه ذکر خواهد شد. امیر از سال ۱۳۱۴ شمسی بتهران آمد و در تهران متوقف گردید و این توقف تا سال ۱۳۲۱ شمسی طول کشید.

پس از واگذاری حکومت قاینات و سیستان به برادرزاده‌های خود
به‌ترتیب از راست: امیرحسام‌الدوله حاکم قائنات، امیر شوکت‌الملك، امیر صمصام‌الدوله حاکم سیستان و یکی از آشنایان دیگر

امیر در مدت توقف در تهران حسب‌الامر شاهنشاه فقید برای مدت یکسال مأمور استانداری فارس و سپس قریب سه‌سال عهده‌دار وزارت پست‌و تلگراف بود که شرح این دو مأموریت نیز جداگانه‌ذکر خواهد شد.

چون شرح حوادث مهم سیاسی دوران حکومت و زندگی امیر همراه خدمات مهم فرهنگی و اجتماعی وی‌که هریك حاوی مطالب جالب و پراهمیت و شایان توجهی است در فصول آینده بیان میشود در اینجا به همین مختصر قناعت میکنیم.

امیر در سال ۱۳۲۱ شمسی با کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه آریامهر به‌بیرجند مراجعت نمود و قریب دوسال متوقف بیرجند و مراقب اوضاع و احوال، مخصوصاً آسایش اهالی بود و درهرپیش‌آمد و مشکلی از قبیل قحط و غلا و ملخ‌خوارگی به‌یاری مردم می‌شتافت که شرح آن خواهد آمد.

در سال ۱۳۲۳ شمسی امیر پس از مسافرت استعلاجی بتهران بمنظور عزیمت بخارج از کشور و ادامهٔ معالجه کسالت قلب به‌بیرجند مراجعت کرد ولی متأسفانه اجل مهلت نداد و در ساعت نه بعدازظهر روز سه‌شنبه چهاردهم آذرماه که مصادف با شب عید غدیر بود براثر سکته قلبی بدرود حیات گفت.

و چه نیکو برسنگ مزار او در حرم مطهر حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام نوشته‌اند که:

عاقبت جمع شود در دوسه سطر از بدونیك
آنچه یك عمر به‌دارا و سکندر گذرد

قسمت دوم:

- خانوادهٔ امیر
- تربیت اولاد
- طرز خدمت امیر در دوران امارت و تصدی مشاغل
- دیانت، تعصبات و قیودات مذهبی امیر
- شرح برنامهٔ بیست و چهارساعته زندگی امیر
- ذوقیات و خوی هنردوستی
- فراست و دوراندیشی در مسائل سیاسی و اجتماعی
- نکاتی درباره خصوصیات اخلاقی امیر
- مسافرتهای امیر

خانوادهٔ امیر

برای اینکه بهتر و بیشتر بخصوصیات شخصی مرحوم امیر توجه کنیم لازم است مختصراً و مجملا تشکیلات خانوادگی او را متذکر شویم.

مرحوم امیر شوکت‌الملك در همان اوان جوانی‌که هنوز مرحوم امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك برادرش حیات‌داشت و طبعاً باید در صدد ازدواج برمی‌آمد نسبت به‌دوشیزه ساره دختر مرحوم میرزا مهدی‌خان مستوفی و همشیره محمدعلی منصف علاقه خاطر پیدا کرد ولی قبل از اینکه این علاقه صورت خواستگاری و مزاوجت به‌خود بگیرد مسافرت امیر بتهران پیش آمد یعنی بشرحی که در جای خود آمده‌است بعلت احضار دولت و بیماری مرحوم امیر اسماعیل‌خان، امیر بتهران رفت و در تهران بود که برادرش فوت کرد و خود با عنوان «شوکت‌الملك» به حکومت قاینات منصوب شد. «۱۳۲۳ هـ. ق.»

در مراجعت ازتهران رسماً از دوشیزه نامبرده تقاضای ازدواج کرد و اولین همسر مرحوم امیر بخانه او آمد. چند سال مرحوم امیر با این بانو که همسر منحصر بفرد او بود زندگی کرد و متأسفانه صاحب فرزند نشد و از آنجائیکه والده امیر فوق‌العاده علاقمند بود فرزندش دارای اولاد باشد و از بانو ساره اولادی بوجود نیامد طبعاً فکر ازدواج مجدد پیش آمد در آنموقع اطبای بیرجند نظر میدادندکه بعد از چندی که سن طرفین بالاتر رود احتمال قوی دارد که صاحب فرزند شوند و بعداً این نظریه به حقیقت پیوست و بانو ساره سه

مرتبه صاحب اولاد شد که متأسفانه دونفر آنها در حین تولد مرده بدنیا آمدند ویکی هم که پسر بود و بنام اسمعیل نامیده شد در سن چهارماهگی بدرود حیات گفت.

بانو ساره علم اولین همسر مرحوم امیر

دراین خلال برای بانو نواب همسر بیوه مرحوم امیر اسماعیل‌خان برادر امیر که دختر سردار احمدخان و خواهر سردارخان‌آقا (از سرداران نامی زابل) بود خواستگارانی پیدا شد و احتمال آن‌میرفت که زن‌برادر متوفای امیر به‌ازدواج دیگری درآید که‌طبق‌رسوم و نحوه

تفکر مردم آن زمان خوش‌آیند نبود.

مرحوم امیربانو نواب را شخصاً خواستگاری کرد و بصورت دومین همسر بخانه خود آورد. البته از این خانم که تا حدی مسن بود انتظار پیدا کردن اولاد برای امیر نمیرفت چنانچه مدتها نیزآثاری بروز نکرد ولی امیر وبخصوص مادرش شدیداً اشتیاق‌داشتن اولاد را داشتند.

در اثر علاقه و اصرار مادر امیر فکر ازدواج مجدد بمرحله اجرا درآمد و امیر با صبیه مرحوم حاجی یوسف‌خان موسوم به کربلائی‌رقیه که از پیشخدمتان وی بود ازدواج کرد و این خانم در واقع سومین همسر امیر بود که باز متأسفانه صاحب اولاد نشد.

طول اینمدت و باوجود اینکه امیر صاحب سه همسر بود و همچنان فرزندی نداشت مسئله را حادتر و جدی‌تر نموده بود.

خوشبختانه در این زمان فرصت مناسبی پیش آمد که مرحوم امیر چهارمین همسر خود را انتخاب کند و این فرصت عبارت از این بود که مرحوم حاجی پرویزخان عمه‌زاده امیر دختری داشت که بسن ازدواج رسیده بود و از هرجهت مناسب بنظر میرسید و بدین ترتیب مراسم ازدواج امیر با عمه‌زاده‌اش انجام گرفت و این بانو صاحب اولاد و فرزندان متعدد شد که ذیلا ذکر خواهد شد:

اولین فرزند امیر از این بانو دختری بود که بنام بی‌بی‌فاطمه نامگذاری شد و این‌دختر که از زنان فاضله و نیکوکار میباشد اینك همسر آقای سناتور امیرحسین‌خان خزیمه علم و دارای فرزندانی به اسامی طاهره ــ پرویز ــ داریوش وزیبا می‌باشند دومین فرزند آنها دختر دیگری بنام بی‌بی‌زهره بودکه به ازدواج آقای امیر اسماعیل‌خان خزیمه درآمد و متأسفانه به‌علت ابتلای به مرض سرطان در سنین جوانی درگذشت و از آن مرحومهٔ سه فرزند به نامهای عیسی و خلیل و سودابه باقی است.

بعد فرزند دیگری خدا به امیر وبانو خدیجه عطا کرد که بنام علی نامیده شد و در سنین طفولیت درگذشت و بعد از او صاحب فرزندی بنام طاهر شد که در سن چهار یا پنج سالگی بدرود حیات گفت.

پنجمین فرزند امیر و بانو خدیجه علم آقای امیر اسداله علم

بانو خدیجه علم

می‌باشد که در حال حاضر وزیر دربار شاهنشاهی میباشند.

پس از ایشان چند سالی فاصله شد که خداوند دختر دیگری به آنها عطا کردکه بنام بلقیس (بلی) نامیده شد و این دختر که دارای تحصیلات و فضائل اخلاقی زیادی بود به ازدواج آقای بهرام فرمانفرمائیان درآمد و ثمره ازدواج آنها پسری بنام عباس است که

در اروپا مشغول تحصیل ومعالجه میباشد.

متأسفانه ششمین فرزند امیر یعنی بانو بلقیس در عنفوان جوانی بدرود حیات گفت.

خلاصه بحث درباره خانواده مرحوم امیر آنکه وی دارای چهار همسر بود، نکته شایان توجه اینست که روش مرحوم امیر درزندگی و معاشرت با زنان چهارگانه‌اش بسیار معدلت‌آمیز و آمیخته به تمام اصول انصاف و برابری بوده است.

هیچوقت دیده یا شنیده نشد که امیر بظاهر عدل و انصاف را رعایت نکند. از آنجائیکه مؤمن واقعی به اصول و مبانی مذهبی بود در همه مراحل ومواقع خصوصاً عوالم خانوادگی اصول و تعالیم‌دینی

خانواده مرحوم امیر از چهار زن و چهار فرزند تشکیل یافته بود

به‌ترتیب از راست به‌چپ:

۱ـ بانو فاطمه خزیمه علم. ۲ـ بانو ساره علم. ۳ـ بانو نواب علم. ۴ـ بانو خدیجه علم (مادر فرزندان). ۵ـ کربلائی رقیه‌علم. ۶ـ بانو زهره خزیمه. ۷ـ بلقیس‌فرمانفرمائیان روی زانوی مادر. ۸ـ مباشر گرفتن عکس آقای امیر اسدالله علم.

را ازنظر دور نمیداشت. رفتار ومعاشرت بانوان فوق‌الذکر بایکدیگر براثر روش امیر توأم با محبت و صمیمیت بود. کدورتی بین آنها بوجود نمی‌آمد، غالباً باهم معاشرت داشتند، اوقات گردش وضیافت و شرکت در مجالس روضه‌خوانی راکه‌آن‌زمان بسیارشایع بوداکثراً با یکدیگر میگذراندند. شنیده نشده است‌که بین آنها کدورتی بوجود آمده باشد، همه احترام هم را رعایت میکردند.

فرزندان مرحوم امیر گرچه همه از آن مرحوم بانو خدیجه علم بودند ولی عملا بانوان دیگر نیز آنها را مانند فرزندان متعلق بخود با احترام ومحبت فراوان دوست میداشتند.

فرزندان امیر نیز از رعایت احترام وکمال محبت نسبت به زوجات پدر هیچوقت غفلت نداشتند.

در خاتمه این بحث باید بعنوان حسن‌ختام اشاره شود که آقای امیر اسدالله‌علم تنها فرزند ذکور مرحوم امیر در سال ۱۳۱۸ با صبیه مرحوم ابراهیم قوام‌الملك شیرازی (ملکتاج) ازدواج کرد که ثمره آن دو دختر تحصیلکرده به نامهای رودابه و ناز می‌باشند.

تربیت اولاد

مرحوم امیر به تربیت اولاد خود توجه مخصوص داشت، بدیهی است کسی که برای تربیت اولاد دیگران مدرسه بسازد و در مدرسه ورزشهای نظامی و سوئدی و در اواخر پیش‌آهنگی را رایج سازد قهراً نسبت به فرزندان خود نمیتواند بی‌توجه باشد.

روشی که امیر برای تربیت فرزندان خود معمول و مقرر داشته بود با طرز رفتار هیچیك از اعیان و اشراف آن زمان که امیر نیز در سلك آنها شناخته میشد تطبیق نمیکرد. دیگران همینکه تایه و لله برای فرزندان خود تعیین میکردند و احیاناً گاهی هم معلم سرخانه‌ای اجیر مینمودند وظیفه پدری را انجام یافته و خویشتن را بری‌الذمه میدانستند، دیگر وقت و فرصتی را اختصاص نمیدادند که شخصاً در تعلیم و تربیت اولاد قدمی بردارند و کاری انجام‌دهند.

تربیت خود امیر هم بدین نحو که عمل میکرد انجام نیافته بود که نتیجه بگیریم آنچه را درباره خودش رعایت کرده بودند او نسبت به اولاد خود مرعی میداشت. همانطوریکه اشاره شد امیر نه‌ساله‌بود که پدرش مرحوم امیرعلمخان فوت کرد. تکفل امور پسر نه ساله بر عهده مادر عاقل و دلسوزش قرار گرفت که اورا چون جان گرامی میداشت و آنی از او و مراقبت امور او منفك نمیشد. البته نباید فراموش داشت که توجه و حمایت مخصوص برادرش مرحوم امیر اسماعیل شوکت‌الملك حکمران آن زمان قاینات که امیر را مانند فرزند خود میدانست «چنانکه وی را وارث و حتی وصی امور خود بعد

از فوت قرار داد» خالی از تأثیر در تربیت و پیدایش شخصیت امیر نبود، اما مواظبت ۲۴ ساعته مادر و رعایت نکاتیکه برای موجودیت و ایجاد شخصیت امیر ضرورت داشته است چیز دیگری است که نباید ازنظر هر پژوهشگری دور باشد بخصوص که نظرات دقیق مادر بوسیله خالوی فداکار و مهربانی چون مرحوم ابوالحسن بیك که لله‌گی مرحوم امیر را شخصاً بر عهده گرفته بود انجام میگرفت.

خلاصه تربیت خود امیر به نحویکه نسبت به فرزندان خودعمل کرد نبوده است که روش وی را ناشی از آنچه درباره‌اش رعایت کرده‌اند بدانیم. فقط ذهن تابناك امیر و درایتی که خداوند متعال بدو بخشیده بود وی را بدان صرافت انداخت که در حاشیه کویر و نقطه دورافتاده‌ای مثل قاینات فرزندان خود را به اصطلاح باب روز و متناسب با مقتضیات زمان بار بیاورد.

بمجردیکه مدرسه اناثیه بیرجند «مدرسه شوکتیه دختران» به مدیریت بانو طوبی محمودی دائر شد «۱۳۰۱ شمسی» دو دختر خود بی‌بی فاطمه و بی‌بی‌زهره را بمدرسه فرستاد و تنها پسرش «امیر اسداله علم» را هم پس از اینکه بسن مدرسه رفتن رسید، وی را دانش‌آموز مدرسه شوکتیه پسران قرار داد. اما مدرسه رفتن و درس خواندن آنها از مقوله مدرسه رفتن و درس خواندن اعیان‌زاده‌های آن عصر نبود که با خدم و حشم بمدرسه نزول اجلال کنند و درس‌خواندن را بکلی پشت گوش اندازند. مقر امیر کلاته اکبریه بود که تا محل مدرسه بیرجند چهار کیلومتر فاصله داشت. دختران او گاهی با کالسکه و زمانی سوار الاغ و بعضی اوقات با اتومبیل بمدرسه میرفتند، پسر هفته‌ای یك روز باید حتماً پای پیاده این فاصله راطی کند. بعضی اوقات با دوچرخه و گاهی هم با خواهران خود از کالسکه و اتومبیل استفاده میکرد. این تنوع را مرحوم امیر مخصوصاً قائل شده بود که بچه‌ها اعیان‌منش بار نیایند و تا حدی زندگی آنها به زندگی توده مردم نزدیك باشد. نه‌تنها در رفت وآمد مقید بود بچه‌هایش اعیان‌زاده صرف نباشند بلکه باید حتماً درس بخوانند و در تأمین این نظر علاوه براینکه مادر عاقل و مدبر آنها را متذکر ساخته بود که شب در درس خواندن و برآوردن تکالیف مدرسه مراقب باشد، بوسیله بعضی معلمین مدرسه از نحوه رفتار و درس خواندن آنها

نیز کسب اطلاع میکرد و حتی مراقبت داشت که مبادا معلمین مدرسه برای خود شیرینی اولاد اورا در درس خواندن امیرزاده بشناسند و نمره‌های نامناسب بدانها بدهند.

محمدعلی منصف که‌مدیر مدارس شوکتیه بودمخصوصاً از طرف امیر مأموریت داشت که نسبت به برخورد معلمین با فرزندانش و نمراتیکه میدهند مراقبت داشته باشند و عنداللزوم امیررا درجریان بگذارد و حتی برای مزید اطمینان گاهی اوراق امتحانات کتبی فرزندان مخصوصاً پسر را شخصاً مطالعه میکرد. پروگرام مدارس را برای کسب معلومات مورد احتیاج کافی نمیدانست بهمین جهت به موازات آنچه فرزندان مرحوم امیر در مدرسه تحصیل میکردند برای آنها معلم سرخانه برای تدریس زبان فرانسه استخدام کرده بود و آنها شبها و گاهی روزها به‌آموختن زبان فرانسه اشتغال میورزیدند. اولین معلم زبان فرانسه فرزندان امیر درخانه «مادام‌ویگورنیتسکی» بود. خانم مزبور شوهرش ژنرال ویگورنیتسکی از روسهای‌سفیدبود که پس از انقلاب روسیه به مشهد و سپس به بیرجند آمده بودند امیر در کلاته رحیم‌آباد به آنها منزل داده بود. خانم مکلف بود همه روزه به دختران مرحوم امیر درس فرانسه بدهد. قهراً در ضمن‌درس بعضی آداب و رسوم اروپائی را نیز به شاگردان خود گوشزد میکرد و آنهارا همانطوریکه دلخواه امیر بود به آداب روز و باب روز بار می‌آورد.

مادام ویگورنیتسکی که بیرجند را ترك کرد و بطهران رفت «مادموازل لوبا» دختر دکتر کاسمنسکی «خواهرزن تیمسار امان‌الله میرزا جهانبانی» قائم‌مقام او شد هرچند در تاریخ اشتغال معلم اخیرالذکر دختران مرحوم امیر مدرسه شوکتیه دختران را تمام کرده و فرانسه را هم در حد معلومات مادموازل لوبا فرا گرفته بودند، معهذا امیر وجود اورا در بیرجند لازم میدانست که هم اگر لازم باشد درس بدهد والا تکلم فرانسه را ممارست نمایند تا شاگردانش قدرت تکلم بیشتری در زبان فرانسه پیدا کنند.

مرحوم امیر در تربیت فرزندانش فقط به درس خواندن و فرانسه دانستن قناعت نورزید خود را مقید میدانست که به آنها سوارکاری و تیراندازی تعلیم دهد. معلم این قسمت‌ها خود مرحوم

عکسی از یك پیك‌نیك در یك شکارگاه
ازراست به‌چپ: بی‌بی‌زهره خزیمه. ۲ـ لوباکاسمنسکی ندیمه ومعلمهٔ دختران امیر. ۳ـ مرحوم امیر.
۴ـ بی‌بی فاطمه خزیمه علم. ۵ـ آقای امیر اسدالله علم

امیر بود. ماهی چند مرتبه با بچه‌ها «بقول خودش» بیکی از املاك میرفت، آنجا اسب حاضر بود، پسر و دخترها با لباس مخصوص‌سوار براسب میشدند و همراه پدر بزرگوار طی طریق میکردند. ضمناً فن تیراندازی نیز به‌آنها می‌آموخت. به پسر علاوه بر فنون فوق‌بازی تنیس را نیز تعلیم میداد و انصافاً درهریك از شقوق مذکور «هم دختران و هم پسر» تعلیمات مرحوم امیر هدر نرفت. در تیراندازی روی هوا و بازی تنیس آقای امیر اسداله علم اگر برپدر رجحان‌نیافت بجرئت میتوان گفت کم ازپدر نبود.

در اجتماع امروز ما اینگونه معلومات بنظر قابل توجه‌نمی‌آید ولی اگر زمانی را درنظر بگیریم که دوران این یادداشتهای پراکنده است و زنها در حجاب بسر میبردند و پسران اعیان با طمأنینه و وقار سوار اتومبیل میشدند «اما درس خواندن درکار نبود» بدرجه و مقام فکر و بینش مرحوم امیر پی‌خواهیم برد.

یك مطلب دیگر را هم در این زمینه ناگفته نگذاریم که مرحوم

عکسی از یك پیك نیك

۱ــ مرحوم امیر. ۲ــ بی بی فاطمه خزیمه علم. ۳ــ بی بی زهره خزیمه . ۴ــ امیر اسدالله‌علم

دو دختر بزرگ امیر در لباس سواری و شکار

عکس توسط آقای امیر اسدالله علم گرفته شده

دختران مرحوم امیر درطرفین آقای امیراسدالله علم

عکس توسط خود مرحوم امیر گرفته شده است

امیر مقید بود که بچه‌ها به ورزشهای سوئدی معمول آن زمان آشنا باشند که فردای اجتماع از فرنگ‌رفته‌ها چیزی کسر نداشته باشند و عقب نمانند. حتی دراین زمینه رقصهای سالونی را نیز تجویز می‌کرد.

«مادام کرنلی» در تهران کلاس رقص داشت، بوسیله کلنل وزیری مشارالیها را به بیرجند دعوت کرد که در مقابل حق‌الزحمه مناسب چند ماهی در بیرجند مقیم و ورزشها و رقص‌های مدرن را تعلیم دهد. معلمه نامبرده بخوبی از عهده این امر برآمد.

باری مرحوم امیر را باید در تربیت فرزندانش پدری نمونه دانست، آنچه را به‌ذهن روشن او در آن تاریخ میرسید فروگذار نکرد. البته در اجرای این منویات عالیه امیر معاون بسیار شایسته‌ای هم داشت که مراقبت نماید زحمات و تعلیمات او هدر نرود و آن بانو خدیجه علم مادر فرزندان مذکور بود. بانوی محترمه مزبور علاوه بر مراقبت به آنچه پدر بفرزندان خود می‌آموخت و ارزانی میداشت در تعلیمات زنانه و خانه‌داری و امور مربوط به آن چیزی درباره فرزندان خود فروگذار نفرمود.

کوچکترین فرزند مرحوم امیر مرحوم بلی‌علم «بلقیس» بودکه هرچند در دوران تربیت او امیر مقیم تهران بود و دستش نمیرسید که برنامه فوق‌الذکر را درباره وی نیز مراعات کند، اما مادر و خواهران و برادر به قائم‌مقامی پدر حق مطلب را ادا کردند و اورا به‌نحو شایسته و آراسته به تمام تعالیمی که ذکر شد بار آوردند و در خاتمه هم چون راهی انگلستان شد و تعلیمات لازم و عالی را در آنجا کسب کرد یکفرد بسیار ممتاز و با شایستگی در صف خواهران و برادر تربیت یافته خود قرار گرفت.

اینمقوله هرچند بدرازا کشید اما ذکر آن برای آیندگان وحتی معاصرین که از خصوصیات امیر روشن‌ضمیر حاشیه کویر اطلاعی ندارند ضروری بنظر رسید.

اگر زائد تلقی نشود ذکر این نکته هم لازم است که در میان اعیان و اشراف آن‌زمان نسبت‌به تربیت اولاد فقط مرحوم‌عبدالحسین میرزا فرمانفرما فرد شاخصی شناخته شده که برای تربیت اولاد خود اصول و برنامه منظمی متناسب عصر و زمان داشته و شاهد و نتیجه

آن هم در پستهای حساس کشور بخوبی نمایان است. اما در مقام مقایسه باید متذکر بود که فرمانفرما مقیم تهران و سفرهائی بخارج کرده بود تا به این اعتقاد رسید که بچه‌ها را چه‌جور باید تربیت کرد و باب‌روز بارآورد، اما مرحوم امیر تهران نیامده و اروپا نرفته در حاشیه کویر این‌فکر عالی را در یافت کرد و بدان عمل نمود.

سه دختر مرحوم امیر به‌ترتیب از راست:

۱ـ بانو فاطمه خزیمه علم. ۲ـ بانو بلقیس فرمانفرمائیان. ۳ـ بانو زهره خزیمه.

بهرحال زحمات مرحوم امیر دراین زمینه هدر نرفت ودوفرزند اوکه‌درحال تحریر این‌یادداشتها حیات دارند، پسر، آقای امیراسداله علم با احراز پستها و مقامات مختلف ازجمله صدارت ایران در حال حاضر متصدی پست وزارت دربار شاهنشاهی است که فی‌نفسه کم‌از صدارت نیست بخصوص که تماس دائم با شخص شاهنشاه آریامهر و دربار شاهنشاهی و درست درك کردن منویات شاهنشاه و رضایت خاطر مبارك ملوکانه را جلب کردن فوق‌العاده درایت و شایستگی‌لازم دارد.

دختر، بانو فاطمه خزیمه علم که باسمت نـایب‌رئیس جمعیت خیریه فرح پهلوی وریاست هیئت‌مدیرهٔ جمعیت مذکورو درزیر لوای شهبانوی عظیم‌الشأن ایران کارکردن و رضایت خاطر معظم‌لها را فراهم ساختن بسیار شایستگی و برازندگی لازم دارد.

و بدین‌ترتیب فرزندان مرحوم امیر نشان داده‌اند که تعلیمات پدر بزرگوار خودرا خوب درك کرده و شایستگی خود را به بهترین نحو نشان داده‌اند.

طرز خدمت امیر در دوران امارت و تصدی مشاغل

یکی از قیود خاص مرحوم امیر این بود که اگر از طرف دولت یا کسی کاری به‌او رجوع میشد میبایست آنرا بانهایت صمیمیت و صداقت دنبال کند و انجام دهد و در این راه بهیچوجه از صرف تمام قدرت و نیروئی که داشت برای انجام آنچه بعهده گرفته بود کوتاهی نمیکرد.

البته مرحوم امیر تحصیلات کلاسیك و معلومات خاصی برای اینگونه امور نداشت ولی بحکم فطرت و وراثت و درك و فهم عمیق و مخصوصاً تعلیمات مادرش که زنی عاقل و فهمیده و با کیاست بود در همه امور به بهترین نحوی عمل میکرد و انجام وظیفه مینمود.

از جمله مسائلی که زیاد مورد توجهش بود اینکه بمردم نزدیك و به احوال آنها واقف باشد و بهیچوجه نمیخواست نسبت به مردمی که برآنها حکومت میکرد بیگانه باشد بلکه حتی آنها را جزو خانواده خود بشمار می‌آورد و یکنوع احساس پدرانه نسبت بهمه داشت.

اگر خطا و یا خلافی ازکسی سر میزد هرگز به شیوه و صورتی که معمول حکام آن زمان بود با خاطی رفتار نمیکرد، البته از توبیخ یا تنبیه اگر ضرورت داشت خودداری نداشت اما هرگز بصورت معمول آن زمان با کنده و زنجیر و زندان تنبیه بعمل نمی‌آمد غالباً اختلاف فی‌مابین مردم را که به حکومت مراجعه میشد بصورت کدخدامنشی مرتفع میساخت و اگر مورد اختلاف جنبه شرعی داشت به حاکم شرع احاله میکرد که در غالب موارد مرحوم آیت‌الله هادوی

متصدی بود و حکم حاکم شرع را اجرا میکرد. هرگاه نظر حاکم شرع با نظر عادلانه و عاقلانه خودش منافات داشت شخصاً موضوع را با حاکم شرع در میان میگذاشت و راه حلی که معقول بود با مشاوره و تفاهم اتخاذ مینمود.

بهرحال حکومت او بصورت اندرزو نصیحت بودنه فرمانروائی و صدور احکام و فرامین و بهمین دلیل در قلوب مردم موقع و مقام ممتازی داشت.

مثلا در بیرجند یکی از تجار دختر نه ساله‌ای را بعقد ازدواج‌خود درآورده بود که چون این ازدواج بعلت خردسالی دختر و عوارضی که بدنبال داشت گفتگوها و بحث زیادی در شهر بوجود آورده بود، مرحوم امیر بازرگان مزبور را احضار کرد و مثل یك پدر دلسوز به او تفهیم کرد که اگر از جهات شرعی حداقل ازدواج نه سالگی باشد و فرضاً مانع شرعی‌هم درمیان نباشد عقل‌سلیم درهر شرایطی ازلحاظ جسمی چنین ازدواجی را تجویز نمیکند و طبعاً باید به شرایط جسمی و رشد دخترهم توجه شود و دختری که هنوز بلوغ طبیعی پیدانکرده چگونه میتواند مرارت ورنج ازدواج را تحمل بنماید. خلاصه اینکه تاجر مورد بحث را قانع و راضی کرد که دختر را با جلب رضای وی از لحاظ پرداخت مهریه و مساعدتهای دیگر طلاق بدهد و بهمین نحو هم عمل شد.

درمورد رفتار با خارجیان امیر بسیار مقید بود که نسبت به آنها اعم از اینکه تبعه روس یا انگلیس باشند برمبنای بی‌طرفی و عدالت رفتار نماید و در معاشرتهائیکه با قونسولهای خارجی مقیم بیرجند داشت بیطرفی را بنحو اتم رعایت مینمود. مثلا اگر یك مهمانی به قونسول انگلیس میداد مهمانی بعد را به قونسول روس اختصاص میداد. این طرز رفتار با مأمورین خارجی طبعاً روی‌سیاست و مصلحت روز کشور بود و همواره مصلحت را براحساس شخصی ترجیح میداد. اگر شخصاً از رفتار و طرز عمل بعضی مأمورین خارجی ناراضی میشد بهیچوجه این عدم رضایت را در انجام وظیفه خویش تأثیر نمی‌داد. مثلا با اینکه بحکم تعصبات مذهبی نسبت به روسها که بصورت بسیار خشنی درسال ۱۳۳۰ هـ. ق در مشهد عمل کرده و حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام را بتوپ بسته بودندکه معروف

به عاشورای ثانی است و فوق‌العاده از این عمل مأمورین تزاری افسرده و ناراضی بود. مع‌الوصف بیطرفی خود را از دست نداد و همچنان رویه قبلی خود را ادامه داد. با اینکه بزعم بعضی مرحوم‌امیر انگلوفیل شمرده میشد ولی هرگز رفتاری نمیکرد که چنین گمانی مصداق داشته باشد حتی گاهی بحکم ضرورت و وظیفه ملی خودنسبت به انگلیسها رفتاری انعطاف‌ناپذیر و مقاوم داشت چنانکه در جریان جنگ بین‌الملل اول که افرادی از ممالك اطریش و آلمان از منطقه قاینات عبور میکردند او نظر قونسول انگلیس را مبنی بر توقیف آنها قبول نکرد. عزل و تبعید یکساله را بر قبول خورده فرمایش قونسول انگلیس (کلنل پریدکس) ترجیح داد همین طرز سلوك و مختصات اخلاقی موجب بود که نزد همه محترم و معزز باشد و از او با احترام و نیکی یاد کنند و حتی کسانیکه مرحوم امیر به میل آنها رفتارنکرده بود در خاطرات خود که نوشته‌اند از او تجلیل و تکریم کرده‌اند و خلاصه همه این نوشته‌ها چنین است که اگر امیر برای دول روس و انگلیس در فرصت‌های مناسب دوست پرارزشی بود برای‌دولت‌ایران مأموری صدیق و خدمتگزار و وطن‌پرست بشمار میرود.

شاید بهمین دلایل بود که با وجود جریانات مختلف و سیاست‌های متفاوت و متضادی که در دوره زندگی او پیش آمد مرحوم امیر تا آخر عمر محترم و معزز زیست و موقعیت شایسته خود را حفظ کرد.

مرحوم امیر چون فردی خیرخواه و بی‌طمع و بی‌نظر و در عین حال با سخاوت بود مأمورین مختلف راکه به‌حوزه حکومت اومی‌آمدند معزز و محترم میداشت، حتی اگر رفتار و نحوه انجام وظیفه بعضی مأمورین مناسب وضع محل و دستور کلی دولت نبود، هیچگاه عکس‌العملی که زننده باشد نشان نمیداد واگر نمیتوانست با لطایف‌الحیل و آموزش‌های لازم نقائص اخلاقی آنها را مرتفع کند محرمانه و بی‌سر و صدا موجبات انتقال آنها رافراهم میساخت و در عین حال تا دم آخر با آنها رفتاری شایسته داشت و پیوسته آنها را از کمکهای کریمانه خود برخوردار مینمود.

تشکیل جلسات مهمانی هفتگی برای مأمورین دولت که قبلا درباره آن بحث شد بهمین منظور بود و بیشتر جنبه ارشاد داشت. روی این‌جهات مأموریت به‌حوزه قاینات وسیستان سرقفلی داشت و بسیاری

افراد حتی درسطح بالاتر از آنچه مقتضای جهات اداری این حوزه بود علاقمند بودند که به قاینات بروند و از حمایت و عنایت مرحوم امیر برخوردار شوند و همین عده در مراجعت ضمن گفتار خودمتذکر کرامت‌نفس و علو همت امیر بودند.

حوزه قاینات در زمان حکومت مرحوم امیر دارای نه و نیم(۹½) بلوك بود که شرح آن قبلا آمده است و برای هربلوك نایب‌الحکومه‌ای ازطرف امیر تعیین شده بود و این نواب حکومت نیز موظف بودند که

عکسی از یك راه‌پیمائی و شکار با مأمورین دولت

از راست به‌چپ: ۱ــ مرحوم محمدتقی میرزا معتضدی. ۲ــ مرحوم امیر. ۳ــ مرحوم حمیدنظام. ۴ــ محمدعلی منصف. ۵ــ نشسته روی زمین مرحوم کسروی. ۶ــ علی‌اصغر کشاورز

وظایف خود را برطبق رویه امیر انجام دهند. در انتخاب این نواب حکومت هیچوقت جهات و ضوابطی که درسایر نقاط معمول بود ملاك عمل قرار نمیگرفت و اشخاص نمیتوانستند با تقدیم پیش‌کشی و

پرداخت پول نایب‌الحکومه یك محل بشوند، انتخاب آنهـا براساس صلاحیت و لیاقتی که داشتند به تشخیص امیر بود و این افراد وظیفه داشتند که در رفع اختلافات مردم حد اعلای کـوشش خـود را بـا کدخدامنشی مبذول دارند تا مردم مجبور نشوند برای اختلافات جزئی به بیرجند بیایند و طبیعی است که درموارد مهم و اگر امر دشواری پیش می‌آمد که نایب‌الحکومه از حل آن عاجز بود طرفین دعوا را به بیرجند اعزام میداشت تا در مرکز حکومت به کار آنها رسیدگی شود. نواب حکومت مجاز نبودند که حداکثر بیش از پنج درصد مابه‌الدعوی چیزی از طرفین دریافت کنند و اگر امیر اطلاع حاصل میکـرد کـه مطالبه مبلغ بیشتری شده آن مامور مورد بازخواست قرار میگرفت.

قبل از شروع حکومت مرحوم امیر جریان کارهـای اداری در حوزه قاینات هم مثل سایر نقاط روی اصول وتشکیلات منظم نبود و کلیه کارها در دست خود حاکم متمرکز بود. از ابتدای حکومت‌مرحوم امیر که بحث مشروطیت و عدالت بوجود آمد تدریجاً مامورینی برای قسمت‌های مختلف به ولایات اعزام شدند، مثلا یکنفر برای امور مالیه و یکنفر برای امور عدلیه و امثالهم. درهریك از ایـن مـوارد که مأمورین مرکز به بیرجند می‌آمدند طبعاً قسمتی از اختیارات حاکم محل به آنها تفویض میشد مرحوم امیر با خوشروئی و آغوش باز از مأمورین مرکز استقبال میکرد و از هرگونه مساعدتی در انجام کار وپیشرفت آنها در مأموریت محوله مضایقه نداشت.

کارهای مربوط به قشون تا وقتی تشکیلات جدید ارتش ایران به اراده اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر بوجود نیامده بود بـرعهده خود مرحوم امیر بود و با ابتکار خودش که تا حدی مولود ضرورت و احتیاجات محل بود تشکیلات نظام جدیدی درقاینات بوجود آورده بود. قشون قاینات و سپاهی که خود امیر آنرا قشون نیمه‌رفورمه مینامید از نفرات سرباز پیاده و جمازه‌سوار و سوارنظام و توپخانه تشکیل شده بود و عده آنها در حدود هزار نفر بود که وسیله افسران تحصیل کرده‌ای که امیر شخصاً انتخاب و از تهران آورده بود تربیت و اداره میشدند.

بدین ترتیب قبل از ایجاد ارتش نوین ایران فرماندهی قشون قاینات بعهده خود امیر بود و بهمین جهت دارای دو دفتر مجزا یکی

دفتر امور حکومتی و دیگری دفتر نظامی بود. بعداز تشکیلات جدید ارتش، قشون قاینات ابوابجمع فرماندهانی شد که از تهران به بیرجند اعزام گردیدندو امیر طوری مقدمات کار را برای این انتقال فراهم کرد که افسران اعزامی در حوزه قاینات و سیستان بدون هیچگونه اشکالی وظایف خود را بعهده گرفتند. این انتقال قشون درست مصادف با زمانی بود که مرحوم امیر از کارهای حکومتی احساس خستگی کردو مقتضی دانست که از کار حکومت کنار برود و به استراحت و تربیت فرزندان خود و اداره املاك شخصی بپردازد و امور حکومت قاینات و سیستان را به دو برادرزاده خود مرحوم امیرمعصوم‌خان حسام‌الدوله و مرحوم امیر محمدرضاخان صمصام‌الدوله واگذار کند.

از راست به‌چپ: کلنل علینقی وزیری ـ اعتصام‌الملك (کارگزار) ـ امیر شوکت‌الملك ـ بقاءالدوله وکیلی (پیشکار دارائی) ـ معتضدی (بازرس قشون) ـ دکتر محمود کسروی (رئیس بهداری) و...

درسفری که بمنظور آشنائی بیشتر باجریان کودتای ۱۲۹۹ به تهران کرد این پیشنهاد راکه کارحکومت قاینات و سیستان بشرح فوق به‌دو برادرزاده او واگذار شود مطرح نمود و دولت نیز با آن موافقت کرد و بدین ترتیب تصمیم او عملی گردید. و برای نزدیکی بیشتر افراد خانواده به یکدیگر موجبات مزاوجت دختران مرحوم امیر با

برادرزاده‌هایش فراهم گردید ـ بدین ترتیب که دختر بزرگتر (بی‌بی‌فاطمه) به همسری آقای امیرحسین‌خان خزیمه علم فرزند بزرگ مرحوم امیرمعصوم‌خان حسام‌الدوله درآمد و دختر دیگر (بی‌بی زهره) همسر آقای امیر اسماعیل‌خان خزیمه فرزند مرحوم امیر محمدرضاخان صمصام‌الدوله شد.

دیانت، تعصبات و قیودات مذهبی امیر

مرحوم امیر درحد تعصب شدید معتقد بمذهب اسلام و یك شیعه اثنی‌عشری کامل عیار بود و تمام آنچه را یك شیعه خالص بایستی عمل کند و عقیده داشته باشد از صمیم قلب و بدون هیچگونه ریب و ریا انجام میداد. از عنصری مثل امیر آنهم با درنظر گرفتن دوران طفولیت و تربیت اولیه او جزاین نبایستی انتظار داشت.

در دامن مادری پاك‌دین و صاف‌عقیده و مقید برعایت همه مستحبات و فرایض مذهبی متولد و بزرگ شده بود. در کلاس درس ملاکاظم (ملاباشی) مقدماتیکه با شیر و تلقینات مادر در روح و گوش او جای گرفته بود رو به‌تقویت و کمال گذاشت به‌کتب مذهبی درحدود فهم و درك خودش آشنا شد و آداب مذهبی را که از محضر مادر طوطی‌وار یادگرفته بود به‌فیض معلومات استاد مستند به‌قرآن مجید و کتب اخبار و احادیث در مغز خویش به‌نحو محکمی جایگزین ساخت. مراقبت‌دقیق مرحوم ابوالحسن بیك‌دائی‌اش او را دقیقاً برعایت همه آداب مذهبی اعم از فریضه و مستحب مقید میساخت در نتیجه تأثیر این سه منبع اولیه تربیت روح و ذهن و فکر او را چنان بارآورده بود که اصلا در فکر امیر مذهب و طریقتی جز شیعه و اسلام خودنمائی نداشت. سعادت و سلامت فردی و جمعی را عمیقاً در همین طریقه میدانست و بحدی به‌این فکر مقید بود که در حفظ طریقت و شریعت اسلام از بذل جان و مال مضایقه نداشت و عنداللزوم حاضر بود هرچه را نزد او عزیز و محترم بود در راه‌اسلام و حفظ اسلام فداکند.

شاهد براین امر جملاتی است که در ذیل وقف‌نامه املاك‌خویش برای مصارف فرهنگی و بهداشتی به‌خط خود یادداشت کرده است.

با اینکه شیفته معارف بود و بزحمت زیاد و با همه مقاومتهای مخالف محیط مدرسه تأسیس میکرد و طبیب برای بهداشت‌مردم فراهم میساخت، معهذا وقتی پای‌اسلام ومذهب درکاری بمیان می‌آمد دستور میداد تمام این تأسیسات متوقف و کلیه درآمد املاك بـرای حفظ و تقویت اسلام مصرف گردد و پس از حصول نتیجه مجـدداً تأسیسات معارف و بهداشتی از سر گرفته شود.[1]

۱ـ از زمانیکه به‌سن بلوغ رسید تالحظات‌فوت به‌اختیارفرایض پنجگانه از او فوت نشد.

۲ـ ماه رمضان را در هرجا بود روزه میگرفت و در طول مـاه رمضان دقیقاً از حضور در مجلس و محفلی کـه در آن منهیات بکار میرفت و یا استعمال مسکرات میشد پرهیز میکرد.

۳ـ دهه اول عاشورا را بسان‌ماه‌رمضان محترم‌میشمرد وزندگی عادی در همه سطوح تعطیل میشد.

۴ـ لیالی فوت و قتل اولیاء اطهار را بمنوال لیالی عاشورای حسینی عزاداری میکرد و در رأس دسته‌های سینه زن که از شاگردان مدارس تشکیل شده بود به‌سینه‌زنی میپرداخت.

۵ـ در تمام تکایائیکه از ناحیه خودش و اجدادش روضه‌خوانی مقرر شده بود ولو برای یك مرتبه حضور مییافت و در عداد عامـه مستمعین مصائب را استماع و در خاتمه جلسه جلو در به‌کسانیکه در جلسه حضور یافته بودند اعم از فقیر وغنی ابرازتشکروبه‌اصطلاح محل «قدم برچشم» میگفت.

۶ـ به‌خانه‌ها و تکیه‌های اشخاص دیگر هم‌که در آنها ذکرمصیبت میشد و از امیر استجازه و یا دعوت بعمل آمده بود حضور مییافت و حال اینکه بطور عادی اینگونه دیدنها معمول نبود.

خلاصه در بحث مذهب امیر تعمد داشت یك فرد عادی شناخته شود بهمه‌جا برود وباهمه کس بنشیند و بسا اوقـات کـه در همین مجالستها به گرفتاری و درد دل مردم آشنائی پیدا میکرد و در حدود

۱ـ عین دستخط امیر گراور میشود

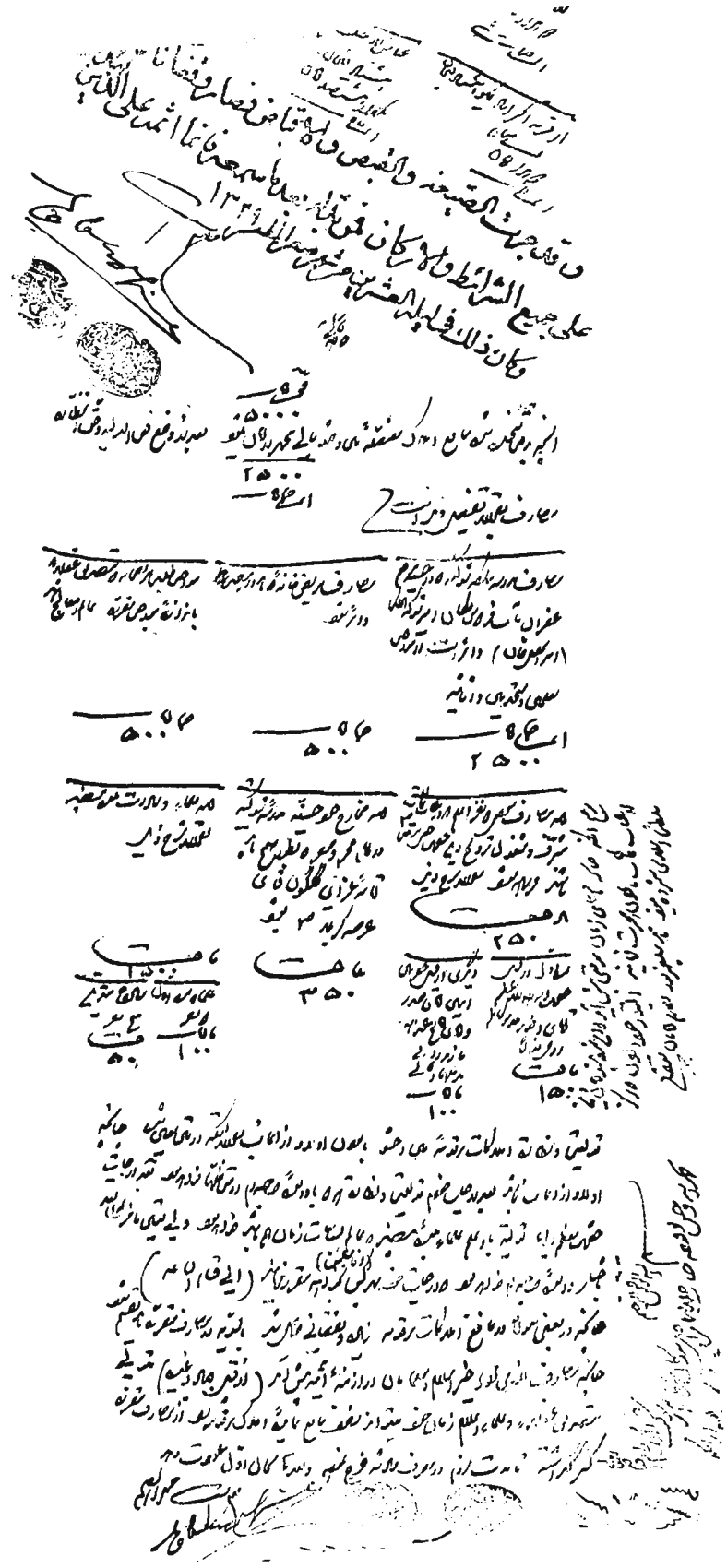

مقدورات برفع گرفتاریها و علاج دردهای اشخاص اقدام مینمود.

در خطه خراسان عزاداریهای امیر در ماه محرم و اطعام و احسانیکه میکرد شهرت یافته بود، غالب کسانیکه استعداد روضه‌خوانی داشتند بسمت بیرجند سرازیر میشدند. در تکایای امیر روضه میخواندند و بفراخور استعدادشان از خان کرم امیر مستفیض میگردیدند.

در اوائل شبیه‌خوانی هم در دو تکیه بزرگ امیر واقع در قلعه بیرجند معمول و مرسوم بود.

دهه اول محرم در حسینیه مرحوم شوکت‌الملك برادرش که بصورت مدرسه درآمده بود و دهه دوم در تکیه و عمارت کهنه قدیمی که بعمارت مرحوم حاجی عبدالعلیخان شوهر خواهرش موسوم بود و درست مقابل تکیه اول قرار داشت باز در این زمینه اشخاص مستعد و خوش آواز راهی بیرجند میشدند و زیرنظر مرحوم نقیب‌السادات هریك مناسب با آواز و سن و سال‌خویش تعلیمات لازم میدیدند و در روزهای معهود رل خود را بازی میکردند.

امیر متعصب بود اما خرافاتی نبود بهمین جهت نسبت به‌شبیه خوانی شخصاً اعتقاد نداشت اما چون قبل از او این جریان مرسوم شده بود نخواست یکمرتبه و بدون مقدمه آنرا منسوخ سازد چنانکه پس‌از طلوع‌کوکب اقبال و سلطنت اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر و شروع اصلاحات و ترك عادات ناپسند از فرصت استفاده کرد و مراسم عزاداری را در تکایای فوق‌الذکر منحصر به‌روضه‌خوانی ساخت.

در بیرجند و قاینات تعصبات شیعه‌گری نیز در مقابل سنی‌ها (اعم از آنهائیکه در خود قاینات مقیم بودند و یا سکنه سنی مذهب افغانستان) بسیار شدید بود. قبل از امیر این تعصبات به‌صور مختلف مخصوصاً درنهم‌ماه ربیع‌الاول جلوه‌گری‌میکرد وگاهی اصطکاکهائی هم بین دو فرقه بوجود می‌آورد. امیر که مصدر کار شد با فکر و ذوق سلیم خویش دریافت که این اعمال اگر خلاف نباشد برای حاکمی که درجوار افغانستان و برمردمی که قسمتی از آنها معتقد به‌اصول‌تسنن هستند و میخواهد برآنها حکومت کند بصلاح نیست.

کوشید این رسم و عادات مذموم را از ذهن و فکر مردم خارج سازد. در اوائل اگر روش و طرز فکر امیر برای مردم عادی دشوار

مینمود اما چندی نگذشت که در سرتاسر قاینات و حوزه‌های حکومتی امیر اینگونه رسمهای ناپسند متروك گردید، شیعه و سنی در کمال اخوت و صفا باهم زندگی کردند و روش امیر را مداح و ثناخوان شدند.

در عرف زندگی امیرشب جمعه منزلت خاص داشت و قانع نبود که شب جمعه را فقط به‌اداء نماز که رسم معمولی همه شب او بود برگزار سازد. از عصر پنجشنبه زندگی عادی خود را تعطیل میکرد پذیرائی در بیرونی‌را زود خاتمه‌میداد و پس از زیارت مادرش(مادام که مادر حیات داشت) به‌اندرون میرفت و به‌عبادت میپرداخت. پس از ادای فریضه مقید بود که در هرشب جمعه حتماً دعای کمیل را قرائت کند و ساعاتی را با ذکر و ادعیه بگذراند و این قید در تمام مدت زندگی امیر اگر کسالتی عارض نمیشد دقیقاً رعایت میگردید. فقط در سفری که بروسیه کرد قهراً انجام این مستحبات تعطیل شد.

در مدت اقامت در تهران و اشتغال بکار دولتی براثر تشکیل چند دعوت رسمی که در حضور اعلیحضرت فقید برگزار میگردید ناچار این برنامه دچار تغییر می‌شد و انجام آنرا به‌بعد از مراجعت از مهمانی و تطهیر لازم موکول میکرد.

مرحوم امیر در هیچ زمان از دوره زندگی چه در بیرجند و چه در تهران سحرخیزی و نیز سواری یا پیاده‌روی صبح را ترك نمیکرد مگراینکه عوامل طبیعی از قبیل برف و باران مانع انجام آن میشد.

شرح برنامه بیست وچهارساعته زندگی مرحوم امیر

مرحوم امیر در زندگی خصوصی خود نیز مردی بسیار منظم و مرتب بود و کوشش میکرد که این نظم و ترتیب را حتی‌المقدور محفوظ دارد و از آنجائیکه ممکن است ذکر نحوه زندگی خصوصی او برای گروهی مفید باشد باجمال اشاره‌ای به‌کیفیت زندگی خصوصی آن فقید سعید میکنیم.

مرحوم‌امیر مردی‌بسیارسحرخیز بود و هیچگاه نماز صبح او نیز مثل سایر فرایض دینی فوت نمیشد. قبل‌از طلوع آفتاب از خواب‌بیدار میشد و پس از ادای فریضه تقریباً بطور مستمر یك جزء از قرآن مجید را قرائت میکرد.

در امر قرائت قرآن شیوه خاصی داشت و اینکار را با دقت و حتی وسواس انجام میداد و چون فوق‌العاده علاقه داشت که آنچه را میخواند بدرستی درك کند، قرآن‌هائی را جمع‌آوری کرده بود که دارای ترجمه فارسی باشند.

قرائت قرآن را خیلی با تأنی انجام میداد و دقت داشت که به منظور و مفهوم آیات قرآنی پی‌ببرد و اگر احیاناً برایش مواردی از آیات روشن و کاملا مفهوم نمیشد آنرا یادداشت میکرد و در اولین مجلسی که با آقایان علمای بیرجند ملاقات‌داشت آیات مذکوررا مطرح و از آنها میخواست که مطلب را برایش توضیح دهند و بدلیل همین دقت‌نظر و نظم و ترتیب مرحوم امیر، آقایان علما همیشه و در هر جلسه که قرار بود تشکیل شود میدانستند که امیر موضوعی از قرآن

را مطرح خواهد کرد و مورد بحث و گفتگو قرار خواهد داد.
بهرحال امیر پس از قرائت قرآن کاملا مقید بود که صبحانه را در حضور مادرش صرف کند و این برنامه تا زمانی که مرحومه والده

خیابان باغ اکبریه

امیر زنده بود دقیقاً اجرا میشد. پس ازصرف صبحانه درحدود ساعت ۸ تا ۸½ از اندرون خارج و بباغ اکبریه که بیرونی شناخته میشد میرفت و بقدم زدن در خیابان باغ میپرداخت. در اینموقع با کسانی

که از شهر برای عرض حاجات خود به‌او روی آورده بودند در حین قدم زدن ملاقات میکرد و با دقت مطالب آنها را می‌شنید و مشکلات آنها را در حدود امکان حل و فصل میکرد.

در انتهای باغ روبروی عمارت آئینه گلخانه‌ای وجود داشت که تنها گلهای زمستانی آن مقداری شمعدانی بود. مرحوم امیر مدتی در گلخانه مذکور توقف میکرد و از کسانی‌که بکلاته آمده بودندپذیرائی مینمود و تا حدود ساعت ده الی یازده که موقع صرف قهوه امیر بود وقت او در همان گلخانه و پذیرائی از مراجعین میگذشت.

در اینموقع قهوه روزانه خود را صرف و اولین سیگاری را که روزانه میکشید و تعداد آن در روز بیش از شش الی هفت سیگار نبود روشن میکرد و میکشید. پس از آن به‌عمارت برمیگشت و به گزارشهای رؤسای دفاتر خود رسیدگی مینمود.

مرحوم امیر دو دفتر داشت یکی دفتر نظامی که به‌کارهای‌قشون رسیدگی مینمود و دیگری دفتر حکومتی که امور مربوط به‌حکومت در آنجا متمرکز بود.

رؤسای دفاتر مذکور گزارش امور را بنظر او میرسانیدند و اگر احیاناً لازم بود که دستوری را شخصاً امضاء کند بامضای وی میرسانیدند و این برنامه تا موقع صرف ناهار ادامه داشت و غالب اوقات چون عده‌ای در محضر اوبودند ناهار را باآنها صرف میکرد.

سفره ناهار بسیار مفصل و مجلل بود و انواع خورشها و قاب‌های پلو از آشپزخانه امیر که بنام «کارخانه» معروف بود سر سفره می‌آوردند.

سالهای اول سفره روی زمین چیده میشد خود مرحوم امیر فقط غذائی را میخورد که از منزل مرحوم مادرش می‌آوردند و این غذا اکثراً مرکب از آبگوشت، کشك و بادمجان و یا کشك سالاری باقتضای فصل بود.

مرحوم امیر از خوردن برنج امساك میکرد و اعتقاد داشت که برنج در هاضمه او اثر نامطلوب دارد. بعداز صرف ناهار یکی دو ساعت استراحت میکرد و استراحت او بدین‌معنی نبودکه باطاق‌خواب برود و از تختخواب مثل دیگران استفاده کند بلکه درهمان اطاق‌مجاور اطاق پذیرائی در تمام فصول سال با یك بالش و پتو روی زمین به

استراحت میپرداخت.

ساعت چهار بعدازظهر از خواب بیدار میشد و فریضه ظهر و عصر خود را بجای می‌آورد و بعد برای ورزش به‌میدان‌تنیس میرفت. مرحوم امیر بازی تنیس را از انگلیسی‌ها فراگرفته بود و خود به‌چند تن از منسوبین و ملازمین خود یاد داده بود که روزانه پارتنر و همبازی او باشند مگر در مواقعی که مهمانهای مخصوصی داشت که بازی تنیس را میدانستند در آنصورت با آنها بازی میکرد. بطورکلی همه روزه برنامه تنیس اجرا میشد مگر اینکه جریان فوق‌العاده‌ای پیش می‌آمد و مانع اجرای برنامه روزانه مرحوم امیر میگردید.

اولین روزهایی‌که امیر به‌بازی تنیس می‌پردازد

از چپ به‌راست: ۱ـ مستر هوسن معلم تنیس. ۲ـ مرحوم امیر. ۳ـ مرحوم ضیاء الاطباء ۴ـ مرحوم محمدحسین طاهری پسرخاله امیر

بعداز ختم بازی در فصل تابستان به خیابان اکبریه مراجعت میکرد و در آنجا برای صرف چای توقف مینمود. در اینموقع عده‌ای از شهر به‌اکبریه می‌آمدند که اکثراً معلمین و مدیران مدارس و

رؤسای ادارات بودند و صرف چای با آنها انجام میشد. در فصل زمستان این برنامه در اطاق پذیرائی انجام میگرفت و این جلسات اگر مطلب خاصی نبود بصورت مذاکره و مباحثه‌های پراکنده تاساعت هفت الی هشت بعدازظهر ادامه پیدا میکرد.

در این ساعت برنامه بیرونی امیر خاتمه مییافت و امیر مجدداً به‌حضور مادرش میرفت و پس از مدتی توقف و کسب اجازه از مادر به‌آن قسمت از ارك که محل خوابگاهش بود وارد میشد و بنوبت هر شب را در مصاحبت یکی از همسرانش بسر میبرد.

آنچه گفته شد دورنمائی خیلی کلی و اجمالی از زندگی بیست و چهار ساعت مرحوم امیر است ولی البته غالباً کارهائی پیش می‌آمد که آنهم جزئی از زندگی ۲۴ ساعته آن مرحوم بود.

فی‌المثل مدتی مرحوم امیر به‌تحصیل زبان خارجی اشتغال داشت و در اینمدت وقتی امیر از بازی تنیس فراغت مییافت به‌اطاق پذیرائی برمیگشت و معلمین‌انگلیسی او که ابتدا مرحوم محسن‌اسدی و مرحوم سلمان اسدی و چند زمانی آقای سید غلامرضا سعیدی و آقای علی‌اکبر اسدی بودند می‌آمدند و مرحوم امیر نزد آنها بفراگیری زبان می‌پرداخت و برای اینکه در این تحصیل همکار هم داشته باشد چند نفر دیگر را هم اجازه داده بود که در این کلاس حضور یابند از قبیل محمدعلی منصف و مرحوم محمدرضا سپهری و مرحوم محمدحسن عسکری.

بعضی از شب‌ها برنامه بصورتی که گفته شد انجام نمیگرفت بلکه ساعات شب بیك مهمانی پایان مییافت که ناچار امیر شام را در بیرونی و با مهمانهای خود صرف میکرد.

مهمانیهای امیر شامل دو قسمت بود که بطور مرتب انجام میشد و این در صورتی بود که از تهران یا نقاط دیگر مهمانی براو وارد نشده باشد.

یك نوع مهمانیهای هفتگی مرحوم امیر اختصاص برؤسای ادارات دولتی داشت که مقید بود هر هفته انجام گیرد و بدین وسیله تغییر و تنوعی در زندگی خود و نیز رؤسا بوجود آورد و در ضمن این نکته مورد نظرش بود که اگر در طول هفته بین بعضی از رؤسای ادارات اختلاف یا کدورتی پیش آمده در این میهمانی

مرتفع شود. نوع دیگر میهمانیهای مرحوم امیر اختصاص به‌مأمورین خارجی مقیم بیرجند داشت در آن موقع عده‌ای از مأمورین خارجی مثل قونسول و نایب قونسول انگلیس و در اوایل قونسول روس و نیز رؤسای بانکهای انگلیس و روس و پاره‌ای مهاجرین خارجی مقیم بیرجند بودند که از همه آنها با بانوانشان دعوت بعمل می‌آورد و نیز بعضی از رؤسای ادارات و معلمین مدارس که با زبانهای خارجی آشنائی داشتند دعوت میشدند. این مهمانیها

عکسی از یک مهمانی که به‌ابتکار مرحوم امیر به‌یک بال‌کستومه تبدیل شد
از راست به‌چپ ایستاده: بانو ویگورنیتسکی. ۲ـ سرگرد دولتشاهی. ۳ـ مرحوم امیرمعصوم خزیمه.
۴ـ مرحوم امیر. ۵ـ خانم‌جانسن. ۶ـ محمد علی منصف. ۷ـ مرحوم معتضدی. ۸ـ شاهرخ نیری.
نشسته از راست به‌چپ: ۱ـ غلامرضا معینی. ۲ـ محسن اسدی. ۳ـ منصور خوزستانی.
۴ـ مستر جانسن رئیس بانک‌شاهی

بصورت کاملا اروپائی اداره میشد و در آن نظم و ترتیب کامل رعایت میگردید بدین‌نحو که جای نشستن هرکس مشخص بود و برنامه غذا نیز کاملا اروپائی بود. حتی دراعیاد اروپائیها ازتشکیل میهمانیهای بال‌ماسکه نیز غفلت نمیشد مرحوم امیر برای اینکه آشپزخانه (کارخانه) برای برگزاری اینگونه مهمانیها مجهز باشد یکنفر را بمدت شش ماه به‌هندوستان فرستاد تا در بمبئی طرز پختن انواع غذاهای فرنگی را یاد بگیرد و نیز یکنفر را برای طرز سرو کردن غذا و انواع مشروبات اعزام داشته بود.

این آمادگی باعث شده بود که خارجی‌ها غالباً تحت تأثیر مهمانیهای امیر و نظم وترتیب و نحوه سروغذا ومشروب قرارگیرند و از اینهمه دقت و آداب دانی متعجب میشدند که این اطلاعات از کجا به‌بیرجند سرایت کرده است. بعداز صرف شام طبق معمول ابتدا خانمها برای تجدید توالت به‌اطاق مخصوص میرفتند و آقایان سرمیز شام باقی می‌ماندند و در این موقع مهمانان مرد آزادانه شوخیها و قصه‌های بهجت‌آور بیان میکردند.

پس از آن آقایان هم به‌سالن میرفتند و به‌خانمها ملحق میشدند و در اینموقع دونوع برنامه باقتضای وضع‌مهمانها اجرامیشد یاوقت به‌بازی بریج میگذشت و یا رقص و موزیك برنامه مهمانی را تکمیل میکرد.

مرحوم امیر بازی بریج را از شخصی بنام «هوسن» که نایب قونسول انگلیس در بیرجند بود فراگرفت و هم بریج و هم تنیس را خوب بازی میکرد، او حق تعلیم این شخص را هرگز ازنظردور نداشت و همواره متذکر آن بود. مرحوم امیر ضمن برنامه هفتگی‌خود یك‌روز صبح را هم به‌بازدید مدارس میرفت و خیلی مقید بود که این برنامه لااقل هفته‌ای یکبار برای تشویق محصلین و معلمین اجرا شود. دراین روز او قهوه روزانه خود را با معلمین مدرسه صرف میکرد.

مرحوم امیر بعلت اعتقادات مذهبی‌کاملی که داشت به‌بعضی از مجالس روضه‌خوانی که دعوت میشد میرفت و به‌شرکت در مراسم عزاداری سیدالشهداء فوق‌العاده مقید بود و دلبستگی داشت. برنامه عزاداری شب و روز عاشورا را با دقت و از روی خلوص و ایمان اجرا میکرد و در رأس دستجات مذهبی‌که ازشاگردان مدرسه ومعلمین

و عده‌ای از افراد عادی تشکیل میشد به‌عزاداری میپرداخت.

آن مرحوم روز عاشورا را به‌محل مدرسه شوکتیه که محل تشکیل دستجات مذکور بود میرفت و با سروپای برهنه در جلوی صف همراه آنها براه‌میافتاد و تامحل اجتماع‌دستجات مختلف که معروف به«قتلگاه» بود میرفت و در آنجا در چادرهائیکه برای همین منظور نصب شده بود توقف میکرد تا مراسم عزاداری بپایان برسد. آنگاه سوار اسب میشد و غالباً به‌بقعه‌ها و مزارهائیکه در شهر بیرجند وجـود داشت سری میزد و فاتحه‌ای میخواند و در حدود ساعت دو بعدازظهر برای صرف ناهار به اکبریه مراجعت میکرد.

مرحوم امیر به‌شکار و اسب سواری بسیار علاقه داشت و یکی از ورزشهای مورد توجه او سواری و شکار بود. در فصول‌معین باتفاق گروهی که اکیپ شکار او را تشکیل میدادند بمدت یك تا چند روز به‌شکار کبك میرفت.

در ابتدا شکار او توأم با شکار وسیله باز و تفنگ بود و بهمین جهت چند نفر بازچی داشت که کار آنها نگهداری و تربیت باز بود و از وجود آنها در شکارگـاهها استفاده میکرد. بعداز چندی چـون شکار با باز بسیار خسته‌کننده بود و باعث اتلاف وقت میشد آنـرا کنار گذاشت و بهمان شکار با تفنگ اکتفا کرد. شکارگاههای امیر در اطراف بیرجند شامل:

شکرآبـرزگـحمبل. کوه‌شاه. رودفخرود و بعضی‌نقاط دیگر بود.

ذوقیات و خوی هنردوستی مرحوم امیر

مرحوم امیر بـه بحث و معاشرت بـا فضلا و دانشمندان و مخصوصاً کسانیکه ذوق شعری و هنری داشتند علاقه وافری نشان‌میداد. اظهار اخلاص او بمرحوم جلال‌الممالك «ایرج» و ادامه این‌اخلاص تا آخرین دقایق حیات ایرج وهمچنین‌علاقه و توجه به مرحوم ملك‌الشعرا بهار نمونه‌ای از این دلبستگی است.

به‌مرحوم سری(کورمادرزادی‌که نسبتاً شعرخوب‌میسرود)لطف‌و مرحمت فراوان‌کرده وی‌را از زادگاهش شهر قاین به‌بیرجندآورد و ماهیانه مرتبی برای او مقرر داشت و یکنفر را مأمور کرد که همیشه دستگیر و راهنمای سری باشد.

آقای ابراهیم صهبا را که در طول تحصیل در مدرسه شوکتیه دارای ذوق شعری قابل ملاحظه‌ای شناخت مورد مکرمت و تشویق قرار داد و پس از خاتمه تحصیلش در مدرسه شوکتیه وی‌را بطهران‌فرستاد که در رشته‌های ادبی تحصیل و معلومات خود را تکمیل کند.

مرحوم امیر خود نیز خالی از ذوق شعری نبود، گاهگاهی شعر میسرود که نمونه‌هائی از اشعار او در خاتمه این مبحث نقل میشود.

از مرحوم عشقی و ذوق تابناك او بسیار متلذذ شده بود. تا در تهران بود بااو معاشرت داشت وچون عشقی نسبت‌به‌محیط مخصوصاً تهران بدبین و شاکی مینمود وی را دعوت کرد که با خودش به‌بیرجند ببرد و در آنجا ظاهراً معلم ادبیات مدرسه شوکتیه و معناً معاشر خودش باشد. چون طبع تند و تیز عشقی با محیط آرام بیرجند سازگار نبود قبول نکرد و متأسفانه به عاقبتی گرفتار شد که همه از آن خبر داریم.

بـه‌خواجه حـافظ شیراز ارادت مخصوص داشت. در کـلیه مسافرتهایش چه در داخله قاینات و چه خارج قـرآن مجید و دیـوان خواجه از لوازم حتمی سفرش بود. شبها فال جمعی گرفتن با دیـوان خواجه از اشتغالات مخصوص شبانه او بود. در مواقع‌سفر با هم‌سفران حتی ملازمان همراه که نسبتاً مقامی داشتند دور یك سفره می‌نشست و برای هریك فال میگرفت‌و به‌فهم و ذوق‌خود اشعار خواجه‌را تشریح و تفسیر میکرد.

ذوق امیر تنها به‌این حدود متوقف نمیشد. در قـرآن مجید و موضوعات مذهبی نیز با عشق مخصوص کـه از ایمان او سرچشمـه میگرفت دقت و تأمل داشت.

قرآن را که صبح قرائت میکرد مورد مطالعه دقیق قرار میداد و آیاتی را کـه مورد تأمل و بحث مییافت یادداشت میکـرد. در اولین ملاقاتی که با آقایان علماء محل دست میداد موضوع را مطرح میکرد و درنتیجه آنها را به‌بحث ومجادله‌میکشاند. غالباًمجادله آقایان به‌جائـی منتهی نمیشد و اکثراً نظر ساده امیر که برپایه ذوق سلیم و فهم خالی از غرض او متکی بود برنظر دیگران رجحان داشت.

مثلا یکی‌از آیاتی که‌امیر غالباً دنبال معنی آن‌بود آیه «اناعرضنا الامانة علی...

و غزل خواجه را هم در همین زمینه میدانست:

دوش دیدم کـه ملائـك در میخـانه زدند
گـل آدم بسرشتند و بـه پیمانه زدنـد
ساکنـان حـرم سر و عفـاف ملکـوت
بـا مـن راه‌نشین بـاده مستانـه زدنـد
شکـر آنرا کـه میان مـن و او صلح افتاد
قدسیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدنـد
جنگ هفتاد و دو ملت همـه را عـذر بنه
چون ندیـدند حقیقت ره افسانـه زدنـد
آسمـان بـار امـانت نتوانست کشید
قـرعـه فـال بنام مـن دیـوانـه زدنـد

الی آخر غزل

بالاخره از بحث‌هائیکه درباره آیه فوق‌الذکر برپا کرده بـود

نتیجه‌ای که مطلوب او بود حاصل نمیشد و نتیجه‌گیری علماء ذوق متجسس او را قانع نمیساخت.

بهرحال مادامیکه امیر مقیم بیرجند بود حشر و بحث او با آقایان علماء ترك نمیشد و بین علمای محل بیش از همه بمرحوم‌حاج شیخ‌محمدهادی هادوی[1] ارادت میورزید و تجلیل فوق‌العاده از او بعمل می‌آورد و نظر به‌دانش و بینشی که مرحوم هادوی از خود نشان داده بود گاهگاهی در مسائل معضل سیاسی و محلی هم او را بمشورت دعوت میکرد.

برای آیت‌الله شیخ غلامرضا فاضل و مرحوم علامه سیدمحمد فرزان وآیت‌الله مرحوم‌سیدحسن تهامی‌که‌از دانشمندان وعلمای‌نامی محل بودند احترام خاص قائل بود و نسبت به آنها اظهار کمال علاقه و اعتماد میکرد ومبنی‌برهمین اعتماد بود که وقتی درصدد اصلاح مدرسه معصومه بیرجند برآمد مرحوم فاضل را نامزد سرپرستی و نظامت مدرسه کرد و تعهدنمود بودجه‌مدرسه‌مزبور را شخصاً بپردازد و مادام که مرحوم فاضل سرپرستی از مدرسه میکرد و نظر امیر تأمین میشد به تعهد خود عمل میکرد.

مرحوم امیر از موسیقی بی نهایت لذت میبرد. یکی از جهات علاقه مخصوصش به استاد کلنل علی‌نقی وزیری هنر موسیقی استاد بود. البته کلنل به خیلی جهات آراسته و برجستگی دارد وعلاقه امیر به کلنل هم جهات عدیده داشت که بعضی را ذکر خواهیم کرد.

اما موسیقی او که همه را مفتون میساخت مخصوصاً در امیر اثر مخصوص می‌بخشید. تا کلنل در بیرجند بود گاهگاهی عطش ذوقی امیر را تسکین میداد. وقتی کلنل بیرجند را ترك کرد و به تهران و اروپا رفت، امیر در مراجعت از تهران مرحوم عبدالحسین شهنازی را رسماً بموجب قراردادی با خود به بیرجند آورد تا شبهای خوش او را با پنجه قوی خود خوشتر و مجالس‌انس او را شیرین‌تر و لذیذتر سازد. شهنازی که بتهران برگشت از هنرمندی و استادی

۱ـ مرحوم آیت‌اله حاج‌شیخ‌محمدهادی در مکتب مرحوم میرزای شیرازی تربیت شده و اجازه اجتهاد از او گرفته بود. مرحوم هادوی از طرف مراجع تقلید نجف اشرف برطبق قانون اساسی جزو چهار نفر علمای طراز اول انتخاب شد که میبایستی در مجلس شورای ملی حضور داشته باشند و ناظر بر مصوبات مجلس باشند چنانکه مرحوم سیدحسن مدرس هم یکی از همین چهار نفر بود.

مرحوم حبیب سماعی که جزو قشون قاینات بود استفاده میکرد و او را به شیوه مخصوص خود نوازش و تحبیب مینمود.

مرحوم حبیب هرچند جزو تشکیلات قشون بود و از امیر مجزا، اما نواهای سنتور حبیب چنـان امیر را شیفته ساخته بود که در واقع وی را بخود اختصاص میداد و در غالب مهمانیهایش شرکت میداد.

سالهای آخر عمر که امیر مقیم تهران بود بهترین اوقات خوشش معاشرت با مرحوم تیمسار رکن‌الدین مختاری بود. مختاری هم بـه امیر علاقه وافری داشت و باهمه گرفتاریهائیکه بمناسبت شغل ریاست شهربانی داشت هردو هفته یك شب شام را در منزل امیر صرف میکرد و کمتر دفعه‌ای در این شبها بود که مختاری بخواهش امیر ویلون را بصدا درنیاورد و بخصوص اگر کلنل علینقی وزیری هم حضور داشت بدیهی است که در اینصورت استادی این دو استاد یکی در ویلون و دیگری در تار هنگامـه‌ای خاص بـرپا میکـرد و مجلس را بصورت کم نظیری بلکه بی نظیری درمی‌آورد.

بحثهای مذهبی امیر منحصر بـه جلسه و معاشرت بـا علمای مذهبی نبود، در محفل دوستانه‌اش، با دوستانی چون آقـای سناتور علی دشتی و استاد وزیری نیز کراراً این بحث‌ها پیش می‌آمد. حتـی بسیاری از این جلسات که توأم با مجادلات شدید بود برای کسانیکه به خلق و خوی طرفین مجادله آشنائـی نداشتند تعجب‌آور می‌نمود و مخصوصاً تعجب آنها وقتی شدید میشد که می‌دیدند طرفین در خاتمه گفتگو صورت هم را میبوسیدند و از یکدیگر راضی و خوشنود سوا میشدند.

امیر به دشتی و قلـم دشتی توجه خـاص داشت و همیشه شعر مرحوم ایرج را در این زمینه مترنم بودکه «گاه قلم درکف دشتی نهم» مقالات تند و آتشین دشتی را در روزنامه شفق سرخ بدقت میخواند و گاهی برای معاشرینش نیز قرائت میکرد.

همه‌روزنامه‌های آن زمان در بیرجند بعنوان امیر میرسید ولی وقتی پست را بحضورش می‌آوردند در درجه اول روزنامه شفق و بعد یکی دوتای دیگر را انتخاب میکرد و بقیه را به ملازمین خود میداد. شماره‌های شفق سرخ تا خوانده نمیشد از روی میز امیر جمع‌آوری نمیگردید برای بعضی قابل فهم نبود که چطور شخصی چون امیر از

مقالات انقلابی دشتی و اشعار تند و پرشور عشقی لذت میبرد ولی وقتی سابقه را در نظربگیریم روشن میشودکه امیر فطرتاً آزادمنش، آزادیخواه و اصلاح‌طلب بود و از هرج و مرج اوضاع رنج میبرد.

قیام او به طرفداری مشروطیت و کمك به مشروطه‌خواهان، معارف‌پروری و نوع دوستی او همه منبعث از این فطرت او بود. صمیمیت و فدویت او به شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر که قیام به اصلاحات اساسی کرده بود باز از همین خمیره‌ذاتی و فکری سرچشمه میگرفت قطعاً دشتی و کلنل که از نزدیك با امیر تماس داشته‌اند و بهتر روحیه و طرز فکر او را شناخته‌اند بیشتر میتوانند با قدرت بیان و ذوق لطیف خود طبیعت متذوق امیر را تشریح نمایند. درباره علاقه شدید امیر به کلنل وزیری لازم است نکات دیگری هم در اینجا ذکرشود: کلنل‌وزیری دارای‌خلق‌وخوی‌مخصوص‌است و همین‌خلق‌وخو مرحوم امیر را بیشتر شیفته او ساخته بود. تا کلنل مأمور و مقیم بیرجند یعنی فرمانده سواره‌نظام بود غالباً با امیر معاشر بود و باهم مبادله فکری و نظری داشتند و شاید در مشکلات اداری نیز طرف مشورت قرار میگرفت. همین نزدیکی زیاد باعث شده بود که کلنل پریدوکس قونسول انگلیس وقتی امیر به تقاضای او مبنی بر توقیف نیدرمایر آلمانی و چند نفر دیگر بعذر بی‌طرفی دولت ایران اعتنا نکرد و تلگراف لاتین مرحوم فرمانفرما را هم‌کان‌لم‌یکن دانست، امیر را متهم کرد که آلمان‌فیل است و این حالت از معاشرینش از جمله کلنل وزیری به‌او سرایت کرده بنابراین برای عزل هردو بلکه بیشتر صاحب‌منصبانی که زیر نظر امیر بودند اقدام کرد.

بهرحال امیر به‌کلنل علاقه خاص داشت و با اینکه بعرف آداب معمول گاهگاهی برداشت و کیفیت عمل کلنل زننده مینمود بر عکس محبت و ارادت امیر به او بیشتر میشد.

درجشن تاج‌گذاری شاهنشاه فقید که امیر درباشگاه ایران‌برپا ساخته بود و کلنل از اروپا برگشته‌بود، اواخر شب‌مرحوم تیمورتاش از امیر خواست که کلنل را وادار به زدن ساز کند. امیر بااینکه میدانست طبیعت کلنل ساز زدن را در اینگونه محافل و مجالس قبول نمیکند برعایت میل وزیر دربار پهلوی چندبار ازکلنل خواست ولی مشارالیه بعذر درد دست قبول نکرد. از این بابت‌امیر نه‌تنها نرنجید

بلکه شخصیت کلنل در نظر او وزین‌تر و عظیم‌تر شد. ولی همین‌کلنل در روابط خصوصی بقدری امیر را دوست داشت و تحسین میکرد که بعداً که امیر مقیم تهران شد یکی از سازهای خود را در خانه امیر گذاشت که شبها وقتی بطور خصوصی دورهم جمع میشوند با تار مجلسیان‌را محظوظ‌دارد. امیر شوکت‌الملك را نبایستی‌شاعر شناخت یا انتظار داشت که آنچه را سروده کاملا متضمن قواعد و ضوابط شعری باشد.

وقتی احساسات مذهبی او طغیان میکرده شور و عشق سرشار خود را به حسین‌ابن‌علی علیه‌السلام بصورت شعری و تضمین‌غزل خواجه شیراز متجلی میساخته:

«حسین آن‌خسرو خوبان و شمع جمع‌محفلها» الخ‌درواقع نیت او ابراز خلوص عقیدت و ارادت به مقام مذهبی بوده نه سرودن شعر.

همچنین در مورد قطعه مربوط به اوپال Opal صفای مجلسی که موضوع در آن مطرح شده و حسن محضر و منظر مترجم شعر از انگلیسی به فارسی امیر را به سرودن شعر کشانده نه استعداد او در شعر و شاعری و آگاهی به قواعد و ضوابط ادبی و شعری.

از همین مقوله است رباعی سروده شده درباره عبدالصمدشاه.

عبدالصمدشاه از پیروان مذهب اسماعیلیه منسوب به خاندان آقاخان‌محلاتی ومقیم‌هندوستان بوده‌است، سفرهائی به‌قاینات‌کرده‌و با مرحوم امیرشوکت‌الملك خصوصیت قابل‌توجهی پیدامیکند. تاطرفین حیات داشته‌اند با هم مکاتبه و گاهی هم‌مشاعره ومناظره میکرده‌اند. از جمله مناظرات‌مذکور رباعی زیر است که‌امیر برای عبدالصمدشاه سروده و فرستاده است.

تا سرو بباغ و سبزه باشد به چمن
تا لعل و عقیق در بدخشان و یمن
تا در قربانی رسم است قربان کردن
بر کام دلت جهان و قربان تو من

فراست و دوراندیشی مرحوم امیر
در مسائل سیاسی و اجتماعی

مرحوم امیر شوکت‌الملك در درك‌مسائل سیاسی و پیش‌بینی‌حوادثیکه به اقتضای زمان ممکن بود وقوع یابد نبوغ خاص داشت. جریانات را برخلاف برادران خود بطور عادی تلقی نمیکرد هرچیز را در ذهن خود تجزیه و تحلیل مینمود و کوشش داشت به علل و نتایج آنها دسترسی و اطلاع حاصل نماید تا آنچه را بصلاح باشد حسن‌استقبال کند و از آنچه موجب شر و فساد است پرهیز و در حد امکان و مسئولیتی که متوجه او باشد از آن جلوگیری بعمل آورد.

شواهد زیادی در وجود این نبوغ فکری امیر میتوان ذکر کرد اما چون بنای ما برتلخیص مطالب است اجمالا به‌ذکر موارد مهم و آثار مترتبه برآنها قناعت میکنیم.

۱ــ در سفر اولی‌که به تهران‌آمد و براثر فوت‌برادرش «امیر اسماعیل‌خان ملقب به شوکت‌الملك» به حکمرانی قاینات ولقب برادر متوفی نائل گردید، با اینکه در عنفوان جوانی بود (سن امیر ۲۳ سال بود) و در این‌سن ذهن‌و فکرعادی پختگی آنرا نداردکه‌به‌ماورای عوالم جوانی توجه داشته باشد معهذا امیر به فراست طبیعی وضع دربار حکومت استبدادی را غیر قابل تحمل وناپایدار شناخت. ازهمان‌زمان به مشروطیت و آزادیخواهی تمایل یافت و باسران‌آنها رابطه‌برقرار ساخت، به بیرجندهم که مراجعت کرد با اینکه حاکم بالاستقلال بود و میتوانست مثل حکام مشابه خود باکمال قدرت و نیرومندی همه را

تحت امر و نفوذخویش‌قراردهد وفعال مایشاء باشد، جانب مشروطه‌خواهان را گرفت و همینکه انجمن‌های آزادیخواهان در نقاط دیگری عرض اندام کردند، در بیرجند نیز انجمنی با حمایت معنوی او با عضویت افرادی مثل مرحوم آیت‌اله شیخ محمدهادی هادوی تشکیل و مشغول فعالیت شد.

در تاریخ توپ‌بستن مجلس شورای ملی بدست محمدعلی‌شاه و برقراری استبداد صغیر مشروطه‌خواهان بیرجند از فعالیت دست نکشیدند و حمایت‌های معنوی امیرهم کاملا شامل حال آنها بود و از آنجائیکه مشروطه‌خواهی امیر بر درباریان محمدعلی‌شاه روشن بود او را معزول داشتند.

عزل و برکناری امیر بیشتر به اوفرصت‌دادکه برطبق تشخیص و فکر روشن خود در طریق مشروطه‌خواهی به‌فعالیت بپردازد و رسماً باسران‌آزادیخواه تهران‌مخصوصاً رؤساء وخوانین‌آزادیخواه بختیاری رابطه برقرار سازد و به‌نهضتهای پیشرو تهران مساعدتهای مالی کند که از جمله نمونه‌آن در کتاب خاطرات ظهیرالدوله بشرح زیر ذکر گردیده است.

نقل از صفحهٔ ۴۴۶ خاطرات ظهیرالدوله:

> در همان شب حضرت سرداراسعد فرمودند که امیر قائن سه‌هزارتومان تقدیم مجاهدین فتح تهران داشته و چون نیت خدام انجمن با مقصود او یکی است لهذا منهم تقدیمی او را به صندوق انجمن تسلیم مینمایم که با عایدات خود چنانچه مقرر است تسلیم نماید و همینطور فرمودند...

با برقراری مجدد مشروطه و فرار محمدعلی‌شاه امیر مجدداً به حکومت قاینات منصوب گردید که تا سال ۱۳۳۱ قمری بدین سمت برقرار بود و بعداً بطوریکه در قسمتهای دیگر این خاطرات پراکنده ذکر شده است به تهران احضار و باسمت حکومت قاینات وسیستان به محل مأموریت مراجعت کرد.

منظور از ذکر این مختصر بیان یکی از نمونه‌های دوراندیشی و پیش‌بینی‌های خردمندانه امیر بود که با فراست طبیعی بوضع ناهنجار حکومت استبدادی و درخشش مطلوب مشروطه‌خواهی توجه

پیدا کرد و آنرا تقویت نمود و لوموقتاً معزول شد از هدف منصرف نشد و فعالیت را تاحد شکست استبداد و استقرار مجـدد مشروطیت ادامه داد.

۲ـ نمونه دیگری که در اثبات نبوغ فکری امیر میتوان ذکرکرد و باید آنرا از همه موارد دیگـر مهمتر دانست قـدرت تشخیص و استقبال شایانی است که از کـودتای ۱۲۹۹ بعمـل آورد. کسانیکه معاشر امیر بوده‌اند و خوشبختانه هنوز حیات دارند شاید کراراً از امیر شنیده باشند که پس از حادثه‌سوم اسفند ۱۲۹۹ اظهارمیداشت برمن‌مثل‌روز روشن است‌که حوادث جدیدی در ایران به خیروصلاح ایران در شرف وقوع است، بر هر وطن‌پرستی فرض‌است که از آن کماهوحقه اطلاع حاصل کند و عاملین کار را تقویت نماید بهمین جهت باید تهران بروم و از نزدیك با جریان و عوامل آن آشنائـی حاصل کنم.

امیر بتهران آمد، پس از چندی خدمت سردارسپه عامل اصلی کـودتا رسید. در همان مـلاقاتهای‌اولیه سردارسپه یعنـی شاهنشاه فقیدبه‌امیرعنایت خاص‌پیداکرد. شایدغیاباً امیر به‌شاهنشاه معرفی شده بود، مخصوصاً در ماجرای قیام کلنل محمدتقی‌خان از کم و کیف حکومت و قدرت امیر اطلاع حاصل فرموده بود اما ملاقات حضوری اثر دیگر بخشید بطوریکه تا امیر درتهران‌بود شاهنشاه فقید درباره تأمین امنیت بلوچستان و قاینات و سیستان یا حضوراً و شخصاً امیر را بمشورت میخواست و یا دستور میداد متصدیان ارکـان حـرب از نظرات امیر استبصار و استفاده کنند. در مراجعت از همین مسافرت بود که‌حکومت بلوچستان نیزابوابجمع امیر و ضمیمه حکومت‌قاینات و سیستان گردید که قهراً بدون اطلاع و تصویب فرمانده کـل قوا نبوده است.

برای نشان‌دادن درجه اعتماد و حسن نظر شاهنشاه فقید بـه مرحوم امیر شوکت‌الملك در این برهه از زمان که در همه‌جا قشون ایران به‌سرکوبی متنفذین و قدرتمندان محلی مشغول بود، مدارك بسیار گویا و روشنی در دسترس ما است که ذکر اصل آن‌مدارك بهتر از هر بیان و توضیحی حق مطلب را ادا خواهد کرد

اما مدارك مزبور که راجع به سال۱۳۰۲ شمسی ومقدمه اعمال

نفوذ دولت مرکزی در امور بلوچستان است بشرح زیر از نظر مطالعه کنندگان میگذرد.

شاهنشاه فقید که در سایر نقاط ایران گردنکشان محلی را منکوب و زمام امور را فقط در قبضه اقتدار و اختیارحکومت مرکزی گذارده بود به سروقت بلوچستان میرود که هنوز دوست محمدخان وضع گردنکشی خود را در داخل بلوچستان حفظ کرده بود. تلگراف رمزی به‌شماره و تاریخ زیر از ارکان حرب صادر میگردد.

۲۸ میزان ۱۳۰۲

امیر محترم لشکر شرق **امیر محترم لشکر جنوب**

چون طبق تصمیم بندگان حضرت اشرف بایستی از جنوب و شرق اردوئی که اقلا مرکب از ششصد الی هفتصد نفر باشد **در تحت نظر وامر امیر شوکت‌الملك** به بلوچستان اعزام گردد و تواماً داخل عملیات شوند قدغن فرمائید نظریات عالی را با ملاحظه اطراف کار راجع به عده وموقع حرکت و طریقی که قوای مزبور بایستی برای عملیات مشترك روانه شوند مخابره نمایند که بعرض رسیده و دستور قطعی صادر گردد.

۳۲۵۲ ارکان حرب کل قشون

جوابی که از لشکر شرق رسیده بدین مضمون است:

۱۲ برج عقرب ۱۳۰۲

متصدی محترم ارکان حرب کل قشون

جواب رمز ۳۲۵۲ عین تلگراف کفیل تیپ سیستان و قاینات را ذیلا درج مینماید بعدالعنوان جهت فرستادن عده به‌بلوچستان **باامیرشوکت‌الملك تبادل افکار نمود.** پیشنهادات ذیلا عرض میشود:

اولا عده که باید از این سمت اعزام شود چون بیشتر اهمیت دارد باید همه‌نوع قابل و وسائل آن فراهم باشد.

ثانیاً اجازه استخدام یك بهادران جمازه ویك گروهان پیاده جهت اینکه حدود سیستان و قاینات خالی نماند.

ثالثاً ــ فرستادن دوپنجاه تیر از مرکز برای کمك.

رابعاً ــ اعطای‌فوق‌العاده جهت صاحب‌منصبان‌معین نایب‌ها وتابین‌ها.

خامساً ــ اجازه کرایه سه هزار نفر شتر جهت حمل آذوقه و آب وبنه و غیره برای مدت شش‌ماه.

سادساً ـ تصفیه محاسبات معوقه این قسمت.
سابعاً ـ حواله مخارج این عده با مساعدت بانك یـا گمرك دزداب (زاهدان) برای شش ماه که وسیله ندارند راحت باشند.
شرح پیشنهادات کتباً عرض شده حـالیه حسب‌الامـر فهرست رمزاً بعرض رسانید که هرقسم امر شود اطاعت نمایم ۱۰۹۱ رضاقلی افشار.
مراتب فوق را تصدیق چنانچه اجازه فرمائید دو عراده توپ صحرائی هم فرستاده شود چون در لشکر شرق بیش از دوتـوپ نیست کـه آنهم مونیسیون کافی ندارد. از مرکز از توپهای سیاه روس فرستاده شودمراتب کاملا توسط پست عرض میشود ۴۵۲ امیر لشکر شرق حسین خزاعی.

در خلال این مخابرات مرحوم امیر شوکت‌الملك کاملا در جریان‌بوده. از ارتباط مستقیم با فرمانده کل قوا نیز غافل نبوده است. شاهـد تلگرافی است که بوزارت جلیله جنگ و فرمانده کل قشون مخابره میکند.

۲۱ برج عقرب ۱۳۰۲

مقام منیع وزارت جلیله جنگ و فرمانده کـل قشون دامت عظمتـه در تعقیب معروضه شماره ۴۵۶ عین تلگراف امیر شوکت‌الملك که با رمز تیپ مختلط قاینات مخابره نموده ذیلا عرض مینماید.
بعد عنوان. انتظام کلیه بلوچستان بعقیده چاکر همان است که در توقف تهران بحضور مبارك پیشنهاد نمود. لیکن چون موقع میگذرد اگر رأی مبارك اقتضا میفرماید که هذه‌السنه اقدامی بشود ممکن است امر مبارك صادر گردد که قوای نظامی قاینات و سیستان تا نصف بلوچستان که معروف به سرحد و قلعه خاش کرسی آن است پیش برود و تمرکز یابد خود چاکر هم درمعیت قوای اعزامی خواهم بود. درآنجا ممکن است‌وضعیات کلیه بلوچستان را بدست آورد تا پائیز آینده هرطور رأی مبارك اقتضا فرماید اعزام‌قواهم هم‌عقیده باشند «از رمزجمله آخر درست مفهوم‌نشده» امر امر مبارك است ۴ **چاکر محمدابراهیم** با تصدیق مراتب معروضه با پیشنهاد امیر شوکت‌الملك هم‌عقیده بوده و نیز خاشو میرجاوه که آخرین خاك سیستان و تا خاشو سرحد خرج زیادی نخواهد داشت و محتاج بماندن قسمتی از قوای نظامی کرمان هم نخواهد بود. این اقدام از حال تا دوماه دیگر که شروع شود دیر نیست از طرف دولت انگلیس در همه‌جا مراکز نظامی ساخته شده. عقیده چاکر این است اگر باید قـوای نظامی بـدان سرحد برود باید قبلا در مرکز با دولت فخیمه مذاکرات لازمه نمـود کـه

محظوراتی واقع و انتریکاتی ننمایند چون بدیهی است که مایل به انجام این مقصود و حرکت قوا به آنحدود نخواهند بود. نیز اجازه مرحمت شود فقط تا خاش که نقطه مهم بلوچستان و تا دزداب قریب چهل فرسخ نیز مسافت ندارد جلو بروند از آنجا تا بمپورمرکز بلوچستان هم چهل‌فرسنگ بیشتر فاصله نیست و خیلی بموقع است که تمرکز قوا جهت سال نو درخواست داده وپائیز آینده یکمرتبه از خاش شروع به‌تسخیر بلوچستان بشود. مخارج گزافی هم متوجه دولت نخواهد شد ولی لازم است بودجه هرماه قبلا تأدیه و حسابهای معوقه تصفیه شود در اینصورت ممکن است یکعده پانصد نفری به خاش و یکصد و پنجاه نفر دهنه باغی و سیصدنفر در دزداب (زاهدان) که جمعاً هزار نفر است داشت. جهت انتظامات قاینات و سیستان هم اجازه استخدام یك بهادران جمازه و یك گروهان پیاده لازم است و محتاج به‌اعزام عده‌کرمان نخواهد بود ۴۶۹ امیر لشکر شرق حسین.

بالاخره پس از این تبادل نظرها عدهٔ مورد بحث به قسمت بلوچستان سرحدی وخاش عزیمت و آنجا را اشغال مینمایند و فرماندهی عده اعزامی در خاش برقرار میگردد.

از مضمون تلگرافات رمز که فوقاً درج گردید عنایت و اعتماد فرمانده کل قوا (شاهنشاه فقید) نسبت به امیر شوکت‌الملك کاملا نمایان است.

درایت و تدبیر و قدرت تشخیص امیر در موارد دیگر همچنان توانست این اعتماد را حفظ کند و در موقع مذاکره در باب رود هیرمند یعنی سال ۱۳۱۰ شمسی که شاهنشاه فقید براریکه سلطنت مستقر بودند ریاست میسیون اعزامی دولت ایران را به‌امیرشوکت‌الملك تفویض فرمودند چنانچه این قسمت در جای دیگر از این خاطرات نسبتاً به تفصیل ذکر شده است. فقط بمناسبت و بعنوان نمایاندن نمونه دیگری از درجه اعتماد شاهنشاه فقید شاید ذکر عین تلگرافیکه درخلال رسیدگی بکار هیرمند ازدفتر مخصوص شاهنشاهی بعنوان امیر شرف صدور مییابد خالی از فایده نباشد:

جناب آقای محمد ابراهیم خان علم‌تلگراف نمره ۱ مشعر بر ورودبه زابل واصل و از شرف عرض خاکپای ملوکانه ارواحنافداه گذشت حسب‌الامر اشعار میدارد این مأموریت باید مطابق تعلیمات وزارت‌خانه‌های مربوطه انجام یافته و مأمورین خود را مقید به حفظ حقوق و حدودمملکت بدانند. باید مراقب باشند که اقدامات بروفق مقتضیات دوستی و صمیمیتی

که بین مملکتین موجود است بعمل آید و جنابعالی در اجرای این منظور مراقبت کامل خواهید فرمود ۸۶۲۳ مورخ ۱۹ر۹ر۱۳۱۰ حسین رئیس دفتر مخصوص.

شاهنشاه فقید به امیر دستور میدهد که مراقبت کامل نمائید تا مأمورین (که همه از صاحب‌منصبان ارشد وزارتخانه‌های خودشان بوده‌اند) بروفق دستور عمل نمایند.

از اینگونه موارد باز هم میتوان ذکر کرد که برای خودداری از اطناب کلام بهمین مقدار قناعت میشود.

موقعیکه امیر در تهران ظاهراً بصورت خانه‌نشینی بسرمیبرد (سالهای ۱۳۱۴ـ۱۳۱۶) مرتباً هفته‌ای یکمرتبه شرفیابی حاصل میکرد و در سفرهای بهار و پائیز جزو ملتزمین رکاب بود.

همینکه اوضاع شیراز بصورت نامطلوبی درآمد و خاطر شاهنشاه از نحوه عمل استاندار «مرحوم دولتشاهی» و جریان آن سامان افسرده گردید دستور فرمود استاندار بی‌طمع و خوش‌سابقه و مردم‌داری برای آنجا فکر کنند. فوراً دولت به‌فکر امیر شوکت‌الملك افتاد اعلیحضرت فقید هم حسن استقبال فرمود وامیر مأمور استانداری فارس گردید.

بشرحی که در ذیل عنوان مأموریت فارس ذکر شده است مدت یکسال استانداری فارس را با حسن سلوك ورأفت خاص وجلب‌توجه واعتماد مردم آن ناحیه عهده‌دار بود و همینکه از لحاظ چشم ناراحت گردید مراتب را از طریق دفتر مخصوص بعرض رسانید.

دستور صادر گردید «اگر وضع چشم اجازه ماندن و کارکردن نمیدهد میتوانید به تهران برگردید» وامیر بتهران مراجعت کرد.

باز هم برنامه سابق (شرفیابیهای هفتگی و مسافرتهای بهاره و پائیزه) از سر گرفته شد دراین خلال وضع شهرداری تهران بسیار بآشفتگی میگرائید و صحبت‌های زیادی در اطراف شهرداری و متصدیان آن و سوءاستفاده‌هائی بگوش میرسید و امر شاهنشاه فقید برای انتخاب و انتصاب شهردار لایق و بی‌نظری شرف صدور مییابد. مرحوم جم نخست وزیر وقت با استجازه از پیشگاه شاهنشاه فقید امیر را برای این کار مهم در نظر میگیرد و مطلب را با او در

میان میگذارد. امیر با صراحت و صداقت عدم توانائی خود را در زمینه اداره امورشهرداری تهران بعرض میرساند ودرخواست معافیت او مورد قبول واقع میگردد ولی مقرر میشود برای آنکه بیکار نباشددر دولت کار نسبتاً سبکی برایش در نظر بگیرند که بالاخره منجر به انتخاب امیر برای وزارت پست و تلگراف شدو همانطوریکه ذیل قسمت بخصوص این مأموریت ذکر شده است تا اواخر سال ۱۳۲۰ در این پست مستقر بود.

پس از عزیمت شاهنشاه فقید از پیشگاه شاهنشاه آریامهر استدعا کرد از خدمت معاف و به‌ولایت برگردد و در آنجا وظایف خدمتگزاری و رعیتی خود را انجام دهد.

خلاصه این قسمت که در ذیل پاراگراف ۲ ذکر گردیده آنکه امیر با فراست ودهاء خاصی که‌داشت کودتای ۱۲۹۹ را خوب درك کرد و بموازات آن همفکری و خدمتگذاری‌کرد وشاهنشاه فقید هم بانبوغ فوق‌العاده خویش از همان ابتدا امیر را خوب شناخت، حفظ و تقویت کرد و بدو مأموریتهای شایسته که همه‌حاکی از اعتماد کامل شاهنشاه بود تفویض فرمود.

موارد دیگری از سرعت انتقال و دهاءفکری توأم با احتیاط امیر (مثل استنباطی که در خانه خودش از فکر و نقشه عمل مرحوم محمد حسین میرزا جهانبانی و مرحوم سالار امجد کرد و بموقع جنبید و همچنین پیش‌بینی عاقلانه‌ایکه در واقعه ریش‌تراشی مرحوم سرتیپ علیشاه خان نمود و سریعاً مأمورین دولت را برای جلوگیری از غائله راهنمائی کرد) وجود داردکه هرکدام در جای خود به نقل از خاطرات مرحوم فرخ به تفصیل ذکر شده است که اگر بخواهیم در ذیل این عنوان مجدداً ذکر کنیم تکرار مکررات خواهد بودلذا دراینجا بهمین مقدار قناعت کرده مطلب را خاتمه میدهیم.

نکاتی درباره
خصوصیات اخلاقی مرحوم امیر

قبلا اشاره به‌طرز رفتار و برخورد مرحوم امیر با مأمورین دولت و نیز مأمورین خارجی شد و ضرورت دارد که برای تکمیل این مبحث درباره طرز رفتار امیر و برداشتی که در زندگی خود با اهالی قاینات داشت نیز نکاتی ذکر شود.

بطورکلی امیر افراد جامعه‌را ازخود وخود را از آنها میدانست و بین خود و مردم تفاوتی قائل نبود و سعی میکرد با مردم همچون اعضای یك خانواده رفتار کند و در راه این هدف که برای تأمین آسایش و رفاه مردم داشت بهیچوجه راضی نبود که حوادث زندگی خصوصی و اتفاقاتیکه برایش پیش می‌آمد برای مردم ناراحتی بوجود آورد و در آنها اثر خاص و نامطلوب بگذارد.

مثلا درموقع‌فوت فرزندانش‌که قبلا به‌تفصیل ازآنهانام‌برده‌ایم بجای اینکه عزادار شود و مجالس سوگواری برپا کند سعی میکرد این حوادث اثری در برنامه روزمره مردم بجای نگذارد و بهمین جهت در همان شبی که فرزندی را از دست میداد و طبعاً قلباً بسیار متأثر بود مجلس مهمانی وپذیرائی برپا میکرد و ازعده‌ای دعوت مینمود و آنها را وادار میکرد که مثل مجالس مهمانی عادی وقت خود را بگذرانند و بدینوسیله بمردم تفهیم میکرد که بخاطر مصیبتی که بر او وارد شده برنامه زندگی خود را بهم نزنند.

بهترین و گویاترین نمونه این طرز تفکر در موقع فوت مرحوم

مادر امیر بود که قبلا در مورد آن بحث کرده‌ایم و علاقه و دلبستگی شدید امیر را بمادرش متذکر شده‌ایم.

امیر نسبت بمادرش احترام بسیار قائل بود و برنامه ملاقات مادر روزانه دوبار صبح و عصر جزو برنامه حتمی زندگی او بود و همیشه صبحانه را در حضور مادرش صرف میکرد.

فوت مرحوم مادر امیر در سال ۱۳۰۹ شمسی پیش آمد که امیر در التزام رکاب اعلیحضرت رضا شاه کبیر از بیرجند به تهران رفته بود و در تهران بود که این خبر ناگوار به او رسید و بقدری متأثر شد که دو روز از منزل خارج نشد.

اهالی بیرجند و قاینات در تشییع جنازه آن‌فقیده سعیده تجلیل بی‌نظیری بعمل آوردند و سکنه شهر و دهات و قصبات اطراف شهر از زن و مرد در این مراسم شرکت کردند و جنازه را از کلاته تا بیرجند روی دست حمل و از آنجا با اتومبیل به مشهد بردند که در مقبره خانوادگی امیر در دارالسعاده حرم مطهر حضرت ثامن‌الائمه علیه آلاف‌التحیة‌والثنا بخاك سپرده شد.

جریان و ابراز احساسات شدید مردم در این سوگواری در طهران باطلاع امیر رسید و بطوریکه گفتیم فوق‌العاده متأثر بود، مع‌الوصف تلگرافی به نگارنده به بیرجند مخابره کرد که متن آن بهترین نشان‌دهنده روحیات آنمرحوم میباشد و بجا است که در اینجا متن آنرا ذکر کنیم:

از تهران به بیرجند
تاریخ ۱۳۰۹/۹/۱۷
نمره قبض ۳۰۷۸۴

آقای عزیزم منصف. مطابق اطلاعات واصله برادران و خواهران بیرجندی بنده موقع فوت والده‌ام ابراز احساسات مؤثری‌کرده‌اند. قدردانی وتشکرات مرا باطلاع عموم برسانید و یادآوری فرمائید مبادا برحسب عادات قدیمه تا چندی از مسرت‌های فامیلی از قبیل ازدواج و عروسی خودداری نمایند ترك این عادت البته لازم است زیرا دوام و رعایت آن روح مرحوم مادرم را متأثر و تأثرات غم‌انگیز مرا مضاعف خواهد ساخت. به نوکران من اطلاع دهید سروصورت بتراشند و حالت عادی بخود گیرند. عموم ایتام و فقرا

M. 16 ۱۶۰۴

نمره کتاب ..... وزارت پست و تلگراف تلفن سنه ۱۳۰

تلگراف

از طهران	نمره قبض ۷۸۴	عدد کلمات	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول روز	ماه	اسم گیرنده
به مشهد	نمره تلگراف ۱۰	۱۲۷	۱۵		۱۷	۹	

آقای رئیس محترم مشهد مطابق اطلاعات واصله برادران و خواهران هر چند
من موقع فوت والده امروز از احساسات موثر کم از قدردانی و تسلیت
برادران اطلاع عموم رسانیده و یادآوری فرمائید میدا برحسب عادات
قدیمه تا چندی از شرکت در مجالس از قبیل ازدواج و عروسی خودداری
نمایند ترک این عادت البته لازم است زیرا احترام این قبیل عادات
روح مرحوم مادرم را متاثر و تاثرات عمومی را مضاعف خواهد
به نوکران من اطلاع دهید بر تبرا شده و حالت عادی خود بگیرند
عموم ایتام و فقرا پنجشنبه شب جمعه بتوالی محترم اقدام نمایند صدوبیست تومان
از استانی زنانه و مردانه آقای نورنگی تهیه با اطلاع برسکار به مستحقین
بدهند پایان معلمین و تعلیمین سلام ابلاغ تجدد تسلیت خواهند مهر ایام عم

پنجاه شب جمعه متوالیاً و محترماً اطعام نمائید. صد دست لباس زمستانی زنانه و مردانه آقای نوربخش تهیه با اطلاع سرکار به مستحقین بدهند. به آقایان معلمین و متعلمین سلام ابلاغ و تجدید تشکر مینمایم.

محمدابراهیم علم

متن این تلگراف درمجلسی که باحضور وجوه طبقات در حسینیه شوکتیه بیرجند بنا بدعوت نگارنده تشکیل شد قرائت و باطلاع عموم رسید و دستورات مرحوم امیر با مراقبت و دقت کامل عیناً اجرا شد.

بطوریکه ملاحظه میشود مرحوم امیر برای جلوگیری از عزاداری مردم نه تنها صراحتاً دستورات مؤکد داده است بلکه حتی با ذکر اینکه اینکار موجب تأثر روح مرحوم مادرش خواهد شد عملا مردم را مقید ساخته و وادار نموده که برنامه عادی زندگی خود را بهم نزنند و از مسرت‌های فامیلی بهره‌مند باشند و در این راه دستورالعملی هم برای نوکران و کارکنان دستگاه امارت صادرکرده تا بظاهر نیز موجبات دوام عزاداری عمومی از بین برود.

در حاشیه این مطلب علاقه و احترام فوق‌العاده آن مرحوم نسبت به جامعه فرهنگی بچشم میخورد که در متن تلگراف جداگانه به آنها سلام رسانیده و از آنها تشکر کرده است و بدین ترتیب متن این تلگراف تاریخی بخوبی روحیات و خلقیات مرحوم امیر را نشان میدهد.

مسافرتهای مرحوم امیر

مرحوم امیر چه در دوران حکومت قاینات و چه در اوقات اقامت‌تهران مسافرتهائی انجام داده است که کم و بیش و بخصوص بعضی از آنها قابل ذکر است.

مسافرتهای دوران حکومت او به‌استثناء مسافرت روسیه و عراق و تهران بیشتر در داخل خود حوزه حکومتش انجام میگردید که بدان میتوان عنوان بلوك گردشی داد. مسافرت به سیستان و بلوچستان بصورت قشون‌کشی برای قلع و قمع اشرار بلوچ سرحدی که بحدود قاینات و اطراف ان حمله و تجاوز میکردند بطور جداگانه ذکر شده است و در اینجا شاید اشاره اجمالی بهریك از مسافرتهائی که انجام میداد خالی از فایده نباشد.

۱ــ مسافرتهائی که در داخل‌حوزه حکومتش‌انجام میشده‌است.

اوایل کار که حکومت قاینات و بعداً سیستان بدو تفویض شده بود برای اینکه از وضع داخل حوزه کاملا مطلع و مخصوصاً نسبت‌به طرز زندگی مردم آگاهی کامل داشته باشد خود را مقید میدانست که سالی یکمرتبه لااقل قسمتی از حوزه مربوط به‌خویش را سرکشی نماید. در این سفرها غالبا مأمورین دولتی که در رأس ادارات دولتی بیرجند مستقر بودند او را همراهی میکردند. مدت اینگونه سفرها کمتر از یکماه نبود و باتفصیلات خاصی که لازمه آن اوقات بود (از حیث خدم و حشم و خیمه و خرگاه و آبدار و آشپز و غیره) برگزار میشد.

در این سفرها اطلاعات دقیق محلی کسب میکرد و اسامی امکنهٔ مختلف و مخصوصاً محالی را که بجهتی از جهات اهمیت داشت بخاطر میسپرد و چون مأمورین مختلف هم همراه او بودند خیلی از مشکلات مردم در محل حل میشد حتی حوائج بهداشتی مردم نیز برآورده میگردید زیرا امیر در این سفرها یکنفر طبیب هم همراه داشت (اوایل مرحوم ضیاء الاطباء پدر آقایان دکتر ضیائی‌ها، بعدها مرحوم دکتر محمود کسروی اطبائی بودند که در سفرها همراه او بودند).

اینگونه سفرها اگر چه برای امیر پرخرج تمام میشد امامطلوب او بود زیرا هم کمك‌هائی در ضمن بمردم شده بود و هم خودش بوضع حوزه معرفت دقیق حاصل میکرد.

در سنواتیکه حکومت قاینات و سیستان را با موافقت مرکز به برادرزادگان خود واگذار نمود باز دنباله اینگونه مسافرتها تعقیب میشد ولی نه‌بصورت کار و رسیدگی رسمی به‌مشکلات مردم بلکه بعنوان تفریح و احیاناً سرکشی از املاك شخصی و طرح برنامه‌های کشاورزی و بالاخص پسته‌کاری که با آب و هوای محل سازگار بود. علاقه او به پسته‌کاری بحدی رسید که متخصص از کرمان می‌آورد و املاکی را که از حیث آب و هوا مناسب‌ترمییافت درآنها اقدام بزراعت بادام و پسته میکرد و نسبتاً در این زمینه پیشرفت کار شایان توجه بود چنانکه در محاورات بیان میکرد نزدیك بیست هزار درخت پسته عمل آورده بود.

نسبت به‌علاقه فرهنگی امیر بحث علیحده شده ولی در این بحث هم اگر اشاره شود بی‌مناسبت نیست زیرا ضمن همین مسافرتها یکی از فرهنگیان (آقای سلیمانی یا منصف) را همراه خود میبرد که از مدارس محل مسافرت که غالباً مدارس اهدائی خودش بود بازدیدی بعمل آید.

۲ــ مسافرتهای امیر به‌تهران

مرحوم امیر تا در تهران مقیم نشده بود و جزو سویت دائمی اعلیحضرت‌فقید قرار نگرفته بود هرسال وحداکثر هردوسال‌یکمرتبه به‌تهران مسافرت میکرد و درحدود سه الی چهار ماه مقیم تهران میشد و در اینمدت علاوه براینکه هرهفته افتخار زیارت رضاشاه‌کبیر

را پیدا میکرد در مسافرت‌های شاهنشاه نیز غالباً به‌افتخار مصاحبت نائل میگردید. در طی مسافرت‌های امیر به‌تهران منزل او شب و روز محل پذیرائی آشنایان و حتی غیر آشنایان بود. اینکه گفته شد غیر-آشنایان زیرا آن زمان تهران بوضع امروز نبود که در هرگوشه آن کافه و رستوران و باشگاهی برای اجتماع و وقت‌گذرانی وجود داشته باشد. خانه مخلی بطبع امیر و سفره گسترده او همه را بهوس ملاقات امیرقاین می‌انداخت. شاید خیلی از بزرگان دیگر ایران معاصر امیر بودند که بطهران هم آمده‌اند و احیاناً گاهی هم پذیرائی از اشخاص میکرده‌اند ولی گرمی پذیرائی امیر و خوی مهمان‌نوازی او اثردیگری در خاطره مردم باقی گذارده است بخصوص که در پذیرائی‌های امیر تنوع تجددمآبانه هم وجود داشت. از بعضی بسبك ایرانی پذیرائی میشد و ازگروهی بروش فرنگی. بازی‌بریچ وبلوت درپذیرائیهایش رایج بود و خودش هم باتسلط به‌ریزه‌کاریهای آن‌زمان‌بریچ‌اشنائی داشت بعلاوه بازی تنیس هم ضمیمه پذیرائی بود. چنانچه احیاناً مهمانانی مایل به‌تنیس‌بازی بودند اگر امیر در منزل تنیس کورت نداشت در باشگاه ایران موجبات بازی را بوسیله دوستانی چون مرحوم زمان‌خان بهنام و مرحوم باقر عظیمی فراهم میکرد و خودش هم خیلی خوب بازی میکرد.

اما از زمانیکه شاهنشاه فقید امیر را رسماً جزو ملتزمین‌رکاب خود قرار داد و بسمت آجودانی کشوری مفتخر ساخت مرتباً پائیز یا بهار هرسال به‌تهران می‌آمد و در التزام رکاب بمازندران یا هرجای دیگر که موکب شاهنشاه فقید نزول اجلال میفرمود عزیمت میکرد و در خاتمه سفر اعلیحضرت فقید با ابراز مرحمت او را مرخص میکردند که به‌خانه‌اش مراجعت نماید.

این نوع اخیر مسافرت به‌تهران تا سال ۱۳۱۴ دوام داشت ولی چون طی یکی از همین سفرها شاهنشاه اظهار فرمودند «علم چرا در تهران خانه نداری، جائی برای خودت تهیه کن» امیر احساس کرد که شاهنشاه فقید علاقه به‌توقف او در تهران دارد لذا در صدد تهیه جائی برآمد.

بدواً در دربند محل فعلی هتل دربند را خریداری کرد چون

آنجا را بعداً برای هتل در نظر گرفتند از محل مزبور منصرف و باغ اسلحه‌دارباشی را که روی دامنه‌های دربند و مشرف به‌کاخ سعدآباد بود خریداری کرد مدتها برای ساختمان مشاوره و طراحی و نقشه‌کشی میشد ولی همینکه شاهنشاه فقید در نظرگرفت برای ولایت‌عهد (شاهنشاه آریامهر) قصری در سمت شمال شرقی‌کاخ سعدآباد بسازد امیر از فکر ساختمان منصرف و بوسیله مرحوم دکتر مؤدب‌نفیسی و مرحوم ادیب‌السلطنه سمیعی بعرض رسانید که من بخودم اجازه نمیدهم که خانه‌ام مشرف برکاخ والاحضرت همایون ولایت‌عهد باشد واجازه میخواهم این باغ را تقدیم کنم.

شاهنشاه فقید ضمن ابراز مرحمت از این گونه نکته‌سنجی امیر مقرر فرمود معاون شهردار وقت (مرحوم غلامحسین ابتهاج) بوکالت دربار شاهنشاهی باغ مزبور را به‌قیمتیکه امیر خریده برای دربار خریداری نماید. از آن به‌بعد امیر برای خرید محل مناسبی منتظر فرصت بود تا باراهنمائی مرحوم محمدعلی فرزین دوست نزدیکش باغ حاج سعیدالسلطنه را در دزاشیب خریداری ودر آنجا مستقر گردید.

باغ مزبور به‌استثناء قسمتی از آن که بدست آقای شفیع نمازی افتاده بقیه در اختیار دختران مرحوم امیر واولاد آنها است.

در ضمن امیر در مدتی‌که متوقف تهران و بدون شغل بود از فرصتها برای مسافرت به‌قسمتهای مختلف ایران مخصوصاً برای آشناکردن فرزندانش به‌نقاط مختلف استفاده میکرد.

۳ـ مسافرتهای خارج امیر

زیر این عنوان بیش از دو سفر انجام نشد که عبارت از سفر روسیه و دیگری سفر عراق بود.

سفر روسیه امیر درست قبل‌از شروع جنگ بین‌المللی اول (۱۹۱۸ـ۱۹۱۴) اتفاق افتاد. این سفر که مدت آن بیش‌از یکماه نبوده است امیر به‌اتفاق آقای کلنل‌علینقی‌وزیری و مرحوم میرزااحمد مدیرنراقی و چند نفر دیگر از اقرباء و نزدیکان خاص خود (مرحوم محمدرضا سپهری و مرحوم غلامحسین عسکری و مرحوم محمدحسین طاهری) سفر را انجام داد.

جناب آقای منصف در سفر اخیری که در رکاب مبارك علیاحضرت شهبانو به بیرجند رفتم این عکس بدستم افتاد که نمایانگر نظام امنیتی کشور قبل از طلوع کوکب امنیت آفرین وحیات بخش اعلیحضرت رضاشاه کبیر است.

استدعا دارم اگر دیر نشده برای آیندگان درچاپ دوم منعکس فرمائید. پدرم وقتی به تهران می‌آمد و بر می‌گشت خویشتن را درحصار ملازمان و همراهان کاملا مسلح محصور ومحفوظ می‌داشت.

[illegible] ۲۵۲۵/۳/۱۲

در این سفر از شهرهای بادکوبه، مسکو، لنین‌گراد دیدن بعمل آورده است. مخصوصاً از شهر لنین‌گراد که در آن زمان پطر وگراد نامیده میشد امیر خاطرات شیرین داشت که هرگاه فرصت مناسبی دست میداد برای مصاحبین نقل میکرد و خصوصیات بالشوی‌تآتر بالاخص جلب‌توجه او را کرده بود.

مراجعت از روسیه بوسیله راه‌آهن تاشکند و عشق‌آباد صورت گرفت واز آنجا به‌ایران وارد و پس‌از مختصر توقف در مشهد از طریق تربت حیدریه و عبدل‌آباد محولات به‌بیرجند مراجعت نمود.

ب ـ مسافرت امیر به عراق در سال ۱۹۱۸ یعنی در اوان «آرمیسیتس» خلع‌سلاح اتفاق افتاد. جنگ بین‌الملل خاتمه یافته‌بود ولی هنوز قوای انگلیس از زاهدان (که در آن زمان دزدآب نامیده میشد و منتهاالیه خط‌آهن هندوستان بود) تا مشهد و نواحی شمال خراسان پراکنده ودر کمپ‌هائیکه به‌تناسب شهرهای بین راه ساخته بودند مستقر بودند.

مرکز فرماندهی این قوای نظامی امیرآباد بیرجند متعلق به آقای حاجی میرمعصوم‌خان شیبانی بود که ژنرال دیکسن فرمانده قوای اعزامی انگلیس آنجا را مقر ستاد خود قرار داد.

بهر حال در سفر عراق که امیر به اتفاق والده و یکی از زوجاتش (کربلائی رقیه) از بیرجند عزیمت کرده بود، عده زیادی از ملازمین نزدیك و مستخدمین وی را همراهی میکردند بعلاوه حاجی شیخ‌مهدی راثی بعنوان راهنمای مذهبی و مرحوم دکتر محمود کسروی هم بعنوان طبیب مخصوص همراه مسافرین بودند.

کاروان آنها از بیرجند بوسیله اتومبیل بزاهدان واز آنجا با راه‌آهن به‌کوتیه وکراچی وبمبئی رفته و سپس بوسیله کشتی عازم عتبات شد. از بصره با راه‌آهن که تازه در بین‌النهرین کشیده شده بود به‌عتبات عالیات تشرف حاصل نمودند ودر هریك از اماکن مقدسه نجف، کربلا، کاظمین و سامره مراسم زیارت بعمل آمد وامیر بهریك از اماکن مقدسه هدایائی تقدیم داشت و خدمت مجتهدین و علماء نجف اشرف و سایر اماکن مقدسه رسید وهمه را به‌نحو مناسب و مقتضی مورد تفقد و تحبیب قرار داد.

از این سفر امیر خاطره‌های زیادی نزد معمرین مقیم اعتاب مقدسه بوجود آمده که بعدها برای مسافرین بیرجندی نقل میکردند وتقدیمی‌های آنمرحوم رابه‌اعتاب مقدسه‌که درویترین‌های مخصوص نصب شده بود به‌زوار نشان میدادند.

در هندوستان انگلیسها به‌جبران خصلت مهمان‌نوازی امیر و به‌جبران ضرر و زیانهائی که ضمن جنگ بصورت عزل و تبعید یکساله براو وارد آورده بودند ودر فصل مربوط به‌خود آمده است از وی پذیرائی شایان کردند. در بمبئی و کوتیه ورود او را برخلاف میل خودش تقریباً رسمی تلقی‌کردند واحترامات شایان‌بعمل آوردند نایب‌السلطنه هندوستان از امیر دعوت کرد که به‌دهلی برود ودر آنجا از او رسماً پذیرائی کرد.

در طی این سفر تنها فرزند ذکور مرحوم امیر یعنی آقای امیر اسداله علم که طفل کوچکی بود مبتلا به‌کسالت شدید و طولانی گردید.

چون پزشکان محل ازمعالجه عاجز شدند از اطباء قشون‌انگلیس که در شرق ایران در دنباله جنگ مستقر بودند استمداد گردید.

مرحوم ماژور عبدالرحمن که طبیبی بسیار حاذق و مسلمانی فوق‌العاده متعصب بود باتفاق اطبای دیگر در معالجه موفقیت‌حاصل کردند وهمین توفیق در معالجه باعث ایجاد یك رشته مودت خاص بین مرحوم امیر واو گردید که تا خاتمه دوره حیات آن دوادامه داشت کمااینکه بین بازماندگان آنها نیز هنوز برقرار است.

در آن زمان که امیر از سفر عتبات با اتومبیل شخصی مراجعت نمود برای راندن اتومبیل راننده‌ای بنام «لجمن‌سنگ» استخدام کرد.

مشارالیه را که جوانی خوش‌قیافه و جذاب و زیرك بود برسم سیکهای هند باریش و پشم فراوان به‌بیرجند آورد. در بیرجند تدریجاً نور اسلام بدلش راه یافت و مشرف به‌دین مبین اسلام گردید و آنهمه ریش و پشم در لحظه‌ای از بین رفت.

نامبرده چندین راننده در بیرجند تربیت کرد و بعد خودش کار را بدست محلی‌ها سپرد و بتهران آمد وگاراژی بنام «گاراژلجمند» درخیابان پهلوی بوجود آورد که هنوز هم دائر است.

در مجموع مسافرتهای امیر سفری را که مرحوم امیر بعنوان خوش‌ترین و جالب‌ترین مسافرتهای خود ذکر میکرد سفری بود که انگلیسها موجبات تبعید او را از بیرجند فراهم کرده بودند (در بحبوحه جنگ بین‌الملل اول و بخاطر مقاومت مرحوم امیر در مقابل فشار کنسول انگلیس برای دستگیری جمعی از آلمانیها که از طریق بیرجند به‌افغانستان میرفتند و شرح آن جداگانه آمده است) این مسافرت بمدت یکسال طول کشید و در اینمدت امیر در امامزاده‌قاسم شمیران رحل اقامت افکنده بود وبا دوستان و ندیمان اوقات را بخوشی و کامرانی در نقاط مختلف شمیرانات و حتی شهرستانك میگذرانید و همیشه ضمن نقل خصوصیات و خوشیهای آن سفر به گفته شاعر: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» مترنم میگردیدو سپس شرح یکی از مجالس و محافل آن سفر را بیان میکرد.

قسمت سوم:

- خدمات فرهنگی امیر
- مدرسه علوم دینیه
- لوله‌کشی بیرجند
- نوانخانه
- تشکیل جمعیت شیروخورشید

خدمات فرهنگی مرحوم امیر

بطوریکه ضمن شرح حال مختصر امیر اشاره شد، امیر اسماعیل خان شوکت‌الملك برادر آن مرحوم که فاقد اولاد بود ثلث اموال خود را وقف برامور خیریه کرد و تولیت آن را به مرحوم امیرمحمدابراهیم خان علم (برادر کوچکش) واگذار نمود بنحوی که برادر در مصرف آن اختیارات تام داشته باشد.

مرحوم امیر بعد از سفر اول تهران که منتهی به احراز مقام حکمرانی و امارت قاینات شد درصدد برآمد با کیفیت مناسبی موقوفه مورد بحث را در امور خیریه به مصرف برساند و در این زمینه مشغول مطالعه و بررسی شد. در تهران وضع و اصول جدیدی که در کار تعلیم و تربیت رایج شده بود توجه امیر را بخود جلب کرد و فکر ایجاد مدارس وترویج تعلیم وتربیت برمبنای جدید در مخیله‌او جای‌گرفت. مصادف با همین زمان مرحوم معدل‌الدوله‌کاشی پدر آقای ذکاءالسلطنه شیبانی که مردی بسیار وزین و مؤثر و روشنفکر بود، برای تعدیل مالیات‌ها مأمور قاینات و سیستان گردید و به بیرجند آمد. مرحوم امیر نحوه مصرف موقوفه برادر را با تصوریکه از وضع مدارس جدید تهران الهام گرفته بود با آن مرحوم مورد مشورت قرار داد و آن مرحوم، امیر را به اجرای این فکر تشویق و ترغیب نمود که از محل آن و حتی دارائی خود اقدام بتأسیس مدارس جدید کند که براساس برنامه تحصیلی مدارسی از قبیل دارالفنون و علمیه و مظفریه اداره شود و کودکان حوزه قاینات در آن تحصیل کنند و چون مطالعات خود

امیر هم در سفر تهران بهمین نکته منتهی شده بود نظر مشورتی فوق‌الذکر را با علاقمندی پذیرفت و در سال ۱۳۲۶ قمری اقدام بتأسیس نخستین مدرسه جدید بنام مدرسه شوکتیه در محل حسینیه شوکتیه بیرجند نمود.

این حسینیه از طرف مرحوم امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك برای برگزاری مراسم عزاداری ساخته شده بود و از هرجهت برای تأسیس مدرسه مناسب بنظر میرسید.

شاید تحت تأثیر و همفکری همین معدل‌الدوله بود که اولین گروه معلمین مدرسه شوکتیه بیرجند از اهالی کاشان انتخاب و استخدام

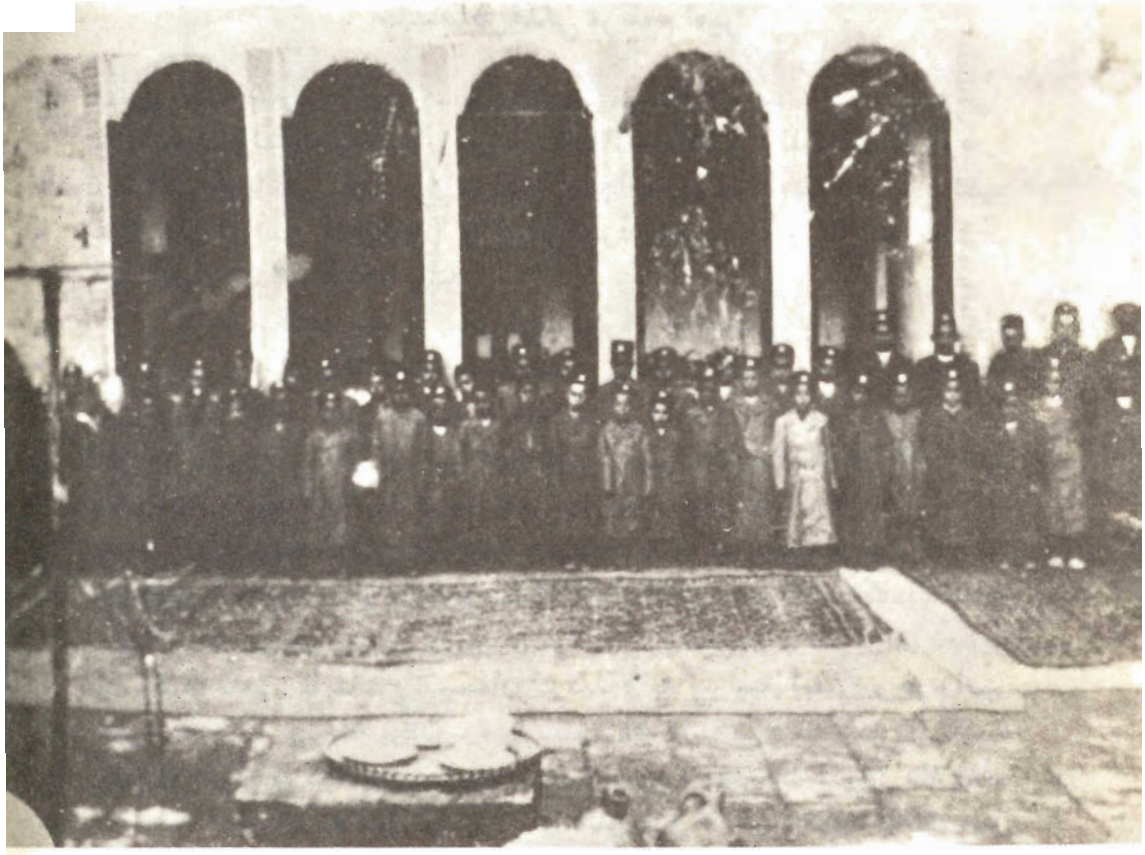

سال اول تأسیس مدرسه شوکتیه ۱۳۲۶ قمری

شخص معمم طرف راست مرحوم میرزا احمد مدیر نراقی مدیر مدرسه. شخص معمم طرف چپ مرحوم شیخ احمد سلیمانی

شدند از قبیل مرحوم میرزا احمد مدیر نراقی، آقاشیخ احمد سلیمانی و میرزا مهدی نراقی که شخص اخیر بحمداله هنوز در حال حیات میباشد.

این عده با چند نفر از علمای روشنفکر محل و ملاهای علوم دینی اداره مدرسه را بعهده گرفتند و تعلیم و تربیت فرزندان این خطه در محیط علمی جدید آغاز گردید.

از آنجائیکه درآن زمان ذهن عامه مردم بااینگونه مدارس آشنائی نداشت و اصولا برنامه و نحوه تدریس در مدرسه با طرز تفکر عامه سازگار نبود، مردم از فرستادن اطفال خود بمدرسه تا حدی خودداری کردند و در نتیجه از آن استقبال شایان بعمل نیامد طبعاً عده شاگردان مدرسه بسیار کم و معدود شد.

مرحوم امیر برای اینکه در این زمینه توفیق حاصل کند برای محصلین بی‌بضاعت وخانواده آنهاکمك‌های نقدی وجنسی مقرر داشت و برای آنان حقوق و جیره سالیانه معین کرد. بدین ترتیب که برای هریك از این محصلین سالی هشتادوچهار ریال پول کتاب و دویست و هفتادکیلو جیره‌گندم و دو دست لباس در نظرگرفت و دستور داد مرتباً به آنها داده شود.

این‌فکر تشویق‌آمیز بسیار مؤثر واقع‌شد وتدریجاً مدرسه رونق گرفت و تعداد محصلین رو بتزاید گذاشت. انصافاً علمای روشنفکر بیرجند نیز امیر را در توسعه وتقویت مدرسه از لحاظ فرستادن بچه‌های مردم برای تحصیل کمك کردند.

مخصوصاً مرحوم حاج شیخ هادی هادوی که از علمای طراز اول آن زمان بود سعی بلیغ و بسیار مؤثر مبذول داشت.

تذکر این نکته در مورد مقام علمی آن مرحوم در اینجا مفید خواهد بود که وی یکی از چهار نفر علمای طراز اول مملکت بود که ازطرف‌مراجع‌تقلید نجف‌اشرف‌برای‌حضور و نظارت‌بروضع‌قوانین در مجلس شورای ملی معرفی و منصوب شده بود و یکی دیگر از این علما مرحوم سیدحسن مدرس بود که بعدها نقش حساس و پرماجرائی را در مشروطیت و مجلس شورای ملی ایران عهده‌دار بود.

مرحوم هادوی نه‌تنها مردم را به فرستادن بچه‌های خود بمدرسه تشویق میکرد بلکه شخصاً نیز فرزند خویش را بمدرسه فرستاد وچنین

اقدامی از ناحیه کسی که مرجعیت و درجه اجتهاد داشت در ذهن وفکر عامه اثری عمیق برجای گذاشت و کار مدرسه رونق گرفت.

بهرحال امیر نسبت به کاری که انجام داده بود بی‌نهایت ابراز علاقه میکرد وآنقدر باشوق و ذوق بدان‌مینگریست‌که هفته‌ای یکمرتبه شخصاً از مدرسه بازدید مینمود. ضمن همین بازدید بود که خود نیز بفکر افتاد معلومات و دانش جدید را فرا گیرد و برای اینکار از میرزا مهدی نراقی معلم زبان فرانسه و هیئت و تاریخ و جغرافی دعوت کرد

صف ایستاده: طوقان ـ منصف ـ ذبیح‌الله ناصح ـ محمدناصح ـ شیخ عبدالله هادوی ـ اسدالله ناصح ـ سالک‌زاده ـ صف نشسته: سلیمانی ـ دکترمحمودکسروی ـ امیرشوکت‌الملک ـ سید رضی‌حسین ـ میرزا محمد حسین ـ شیخ علی‌اکبر. نشسته جلو ـ ملک‌پور و...گواهی ـ افتخاری ـ غنی ـ فریدی

که شبها در خانه او بوی درس بدهد و حاصل همین سوادآموزی بود که امیر را بعدها بزبان فرانسه (و معلومات عمومی) آشنا کرد و در مذاکرات با مقامات خارجی از آن استفاده مینمود.

مدرسه شوکتیه ابتدا بصورت مدرسه‌ابتدائی‌ایجادشد و بعدها دبیرستانی نیز برآن افزوده گردید. کلاسهای مدرسه در آن زمان محدودیتی نداشت، و طبعاً هرتعداد محصل را که مراجعه میکرد میپذیرفتند و نیز موادرسی محدود نبود بطوریکه موادرسی سالهای پنجم و ششم آن دبستان حتی از معادل سیکل اول متوسطه مدارس

تهران نیز بیشتر بود از جانب دیگر هرچند برتعداد محصلین اضافه میشد تعداد معلمین را هم اضافه‌میکردند و دراین‌راه ازوجود مأمورین دولت که به بیرجند می‌آمدند استفاده میشد.

از قبیل مرحوم دکتر محمودخان کسروی و مرحوم میرزا ابوالقاسم خان واثق و مرحوم دکتر علی‌اکبر خان که بکار تدریس نیز ضمن انجام‌وظایف خود اشتغال داشتند.

مدتها درمدارس شوکتیه زبان فرانسه بعنوان تنها زبان خارجی تدریس میشد و دروسی از قبیل ریاضیات، فیزیك و شیمی، هیئت و

یکی از عکسهای مدرسه شوکتیه در اواخر سال ۱۲۹۸ شمسی

معلمین از راست به‌چپ: مرحوم میرزا محمدخان. آشیخ محمد رضا ناصح. آقامیرزا احمد ناصح مفیدالملك کریم رشدیه. آقا شیخ احمد سلیمانی. میرزا ابوالقاسم واثق. آقا میرزا محمد حسین. آقای شیخ علی‌اکبر ناصح...

تاریخ و جغرافی نیز جزو برنامه تحصیلی بود.

محصلین مدرسه که فارغ‌التحصیل میشدند جمعی برای ادامه تحصیل بتهران اعزام میگردند وجمعی‌هم در ادارات‌دولتی ومؤسسات محلی و حتی کنسولگری انگلیس استخدام و بکار مشغول میشدند.

امیر به این مقدار پیشرفت قانع نبود و میل داشت که مدرسه

مدرسه ابتدائی شوکتیه در محل حسینیه حاج عبدالعلیخان (۱۳۰۶ شمسی)

معلمین در عقب صف از راست به‌چپ: محمد حسین غنی. محمد گواهی. محمد علی ملك پور . ذبیح‌الله ناصح. محمد علی منصف . احمد سلیمانی. دکتر محمود کسروی. مرحوم امیر. سید رضی‌خان. آقا میرزا محمد حسین. شیخ علی اکبر ناصح. شیخ عبدالله هادوی. اسدالله ناصح. محمد ناصح. سالك زاده . محمد حسین افتخاری. فریدی. طوفانی.

شوکتیه روز بروز از لحاظ کمیت و کیفیت پیشرفت کند و توسعه یابد. بهمین جهت در نظر گرفت که از معلم خارجی نیز استفاده کند و چون در آن زمان یافتن معلم از هندوستان که معارف پیشرفته‌ای داشت و با بیرجند دارای ارتباط تجارتی بود آسان‌تر بنظر میرسید برای اولین بار یکنفر را از هندوستان بنام سیدرضی‌حسین‌خان بسمت ناظم مدرسه استخدام کرد که در ضمن تدریس هم مینمود.

از آنجائیکه در آن زمان امیر احساس میکرد که زبان فرانسه تدریجاً موقعیت وشهرت جهانی خود را ازدست‌میدهد و زبان انگلیسی جای آنرا خواهدگرفت مصمم شد زبان انگلیسی نیز درمدرسه تدریس شود که در این راه مرحوم سیدرضی حسین‌خان اولین معلم زبان انگلیسی بود. البته شاگردان مدرسه مخیر بودند که یکی از دو زبان فرانسه و انگلیسی را بعنوان زبان خارجی انتخاب کنند و فراگیرند.

بدین ترتیب تدریس زبان انگلیسی در ردیف و هم‌پایه زبان فرانسه درمدرسه شوکتیه ذکور شروع‌شد وتا زمانیکه مدارس شوکتیه به وزارت فرهنگ واگذار گردید این برنامه ادامه داشت. امتحانات نهائی مدرسه همه ساله با حضور بازرس اعزامی دولت از تهران انجام میگردید.

درابتدامدرسه‌شوکتیه‌ذکورمنحصر بفردبود. درسال ۱۳۰۰ شمسی امیر بفکر افتادکه برای دخترها هم مدرسه‌ای تأسیس‌کند و بدینمنظور به محمدعلی منصف که در تهران مشغول ادامه تحصیل بود دستور داد به‌آقای معدل‌الدوله کاشی مراجعه‌کند و از ایشان بخواهد که‌برای مدرسه دخترانه شوکتیه معلمی مناسب و شایسته در نظر بگیرد و معرفی کند تا استخدام شود.

آن مرحوم خانم طوبی محمودی دختر مرحوم میرزا خانلرخان اعتصام‌الملك را که از تحصیل کرده‌های دارالمعلمات تهران بود در نظر گرفت ومحمدعلی منصف طبق‌دستور مرحوم امیرمشارالیها راکه خوشبختانه برادرشان در آن زمان کارگزار بیرجند بود استخدام کرد و این خانم فاضله عازم بیرجند شد.

درسال ۱۳۰۱ شمسی مدرسه نسوان در عمارت قلعه که برای مدرسه درنظر گرفته شده و تعمیراتی در آن انجام شده بود افتتاح گردید و شروع بکار کرد.

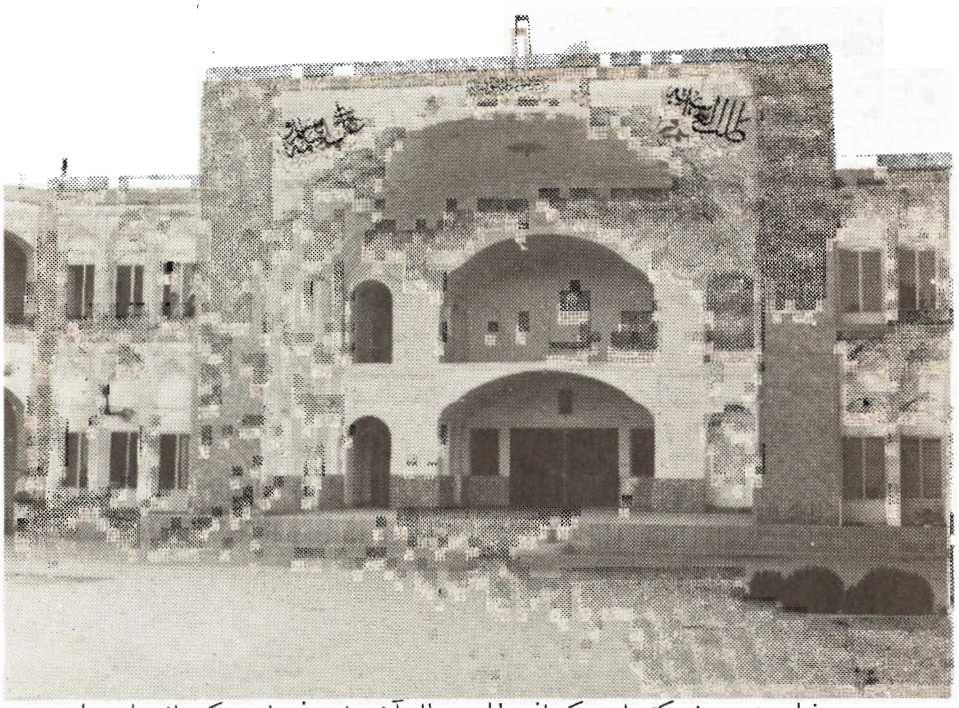

صورت فعلی مدرسه شوکتیه است که از سالن مجلل آن برای پذیرایی و کنفرانسهای علمی
بیرجند استفاده می‌شود

عکسی که هنگام بازرسی آقای دکتر مهران (که بعدها وزیر فرهنگ شد) درحضور امیر برایه شده

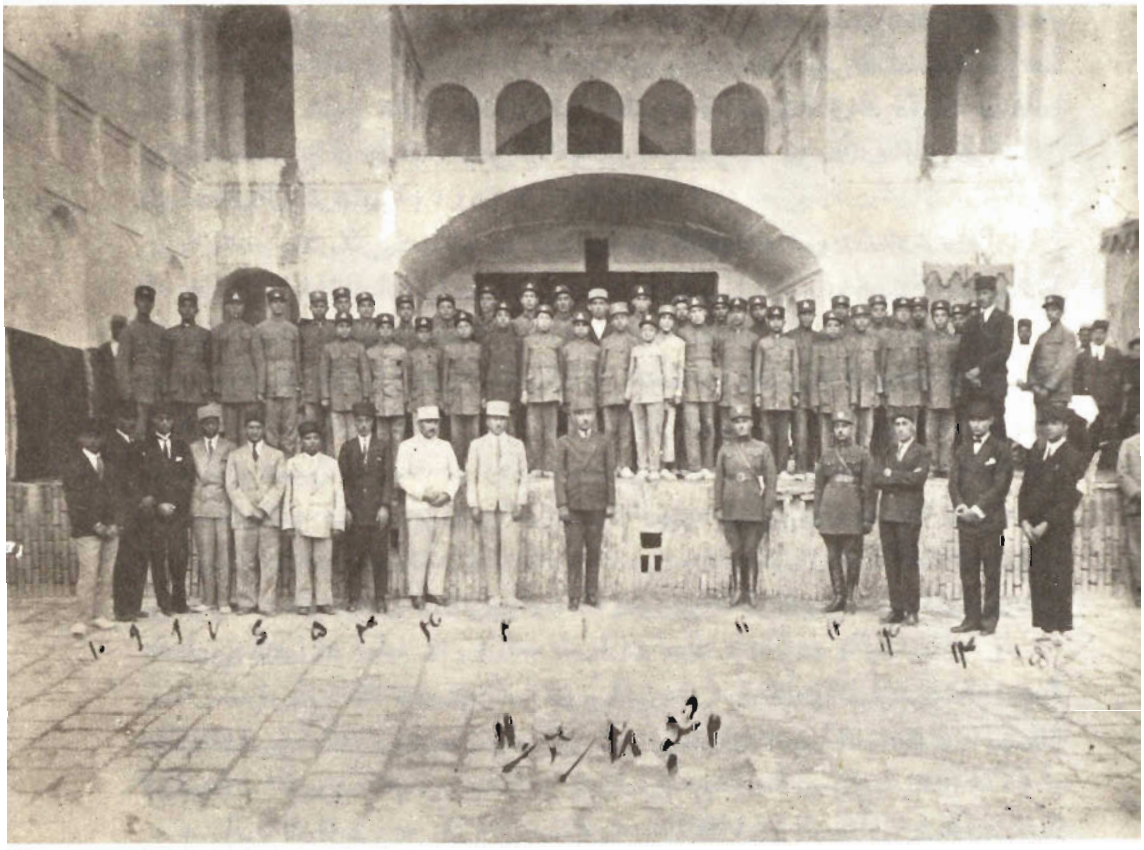

هنگام بازدید مرحوم داور از مدرسه متوسطه شوکتیه

۱ــ مرحوم داور وزیر دادگستری
۲ــ مرحوم عطاءالله روحی نماینده مجلس
۳ــ مرحوم امیرمعصوم خزیمه فرماندار بیرجند
۱۳ــ نگارنده
۱۶ــ آقای امیراسدالله علم‌که برای پذیرائی ازمرحوم داور حضور یافته‌اند (درآن روزها ایشان محصل مدرسهٔ ابتدائی بودند)
۱۷ـ مرحوم ذبیح‌الله ناصح ـ ناظم دبیرستان

از آنجائیکه بر طبیعت مردم متعصب بیرجند در آن زمان بسیار دشوار بود که دختران خود را بمدرسه بفرستند شاگردی بمدرسه معرفی نشد.

مرحوم امیر برای تشویق مردم شخصاً پیشقدم شد و صبایای خود را «بی‌بی‌فاطمه (بعدها همسر آقای امیرحسین‌خان خزیمه علم) ومرحوم بی‌بی‌زهره‌همسر آیندهٔ آقای امیر اسماعیل‌خان خزیمه» بمدرسه فرستاد و توصیه او به‌علمای روشنفکر بیرجند مخصوصاً مرحوم حاج شیخ هادی هادوی نیز مقبول واقع شد و مردم که دیدند بزرگان شرع و عرف دختران خود را بمدرسه فرستاده‌اند کم‌کم از آن استقبال کردند.

تدریجاً مدرسه نسوان نیز رونق گرفت و بر تعداد معلمان آن که غالباً از خانمهای با سواد بیرجند و همسران مأمورین دولتی‌مقیم بیرجند بودند افزوده شد.

پس‌از تکمیل دوره شش‌ساله ابتدائی مدرسه نسوان کلاسهای سیکل اول متوسطه هم در مدرسه مذکور افتتاح شد و بعدها جمعی از محصلین همین مدرسه در ردیف معلمین آن قرار گرفتند.

مراتب معارف‌پروری مرحوم امیر بهمین‌جا محدود نشد و از آنجائیکه علاقه مفرط داشت که،همه مردم قاینات از امکانات تحصیلی برخوردار شوند در صدد برآمد که در بلوکات قاینات نیز مدارسی تأسیس کند.

مدارسی که بدستور مرحوم امیر در بلوکات تأسیس شد ابتدا دوکلاسه بود که ساختمانهای آن نیز ازطرف امیر احداث و ایجاد گردید.

این مدارس در قراء: موسویه، مختاران، درمیان، سربیشه و گیو بوجود آمد و بعدها مدرسه شهر قاین را نیز که از محل موقوفات مدرسه طلاب آن شهر ایجاد شده و بودجه کافی نداشت تحت حمایت گرفت و آنرا با اعتبارات و سرمایه شخصی توسعه داد و تقویت کرد.

مرحوم امیر مدارس نقاط مختلف را با توجه به استعداد و تعداد محصلین توسعه داد و تا شش کلاس رسانید اما امر انجام امتحانات محصلین در سال ششم که امتحان نهائی بود در بیرجند و در مدرسه شوکتیه صورت میگرفت.

مدارس مذکور بهمین نحو اداره میشد و کار تعلیم و تربیت اطفال ذکور و اناث ادامه داشت تا اینکه فرهنگ کشور تحت هدایت رضا شاه کبیر رونق و گسترش یافت و وزارت معارف اداره امور مدارس و تنظیم برنامه‌های تحصیلی را عهده‌دارشد و مسئله یکنواخت کردن برنامه‌های درسی پیش آمد.

مرحوم امیر چون مردی مذهبی ومتعصب بود، بعضی اوقات دستوراتی را که از مرکز میرسید حسن استقبال نمی‌کرد و بعضی را مطابق سلیقه خود نمی‌یافت.

فی‌المثل آن مرحوم مقید بود که درماه رمضان کلیه محصلین و معلمین فرایض دینی خود را انجام دهند و روزه بگیرند و برای حصول این مقصود مدارس در این‌ماه نصف‌روزه میشد یعنی ازیك بعدازظهر تا غروب باز بود.

دستورات مرکز بااین طرز عمل سازش نداشت و علاوه بر آن پروگرام مصوبه وزارت فرهنگ در پاره‌ای از دروس که مرحوم امیر ازنظر مذهبی تدریس آنرا لازم میدانست کاملا موافق نبود یعنی مطابقت کامل نداشت.

بهمین جهت کم‌کم موجبات ناراحتی و دلسردی او فراهم شد و از اینکه وزارت فرهنگ در برنامه مدارسی که او ایجاد و با بودجه شخصی اداره میکرد مداخله مینمود ناراضی و ناراحت شد.

از جانب دیگر دولت و طبعاً وزارت معارف در سایه درایت رضاشاه کبیر بقدر کافی قدرت و وسع مالی پیدا کرده بود که مدارس سراسر کشور را بنحو شایسته‌ای اداره کند. لذا مرحوم امیر بفکر افتاد که با واگذاری مدارس شوکتیه بوزارت معارف بودجه مربوطه راصرف امور دیگری از قبیل بهداشت و درمان مردم در حوزه قاینات کند و از اینجا فکر ساختمان بیمارستان شهر بیرجند در اندیشه او قوت گرفت چرا که در آن زمان در قاینات یك سازمان مناسب بهداشتی و درمانی وجود نداشت.

امیر بوزارت معارف پیشنهاد کرد که مدارس را تحویل بگیرند و ضمن همان پیشنهاد متذکر شد که معادل آنچه صرف امور فرهنگی مینموده بمصرف امور درمانی و بهداشتی مردم خواهد رسانید. وزارت معارف پیشنهاد امیر را قبول کرد و بهمین نحو عمل شد.

کلنگ بیمارستان بیرجند در محل فعلی بیمارستان علم بزمین خورد و امیر در سالهای آخر عمر خود که در بیرجند توقف داشت با دقت و وسواس فوق‌العاده در کار ساختمان بیمارستان نظارت میکرد اما متأسفانه عمر مرحوم امیر کفایت نکرد که بیمارستان را باتمام برساند و اینکار بدست فرزند ارجمند آن مرحوم یعنی آقای امیر اسداله‌خان علم تعقیب و بیمارستان بصورت آبرومندی افتتاح گردید.

خدمات فرهنگی مرحوم امیر به آنچه گفته شد محدود نبود و مخصوصاً برای اینکه مدارس بیرجند از لحاظ معلم در مضیقه نباشد و هرروز احتیاج به استخدام ازخارج پیش نیاید، کوشش داشت بعضی از شاگردان مدارس شوکتیه را که استعداد داشتند پس از خاتمه تحصیل برای تکمیل معلومات بخارج اعزام دارد.

مثلا از اولین فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه آن مدرسه دو نفر به اسامی آقایان سید امین هاشمی و احمد مجیدی‌را برای ادامه تحصیل به مدرسه «آلیگر» هندوستان اعزام داشت و آقایان اسد قوامی ومحمد علی منصف را روانه تهران کرد که این افراد مدتها پس از خاتمه تحصیلات بکار تدریس در مدارس شوکتیه اشتغال داشتند.

تنها مرحوم مجیدی از این عده نتوانست بکار تدریس بپردازد چه متأسفانه در جوانی درگذشت.

یکی دیگر از خدمات فرهنگی امیر تأسیس یك کتابخانه برای مدارس شوکتیه بود که بدین منظور تعدادی کتب فارسی و عربی خریداری نمود و هرسال در توسعه و تکمیل آن کوشش کرد.

این کتابخانه تدریجاً رونق گرفت و بعدها جزو مدارس شوکتیه به وزارت فرهنگ واگذار شد که در آن موقع کتابخانه نسبتاً مجهزی بود و اکثراً مورد استفاده معلمین و محصلین مدارس قرار میگرفت.

مرحوم امیر به ایجاد تحول در مدارس قدیمه نیز علاقه وتوجه خاص داشت و در این زمینه اقدامات بسیار مهم و جالبی کرد که بررسی آن حتی در زمان حال و بعد از گذشت سالها درخور توجه و حتی اعجاب‌انگیز است و بهمین جهت توضیح در اینمورد را بطور جداگانه عنوان مینمائیم.

مدرسه علوم دینیه

مرحوم امیر در زمانیکه مشغول تأسیس و اداره مدارس شوکتیه بود و شرح آن گذشت به وضع مدارس قدیمه نیز توجه مخصوص داشت واین‌نکته که مدارس قدیم نظم وترتیب بهتری پیداکند مورد کمال علاقه وی بود. او میخواست که مدارس قدیمه قاینات هم خود را با اوضاع و معلومات جدید تطبیق دهند و محصلین را در عین برخورداری از علوم الهی با دانش روز آشنا سازند.

وی ابتدا این‌نظر را با علمای ذینفوذ بیرجند از قبیل مرحوم حاج شیخ هادی و مرحوم حاج شیخ محمد باقر و مرحوم شیخ غلامرضا فاضل درمیان گذاشت و در واقع برای اولین‌بار فکر تأسیس یک دانشکده علوم الهی را مطرح کرد.

در بیرجند مدرسه‌ای بوده وهست که مؤسس آن مرحوم امیر معصوم‌خان یکی از اجداد امیر بوده و بنام مدرسه معصومیه طلاب‌مثل سایر مدارس مشابه اداره میشده و طلبه‌نشین بود.

درآن‌زمان طلاب‌علوم دینی‌درآنجاحجره داشتندو درس‌میخواندند. مرحوم امیر پیشنهاد کرد که مدرسه معصومیه برنامه منظمی داشته باشد و پاره‌ای از علوم جدید که از ضروریات زندگی است جزو برنامه تحصیلی آن قرار گیرد و به طلاب آموخته شود. وی قبول کرد که چنانچه آقایان علما این پیشنهاد را بپذیرند و عملی کنند هزینه مدرسه را شخصاً تأمین کند و ساختمان مدرسه را تکمیل نماید.

ابتدا این فکر از ناحیه علماء تا حدی استقبال و مرحوم فاضل

که عالمی روشنفکر و جدی و متقی بود بسمت نظامت مدرسه انتخاب و منصوب گردید و مرحوم هادوی نیز ریاست افتخاری مدرسه را برعهده گرفت.

نظامنامه مدرسه براساس نظر مرحوم امیر تنظیم گردید و بتصویب رسید و مبنای عمل قرار گرفت و تا چندی بهمین منوال عمل شد ولی بعداً معلوم گردید که طلاب مدرسه و شاید بعضی از مدرسین رغبتی به‌این تغییر روش ندارند و سیستم و اسلوب جدید را نمی‌پسندند و بناچار امیر دلسرد شد و دیگر موضوع را تعقیب نکرد و فقط یکبار دیگر در سالهای بعد این فکر را در منزل مرحوم علامه سید محمد فرزان باحضور آیت‌الله تهامی و منصف مطرح نمود که از قوه به‌فعل نیامد.

از آنجائیکه نیت و فکر مرحوم امیر در تجدید سازمان مدرسه معصومیه بیرجند در واقع ایجاد یك دانشکده علوم الهی بود و این نکته بدرستی از مفاد مواد نظامنامه مربوطه مستفاد میشود و این اندازه روشن‌بینی حقاً در خور کمال توجه است، بسیار مناسب میباشد که عین‌آن نظامنامه در اینجا نقل شود:

آنچه در این یادداشت‌ها در مورد نظامنامه مورد بحث نقل میشود عیناً از روی نسخه‌ای است که در سال ۱۳۴۱ قمری از طرف مرحوم محمد ولی‌خان اسدی مصباح‌السلطنه که در آن موقع سمت نمایندگی سیستان را در مجلس شورای‌ملی داشته است چاپ و منتشر شده وخود آن مرحوم نیز برآن مقدمه‌ای نگاشته است که بشرح زیر است:

هوالله تعالی شانه

«مقدمه»

در این‌موقع‌که به یمن همت معارف‌پروران از مجلس شورای ملی قانونی دایر بر انتظام مدارس عتیقه گذشته و وزارت معارف مشغول تهیه موجبات این امر مقدس است مناسب دانستم تاریخ انتظام مدرسه معصومیه بیرجند که یکی از مدارس عتیقه است و شرح مقدمات این اقدام را برای عموم هموطنان خصوصاً آقایان حجج اسلام و علماء والامقام کثرالله امثالهم شرح داده و عین نظامنامه مصوبه را نیز از لحاظ آن ذوات معظم بگذراند.

«مرحوم اسدی سپس توضیحاتی در خصوص نظامنامه داده که ذکر آن در اینجا ضرورت ندارد و بعد اضافه میکند» برای این اقدام ابتدا در

هفدهم شهر شعبان سنه ماضیه (۱۳۴۰ قمری) از طرف حضرت مستطاب اجل اکرم افخم امیر محمد ابراهیم‌خان شوکت‌الملك دعوتی از آقایان علما و معلمین مدرسه متوسطه شوکتیه و طلاب و تجار و اعیان بیرجند شده و در منزل معظم‌له مجلس از مدعوین تشکیل یافت میزبان مفخم معظم ابتدا بسخن نموده و غرض خود را از انعقاد این مجلس و اجتماع وجوه‌محترمین باین قسم گوشزد و خاطرنشان حضار نمودند:

«آقایان همه بهتر از بنده میدانید که ملك و دین توأم‌و ترقی این یك منوط به تعالی دیگری است همین قسم آقایانیکه امروز در این ساعت سرافرازم فرموده‌اند مستحضراند که مدارس عتیقه ما با اینکه جزو دارالعلومهای عالم باید محسوب شوند تا چه اندازه امورش دوچاربحران بلکه پریشانیش بسرحد کمال رسیده.

غالب آقایان حاضر از علم رجال و تاریخ علما با خبر و میدانندفضلا عالیقدر و علما متبحر متتبع از همین مدارس بیرون آمد.

وقتی این ابنیه کان علم ومعرفت بوده و هرکس بدانجا قدم گذارد بقدر استعداد طبیعی خود استفاده نموده و بهره‌مند گردید پس چرا امروز ریاضت‌کشندگان وبیتوته‌کنندگانش ترقی نکرده وامثال علماءقرون سالفه درحکم سیمرغ و عنقا شده‌اند؟

جواب این سؤال خیلی سهل و از معلومات عامه است میدانیم که‌تنها علت این بدبختی حالت وقفه مدارس قدیمه است و بس از طرف‌دیگر چون عقاید آزاد است امروز مکنونات قلبی خود را بدون هیچگونه مداهنه و ملاحظه و ظاهرسازی عرض میکنم اس اساس تمام بدبختی‌های وارده براین مملکت را شخصاً از خرابی مدارس قدیمه میدانم برای اثبات این عقیده دلیل بلکه برهانی قاطع دارم و تنها بقاضی نرفته که راضی برگشته باشم و با اینکه تمام عرایض خود را توضیح واضحات میدانم عرض می‌کنم‌آقایان چرا توده ملت تا این اندازه متزلزل و بانهایت خونسردی ولاقیدی‌بتکالیف ایمانی و مروجین آن مراجعه مینمایند؟

چرا بدون سابقه صحیحی دسته معلوم‌الحال در بلاد و قصبات و قراء اوامر و نواهی دینی را اسباب تحصیلی معاش و حتی بعضی ملعبه خویش ساخته‌اند؟

چرا باید هزاران کتب ردیه بر دین حنیف اسلام در داخل ایران منتشر شود و یك نسخه موجز و مختصر نزدیك بفهم عامه در رد براین اراجیف نوشته نشده باشد؟

چرا باید آنهائیکه سعی و کوشش در توسعه معارف داشته و برای‌تعمیم آن کمر همت بسته‌اند در انجام مقصود خود معطل و سرگردان بمانند؟

چرا گرفتار هزاران قسم عیوب دیگر شده‌ایم؟

جواب این سئوالات معین است راجع به یك اصل اساسی میشود که عدم انتظام مدارس عتیقه باشد.

اگر در این محفل مخالفی با این عقیده باشد تمناً دارم عقیده خویش را اظهار و مرا متقاعد سازد (از طرف حضار با حالت حزن و هیجان ـ مخالفی نیست همه در این نقیصه اساسی همعقیده هستیم)

حالیه که همعقیده هستیم و عیب را میدانیم در همین مجلس وازهمین دقیقه در صدد اصلاح برائیم زیرا هرروز تأخیر چند سال بدبختی را برای ما ذخیره خواهد نمود نباید منتظر شد که دولت روزی در این صدد برآید یا در سایر نقاط تدبیری اندیشند تا ما مقلد شویم چه ضرر دارد این جمعیت هم مبتکر فکری شده و خدمتی بجامعه ملت نموده باشد پیشنهاد بنده همین است که از طرف آقایان حاضره وسیلهٔ فراهم گردد تا مدرسه عتیقه بیرجند حالت بحران خود را خاتمه دهد.

آقایان حضار یکزبان اصلاح و انتظام مدرسه را خواسته و برای‌این مقصود رأی دادند از حاضرین کمیسیونی انتخاب واین کمیسیون نظامنامهٔ تهیه وپس از مداقه در نظامنامه از طرف آقایان علما اعلام آن نظامنامه تصدیق و عملی گردد.

این پیشنهاد را حضار قبول و از میان خود آقایان مفصلةالاسامی ذیل را:

آقا شیخ غلامرضا وکیل جدید قاینات در مجلس شورای ملی، آقای میرزا ابوالقاسمخان واثق معلم ریاضیات مدرسه متوسطه شوکتیه آقاشیخ احمد کاشانی رئیس معارف واوقاف قاینات آقای حاجی میرزا محمدحسین معلم ادبیات مدرسه شوکتیه و این بنده را انتخاب و معین فرمودند کمیسیون در سه جلسه ومدت یکهفته خدمت محوله را انجام داده نظامنامه را تهیه و بنظر حضرتین حجتین آقایان حاجی شیخ محمد هادی مجتهد بیرجندی و آقای حاجی شیخ محمد باقر مجتهد جازاری قاینی رسانده نظامنامه مدونه را تصدیق واجرای آنرا امر واجازه فرمودند و همین قسم بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای امیر شوکت‌الملك‌قبول فرمودند که در صورت عملی‌شدن نظامنامه قریب یکهزار ودویست‌تومان کسر خرج را شخصاً تأدیه فرمایند چون مانعی برای انجام مقصود متصور نبود در شهر رمضان گذشته طلاب حاضره را امتحان و بطبقات مطابق نظامنامه قسمت نموده و در سوم شهر شوال گذشته در مدرسه جشنی‌گرفته و برای شرکت در این شادمانی و سعادت از طرف کافه اهالی احساساتی مشاهده گردید و بیش از دوهزار نفر در مجلس جشن حاضر خطابهٔ از طرف حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای حاجی شیخ محمد هادی انشاد و قرائت گردید همین قسم از طرف جناب مستطاب آقا شیخ غلامرضا نیز

خطابهٔ خوانده و از طرف مؤسس معظم یعنی حضرت آقای امیر شوکت‌الملك جوابی مبنی برتشکر از استقبال خیال ایشان داده شد و مجلس جشن با امیدواری کامل خاتمه یافت و مطابق مرقومهٔ که از حضرت مستطاب ملاذالانام آقای حاجی شیخ محمد هادی رسیده در امتحانات سه‌ماهه اول بیش از انتظار نتیجه حاصل شده و برای مزید استحضار قارئین محترم خطابه‌هائی که در مجلس جشن خوانده شده ذیلا درج مینماید.

طهران مورخه ۲۰ ربیع‌الثانی
۱۳۴۱
محمد ولی اسدی مصباح دیوان
نماینده سیستان

مرحوم اسدی در دنباله مقدمه فوق‌الذکر عین خطابه‌های مرحوم حاج شیخ محمد هادی هادوی و مرحوم حاج‌شیخ محمد باقر و مرحوم شیخ غلامرضا فاضل را نقل و عیناً قبل از نظامنامه مدرسه چاپ‌کرده است که ما برای جلوگیری از اطاله کلام از نقل آن خودداری مینمائیم و عین نظامنامه را ذیلا درج میکنیم و نیز تقریظی راکه از طرف‌جمعیت معارف‌پرور در همان زمان نوشته شده در خاتمه نظامنامه می‌آوریم:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نظامنامهٔ مدرسهٔ معصومیه

فصل اول

شرایط قبول محصلین ودوره تحصیل و طبقات آن

مادهٔ اول ــ هرکس داوطلب‌دخول در مدرسه است باید دارای‌تصدیقنامه دورهٔ شش ساله بوده و با عدم تصدیقنامه باید دارای سواد و خط فارسی کافی باشد بقدری که ممتحن لیاقت استعداد او را تصدیق نماید.

مادهٔ دوم ــ حداکثر شاگردان مدرسه چهل نفر است که بدو دورهٔ سه‌ساله و یك دورهٔ چهار ساله قسمت می‌شوند و باید بعد از ده سال شاگرد از مدرسه خارج شود.

ماده سوم ــ طبقه اول مقدماتی و تکلیف شاگردان تحصیل صرف و نحو و حفظ لغت و یك دورهٔ مختصر منطق است.

طبقه دوم متوسطه و تکلیف شاگردان تحصیل منطق و معانی بیان و مقدمات فقه و اصول است.

طبقه سوم عالی و تکلیف شاگردان تحصیل فقه و اصول عالی وتفسیر است.

تبصره ـ مطابق ماده فوق شاگردان حالیه امتحان شده بسه طبقه‌قسمت خواهند شد و قبول شاگرد جدید در اول هردوره خواهد بود واگر دربین دوره کسی بخواهد داخل شود باید قوهٔ همراهی بایك دوره را دارا باشد.

ماده چهارم ـ از این تاریخ به بعد اشخاصی میتوانند در بلوکات و قرا متکفل امور شرعیه شوند که دورهٔ ده ساله را طی کـرده و دارای تصدیق رسمی از آقایان حجج اسلامیه بیرجند باشند و بدون تصدیق‌رسمی هیچ کس نمی‌تواند دخالت در امور شرعیه اهالی نماید.

مادهٔ پنجم ـ طلاب مدرسه بعداز ختم دوره سه‌ساله اگر مایل باشند میتوانند از مدرسه خارج شوند لکن همین کـه وارد دوره دیگـر شدند مجبور خواهند بود که تا ختم آن دوره در مدرسه بمانند.

ماده ششم ـ طلاب در دورهٔ تحصیلات خود باید هم خود را مصروف تحصیل نموده و از مشاغل خارجی که منافی تحصیل است حتی‌الامکـان احتراز نمایند.

ماده هفتم ـ مدت تعطیل سالیانه عبارت خواهد بـود از چهـل روز تابستان از بیستم سرطان تا آخر اسد و دهه اول ودوم محرم‌الحـرام و بیست‌و هفتم و بیست و هشتم صفر و نوزدهم الی بیست وسوم رمضان‌ـ المبارك و اعیاد سعیده وایام ولادت و وفات حضرت ختمی مرتبت وائمه اطهار که تعطیل رسمی عمومی است وایام جمعه.

ماده هشتم ـ هرطلبه که مایل به تحصیل باشد خود یا ولی او باید مواد نظامنامه را بطور مطلق بدون هیچ قید و شرط خارجی قبول و سند قبول کتبی به ناظم مدرسه بسپارد و پس از سپردن این سند جزو طلاب رسمی محسوب میگردد.

فصل دوم

در تکالیف داخلی مدرسه

ماده نهم ـ آقایان مدرسین علی‌التناوب روزی اقلا باید چهارساعت در سر درس حاضر باشند دوساعت قبل از ظهر از سه‌ساعت الی یکساعت بظهر مانده، و دوساعت بعد از ظهر از سه ساعت الی یك ساعت بغروب و در ماه رمضان تدریس صبح تبدیل به شب خواهد شد یعنی از دوساعت الی چهارساعت از شب گذشته.

ماده دهم ـ از وظایف آقایان مدرسین است که شاگردان خود را مطابق فصل سوم این نظامنامه برای امتحان سالیانه حاضر نمایند.

ماده یازدهم ــ یکنفر ناظم برای اجرای نظامنامه و مواظبت انتظام امور داخلی و ممارست طلاب در مطالعه و وصول و تقسیم و تسلیم عوائد موقوفات معین و مأمور خواهد شد و تکلیف ناظم این است که بدون هیچ گونه ملاحظه خارجی مُواد نظامنامه را اجراء دارد.

ماده دوازدهم ــ طلاب خارجی مجبورند که شبها در مدرسه متوقف بوده و طلاب شهری یعنی اشخاصیکه در شهر منزل دارند میتوانند شب را در منزل خود بمانند لکن در ساعات درس عموماً باید حاضر و هرکس معذور بغیاب باشد باید قبل از غایب‌شدن به ناظم مدرسه اطلاع داده و تحصیل اجازه نموده باشد.

ماده سیزدهم ــ اشخاصیکه بدون استیذان غایب میشوند مستوجب جزا بوده و جزای غیبت مطابق نظریات ناظم مدرسه خواهد بود.

ماده چهاردهم ــ طلاب حق ندارند اشخاص خارجی را در مدرسه پذیرائی کنند مگر آنکه اولیاء آنها برای ضرورتی آمده باشند دراینصورت هم حق ندارند از شخص وارد بیش از سه شب پذیرائی نمایند.

ماده پانزدهم ــ طلاب باید کمال مراقبت را در حسن اخلاق ومعاشرت و مراوده با مدرسین و سایر طلاب داشته و در صورت مخالفت جزا خواهند دید و جزا عبارت است از توبیخ و تنبیه و اخراج از مدرسه مطابق درجات تقصیر و تکرار ارتکاب با نظریات ناظم و آقایان مدرسین.

ماده شانزدهم ــ طلاب مکلفند که کتب و لوازم تحصیل خود را تهیه دیده و عذر نداشتن کتاب برای ندانستن درس مسموع نخواهد بود لکن بتدریج مدرسه کتابخانه دایر خواهد نمود و مطابق نظامنامه جداگانه بطلاب کتاب داده خواهد شد.

ماده هفدهم ــ در هر لیله جمعه از تکالیف رسمی طلاب است که در مسجد مدرسه حاضر شده و در زمینه مخصوصی خطابهٔ تهیه دیده قرائت یا از خارج بیان نمایند و این تکلیف تمرینی است در ایام تحصیل که استعداد منبر را پیدا کند و اشخاصیکه برای خطابه حاضر میشوند باید مقصود خود را قبل از صبح پنجشنبه به‌ناظم اطلاع داده و اجازه حاصل نمایند بدیهی است هرکس اول استیذان حاصل نموده در نطق مقدم است.

فصل سوم

در ترتیب دروس سالیانه

ماده هیجدهم ــ ترتیب دورهٔ اول تحصیل و کتب آنها بقرار ذیل است

سال اول ــ شش ماههٔ اول ــ صرف میرو تصریف شش ماهه دوم ــ هدایه و مدارج و امثال آن.

سال دوم ـ شش ماهۀ اول ـ الفیه ومـدارج دوم ششماه دوم ـ سیوطی و مدارج سوم و چهارم وامثال آن.

سال سوم ـ مغنی و حفظ منتخبات خطب نهج‌البلاغه و قطعات منظومه منطق مقدماتی وامثال آن.

تبصره ـ در تمام مدت سه سال باید سه‌دورۀ شرعیات ابتدائی‌خوانده شود.

دوره دوم ـ

سال اول ـ شش ماه اول ـ دورۀ اول حساب ـ منطق (حاشیه) تلخیص‌ـ المفتاح تبصرۀ علامه و نظایر آن ـ شش ماهۀ ثانی دورۀ دوم حساب هیئت مختصر ـ تتمه کتب شش ماهه اول.

سال دوم ـ شش ماه اول و دوم ـ معانی بیان و حفظ خطب وقصاید.

سال سوم ـ ششماه اول‌ودوم ـمعالم و مختصری از فقه (جلد اول شرح لمعه).

دورۀ سوم

سال اول ـ بقیه شرح لمعه و قوانین.

سال دوم ـ شرح کبیر و تفسیر صافی و نظایر آن.

سال سوم ـ رسائل ومکاسب و شرح تجرید و نظائر آن.

سال دهم تتمۀ کتب مرحوم شیخ ضمیمه میشود اگر طـلاب بخواهند تحصیلات خود را ادامه دهند.

فصل چهارم

در امتحانات

مادۀ نوزدهم ـ در آخر هرسه ماه امتحان خصوصی خواهد بود وآخر سال قبل از تعطیل تابستان امتحان عمومی.

مادۀ بیستم ـ امتحان خصوصی فقط در حضور مدرسین است وامتحان عمومی تحصیلات یکساله و دخول در سال آتیه در حضور عموم خواهد بود.

مادۀ بیست ویکم ـ هریك از شاگردان که در آخـر سال از عهـدۀ امتحان برنیاید یکسال دیگر در همان طبقه باقی مانده لکن اگر در امتحان بعدی هم از عهده برنیامد از مدرسه اخراج خواهد شد.

مادۀ بیست و دوم ـ مشق خط فارسی برای طلاب دورۀ اول و دوم جزو تکالیف یومیه و اجباریست و بعلاوه درس ماه مبارك رمضان تفسیرو تجوید خواهد بود.

مادۀ بیست و سوم ـ بعد از اتمام دورۀ ده‌ساله باید طلبه از مدرسه خارج شود مگر اینکه بعنوان معلمی در مدرسه پذیرفته گردد.

فصل پنجم

در موقوفات و تکالیف خادم

مادهٔ بیست و چهارم ـ رقبات موقوفهٔ مدرسه باید از طرف متولی بتصویب مدرسین بطور مزایده باجاره داده شود و عوائد بعد از وضع مخارج ملکی و ملکی تقسیم برشهور و عائدی هرشهری تقسیم بررؤس طلاب خواهد شد.

مادهٔ بیست و پنجم ـ عوائد وقف خاصه مطابق نص وقفنامه درمورد آن مصرف خواهد شد.

مادهٔ بیستو ششم ـ تمام مخارج حالیه سالی دوهزار تومان تقریب شده بقرار ذیل:

ده نفر مدرس و یکنفر ناظم دهماهه ۶۱۲ تومان

مدد معاش چهل نفر طلبه دهماهه فی‌نفری۲۵ قران درماه ۱۰۰۰قران

توضیح آنکه حقوق طلبه در ماه عبارت خواهد بود از پانزده قران نقد و پانزده من گندم.

دونفر خادم یکساله	۱۲۰ تومان
روشنائی	۶۰ تومان
تنظیف و قلیان وسقایه	۳۰ تومان
بنائی سالیانه	۵۰ تومان
کتاب برای کتابخانه	۱۲۸ تومان

مادهٔ بیست و هفتم ـ عائدی موقوفات تقریباً سالی یکهزار تومان است و بقیه مخارج از مساعدتیکه از طرف بندگان حضرت اجل اکرم‌افخم اعظم سرکار امیر مدظله وعده شده فعلا تأمین خواهد شد.

مادهٔ بیست و هشتم ـ در جزئیات مواد مزبوره نظریات علما ومدرسین پس از تبادل افکار محکم خواهد بود.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مواد مزبوره صحیح است انشاءالله تعالی بعون‌الله و حسن توفیقه به مساعدت و معاضدت بندگان اجل اکرم افخم سرکار آقای امیر شوکة‌ـ الملك که الحق اولین معارف‌دوست اسلام‌پرست بلکه افتخار معارف دوستانند با حفظ همان سیره ـ مستمره مدرسه مبارکه معصومیه بتوسط متولی شرعی وناظری که از طرف متولی معین می‌شود موقع اجری خواهد گرفت.

حرره‌الاحقر فی‌سلخ شعبان‌المعظم ۱۳۴۰

محمد هادی محمدباقر

تهران ـ جمعیت معارف‌پرور
نمره ۴۱
مورخه ۲۶ قوس ایت‌ئیل ۱۳۰۱

تقریظ

از طرف جمعیت معارف‌پرور

اهتمام در رفع نقائص مدارس عالیه (قدیمه) وایجاد موجبات و تهیه وسایل تسهیل تحصیل طلاب یکی از آمال برجسته جمعیت معارف‌پرور و مدتهاست در اطراف اینموضوع و پیشرفت اینمقصود کوششها بعمل آمده و خوشبختانه قانونی دایر برتأسیس شورای مخصوصی برای احیاء و انتظام مدارس عالیه (قدیمه متشکل از علما اعلام از مجلس شورای ملی قریباً گذشته و در بینی که عموم اعضا جمعیت بایك شور و شوق و شعف مشغول کوشش در تهیه موجبات تشکیل شورای مزبور و تبلیغات شدید، برای جلب توجه علماء اعلام و عظمای مملکت و طلاب علوم دینیه و عموم ارباب معارف و قاطبه ملت باهمیت این امر بوده که شاید یك قدم‌عملی برای اصلاح مدارس مزبوره برداشته شود ـ من غیر انتظار توسط همفکر محترم آقای مصباح دیوان نماینده سیستان و عضو جمعیت معارف‌پرور یك رساله متضمن نظامنامهٔ دایر براحیاء وانتظام مدرسه معصومیه بیرجند و شرح اقدامات شایان تقدیر امیر والاشأن آن سامان در تنظیم مدرسه مزبوره و مساعدتهای حجج اسلام بضمیمه تقریظات انیقه و کوشش‌های اعضاء کمیسیونی که در ترتیب نظامنامه مزبوره نموده‌اند معاینه شد.

بدیهی است یك چنین پیشرفت فوق‌العاده و حصول یك چنین نتیجه بدون زحمت تا چه اندازه عموم اعضا را مسرور و مبتهج و خورسند میسازند.

لهذا جمعیت معارف‌پرور از قدرشناسی نسبت به یکچنین اقدامی که معارف را رونق میدهد و حیات ملت ایران را تجدید میکند نمیتواند خودداری نماید این است که از زحمات امیر والاشأن سپاسگذاری و از اینخدمت بزرگ که بعالم علم و معرفت نموده‌اند قدرشناسی مینمائیم.

ما انتظار داریم در سده سنیه اعلیحضرت همایونی که روحاً معارف‌پرور و نام نامی اعلیحضرتش زینت‌بخش شورای مدارس عالیه خواهد بود اینمعارف‌پروری که از امیر قاینات بمعرض ظهور رسیده در ردیف بزرگترین خدمات مملکتی تلقی شده و محض همین معارف‌پروری بذل عنایت ملوکانه و توجهات شاهانه درباره معظم‌له بفرمایند تا موجب تشویق و ترغیب سایر عظمای مملکت گردیده هرکس در محل خود به نشر معارف

اقبال نموده معارف را رونقی بسزا حاصل و در عهد این سلطنت سعادت بهر معـارف‌پروری رواج و پرچم علم ودانش باوج عزت وعلا برسد.

والبته دولت وقت و حکومت حاضره هم بنوبت خـود از نقطه نظـر معارف‌پـروری عطف توجه مخصوص نسبت بمعظم‌لـه نموده از تقـدیر یکچنین خدمت بی‌ریا دریغ نخواهند نمود.

و نیز جمعیت معارف‌پرور زحمات و مساعدتهای حضرت حجةالاسلام آقای حاجی شیخ محمدهادی مدظله العالی و سایر علماء اعـلام بیرجند مخصوصاً جناب آقا شیخ غلامرضا را قدرشناسی نموده انتظار داریم‌علماء سایر نقاط ایران بایشان اقتدا و اقتفا نمایند.

و نیز سعی و کوشش عموم معارف‌پروران بیرجند مخصوصاً اعضاء کمیسیون را که نظامنامه مزبوره را تدوین نموده‌اند تقدیر مینمائیم پاس زحمات و خدمات حضرت آقای مصباح دیوان که یکی از همعقیدگان ودر معنی انجام وظیفه حتمیه خود را نموده‌اند. منظور میداریم.

و در پایان این نمیقه سلام و تحیات خالصانه خود را به‌امیر والاشأن و حجج اسلام و اعضاء کمیسیون و معارف‌پروران بیرجند نثار مینمائیم.

جمعیت معارف‌پرور ایران

لوله‌کشی بیرجند

یکی از نیازهای اساسی شهر بیرجند آب آشامیدنی بوده و هست که در آن زمان بصورت مشکلی بسیار مهم جلوه‌گری میکرد.

بیرجند فاقد قنوات آب شیرین است و یکی دو قنات دارد که آب آنها شور و غیرقابل شرب است و فقط بمصارف کشاورزی و شستشو میرسد.

در سنین گذشته برای رفع این‌مشکل درشهر بیرجند آب‌انبارهای متعدد وسیله اشخاصی خیر و نیکوکار ساخته شده بود که در فصل زمستان و بهار از آب قنوات و آبادیهای دامنه‌کوه باقران پر آب میشد و این ذخیره آب در تابستان تنها منبع شرب اهالی بود.

هرگاه یکسال بارندگی بقدری کم بود که آب آبادیهای دامنه کوه باقران کافی برای پر کردن آب‌انبارها نبود در تابستان مردم شهر بیرجند دچار قحطی آب میشدند و ناچار بودند یا از قنات آب شور شهر بیاشامند و یا اینکه از افرادی که کارشان آب فروشی بود و از کوه با الاغ و یا روی دوش آب به شهر می‌آوردند آب شیرین بقدر شرب خریداری کنند. بدیهی است که سیراب ساختن مردم یك شهر با آب فروشی آنهم بشکلی که بشهر می‌آوردندکاری غیر عملی و مشکل بود بعلاوه در سنوات عادی هم استفاده از آب‌انبارها از نظر بهداشتی کاری غلط و نادرست بنظر میرسیدوگاهی موجب‌شیوع بیماری‌میشد.

از این لحاظ مرحوم امیر متوجه شد که باید فکری اساسی برای تأمین آب مشروب شهر کرد و در زمانیکه هنوز هیچ یك از شهرهای

ایران لوله‌کشی نشده بود بفکر لوله‌کشی بیرجند افتاد.

اندیشه بشردوستانه آن مرحوم بر این قرار گرفت که یکی دو رشته از قنوات دامنه کوه باقران را بارعایت مقدار آبدهی و موقعیت طبیعی آن خریداری کند و با یك رشته لوله آب آنرا بشهر بیاورد.

در خلال این احوال و افکار جنگ بین‌الملل اول خاتمه یافت و لوله‌هائیکه (قوای انگلیس برای لوله‌کشی کمپ‌های نظامی خودشان به منطقه سفیدابه و سایر نقاط آورده بودند و بلامصرف مانده بود) توجه امیر را جلب کرد.

مرحوم امیر بلافاصله برای تأمین سرمایه لازم چه از جهت خرید لوله و چه هزینه لوله‌کشی جلساتی با حضور متمولین شهر بیرجند تشکیل داد و از آنها خواست که هرکس به فراخور خودکمکی باین کار مهم بکند.

خود مرحوم امیر با پول آن زمان مبلغ پنجاه هزار ریال پرداخت کرد که نسبتاً سرمایه هنگفتی بود و سایرین هم هر کس مبلغی برعهده گرفت و بعضی از مالکین قریه علی‌آباد که برای این منظور در نظر گرفته شده بود نیز سهم خود را در قنات مذکور واگذار کردند.

کمیسیونی بنام کمیسیون لوله‌کشی تحت ریاست فائقه مرحوم امیر تشکیل شد و اعانه‌ها را جمع‌آوری کرد و قنات اهدائی را در اختیارگرفت و سپس لوله‌های سفیدابه ابتیاع و بقیه مقدارلوله مورد احتیاج را از هندوستان خریداری و به محل حمل نمود.

اتفاقاً در آن زمان یکنفر از روسهای مهاجر بنام «سویستانوف» که بکار لوله‌کشی وارد بود در بیرجند اقامت داشت. مرحوم امیر وی را استخدام کرد و بعضی تکنیسین‌های محلی را هم مباشر عمل نمود و آنها را مأمور لوله‌کشی شهر کرد مرحوم امیر تدریجاً علاوه بر آب اهدائی مردم بقیه قنات علی‌آباد را هم خریداری کرد و در اختیار این کار گذاشت.

ابتدا که قسمتی از قنات متعلق به شهر بود در داخل قنات قبل از آنکه آب در سطح زمین جاری شود، مقسمی با دقت ساخته شد که از آنجا آن مقدار آب که متعلق به شهر بود وارد لوله میشد و بقیه از مظهر قنات خارج و بمصرف آبیاری محل میرسید و بعدها تمام آب قنات مزبور بشهر جاری گردید و بمصرف شهر میرسید.

رشته لوله‌ایکه آب قنات را به شهر می‌آورد با طی فاصله‌ای در حدود ۹ کیلومتر در مرتفع‌ترین نقطه از تپه ماهورهائی که در طول شرقی و غربی شهر بیرجند کشیده شده و شهر در دو سمت شمالی و جنوبی آن قرار دارد بداخل آب انباری میریخت که بهمین منظور ساخته شد و بعد از این آب‌انبار دو رشته لوله جدا میشد که یك رشته در دامنه شمالی و رشته دیگر در دامنه جنوبی تپه ماهورهای مورد بحث‌کشیده شد. و هردو قسمت شهر را ازشرق به‌غرب دربرمیگرفت.

در آن تاریخ بعلت اینکه موجبات و وسائل فنی برای لوله‌کشی منازل وجود نداشت در مسیر دو رشته لوله مورد بحث به فواصل معین در معابر عمومی شیرهائی نصب و تعبیه کردند که اشخاص از آن آب برمیداشتند و بمصرف نیازمندیهای‌خودمیرسانیدندو بدین‌ترتیب شهر بیرجند نه تنها از گرفتاری بی‌آبی نجات پیدا کرد، بلکه بصورت اولین شهر ایران درآمد که از آب لوله‌کشی بهداشتی بهره‌مند بود.

بعدها که شهرداری بیرجند از لحاظ مالی قدرت و توانائی کافی پیدا کرد با اخذ کمك‌هائی، منجمله مبلغ اعطائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر شبکه لوله‌کشی بیرجند توسعه یافت و نه تنها سراسر شهر را دربر گرفت بلکه کار لوله‌کشی منازل و دادن انشعاب آب به خانه‌ها و مستغلات نیز عملی گردید.

برای اینکه‌مؤسسه لوله‌کشی بیرجنددارای دوام و بقای قانونی باشد در همان زمان برای آن اساسنامه‌ای تنظیم نمودند که برطبق آن عمل میشود.

این اساسنامه قبل از آنکه به ثبت برسد و بنگاه آب لوله بیرجند شخصیت حقوقی پیدا کند مدتها ملاك عمل بود. طبق این اساسنامه مؤسسین سابق یا اولاد آنها اعضای مجمع عمومی این مؤسسه شناخته شده و همه ساله تشکیل جلسه میدهند و هیئت مدیره‌ای برای اداره امور آب شهر انتخاب و بودجه دخل و خرج آنرا تصویب و بر امور آن نظارت میکنند.

اساسنامه فوق‌الذکر در حیات مرحوم امیر بدون آنکه به ثبت رسیده باشد سالها ملاك عمل بود، بعد از فوت آن مرحوم فکر دور اندیش فرزند ارجمندش (آقای امیر اسداله علم) بر این قرار گرفت که موجبات ثبت قانونی اساسنامه و تحقق شخصیت حقوقی بنگاه آب

لوله بیرجند عملی گردد تا از گزند مداخلات ناروای شهرداری و حکومت‌های وقت مصون باشد. بدین منظور انجام کار و مطالعه در اطراف نحوه عمل و مفاد اساسنامه برعهده محمدعلی منصف که در آن تاریخ نماینده قاینات بود قرار گرفت.

محمدعلی منصف پس از مطالعه و مشاوره کافی در تهران اساسنامه را در تاریخ دهم اسفندماه ۱۳۲۷ برای ثبت آماده ساخت و در اداره ثبت در عداد مؤسسات خیریه به ثبت رسید.

برای اینکه مطالعه‌کنندگان این یادداشتها از مضمون اساسنامه اطلاع داشته باشند عیناً بشرح زیر درج میشود که باز نمونه‌ای از طرز تفکر و نیات خیرخواهانه مرحوم امیر شوکت‌الملك را ملاحظه بفرمایند.

اساسنامه بنگاه خیریه آبلوله بیرجند

بمنظور اداره و حفاظت و توسعه لوله‌کشی آب شهر بیرجند مؤسسه بنام بنگاه خیریه آبلوله بیرجند طبق مواد این اساسنامه برای مدت نامحدود تشکیل میشود.

ماده ۱ــ غرض از تشکیل بنگاه عبارت است از اداره امور مربوط به حفظ و نگاهداری منبع و مسیر لوله‌های آب شهر بیرجند اعم از منبع و قنوات ومجاری لوله‌های موجودیکه اکنون مؤسسین اهدا میکنند و یا قنوات و مجاری‌که بعداً بوسیله این بنگاه خریداری یا احداث و یا از طرف اشخاص و یا مؤسسات خیریه اهدا میشود توسعه لوله‌کشی شهر بمنظور بهره‌مندی عموم سکنه شهر بیرجند.

ماده ۲ــ نام مؤسسه عبارت خواهد بود از بنگاه خیریه آبلوله بیرجند.

ماده ۳ــ مرکز بنگاه شهر بیرجند است.

ماده ۴ــ بنگاه میتواند با تصویب هیئت مدیره بهر اقدام خیرخواهانه و نوعپرورانه دیگری مبادرت نماید.

ماده ۵ــ مؤسسین عبارتند از آقایان: ۱ــ حضرت آقای سیدحسن تهامی ۲ــ حضرت آقای شیخ ابراهیم آیتی ۳ــ جناب آقای معصوم خزیمه ۴ــ جناب آقای اسدالله علم ۵ــ جناب آقای محمدحسن شریف ۶ــ جناب آقای محمدعلی منصف ۷ــ آقای محمدرضا سپهری ۸ــ آقای‌حاج‌آقارضافرزانه ۹ــ آقای ملك ۱۰ــ آقای محمدمهدی هادوی ۱۱ــ آقای علیمحمد راغبی ۱۲ــ آقای حاج محمد ناصری ۱۳ــ آقای حاج محمد اسماعیل اخوان ۱۴ــ آقای جعفرزاده ۱۵ــ آقای احمد محسن‌زاده ۱۶ــ آقای علیرضا علوی ۱۷ــ آقای محمدباقر

لطفی ۱۸ـ آقای حاج محمدرضا کریم‌زاده ۱۹ـ آقای سیدهاشم سعادت ۲۰ـ آقای محمدعلی عرب‌زاده ۲۱ـ آقای حسن بهرمان ۲۲ـ آقای حاج غلامرضا نوازی ۲۳ـ آقای سیدمحمد حمزه‌ای ۲۴ـ آقای محمدحسین خواجوی ۲۵ـ آقای محمدعلی فرهنگ ۲۶ـ آقای کربلائی غلامرضا خواجوی ۲۷ـ آقای عبدالحسین آراسته ۲۸ـ آقای حاج محمدمهدی صمدی ۲۹ـ آقای امیر معصوم شیبانی ۳۰ـ آقای سیدمحمد فرزان.

سازمان بنگاه

ماده ۶ـ سازمان بنگاه عبارتست از مجمع عمومی و هیئت مدیره

ماده ۷ـ مجمع‌عمومی‌هردو سال‌یکبار ازاعضاء مؤسس ویا افراد صالح خاندان آنها و یکی از علماء درجه یك و اشخاص خیریکه با انجام کمك مالی یا عملی عضویت بنگاه را پذیرفته بدعوت هیئت مدیره تشکیل و وظیفهٔ آن بشرح زیر است:

۱ـ انتخاب هیئت مدیره طبق ماده ۸ و دو نفر ناظر طبق ماده ۱۸

۲ـ جرح وتعدیل و یا اصلاح و یا تغییر مواد این اساسنامه مشروط براینکه تابعیت بنگاه و هدف و منظور اصلی تشکیل آنرا که در ماده یك این اساسنامه مطرح است تغییر ندهند.

هیئت مدیره

ماده ۸ـ هیئت مدیره از یازده عضو اصلی تشکیل میشود که شش نفر آنها باید از بین اعضاء انجمن شهر انتخاب و یکنفر هم شخص شهردار وقت و بقیه از بین مؤسسین و یا افراد صالح خاندان آنها و یا از اشخاص خیریکه عضویت بنگاه را با انجام کمك‌عملی یا مالی می‌پذیرند انتخاب میشوند.

تبصره ۱ـ درصورتیکه عده اعضاء انجمن شهر منحصراً به شش نفر باشند قهراً شش نفر عضویت هیئت مدیره بنگاه را خواهند داشت و احتیاج بانتخاب نیست ولی در صورتیکه عده از شش نفر تجاوز نماید مجمع عمومی از بین آنها شش نفر را انتخاب خواهد کرد.

تبصره ۲ـ در صورتیکه یکماه از انقضاء مدت مأموریت هیئت مدیره بگذرد و مجمع عمومی تشکیل نشود و یا بانتخاب ۴ نفر توفیق نیابد خود انجمن شهر چهار نفر از بین مؤسسین و یا اولاد صالح آنها انتخاب خواهد نمود.

تبصره ۳ـ چنانچه بجهتی از جهات پس از خاتمه دوره مأموریت انجمن شهر انتخاب انجمن بعدی بتعویق افتد تا انتخاب انجمن جدید همان اعضاء انجمن سابق که در بنگاه آبلوله عضویت داشته‌اند بکار ادامه خواهند داد.

ماده ۹ـ مدت مأموریت هیئت مدیره دو سال است.

ماده ۱۰ـ هیئت مدیره نماینده تام‌الاختیار و مظهر شخصیت حقوقی بنگاه بوده و حق هرگونه عمل و اقدامی را که جهت تأمین منظور و پیشرفت مقصود بنگاه لازم بداند داشته و خواهد داشت مخصوصاً بموارد زیر:

۱ـ اقدام بهرگونه امور اداری از قبیل استخدام اشخاص و یا اخراج آنان و پرداخت حقوق و هر نوع هزینه لازم و انجام هرگونه تشریفات جهت پیشرفت منظور بنگاه و حفظ اموال آن ۲ـ انجام هرگونه معاملات و انعقاد هرگونه قرارداد اعم از خرید و فروش اموال منقول و غیرمنقول و یا اجاره و استجاره و معاوضه و مبادله و دادن قرضه و استقراض از بانکها و باز کردن حساب جاری در بانکها بمنظور تأمین مقصود بنگاه و قبول هدایا اعم از منقول و غیرمنقول و قبول عضویت اهداکنندگان و صدور کارت عضویت البته فروش املاك غیرمنقول فعلی درصورتی خواهد بودکه مقررات وقف شرعاً اجازه بدهد ۳ـ حفظ منافع بنگاه در دادگاهها و ادارات دولتی و مؤسسات دیگر اعم از اینکه مدعی باشد یا مدعی علیه و برای اجرای این منظور حق تعیین وکیل با حق توکیل و انتخاب حکم و صلح واصلاح‌وغیره را داشته وبطورکلی اختیارات لازمه قانونی را درجمیع مراحل خواهد داشت.

۴ـ هیئت مدیره حق دارد از بین اعضاء خود و یا از خارج یکنفر را بعنوان مدیر عامل انتخاب و تمام یا قسمتی از اختیارات خود را بدو تفویض کند.

۵ـ مدت مأموریت مدیر عامل تا پایان دوره تصدی هیئت مدیره است مگر قبل از انقضاء دو سال از طرف هیئت مدیره معزول گردد ۶ـ مسئولیت اعمال مدیر عامل بعهدهٔ هیئت مدیره است که ویرا انتخاب مینماید. ۷ـ مدیرعامل باتصویب‌هیئت‌مدیره حق‌شرکت درجلسات‌هیئت‌مدیره را خواهد داشت. ۸ـ هیئت مدیره بلافاصله پس از انتخاب شدن تشکیل جلسه داده و بین خود یك رئیس و یك نایب رئیس و دو منشی و یك خزانه‌دار تعیین و دارندگان حق امضاء را تعیین و بمقامات لازمه معرفی مینماید ۹ـ هیئت مدیره اقلا هر یکماه یکبار تشکیل جلسه داده و بامور مربوطه رسیدگی خواهد نمود و تصمیمات هیئت مدیره با اکثریت آراء رسمیت خواهد داشت. ۱۰ـ هرگاه بر اثر پیش‌آمدی یك یا چند نفر از اعضاء هیئت مدیره در ظرف سه ماه بدون عذر موجه در جلسات هیئت مدیره شرکت ننمایند هیئت مدیره حق دارد که جانشین آنها را از بین اعضاء مؤسس و یا افراد صالح خاندان آنها انتخاب نماید.

ماده ۱۱ـ آئین‌نامه طرز جریان امور داخلی بنگاه و تشکیل اداری و تقسیم عادلانه آب را بین قسمتهای مختلف شهر اولین هیئت مدیره تنظیم و بموقع اجراء خواهد گذاشت.

تبصره ـ جرح و تعدیل و اصلاح و یا تغییر مواد آئین‌نامه از وظایف

اختصاصی هیئت مدیره بوده و هر موقع که لازم بداند بدان مبادرت خواهد نمود.

ماده ۱۲ــ هیئت مدیره حق دارد که در صورت لزوم یك یا چند نفر بازرس از بین اعضاء خود و یا از خارج برای مدت یکسال انتخاب نماید و تجدید انتخاب بازرس قبلی مانعی نخواهد داشت.

ماده ۱۳ــ خدمات اعضاء هیئت مدیره افتخاری و از لحاظ مساعدت بعموم مجانی و بلاعوض خواهد بود.

ماده ۱۴ــ پرداخت حق‌الزحمه به مدیر عامل مانعی نخواهد داشت اگر چه از بین اعضاء هیئت مدیره انتخاب شود.

ماده ۱۵ــ به هیئت مدیره اختیار داده میشود که فوراً بنگاه را به ثبت رسانیده و بنمایندگی از طرف مؤسسین تشریفات لازمه آنرا بعمل آورد.

ماده ۱۶ــ هیئت مدیره مکلف است در آخر هر سال مالی عملیاتی را که انجام داده برای استحضار عموم اعلان نماید.

ماده ۱۷ــ عطایائیکه اشخاص طبق شرایط خاص به بنگاه واگذارکرده یا در آتیه واگذار نمایند چنانچه شرایط خاصه مزبور مباینتی با منظور اصلی بنگاه نداشته باشد هیئت مدیره مکلف است رعایت و اجراء نماید.

ماده ۱۸ــ مجمع عمومی درموقع انتخاب بقیه اعضاء هیئت مدیره دو نفر از بین مؤسسین و یا اولاد صالح آنها برای نظارت در حسن جریان امور بنگاه انتخاب مینماید نظار مزبور میتوانند نظریات خود را نسبت بجریان امور بنگاه به هیئت مدیره اعلام دارند هیئت مزبور در حدود مواد ایـن اساسنامه بایستی نظریات آنانرا مورد مطالعه و اخذ تصمیم قرار داده اجراء نماید.

هیئت مؤسس امضاء شده.

این اساسنامه که مربوط به بنگاه خیریه آبلوله شهر بیرجند و مشتمل بر چهار برگ (یکطرفه برگها سفید میباشد) و هیجده ماده است مفاد آن در تاریخ دهم اسفند ماه / ۱۳۲۷ خورشیدی در دفتر ثبت مؤسسات اداره ثبت شهرستان بیرجند به ثبت رسیده است و یك نسخه از این اساسنامه در پرونده مربوطه بایگانی میباشد.

مسئولین ثبت شرکتها و مؤسسات ثبت بیرجند ــ زرینقلم امضاء شده.

نوانخانه

یکی از خصائص مرحوم امیر شوکت‌الملك تـوجه مخصوص بـه رفاه اهالی قاینات بود و در این زمینه تنها به‌تأسیسات فرهنگی‌و بهداشتی قناعت نداشت، و نسبت به کلیه اموریکه بنحوی از انحاء با رفاه بیشتر مردم مربوط بود توجه میکرد.

نظر باینکه منطقه قاینات خشك و کم‌آب است غالباً بعلت عدم بارندگی کافی دچار مضیقه خواربار می‌شود و بعضی از سنوات این مضیقه در حد یك‌قحطی جدی نمودار می‌گردد که‌مردم حتی نان روزانه خود را نمیتوانند بدست آورند، در اینگونه مواقع مرحوم امیر کـه خود ریاست فائقه کمسیون بلدیه آن زمان را غالباً برعهده داشت با دقت مخصوصی برای تهیه و تأمین آذوقه شهر و نقاط غیر شهری که گرفتار کمبود بودند اقدام مینمود و به‌تهیه گندم از سیستان و تربت و سایر نقاط که نسبتاً فراوانی وجود داشت مبادرت میورزید.

برای تهیه بودجه کافی خود پیشقدم میشد و اعضای کمسیون بلدیه را که از متمولین و متنفذین شهر بودند وادار میکرد که بسهم خود پیشقدم شوند و سرمایه‌ای گـردمی‌آورد تا بخریـد غله اقـدام کنند.

اینگونه معاملات بدون دریافت سود بود و گندم را بـه قیمت خریداری‌شده در دسترس عموم میگذاشتند امیر علاوه برسرمایه‌ـ گذاری از املاك شخصی نیز مقداری گندم و سایر مواد خوراکی در اختیار شهر میگذاشت.

با اینکه اساس این داد و ستد بدون اخذ سود بود مع‌الوصف در عمل براثر مختصر اختلاف وزن وتفاوت قیمت خرید آرد و فروش نان مبلغی باقی میماند که آن مختصر در نوانخانه و دارالمساکین بیرجند تحت نظارت کمسیون بلدیه بمصرف میرسید.

نوانخانه بیرجند که از محل اینگونه درآمدها و کمك‌های مؤثر خود مرحوم امیر و سایرین بوجود آمد سالهای متمادی بهمین نحو اداره میشد.

ساختمان نوانخانه بیرجند یا به تعبیر دیگر دارالمساکین از سالها قبل در اراضی متعلق به خود امیر مجاور عباس‌آباد کوشه بخرج شخص امیر ساخته شده بود که هنوز هم پابرجا است.

عمارت مزبور در فضای وسیعی طوری طراحی شده بود که عنداللزوم به قسمت زنانه و مردانه قابل تبدیل‌باشد و هرکدام در ورودی و خروجی علیحده داشته باشد.

مدتها ساختمان نوانخانه برای نگاهداری افراد ناتوان اعم از زن و مرد مورد استفاده بود، بعدها که تعداد اطفال یتیم و صغیر بی‌سرپرست در شهر زیاد شد این فکر بوجود آمد که قسمتی از ساختمان اختصاص به اینگونه اطفال داشته باشد و نگاهداری عجزه و افراد بی‌سرپناه در قسمت دیگر صورت گیرد.

در قسمت مربوط به عجزه یا افراد بی‌سرپناه توجه دقیق بکار میرفت که اگر کسانی قادر به انجام کاری هستند در آن کار از وجود آنها استفاده شود، مثل ریسندگی و بافندگیهای ساده و مردان که قدرت کار داشتند روزها در شهر به عملگی میرفتند و اجرتی هم دریافت میداشتند که قسمت عمده از این اجرت به خود آنها تعلق داشت و بنام آنها جمع‌آوری و نگاهداری میشد که موقع خروج که غالباً پس از انقضای فصل بود سرمایه مختصری هم برای کسب و زندگی داشته باشند.

اما در قسمت بچه‌ها توجه و دقت بیشتری بکار میرفت زیرا هم نظر بر نگاهداری آنها بود و هم تربیت. بهمین مناسبت برای اطفالیکه به سن تعلیم رسیده بودند کلاس تدریس مهیا شده بود و در ساعات‌معین معلم به‌آنها سوادآموزی میکرد. برای‌بقیه‌ساعات‌روزشان تأسیساتی وجود داشت یعنی ایجاد شده بود که هر کدام فراخور

ذوق و استعداد خود حرفه‌ای را فراگیرند.

حرفه‌هائیکه مقرر شده بود یکی قالیبافی بود که دست و انگشت اطفال برای بافتن قالی نرمش و آمادگی بیشتری دارد، دیگری نجاری بود که در یکی از اطاقها که بصورت کارخانه کوچك نجاری درآمده بود بچه‌ها زیر نظر یکنفر استاد کار اشتغال به نجاری داشتند.

قسمت اطفال نوانخانه بیرجند بخش پراثر و پرثمری از کار درآمد. بچه‌هائیکه در آنجا سواد آموخته بودند بعضاً پس از رسیدن به سنین بالا از آنجا خارج شده با کمك اشخاص خیر و یا بهمت و پشتکار خودشان در مدارس شوکتیه و یا سایر مدارس معلومات لازم را تا حد آموزگاری فرا گرفتند و در مدارس بخشهای قاینات به تدریس اشتغال ورزیدند.

از دخترهای یتیم و بی‌سرپرست که در نوانخانه نگاهداری و بشرح مذکور تربیت میشدند خیلی از خانواده‌های متمکن بیرجند خواستار میشدند که یك یا دو نفر از آنها را در اختیار بگیرند تا در اداره امور خانه کمك و معاون آنها باشند.

اگر آنچه در بیرجند بصورت نوانخانه و دارالمساکین بشرحی که معروض افتاد موجودیت یافته بود صورت کاملی از اردوی کار کنونی نبود، میتوان آنرا نمونه ابتدائی همین فکر تکامل‌یافته‌شناخت که فعلا موجود و معمول است.

آنچه قابل اهمیت شناخته میشود اینست که این مؤسسه با تشکیلاتی که ذکر شد در بیرجند وقتی موجودیت می‌یابد که هنوز حتی در تهران با همه فرنگ‌رفته‌ها و تربیت‌یافته‌گان دیار غرب، نمونه‌هائی از آن بوجود نیامده بود.

غیر معقول نیست اگر ادعا کنیم چنانچه خداوند به شهر بیرجند و اهالی قاینات از جهاتی نعمتهای طبیعی حتی امکانات معمولی را عطا نفرموده، اما در عوض مرد روشن‌ضمیر، نیك‌اندیش، خیر و مدبری را در رأس اجتماع آن ناحیه قرار داده بود که در آن دوره از زمان که از آن بحث میکنیم خیلی از نقائص و نابسامانیها را با فکر سلیم جبران مینمود بلکه از جهات فرهنگی ـ بهداشتی و تأسیسات اجتماعی، بیرجند را پیشرو شهرهای مترقی آن زمان ایران ساخته بود.

شاید در خاتمه این بحث خارج از موضوع نباشد اگر متذکر شویم که طرزفکر مرحوم امیر خانواده آنمرحوم را تحت تأثیر کامل قرار داده بود و هر کدام از زنهای او در حدود امکانات مالی خود نسبت به‌تربیت اطفال بی‌بضاعت و کمك به‌افراد خانواده‌های مستمند توجه مخصوص مبذول میداشتند. .از جمله مرحومه بانو خدیجه علم که از جهات مالی مقدورات معتنابهی داشت پس از مرحوم امیر دست بکار تأسیس دارالتعلیم و دارالتربیه‌ای برای دوشیزگان گردید و درآمد خیرآباد مختاران، ملك شخصی خود را که شایان ذکر و توجه بود به اینکار تخصیص داد.

این مؤسسه در حال حاضر بنام آنمرحومه موسوم و در محل ساختمانی که مرحوم امیر بنا کرده بود دائر و مورد استفاده است. دوشیزگان بصورت شبانه‌روزی در آنجا نگاهداری و تربیت و تعلیم لازم را فرامیگیرند.

تشکیل جمعیت شیروخورشید

از جمله اموری که مورد توجه خاص مرحوم امیر قرار گرفت، تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ در بیرجند بود.

درآن‌موقع در تهران و بعضی از شهرهای ایران براثر پافشاری و فعالیت مرحوم دکتر امیراعلم جمعیت شیروخورشید بوجود آمده بود و طبعاً در بیرجند که همیشه در امور اجتماعی جلوتر و مقدم بود، ضرورت ایجاد این جمعیت خیریه جهانی مورد توجه مرحوم امیر قرار گرفت. برای حصول این منظور در سال ۱۳۰۴ دعوتی از متمکنین و برجستگان مردم بیرجند بعمل آمد که در سالن مدرسه شوکتیه حضور یابند.

این سالن و ایوان و حوضخانه بزرگ آن تنها سالن منحصر بفرد بیرجند بود که اینگونه اجتماعات بدعوت مرحوم امیر در آنجا تشکیل میشد و هنوز هم از لحاظ معماری و عظمتی که دارد قابل‌توجه است.

در هر حال جمعیت زیادی در مجلس مذکور حضور یافتند و طبعاً لازم بود که ذهن آنها نسبت به موضوع و هدف جمعیت روشن شود و مقصود و منظور از این جمعیت توضیح داده شود.

ابتدا مرحوم امیر با بیانی خیلی مختصر نظر خود را از دعوت مذکور بیان داشت و توضیح بیشتر مطلب را به‌عهده محمدعلی منصف محول فرمود.

بعد محمدعلی منصف شرح مبسوطی در زمینه تاریخ تشکیل جمعیت ـ

های خیریه صلیب سرخ و هلال احمر و شیروخورشید سرخ در جهان بیان نمود و با اشاره بدستورات مذهبی و توصیه‌های پیامبر بزرگ اسلام‌و رهبران دینی و با اشاره بدستور «وتعاونوا علی‌البر والتقوی» اهمیت خدمات اجتماعی وانسانی را بازگو کرد و آنگاه اشاره به‌سخن پرمغز سعدی شاعر توانای ایران نمود که میفرماید:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یك گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

آقای منصف در خاتمه سخنان کافی و وافی خود که مؤثراً همه را تحت تأثیر قرار داده بود نتیجه گرفت که حضار اگر توجهی بدین وظیفه مهم انسانی خود بفرمایند، و هر یك بسهم خود ولو با مبلغ کم به‌تشکیل جمعیت‌کمك کنند موجباتی برای دستگیری ازمستمندان و فقرا و در مواقع ضرورت یاری آسیب‌دیدگان از سیل و زلزله و امثالهم فراهم میشود.

پس از سخنان آقای منصف مرحوم آیت‌اله حاج شیخ‌هادی هادوی مطالبی در تأیید بیانات ایشان اظهار داشت‌و متذکر شد که آقای منصف حق مطلب را در این زمینه مهم ادا فرمود و حضار را تشویق به عضویت در جمعیت و پرداخت حق عضویت و کمك به‌این سازمان نیکوکاری نمود.

آنگاه کلیه حضار با رضای خاطر هرکدام تعهد پرداخت مبلغی را نمودند و از موضوع استقبال کردند وصورتی از نام و مبلغ مورد تعهد حضار تهیه شد و مرحوم امیر شخصاً در تهیه این صورت پیشقدم گردید و کاغذی را که هریك تعهد خود را در آن نوشته بودند شخصاً نزد حضار برد و به‌امضای آنها رسانید.

اشخاصی هم که توفیق حضور در این مجلس را پیدا نکرده بودند بعداً که اطلاع پیدا کردند با حسن قبول عضویت جمعیت را پذیرفتند.

برای اینکه هیئت مدیره‌ای انتخاب شود جلسه دیگری بعداً از اعانه‌دهندگان تشکیل شد و مرحوم امیر از آنها خواست که از بین خود افرادی را که شایسته و مناسب میدانند بدین‌منظور انتخاب کنند.

اولین جلسه هیئت‌مدیره بدین‌نحو تشکیل شد که طبعاً مرحوم امیر در رأس آن قرار داشت و عده‌ای از آقایان بازرگانان و معلمین مدرسه شوکتیه و بعضی از رؤسای ادارات بیرجند به عضویت آن انتخاب شدند.

ضمناً برای اینکه این جمعیت محل ثابتی برای جلسات و تشکیلات خود داشته باشد مرحوم امیر محلی را که بنام قورخانه سابق بیرجند در محل قلعه وجود داشت و خود مرحوم امیر مالك آن بود بدین‌منظور اختصاص داد و در اختیار جمعیت گذاشت.

در محل مذکور مقدار زیادی آلات و اسباب جنگی سابق وجود داشت که از آنجا خارج و از محل اعاناتی که جمع‌آوری شده بود تعمیرات و تغییرات ضروری در آنجا بعمل آمد و برای فعالیت‌های جمعیت آماده گردید. منجمله محلی هم برای جلسات هیئت‌مدیره اختصاص یافت و از آن زمان مرتباً جلسات هیئت‌مدیره ماهی یك یا دو بار در همین محل تشکیل میشد.

قسمت دیگری هم برای نگاهداری و معالجه بیماران اختصاص یافت چه در آنموقع هنوز بیرجند فاقد بیمارستان بود.

امور درمانی جمعیت زیر نظر دکتر مهدی شریف رئیس‌بهداری بیرجند قرار گرفت که در این محل با امکانات محدود بکار درمان بیماران مبادرت میورزید.

سالهای متمادی شیروخورشید سرخ بیرجند بهمین صورت‌بکار خود ادامه میداد و اگر احیاناً حادثه‌ای یا مصیبتی برای پاره‌ای از نقاط قاینات یا سایر شهرهای ایران رخ میداد این جمعیت بفراخور امکانات مالی خود به کمك آسیب‌دیدگان میشتافت. در آن زمان تنها به تأسیس این جمعیت در شهر بیرجند اکتفا نشد بلکه مرحوم امیر سعی داشت که در سایر بلوك بیرجند نیز این تشکیلات خیریه بوجود آید و طبعاً برای حصول این منظور ابتدا به نقاطی توجه شد که مردم آن روشنفکرتر و آمادگی بیشتری داشتند.

مثلا اولین نقطه بعد از بیرجند بلوك خوسف بود که مرحوم امیر ایجاد جمعیت شیروخورشید را در آنجا مقرر فرمود و آقایان ناصح و منصف مأمور شدند که موجبات تشکیل شعبه جمعیت را در آنجا فراهم آورند.

آقایان مذکور به‌محل عزیمت و با تشریفات ساده‌ای از اهالی خوسف در محل مدرسه خوسف دعوت بعمل آوردند و موضوع را برای آنها تشریح کردند که با حسن استقبال مواجه شد و گروه زیادی بعضویت جمعیت درآمدند و بدین ترتیب شعبه جمعیت در آن بلوك تأسیس شد.

آنچه گفته شد قدمهای اولیه در راه تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ بود که براثر علاقمندی شدید مرحوم امیر و تلاش بعضی افراد از قبیل آقای منصف برداشته شد و بتدریج با همین علاقمندیها کار جمعیت توسعه یافت و بنیه مالی آن تقویت شد.

بعدها نیز که مرحوم امیر تقریباً بتهران نقل‌مکان نمودند و آقای منصف نیز بنمایندگی بیرجند بمجلس شورای ملی رفت تشکیلات مذکور به فعالیت مؤثر خود ادامه داد و طبیعی است درخلال اینمدت که تشکیلات اساسی شیروخورشید تحت هدایت اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر در مملکت ایجاد گردید قهراً آن فعالیتها شامل بیرجند و جمعیتهای آن منطقه نیز شد و روز بروز برقدرت و امکانات خیرخواهانه جمعیت افزوده گردید.

قسمت چهارم:

(حوادث مهم زندگی اداری وسیاسی امیر)

- غائله‌ای که در نطفه خفه شد
- طغیان برای ریش و سبیل
- غائله کلنل محمدتقی‌خان
- مسئله هیرمند
- چکاب
- سفر شیراز (مأموریت استانداری فارس)
- وزارت پست و تلگراف

غائله‌ای که در نطفه خفه شد
و سبب و مسبب آن معلوم نگردید

بطوریکه قبلا نیز اشاره شد، مرحوم امیر موفق شده بود تشکیلات منظمی برای قشون قاینات و سیستان بوجود آورد که از آن بعنوان «قشون نیمه رفورمه» اسم میبرد و این قشون منظم که با جلب همکاری چندتن از افسران تحصیل کرده ایجاد شده بود، شامل پیاده و سواره نظام، جماز سوار و توپخانه بود. طبعاً تیپ بیرجند در سالهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ و ایجاد ارتش نوین ایران حائز اهمیت فوق‌العاده و مورد کمال توجه بود.

پس ازکودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر با همکاری خود مرحوم امیر فرماندهان اعزامی از تهران تیپ بیرجند را تحویل گرفتند تا تحت نظم نوین قشون اداره نمایند و در آن زمان که هنوز اعلیحضرت فقید در مقام سردار سپه و ریاست دولت و فرمانده کل قوا انجام وظیفه میکرد سرهنگ علیشاه یکی از یاران نزدیك خود را مأموریت داد که به بیرجند آمده تیپ را از سالار امجد تحویل بگیرد و خود فرماندهی آنرا عهده‌دار شود.

طبق رسوم نظامی آن زمان محمدحسین میرزا جهانبانی که ریاست ستاد لشکر خراسان را برعهده داشت همراه سرهنگ علیشاه به بیرجند آمد تا در کار این تحویل و تحول نظارت کند و بدینترتیب دونفر نامبرده به بیرجند وارد شدند.

طبیعی است که مرحوم امیر طبق رویه خود در اجرای امردولت

آماده نهایت همکاری بود و علاوه بر آن برطبق خصلت ممتاز مهمان‌نوازی خود این افراد را به شایستگی و بفراخور موقعیت و مقام و شأن آنها پذیرا شد.

یادآوری این نکته نیزکه قبلا مورد بحث قرار گرفته ضرورت دارد که امیر مقید بود از هر مأموری که به بیرجند می‌آید در حد مقام و رتبه او دعوت کند و برای او ترتیب مهمانی و پذیرائی بدهد بنابراین بحکم همین رویه بافتخار دونفر مأمورین دولت مرکزی یعنی سرهنگ علیشاه و محمدحسین میرزا جهانبانی ترتیب یک مهمانی شایسته را داد و از فرمانده قبلی تیپ بیرجند (سالار امجد) و عده‌ای دیگر از افرادی که تناسب داشتند دعوت کرد تاشبی را در کلاته (اکبریه) مهمان او باشند. آنشب مهمانهای امیر درکلاته حضور یافتند و خوان‌کرم و نعمت امیر با اغذیه واشربه گوناگون گسترده شد و گردش جامهای باده سر آنهائی را که اهل آن بودند، منجمله محمدحسین میرزا و سالار امجد را گرم کرد.

ضمن مهمانی مرحوم امیر که مردی فوق‌العاده نکته‌سنج و تیزهوش بود متوجه بعضی کنایات و اشاراتی شد که بین سالار امجد و محمدحسین میرزا ردو بدل میشد اما چون هنوز مطلب برای اوروشن نبود بدان اهمیت نداد. کمی بعد صدای شلیك چند تیر توپ بگوش رسید که در آنموقع شب امری طبیعی نبود و طبعاً امیر را بیشتر مظنون کرد و مآلا نسبت به حرکات و مذاکرات مهمانان خود بدون اینکه ظاهراً نشان بدهد کنجکاوتر شد.

در اینموقع ملاحظه کرد که سالار امجد بعنوان اینکه سرهنگ علیشاه خسته است و باید استراحت کند اورا از سالن پذیرائی به بیرون هدایت و بشهر بیرجند برگردانید و خود مدتی بعد بتنهائی مراجعت نمود و باز صحبتها و مذاکرات کنایت‌آمیز بین او و محمد حسین میرزا از سر گرفته شد و مجدداً صدای شلیك چند تیر توپ بگوش رسید.

امیر دیگر تأمل و تأخیر را جایز ندانست و برای اطلاع از جریان امر و علل این وقایع غیرعادی بعنوان رفتن به دستشوئی از سالن خارج شد و تفنگداران شخصی خود را احضار و به آنها دستور داد که اطراف سالن پذیرائی و درهای خروجی آن کشیك بدهند و

مانع خروج مهمانها شوند و متذکر شد که این عده بدون استثنا همه توقیف هستند و حق خروج از سالن را ندارند و هرکس نخواست به اخطار شما اعتنا کند مجاز و موظف هستید اورا هدف قرار دهید.

امیر پس از صدور این دستور و اطمینان به اینکه سالار امجد و محمدحسین میرزا تا مراجعت او نخواهند توانست با کسی و جائی تماس بگیرند سوار اتومبیل خود شد و بطرف شهر عزیمت نمود. در بین راه عبور و مرور بعضی افراد قشون که حضور آنها در آن موقع در اراضی اطراف کلاته طبیعی نبود جلب توجه امیر راکرد و احتمال داد که حادثه‌ای در شرف وقوع است بنابراین خود را با عجله بمحل تیپ رسانید و افسر ارشد تیپ‌را که در محل خدمت و کشیك خود بود بنام سرهنگ دوم نصیری احضار کرد. (در این زمان بواسطه تنزل مقام درجه سروانی داشت) امیر به او گفت: «من بعنوان امیر قاینات و سیستان و حاکم و نماینده قانونی دولت به‌شما دستور میدهم که از این لحظه سالار امجد و محمدحسین میرزا جهانبانی از مداخله و فرماندهی تیپ برکنار هستند. شما حق هیچگونه اطاعت از این دونفر را ندارید ومن هم اکنون با مرکز تماس میگیرم تا دستور رسمی نیز در اینمورد از مرکز بشما ابلاغ شود».

سرهنگ نصیری که مقام و موقعیت امیر را نیکو درك میکرد امر امیر را اطاعت نمود و بلافاصله افسران تیپ راکه حضور داشتند احضار و دستورالعمل امیر را به آنها ابلاغ نمود.

امیر سپس از سرهنگ نصیری پرسید که سرهنگ علیشاه کجا است و او جواب داد که بدستور سالار امجد بمشهد فرستاده شده و چند دقیقه قبل عزیمت کرده است.

امیر بلافاصله اتومبیل خود را برای بازگرداندن سرهنگ علیشاه اعزام داشت و خود به تلگرافخانه رفت و جریان را به فرمانده لشکر شرق و سردار سپه تلگرافاً گزارش داد و دستورالعمل لازم را اخذ و از آنجا به کلاته مراجعت نمود.

آنچه در این‌جریان عجیب است اینکه‌سرلشگر امیرحسین‌خزاعی فرمانده لشکر شرق در پاسخ امیر بجای تشکر از او و تأیید اقدامات مبذوله تلگرافی اعتراض‌آمیز مخابره نمود که چرا در کارهای نظامی مداخله کرده‌اید؟ امیر پاسخ داد که وظیفه ملی و وطنی و اداری من

اقتضا میکرد که جلوی این ماجرا را بگیرم ولو اقدامات من بمداخله درامور نظامی تعبیر شود و البته جریان به عرض سردار سپه هم‌رسید و ایشان برخلاف رویه شما از اینجانب تقدیر کرده و دستور لازم به سرهنگ نصیری هم صادر کرده‌اند.

آنچه تا آخر عمر برای امیر روشن نشد اینست که چرا فرمانده لشکر شرق عمل امیررا ناپسند و مداخله در امور نظامی شناخته بود و حال اینکه اگر امیر اقدام نمیکرد چه بسا حوادث ناگواری اتفاق می‌افتاد. آیا میشود احتمال داد که فرمانده لشکر شرق هم در جریان مداخله و سابقه داشته‌و آنطوریکه بعضی اشخاص بصیر حدس میزنند عمل سالار امجد و محمدحسین میرزا نمیتوانسته است بدون اطلاع فرمانده لشکر شرق باشد.

بهرحال امیر پس از اخذ دستورات لازم از سردار سپه به‌کلاته مراجعت و در سالن پذیرائی حضور یافت و سالار امجد و محمدحسین میرزا را مخاطب قرار داد و گفت:

«شما دست به عملیات خطرناکی زده‌اید که بحکم مسئولیت بایستی شما را تحویل مقامات ذیصلاح بدهم و تردید نیست که جزای همچه عملی بسیار سنگین میباشد اما از آنجائیکه شما اکنون مهمان من هستید، دور از آئین جوانمردی است که مهمان را از خانه خود بگرفتاری شدیدی که عاقبت آن خطرناك است مبتلا سازم. من از توطئه شما جلوگیری کرده‌ام و نقشه‌های شما عقیم شده، بحکم آئین جوانمردی حاضرم که هر مبلغ پول لازم دارید بشما بدهم و این فرصت را هم بشما بدهم که از این حوزه خارج شوید.»

آنها که ناگهان خود را پاك باخته و شکست خورده میدیدند با ناراحتی و شرم و خجلت از اینکه در خانه چنین مردی قصد عمل و جسارت بزرگی را داشته‌اند از آنجا خارج شدند.

سالار امجد بدستور مرکز از طرف تیپ تحت‌الحفظ بتهران اعزام شد ولی محمدحسین میرزا جهانبانی به طرف بلوچستان عزیمت کرد و در بین راه چندجا سیم تلگراف را قطع نمود تا پاسگاههای طول راه دستوری مبنی بر دستگیری او دریافت ندارند اما همینکه به زاهدان رسید چون احساس کرد امکان خروج او از ایران وجود ندارد

دست بخودکشی زد و بدین ترتیب غائله‌ای در نطفه خفه شد و بیداری و هوشیاری امیر نگذاشت حوادث ناگواری بوقوع پیوندد. البته سرهنگ علیشاه نیز از بین راه برگشت و مأمورین امیر اورا بمحل خدمتش در بیرجند برگردانیدند تا در مقام فرماندهی تیپ وظایف محوله را انجام دهد.

براساس عقیده و نظر گروهی از جمله مرحوم فرخ از مدتها قبل سالار امجد فرمانده تیپ مجهز و ورزیده قاینات با محمدحسین میرزا رئیس ستاد لشکر خراسان که افسری شایسته و تحصیل کرده بوده موافقت کرده بودند که مشترکاً دست به اقدام مسلحانه علیه‌دولت مرکزی بزنند و حکومت سردار سپه را که تازه میرفت بمملکت قدرت و مرکزیت به‌بخشد ساقط کنند. در خلال مدتی که ایندو مقدمات کار را فراهم میکرده‌اند ستاد ارتش تصمیم به اعزام سرهنگ علیشاه میگیرد. ورود سرهنگ علیشاه که از یاران باوفای سردار سپه بود توطئه‌گران را وادار میکند تا قبل از تحویل تیپ مجهز بیرجند بفرمانده جدید در انجام نقشه خود تسریع نمایند و فرصت مسافرت محمدحسین میرزا جهانبانی را بهمراهی سرهنگ علیشاه مغتنم شمرده و ساعاتی را که همه در مهمانی امیر بوده‌اند بعلت دوربودن افراد مؤثر از شهر و محل سربازخانه بهترین زمان تلقی میکنند و بگمان اینکه با محاصره کلاته و توقیف امیر و جمعی از مأمورین مؤثر میتوانند کار را با موفقیت شروع نمایند دست به اقدام میزنند که خوشبختانه هوشیاری و حسن تشخیص و شهامت امیر و اقدام سریع و قاطع او جلوی عملیات و نقشه‌های آنها را میگیرد و مانع آن میشود که خون جمعی بیگناه ریخته شود.

طغیان برای ریش و سبیل

سرهنگ علیشاه‌خان که‌یکی‌از افسران مورد توجه‌وعلاقه اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر بود با مأموریت فرماندهی تیپ قاینات وسیستان به بیرجند آمد که در ماجرای کودتائیکه در نطفه خفه شد از او ذکری بمیان آمده است.

وی بعدها فرماندهی قشون را در بلوچستان نیز عهده‌دار شد و در نتیجه فرماندهی قشون بلوچستان و سیستان و قاینات کلا بعهده او قرار گرفت.

وی افسری بسیار با انضباط و مطیع اوامر رضا شاه کبیر بود و سعی بلیغ داشت که اوامر شاهنشاه فقید با دقت و درستی اجرا و اعمال شود.

یکی دوسال بعد از آمدن وی به بیرجند و ماجرای کشف کودتا که جداگانه تشریح شده بعنوان سرکشی و بازدید قوای نظامی بلوچستان به زاهدان و خاش رفت.

ضمن این بازدید روزی دستور داد که سربازان را برای سان آماده کنند و وقتی آمادگی قشون را به او اطلاع میدهند و برای بازدید میرود با نهایت تعجب مشاهده میکند که جمعی افراد با ریش و سبیل انبوه به صف ایستاده‌اند.

سرهنگ علیشاه با حیرت آنها را ورانداز کرد و از افسر فرمانده آنها پرسید اینها کیستند، من دستور داده بودم سربازان ارتش برای سان آماده شوند.

افسر مربوطه گزارش داد که سربازان ارتش همین‌ها هستند و باید باطلاع برسد که در حوزه بلوچستان همه سربازها دارای ریش و سبیل میباشند چه این مردم طبق سنت و اعتقادات خود تراشیدن ریش و سبیل را نادرست میشمارند.

سرهنگ علیشاه با آن روحیه انضباطی و بدون توجه بشرایط محیط بسیار خشمگین شد و دستور داد فوراً چند نفر سلمانی را در سربازخانه حاضر کنند و سپس مقرر داشت که فی‌المجلس ریش و سبیل همه را از ته بتراشند. و موهای سر آنها را اصلاح کنند.

این اقدام او که در نهایت حسن نیت و برای حفظ بهداشت و نظافت و رعایت اصول دیسیپلین نظامی اعمال گردید ناگهان موجی از خشم و عصبانیت را در محیط بلوچستان پدید آورد و بدین ترتیب نطفه یك طغیان و مقاومت در مقابل دولت در آن محیط و در آن‌شرایط زمانی منعقد گردید و ممکن بود که دست سیاست خارجی نیز در اینکار و تحریك مردم مداخله کند و کار بالا بگیرد.

بهرحال شب که سرهنگ علیشاه در داخل قلعه نظامی خاش به استراحت پرداخته بود بلوچهای خشمگین و مسلح قلعه را محاصره و عملا اورا توقیف کردند.

این خبر بسیار نامطلوب که میتوانست مقدمه بلوائی عظیم باشد و بلوچستان را به‌آتش وخون بکشد بلافاصله دربیرجند به‌اطلاع امیر رسید.

بدینترتیب که همان شب مقارن ساعت چهار بعداز نیمه شب کنسول انگلیس بنام «میجر فیشر» با عجله خود را به کلاته اکبریه رساند و از مستخدمین امیر خواست که فوراً امیر را بیدار کنند.

با اینکه مستخدمین امیر اجازه نداشته‌اند به اندرون امیر بروند و سابقه نداشت که در آن ساعت از شب کسی امیر را از خواب بیدار کند بعلت پافشاری کنسول و قبول هرنوع مسئولیتی از ناحیه او، امیر را بیدار مینمایند و مراتب وسیله قونسول انگلیس باطلاع امیر میرسد.

امیر فوراً موضوع را با مرکز درمیان میگذارد و وخامت اوضاع را متذکر میشود و توصیه میکند هرچه زودتر برای فرو نشاندن این بلوا اقدام شود.

مرکز از خود امیر کسب نظر میکند که طریق اقدام را پیشنهاد کند و امیر توصیه مینماید که یکنفر مأمور با حسن نیت و بی‌طرف باید اعزام شود و چون در مورد انتخاب مأمور نیز نظر مشورتی اورا میخواهند پیشنهاد مینماید که «ماژورهال» پیشکار مالیه خراسان که فردی امریکائی و بی‌نظر است به این مأموریت اعزام شود.

این پیشنهاد مورد تأیید قرار میگیرد و از طرف دولت مرکزی «ماژورهال» که در آنموقع مشغول بازدید سیستان بوده است مأمور فرونشاندن غائله میشود «این شخص یکی از همکاران دکتر میلسپو بوده‌که برای اصلاح‌مالیه‌ایران برطبق‌قراردادی استخدام‌شده‌بودند.»

در این واقعه باردیگر هوشیاری‌و باریك‌بینی مرحوم امیر بخوبی روشن میشود چه با توجه به شرایط زمان و مکان و تحریکات سیاسی پشت پرده، امیر بهترین ارائه طریق را نموده بود و توانست غائله عظیمی را فرو نشاند.

در توضیح این نکته ضرورت دارد که قبل از اشاره به مأموریت و اقدامات «ماژورهال» علت این انتخاب را متذکر شویم.

در آن زمان انگلیسها در منطقه بلوچستان صاحب نفوذ بودند و ممکن بود به دامن زدن بلوائی که براه افتاده بود علاقمند باشند و احیاناً از این طریق دولت مرکزی را مواجه با مشکلاتی سازند و امتیازاتی را کسب کنند.

امیر با اعزام «ماژورهال» هم بمردم بلوچستان نشان میداد که یکنفر بیگانه که ظاهراً در آن قضایا بی‌طرف مینمود و قصد حمایت خاص از سرهنگ علیشاه‌را ظاهراً نداشت فرستاده شده‌و هم‌انگلیسها دربرابر یك مأمور امریکائی نمیتوانستند تحریکاتی بکنند چه در آنصورت قضیه شکل دیگری پیدا میکرد و روابط انگلیس و امریکا بصورت حساسی درمی‌آمد.

بدینترتیب امیر اقدامی کرد که همچون آب روی آتش بود و مشکل را بسرعت حل نمود و جان سرهنگ علیشاه را از خطر قطعی نجات بخشید.

بهرحال. ماژورهال در معیت میجر فیشر قونسول انگلیس و کلنل مارك‌کیس Colonel Mark Keyes فرمانده قوای انگلیس در بلوچستان انگلیس وسیله هواپیما به خاش عزیمت کرد و در آنجا با بدست

گرفتن پرچم سفید بداخل افراد مسلح بلوچ رفت و با سران آنها (تاج‌محمدخان برادرش حبیب‌الله‌خان ـ عیدوخان و جمعه‌خان) تماس گرفت و قول داد که بشکایات آنها دقیقاً رسیدگی خواهد شد.

وی پس از مدتی بحث و گفتگو آنهارا متقاعد نمود که از تعقیب فکر خود دست بردارند و سرهنگ علیشاه را آزاد کنند سرانجام سرهنگ علیشاه آزاد و از حوزه بلوچستان و سیستان خارج گردید و بتهران مراجعت کرد و فرماندهی قشون در بلوچستان و سیستان و قاینات به افسر دیگری بنام سرهنگ اسداله‌خان واگذار شد و غائله خاتمه یافت.

اینکه در فوق اشاره شد انگلیسها در بلوچستان دارای نفوذ زیاد بودند بی‌مأخذ نیست در تأیید و اثبات مطلب ترجمه عین آنچه‌درکتاب ماژورهال (صفحه ۳۰۷) نوشته شده نقل میگردد:

تاج‌محمدخان (یکی‌ازسران بلوچ) پس ازمذاکراتی باماژورهال و همراهانش قبول میکند و قول میدهد به سایر سران بلوچ نامه بنویسد و آنهارا تا مدت ده روز به ترك مخاصمه وادار کند و همه را برای اجتماعی به میرجاوه دعوت نماید.

در خاتمه نامه‌ای که تاج‌محمدخان بسران بلوچ مینویسد تذکر میدهد «کونسول انگلیس تاحدی از شما خشمگین است که یك همچو بی‌نظمی و اغتشاشی در منطقه بوجود آورده‌اید».

غائله کلنل محمدتقی‌خان

یکی از حوادث بسیار قابل بحث وشایان توجه زندگی اداری و درعین حال انسانی و وطنی امیر شوکت‌الملك پیش آمد قیام کلنل محمد تقی‌خان پسیان در خراسان است که دولت به مرحوم امیر مأموریت داد برای اطفاء غائله علاوه‌بر نفرات قشونی‌تحت فرمان خودافراد عشایر حوزه قاینات و سیستان را مجهز ساخته از طرف جنوب خراسان هنگام حمله عمومی از طرف قوای اعزامی تهران سرکوبی افراد ژاندارم تحت فرمان کلنل را وجهه همت قرار دهد.

دربارهٔ قیام کلنل محمدتقی‌خان و علل و جهات آن و هدفهائی که داشت چه بصورت مستقل و چه در کتب ونشریات مختلف بحث فراوان شده و در اینجا نمیخواهیم وارد اصل مطلب شده و آن واقعه را تشریح کنیم بلکه فقط به ذکر پاره‌ای از اقدامات مرحوم امیراکتفا میشود چون این اقدامات روحیات و خلق‌و خوی آن مرحوم را بنحو شایسته‌ای روشن میسازد.

مرحوم امیر برمبنای همان اصول اداری و وظیفه‌شناسی که در تمام طول مدت خدمات اداریش منظور نظر داشت پس از وصول‌دستور صریح دولت اقدامات لازم و اولیه را برای تأمین نظر دولت بعمل آورد ولی در عین‌حال که خود را مجری اوامر دولت مرکزی میشناخت و از آن غفلت نداشت از عواطف انسانی و وطنی خویش نیز غافل نبود و بهمین جهت نهایت کوشش را بعمل آورد تا بلکه بتواند کلنل پسیان را از طریقی که پیش گرفته بود منصرف سازد تا برادرکشی

در داخل وطن پیش نیاید و خون از دماغ احدی نریزد.

طرز تفکر و نحوه قضاوت مرحوم امیر درباره کلنل پسیان و قیام وی از تلگرافاتیکه چه حضوری و چه عادی با کلنل و مرحوم معتصم‌السلطنه فرخ از یك‌طرف وبا مرحوم قوام‌السلطنه رئیس دولت وقت از طرف دیگر مخابره کرده بخوبی نمایان میگردد.

بهمین دلیل پیش از هر توضیحی نقل پاره‌ای از این تلگرافات موضوع را روشن و مارا به خصوصیات اخلاقی و عاطفی امیر و درعین حال وظیفه‌شناسی او رهنمون میشود.

بااینکه عبارات متبادله در تلگرافات نیاز به تشریح و تفسیر زیاد ندارد و روحیه و طرز تفکر نویسندگان آنرا بخوبی مشخص مینماید معهذا در هر مورد که لازم باشد توضیحی در زمینه آن‌داده خواهد شد. برای اینکه مطلب بخوبی روشن شده باشد مداخله مرحوم امیر را در قیام کلنل پسیان به سه قسمت تقسیم و در ذیل هر قسمت متن تلگرافات و مخابرات حضوری مهم را می‌آوریم.

۱ــ قسمت اول دستورات دولت به مرحوم امیر.

۲ــ قسمت دوم ــ تلگرافات متبادله بین مرحوم امیر و مرحوم کلنل محمدتقی‌خان از ابتدا تا مراجعت کلنل از گناباد و معذرت ــ خواهی او و عزیمت به قوچان که منتهی به قتل او گردید.

۳ــ قسمت سوم تلگرافات حضوری و غیرحضوری که بین مرحوم امیر و مرحوم فرخ «معتصم‌السلطنه» مبادله گردیده است.

در این قسمت تعداد تلگرافات بسیار زیاد است که ما برای جلوگیری از طول کلام فقط تلگرافات مهم را نقل میکنیم.

اینك قسمت اول:

پس از اینکه مرحوم قوام‌السلطنه به صدارت رسید و کلنل پسیان از اطاعت دولت او خودداری‌کرد و اقدامات دولت بجائی‌نرسید طبعاً رئیس دولت درصدد مبارزه با کلنل برآمد و دستورات و اوامری به کلیه امرا و خوانین و رؤسای عشایر خراسان مخابره نمود که در صدر آنها و مهمتر از همه مرحوم امیر بود:

متن اولین تلگراف قوام‌السلطنه بمرحوم امیر بشرح زیر است:

جناب مستطاب اجل آقای‌امیر شوکت‌الملك حکمران قاینات وسیستان دام اقباله البته از رفتار اخیر کلنل محمد تقی‌خان مطلع شده و میدانید

باوجود مساعی دولت دراینکه مشارالیه ازطریق اطاعت خارج نشودحرکات بیرویه ومجنونانهٔ خودرا دوامداده بنای‌خودسری وتمردگذارده اسباب‌اختلال اوضاع خراسان گردیده. برحسب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه اردوی قزاق مرکب از پنجهزار نفر رهسپار خراسان است بدیهی است در اینموقع وظیفه دولتخواهی و شاهپرستی سرکردگان و رؤساء خراسان و سیستان جزاین نیست که با تمام قوا برضد محمد تقی‌خان متمرد اقدام وخدمات صادقانه خودرا بمنصه ظهوربرسانند. لهذا حسب‌الامر بجنابعالی مقرر میشود که محمد تقی‌خان نایب سرهنگ را متمرد شناخته و بهیچوجه به‌اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هرچه ممکن شود حاضر و عملیات خودسرانه او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که عمال محمد تقی‌خان بهیچوجه در عایدات مالیاتی حوزه حکومتی جنابعالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی بمشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل از سوار و سرباز و توپخانه تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید مالیاتی و غیره ماخوذ داشته و یك عدهٔ کافی بخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآنحدود قویاً جلوگیری نمائید. افراد ژاندارم و صاحب منصبان هرکدام باردوی جنابعالی ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید والا در قلع وقمع آنها اقدام نمائید. سواد این تلگراف را باسوار مخصوص بفوریت برای جناب حاج شجاع‌الملك[1] ارسال دارید.

۵ سنبله نمره ۸۴۲۵

قوام‌السلطنه ریاست وزراء

از مفاد این تلگراف بخوبی پیدا است که دولت میخواهد از مقام و موقعیت و نفوذ و قدرتیکه امیر در قاینات و سیستان و نقاط مجاور داشته است استفاده کند و از جنوب خراسان جبهه‌ای قوی برعلیه کلنل تشکیل دهد تا در موقع شروع حملات همه جانبه زودتر قدرت مقاومت از کلنل پسیان و افراد تابع او سلب گردد.

جوابی که امیر بدستور تلگرافی فوق میدهد بشرح زیر است:

مقام منیع حضرت آقای رئیس‌الوزراء

تاکنون هرچه کوشش نموده ممکن نشد که مطالب لازمه را معروض دارد. اینك که سیم کرمان گاه‌گاهی جواب میدهد لازم دانست خاطر عالی را از جریان امور مستحضر دارد. بواسطه اینکه شاید بتواند کانون فساد

۱ـ حاج‌شجاع‌الملك حاکم باخرز و رئیس ایل هزاره بوده است.

را خاموش نماید سه شب با مشهد و کلنل محمدتقی‌خان حضوراً مذاکره، نتیجه حاصل نشد برحسب خواهش آنها ممکن است این دو روزه آقای مصباح[1] دیوان نایب الحکومه قاینات را که از اشخاص زرنگ و فعال است بمشهد بفرستم شاید بتواند آتش فتنه را خاموش بنماید. اما در موضوع حرکت قشون اینجا بطرف خواف و مشهد کلیه قشون نظامی اینجا مطابق بودجهٔ جدید ششصد و پنجاه نفر تقریباً میشود. از این عده دویست و پنجاه نفر برای انتظامات محلی لازم چهارصد نفر حاضر برای حرکت هستند...

۱۱ سنبله نمره ۱۵۲۳

محمد ابراهیم شوکت‌الملک

«دنباله تلگراف درباره توضیح وضع قشون و جمع‌آوری قشون جدید میباشد که خارج از بحث ما است.»

توضیح این نکته لازم است که مرحوم امیر به قوام‌السلطنه نظر خوبی نداشت و قوام‌السلطنه هم بخصوص مادامیکه والی خراسان بود نه تنها به امیر نیک‌بین نبود بلکه از او کاملا دلخور بود زیرا امیر قاینات و سیستان را از خراسان مجزا ساخته بود و رأساً درآنجا حکومت میکرد بدون اینکه بمشهد و والی آنجا اعتناداشته باشد مستقیماً بامرکز تماس میگرفت و دستورات لازم را کسب میکرد. بدیهی است همچو روشی برطبیعت خودخواه و دیکتاتور مآبانه مرحوم قوام‌السلطنه نمیتوانست خوش‌آیند باشد و از طرف دیگر کاری هم نمیتوانست بکند. بهرحال ماجرای کلنل که پیش‌آمد این موضوعات از نظر افتاد و مصلحت مهم‌تر و اساسی‌تری مدنظر طرفین قرار گرفت.

دستور قوام دستور رئیس دولت بود آنهم متکی به امر شاه مملکت بدیهی است طبیعت وظیفه‌شناس امیر اقتضا میکرد خود را آماده اجرای دستورات دولت بشناسد و فی‌الفور درصدد اقدام برآمد. اما آنچه در باطن خاطر امیر را ناراحت‌داشت این بودکه: اولا ــ کلنل پسیان را شخصی وطن‌پرست و وظیفه‌شناس شناخته بود، کوبیدن همچو فردی را برای کشوری که در آن موقع دچار قحط‌الرجال وطن‌خواه بود بنفع کشور نمیدانست. ثانیاً ــ جنگ و خونریزی در داخل

۱ــ مصباح دیوان مرحوم محمدولی‌خان اسدی است.

کشور آنهم جنگ داخلی با طبیعت بسیار سلیم و صلح‌جوی امیر سازگاری نداشت. بهمین جهت در عین حال که در اجرای اوامرمرکز برای تهیه مقدمات اقدامات لازم و سریع بعمل میآورد، درصدد برآمد با خود کلنل پسیان تماس برقرار سازد و او را از عاقبت کار برحذر نماید و زمینه‌ای فراهم آورد که بدون خونریزی غائله خاتمه یافته کلنل بسلامت از این جریان منصرف و خارج گردد. بدین‌منظور امیر از سابقه دوستی و آشنائی با مرحوم فرخ استفاده کرد و با کلنل تماس گرفت و تلگرافاتی بین آنها مخابره و مبادله شد.

خوانندگان میتوانند از مضامین تلگرافات مبادله شده بین طرفین که ما قسمتی از آنها را ذکر خواهیم کرد به‌درجه وسعت‌نظر، نکته‌سنجی و مآل‌اندیشی امیر واقف گردند و بدرستی درك کنند که امیر چگونه فکر میکرد، چه میخواست و عاقبت را به‌چه‌نحو درنظر میگرفت.

تلگرافات امیر و جوابهائی که دریافت کرد شامل دو قسمت است، یکی مخابرات فی‌مابین او و مرحوم فرخ و دیگری بین امیر و مرحوم کلنل که همه آنها روشنگر حقایق مهمی است و خصوصیات روحی و فکری طرفین را بنحو بارزی مشخص مینماید.

اینك همانطوریکه در مقدمه آمد ما قسمتی از این تلگرافات را ذیل قسمت دوم و سوم این بحث می‌آوریم.

قسمت دوم ــ تلگرافات مبادله شده بین مرحوم امیر و کلنل محمد تقی‌خان.

شماره ۴۵۲۲/۸ مورخ هشتم سنبله
از مشهد ــ به بیرجند

جناب اجل آقای شوکت‌الملك دام اجلاله العالی

پس از اطلاع از مذاکرات حضوری دیشب جنابعالی با اینکه از مضامین تلگراف معلوم است که مسئله را بطورکلی طور دیگر جلوه داده و سرکار را کاملا در اشتباه انداخته‌اند و برای اینجانب که نه همدیگررا دیده و نه سابقه آشنائی باهم داریم معرفی خود و خدماتیکه تاکنون بوطنم کرده‌ام و ضمناً رفع سوءظن ازوجود محترم از این راه دور بایك بلکه هزار تلگراف ممکن نخواهد شد باز محض‌اینکه به‌تکلیف ایرانیت و اسلامیت و

دیانت خود رفتار کرده باشم عرض‌میکنم من سرهنگ محمدتقی‌خان‌زاده یکی از نجیب‌ترین خانواده‌های ایران و اجدادم از شریفترین شرفای حالیه شریف‌تر بوده‌اند. در راه خدمت مملکت برادر و عمویم در شیراز، پدرم در اردبیل، جدم در سالاری، عموی بزرگم در شاهرود، جد بزرگم در هرات، جد بزرگ مادریم در زنجان کشته شده‌اند. خود دارائی موروثی و مکتسبی را در همین راه فنا کرده تمام عمرم را در جنگ‌ها گذرانیده و اینك فقط نصفه‌جانی‌دارم‌که میخواهم نثاروطنم بکنم. اگر مخابرات این‌سه‌ماهه مرا با طهران ملاحظه میفرمودید هرگز سوءظن پیدا نکرده قطعاً تغییر عقیده میدادید. من‌درهوای‌مسموم‌بزرگ‌نشده‌ام که‌برای‌اشغال‌مقامی‌مردم‌را‌بزحمت و مهلکه بیندازم. اگر خراسانی نسبت بیك انتخاباتی اعتراض میکند شهدالله و کفا به‌شهیدا اقدام غیرمستقیم و تحریك نیست. خودشان از پذیرائی والی‌ها خسته و فرسوده شده و دیگر آهی در بساط ندارند من مخالفتی نداشته سهل است بشهادت مخالف و موافق درصدد تهیه وسائل پذیرائی برآمدم.[1] تلگرافات و احکام من در اینموضوع بهترین شاهداست. من تا آخرین درجه امکان سعی کردم که امنیت و آسایش عمومی را حفظ کرده و نگذارم سیاست کینه‌جویانه معدودی خودخواه وخودپسند منتج‌نتیجه گردد. لکن افسوس زحمات من میرود بی‌نتیجه بماند و رقیب دیوسیرت براثر تعلیمات و تحریکات ظالمانه خود نزدیك است امن‌ترین ایالت ایران را بآتش انقلاب دچار نماید و رعایا یعنی فلك‌زده‌ترین قسمت اهالی مملکت گرفتار نهب و غارت گرددروح رنجیده وافسرده‌آنهارارنجیده‌تر وافسرده‌تر کند. اما رفتار من نسبت بخود جنابعالی چه‌در ایام حکومت‌نظامی وچه‌از پنجم اسد باینطرف که کفالت عهده‌دارهستم همواره‌دوستانه وصمیمانه‌بوده‌و پس ازاینهم‌تاوقتیکه‌از طرف‌سرکاراقدامی‌نشودهمین‌رویه‌را‌بوثیقه‌شرافت‌نظامی تعقیب خواهم کرد و در عالم هموطنی خواهش میکنم که بوسیله غولان آدم صفت کسانیکه خودتان از بنده بهتر میشناسید شرافت خانوادگی و نام با افتخار خودتان‌را لکه‌دار نفرمائید وگرنه هرچه پیش‌سالك‌آید خوش آید. هیچ مانع و عایقی مرا از دفاع حقوق چهار کرور از هموطنان خود و چهار هزار قوهٔ فداکار صدیق شاه‌پرست ایالت خراسان بازنخواهد داشت. چون این تلگراف خود را از هرحیث جامع میدانم دیگر از حضور در تلگرافخانه معذرت خواسته عرض میکنم در خانه اگر کس است یك حرف بس است.

۷ سنبله نمره ۵۷۷
محمدتقی

۱ـ اشاره به مأموریت مرحوم صمصام‌السلطنه بختیاری است که به استانداری خراسان منصوب شده بود.

جواب مرحوم امیر به‌تلگراف فوق بشرح زیر است:

لیله ۸ سنبله ۱۳۰۰

جناب اجل آقای کلنل محمدتقی‌خان دام اجلاله‌العالی

تلگراف عالی زیارت عرایضی که دیشب خدمت حضرت آقای معتصم‌السلطنه کردم خصوصی و از نقطه‌نظر دوستی و وطن‌پرستی بود نه‌رسمیت. اینك در جواب تلگراف بازهم از نقطه‌نظر دوستی و وطن‌خواهی مختصری عرض میکنم. بنده منکر حسب و نسب و لیاقت شخصی سرکار نیستم و جزء خودنمائی خواهد بود اگر بنده نیز عرض حسب و نسب نمایم فقط اینقدر عرض‌میکنم درمدت‌عمرخودم بقدری‌سخت وسست‌روزگار وپشت‌هم‌اندازیها دیده‌ام که دیگر خسته شده‌ام و اگر پیش‌آمد روزگار بگذارد دیگر هیچ میل بکار یا زیروبالا شدن روزگار را ندارم و فقط نقطهٔ نظر شخصی من اینست که باید از حیث ازدیاد معارف بوطن و دولت خود خدمت نمود نه از جهت دیگر. اینکه حضرتعالی میفرمائید نیم‌جانم را میخواهم در راه وطن فدا نمایم بفرمائید وطن منحصر بمحوطه ارض اقدس است یا تمام مملکت ایران و آیا میخواهید جان‌نثاری را در تحت حکم همین سلطنت و دولت بمعرض نمایش آورید یا دولت دیگر تشکیل دهید. تا این دو جواب را مرحمت نکنید نمیتوانم چیزی عرض کنم اینکه میفرمائید این ایالت میرود در زیر آتش انقلاب ویران شود آیا باین نکته توجه فرموده‌اید که اگر در یك خانواده طفل خردسالی خیانتی وارد آورد دیه برعاقله است نه‌طفل صغیر. اینکه به‌بنده اظهار لطف فرموده‌اید که نسبت به‌بنده قصدسوئی نفرموده‌اید و نخواهید فرمود متشکرم ولی افسوس که بنده بخود اینقدر اهمیت نمیدهم و تمام افراد مملکت را برادر و خواهر ایمانی و وطنیم میدانم. چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار. در خاتمه عرض میکنم حضرت کلنل محمدتقی‌خان: عقیده من اینست اگر نصف اهالی مملکت در موقع خطر خارجی کشته و نابود گردد و تمام خاك مملکت ویران شود هیچ اهمیتی ندارد و نباید ترس داشت ولی با اغراض شخصی و خود نمائی اگر یك دماغ خونین شود زیاد است. اگرخودتان غیرازاین تصور فرمائیداشتباه کرده‌اید اگر دیگری غیراز این بشما عرض بکند ورائی بدهد یا نادان است یا مغرض آقایان محترم ارض اقدس اگر مخالف این عقیده بنده هستند بگوئید خود رابه‌بنده معرفی فرمایند که‌به‌بینم از پادشاه جم‌جاهشان چه خواسته‌اند که داده نشده و اگر مطلب غیر از اینها است پرده‌پوشی لازم نیست که مردم باشتباه بیفتند بطور نصیحت بخود و تمام هموطنان صالح عرض میکنم از خدا و خلق هردو باید ترسید زیاده عرضی ندارم.

محمدابراهیم

خوانندگان از مضامین دو تلگراف میتوانند بخوبی درك کنند که طرز تفکر و نقطه‌نظر طرفین چه بوده است. مرحوم کلنل جوانی پرشور، متألم از جریات کشور و بالاخره نگران از نخوت و حس انتقام‌جوئی مرحوم قوام و طبعاً در همچو اوضاع و احوالی و با آن روحیات مهیا برای ابراز هرگونه عکس‌العملی ولو قیام برعلیه حکومت مرکزی و نتیجتاً اغتشاش و خونریزی در منطقه مهمی از ایران.

مرحوم امیر با یکدنیا متانت و تجربه، مجهز به‌تعقل کافی در مقابل حوادث، مقید به پرهیز از عاطفی بودن در انجام وظایف اداری و بالاخره برمبنای ضوابط انسانی و مذهبی خودداری مطلق از اینکه برادرکشی رخ دهد و ایرانی به‌ریختن خون‌ایرانی دیگر قیام ومبادرت نماید.

مرحوم کلنل به‌تلگراف مورخ ۸ سنبله امیر جوابی بشرح زیر میدهد؛

جناب اجل آقای شوکت‌الملك دام اقباله‌العالی

اگر چه تلگراف جوابیه بقدری مخالف با سئوال بوده و عقیدهٔ بنده را که از این راه دور با یك بلکه هزار تلگراف رفع اشتباه نمیتوان نمود ثابت مینمود که تهیه جواب ثانوی بکلی زحمت بیهوده و عبث بنظر میآید لکن برای اینکه باز مثل معرفی خود حمل بخودپسندی نشده وخلاف آداب‌انسانیت رفتار نشود عرض میکنم: اولا هیچ نمیدانم این استیضاح جنابعالی را آنهم باین تندی چه تصور کنم اگر دوستانه است تهدید و تخفیف و اعتراض برای چیست اگر رسمانه است بچه‌نظر زیرا اگرسیستان و قاینات جزءایالت خراسان نباشد خراسان جزء سیستان و قاینات نبوده و بنده مجبور نیستم برحسب سلیقه و میل جنابعالی رفتار کنم و هنوز برحسب حکم رسمی مرکز و دولت حاضر کفیل ایالت و فرمانده کل قوای نظامی این سامان میباشم. ثانیاً استفسار فرموده‌اید به ارض‌اقدس میخواهم جانفشانی کنم یابه‌ایران در تحت سلطنت و دولت حاضر میخواهم این نمایش را بدهم یا خیال تشکیل دولت جدیدی دارم. سبحان‌الله مفسدین تا چه اندازه اشتباهکاری و تا چه درجه مغلطه کرده‌اند. بنده جانفشانی را در تحت همین سلطنت میخواهم بکنم ارض‌اقدس که سهل است اگر این خدمت را برای استخلاص کوره‌دهی نیز بکنم برای ایرانست زیرا قطعات مختلفه است که مملکت ایران را تشکیل میدهند و اگر سربازی برای حفظ هریك از آنها جان بدهد برای ایران و در راه مملکت فداکاری کرده است. موضوع مسئله خانواده و طفل خردسال اگر مقصود بنده هستم که عرضی ندارم و اگر آقای قوام‌السلطنه است پس لیاقت اشتغال مقام صدارت مملکت کیانی را نخواهد داشت و بر

عاقلانست که در مقابل بلهوسیهای کودکانه او ایستادگی کرده و نگذارند مملکت فدای شهوترانی او و همکارانش بشود راجع باینکه در دردو الم هموطنان خودتانرا شریك و سهیم دانسته و مایل هستید از آنها رفع ظلم بشود تصور میکنم اگر درین عقیده راسخ باشید باید قلم وشمشیر خودتانرا بکلی در جهة مخالف استعمال فرموده و نقطه‌توجه خودتانرا نه‌خراسان بلکه طهران قرار دهید، بنده بشهادت دشمنانم بکسی ظلم و تعدی نکرده‌ام، ظلم و تعدی را آنها کردند که روز عاشورای تبریز و بمباردمـــان گنبد مطهر رضوی را بخونسردی و لاقیدی تلقی کرده از هیچ طرف صدائی بلند نشد. در خاتمهٔ تلگراف اشاره بتحریکات خارجی و خودنمائی و غیره شده است، عقاید مختلف است بنده تصور میکنم دفاع مشروع بنده را کـــه بشهادت دوسیه اعمالم هیچوقت اجنبی‌پرست نبوده و سراپای وجودم غرق‌محبت وطن آباء و اجدادیست اسم اجنبی‌پرستی نهادن و نتیجهٔ تحریکات اجنبی دانستن خود یکی از دسائس اجـــانب است. اینهمه آوازها از شه بـــود. بالاخـــره میفرمائید خوبست خراسانیها بگویند چه میخواهند و یا پرده را از روی کار برداشته و مردم را از اشتباه خارج کنند. جواب این قسمت را چـــون راجع به‌بنده نیست خودشان شاید بدهند اگر باور بفرمائید بنده پـــرده‌ای ندارم که بردارم و در مراتب شاه‌پرستی خانوادگی روز افزون پایدار هستم تاکنون از حملات مغرضانه فقط دفاع‌کرده‌ام و پس از اینهم تا موقعیکه بتحریکات سری و اعمال و اغراض خصوصی خاتمه داده نشود همین رویه را تعقیب خواهم نمود اگر وظیفهٔ وطن‌پرستی جنابعالـــی اقتضا کند کـــه بتعلیمات مرکزی یا شخصی اقدام بفرمائید مختارید در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست در صراط مستقیم ایدل کسی گمراه نیست در خاتمه اجازه میخواهم جنابعالی و آقایان امیر حسام‌الدوله و امیر صمصام‌الدوله و سایر اعضاء خانوادهٔ محترم را سلام کنم.

۸ سنبله نمره ۵۸۶

محمد تقی

مرحوم امیر جواب این تلگراف را بشرح زیر داده است:

حضور حضرت کلنل محمدتقی‌خان دام‌اجلاله

تلگراف عالی زیارت چیزیکه مرا وادار بزحمت عرض حال و سئوال و جواب نموده امیدواری دادن یکی از دوستانم (همان موقعیکه تازه از حبس نظامی خارج شده بود) بایران دوستـــی حضرتعالی بوده وقتیـــکـــه دولت حضرتعالی را فرمانفرمای نظامی‌خراسان نامید آیا ازبنده مخالفتی ملاحظه فرمودید؟ آیا اگر دولت حاضره وقت حکم بگرفتاری من میکرد مخالفتی از

من ظاهرمیشدکه بواسط خیالات شخصی‌ولایتی‌را بتشویش بیندازم؟ نه‌بخدا هرگز نمیشد حالا هم عرض نمیکنم قاینات و سیستان جزو خراسان بوده یا نیست. عرض میکنم این ولایت در تحت ریاست پدرانم همیشه مطیع اوامر دولت بوده و انشاالله بعدها نیز خواهد بود. بنده اگر بدانم حضرت اجل عالی برحسب حکم دولت یا ذات مقدس اعلیحضرت اقدس همایونی کفالت ایالت یا ایالت را عهده‌داری میفرمائید با کمال افتخار اطاعت کرده پایتان را هم میبوسم ولی اگر غیراین باشد بفرمائید ببینم تکلیف بنده چیست. بنده عرض میکنم باید مطیع اوامر دولت بود بالفرض (برحسب عقیدهٔ بعضی) جمعی لیاقت عهده‌داری را نداشته باشند ضرر عهده‌داری آن اشخاص کمتر است از مخالفت جمعی‌دیگر. اصلاح این مفاسد درسایه دانش افراد مملکت است که بحقوق خود واقف شوند نه در مخالفت معدودی. بنده حاضرم همینطور که بسرکار زحمت میدهم بدولت هم عرضحال داده و استدعای اصلاح نمایم. البته اگر تکالیف‌اسلامی و نوکری‌من مقتضی نمیشد بزحمت افزائی مبادرت نکرده و مثل همیشه تماشاچی میشدم، چکنم بنده خود را مطیع اوامر دولت میدانم و نمیتوانم با اوامر دولت مخالفت نمایم. اینکه خودتان را مستغرق در دریای شاه‌پرستی میدانید منتهای آرزوی این بنده است بنده حاضرم توسط حضرت اشرف آقای مستوفی‌الممالك یادیگری از خاکپای اعلیحضرت همایونی تلگرافاً کسب تکلیف نمایم، اگر نظریات حضرتعالی مطبوع پیشگاه همایونی باشد با تمام قوا مطیع شما میشوم واگر نظریات حضرتعالی پسندیده نشد حضرتعالی کناره‌گیری فرموده شرافت خانوادگی و اخلاقی‌تان را کمافی‌السابق حفظ فرمائید بنده هم با کمال صمیمیت مادام‌العمر بدوستی و ارادت شما افتخار خواهم نمود. خاتمة عرض میکنم حرف حساب‌دو کلمه است مخالفت اوامر دولت از نوکر دولت شایسته نیست ولی اهالی یك ولایتی (دون دخالت قوای نظامی) هرچه بکنند ضرری ندارد زیرا یافهمیده است‌یانفهمیده، اگرفهمیده است‌صرفه‌خواهند برد و اگر نفهمیده است زود منصرف خواهند شد. باز اطمیناناً عرض میکنم بنده صلحجو و دولتخواه و وطن‌پرستم و نظریات بنده بکلی ازاغراض شخصی مبراست میل دارم نزد وجدان خود هرگز سرافکنده و خجل نباشم دیگر تا نظریات عالی با عرایض خیرخواهانه‌ام چطور تصادف نماید.

محمد ابراهیم

در پاسخ این تلگراف مرحوم امیر جوابی بشرح زیر از طرف کلنل محمد تقی‌خان مخابره شده که عیناً نقل میگردد:

جناب اجل آقای شوکت‌الملك دام اقباله‌العالی

در جواب تلگراف دیشب جنابعالی و تردید در اینکه بنده حسب‌الامر دولت کفیل هستم با خیر ذیلا تلگراف حضرت اشرف آقای صمصام‌السلطنه را که در نهم اسد بعنوان اینجانب مخابره شده است درج‌میکنم: بعدالعنوان حسب‌الامر بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه ایالت خراسان بعهدهٔ اینجانب محول گردیـد. و این چند روزه باسرع وسایـل عزیمت مینمایم. نظر باعتمادیکه بدولتخواهی جنابعالی دارم تا ورود خود کفالت ایالت را بجنابعالی تفویض میدارم و انتظار دارم که در حسن جریان امور و حفظ انتظامات حوزه ایالتی مراقبت کامل بعمل آورده راپورت امور را در اینجا و عرض راه مخابره نمائید نجفقلی. از این تاریـخ ببعد هم بعنوان اینجانب مکاتیب و تلگرافات از ریاست وزراء و وزارت داخله و از طرف آقای صمصام‌السلطنه رسیده است و تا ایندقیقه امر مخالفی از طهران صادر نشده اگر بازهم شبهه داشته باشید ممکن است تلگرافچـی آنجا از دوستان و رفقای خود که در تلگرافخانه اینجا هستند مسئله را تحقیق کرده صحت و سقم را معین کند از طرف قوای نظامی مأموری نیست که بتواند از مذاکرات خصوصی تلگرافچیها ممانعت نماید. آخرین استدعای من از دولت این بوده است که برای مدت قلیلی با تقاضای اهالی مساعدت فرموده بمن وقت بدهند که خود وسایل مسافرتم را فراهم آورده و بروم ولـی لجاجت معدودی نمیگذارد که مستدعیات حقه اصلا از لحاظ انور شاهانه بگذرد و برای من حرکت آنی غیرممکن است و نمیتوانم زیردستان خودم را در میان آتش گذاشته خود را بگوشهٔ راحتی بکشم و مجبورم از حیثیت خود و آنهـا دفاع کنم. اطمینان میدهم که من طالب ایالت خـراسان نیستم و تـاکنون هیچکس‌را برای مقاصد شخصی بزحمت نینداخته‌ام‌وهمواره منافع‌خصوصی را فدای منافع نوعی نموده‌ام چیزیکه بـرای من بـاقیست همـان شرافت سربازیست که آنرا تا زنده هستم نمیتوانم از دست بدهم.

۹ سنبله نمره ۵۹۷

محمد تقی

مرحوم امیر جواب این تلگراف را بشرح زیر داده است:

از بیرجند به مشهد

۱۰ سنبله ۱۳۰۰

جناب اجل آقای کلنل محمدتقی‌خان دام‌اقباله

حکم تلگرافی بندگان حضرت اشرف آقای صمصام‌السلطنه را بنده هم

اطلاع داشتم ولی برحسب احکاماتیکه به‌بنده رسیده این حکم نسخ شده اگر مقصود حضرتعالی این است که عرایض بخاکپای مبارك اعلیحضرت همایونی برسد برای بنده وسیله رساندن فراهم است. بطوریکه در تلگراف قبل عرض کردم خودم از خاکپای اقدس همایونی کسب تکلیف مینمایم و بآنچه امر شد بنده و شما هردو اطاعت میکنیم. اینکه فرموده‌اید وسایل حرکت آنی برای حضرتعالی فراهم نیست بنده شخصاً حاضرم هرمانعی که برای حضرتعالی باشد رفع نمایم و آسایش صاحبمنصبان زیردستتان را هم از هرحیث تأمین بضمانت خودم و شرافت قول از طرف اولیاء دولت فراهم سازم چنانچه باز عرضم را نپذیرید آیا میتوان باور کرد که غرض شخصی در بین نیست؟ خاتمهٔ اینرا هم عرض میکنم شرافت نظامی و وطن وقتی محفوظ است که شخص در مقابل قوای خارجی مقاومت کرده بکشد یا کشته شود در داخله این قوه را بکار بردن نتیجهٔ معکوس می‌بخشد. باز تذکراً عرض میکنم بعرایض این دو سه شب که نموده‌ام از روی دقت غور فرموده نگذارید خون مسلمانی بیجهة ریخته شود زیرانه‌فایدهٔ‌دنیوی‌دارد نه‌اخروی.

محمد ابراهیم

از مفاد تلگراف اخیر کلنل و جواب مرحوم امیر کاملا پیداست که کلنل بزعم خود تلگراف مرحوم صمصام‌السلطنه را مدرك کفالت‌خود در ایالت خراسان میداند بدون توجه باینکه خود صمصام‌السلطنه از تصدی این مقام منصرف شده و مآلا مأموریتی‌که متکی برتلگراف او باشد منطقی و قانونی نیست.

ظاهراً صمصام‌السلطنه بعلت تلگرافاتیکه از طرف جمعی از خراسان به‌تهران مخابره شده و نیز مخالفت‌های شخص کلنل با دولت و بروز غائله خراسان از آمدن به‌این ایالت منصرف گردیده و عنوان والی‌گری او منتفی شده بود در حالیکه مرحوم کلنل همچنان تلگراف او را مستند برای کفالت خودش میدانست و شاید غیرقابل تغییر و با اینکه رئیس دولت او را یاغی اعلام میداشت و دستوراتی برای سرکوبی او صادر میکرد کلنل همچنان باستناد تلگراف والی برکنار شده خود را کفیل ایالت میشمرد و دستورات دولت را بدلیل اینکه قوام‌السلطنه در رأس دولت قرار دارد بی‌اعتبار و غیرقابل اجرا میدانست و از مرحوم امیر و دیگران انتظار داشت که عمل او را تأیید کنند.

بازهم تلگرافاتی بین مرحوم امیر و مرحوم کلنل مخابره شده که قبل از ورود به بحث و قسمت سوم یعنی مخابرات حضوری و تلگرافی امیر و مرحوم فرخ یکی دو مورد آنرا نقل میکنیم.

از مشهد به بیرجند

جناب اجل آقای شوکت‌الملك دام اقباله‌العالی

این آخرین جوابست که عرض میکنم و دیگر اگر تلگراف بلاجواب ماند نباید گله‌مند باشید. اولا برای بنده که ناسخ حکم نرسیده اگر برای جنابعالی رسیده هرطوری که صلاح میدانید اقدام بفرمائید. با اینکه از همه‌جا و همه‌چیز مطلع هستید دیگر تجدید عرایض بنده لزومی ندارد همانست که اطلاع داده‌اند. ثانیاً درتلگرافات قبل‌عرض‌کرده‌ام عقاید مختلف است بنده‌همین تلگرافات‌جنابعالی را اثرتحریکات‌خارجی‌میدانم وبحول‌الله از این تهدیدات از اقدام بوظایف ملیه و دفاع از حقوق حقه خود صرف‌نظر نخواهم نمود خوبست آنکسیکه اخراج مرا از وطنم میخواهد دلیلش را بگوید چرا؟

لیله ۱۳ سنبله نمره ۶۳۷

محمد تقی

جواب مرحوم امیر بشرح زیر است:

جناب اجل آقای کلنل محمدتقی‌خان دام‌اقباله

در جواب نمرهٔ ۶۳۷ زحمت میدهد تصور نمیکنم بنده هم در مقام خیرخواهی عرضی را در نصیحت فروگذار کرده باشم که محتاج به‌تجدید عرض باشد و معلوم است هرحکم و دستوریکه از طرف اولیاء دولت به‌بنده برسد اطاعت خواهم کرد و جواب این نکته که تلگراف من اثر تحریکات خارجی است عرض میکنم: دوربادا دور از دامان نامم گردننگ! خارج شدن از وطن را غیر از خود حضرتعالی دیگری پیش‌بینی نکرده خوبست رجوع به‌تلگرافات سابقه فرمائید.

محمد ابراهیم

در تعقیب این تلگرافات و نیز تلگرافات حضوری و غیرحضوری متبادله بین مرحوم امیر و مرحوم معتصم‌السلطنه فرخ آقای‌حاج‌حسین آقا ملك به‌بیرجند عزیمت میکند تا با مرحوم امیر ملاقات و مذاکره نماید و مدارکی را که کلنل مدعی بود برحقانیت خود در دست دارد ارائه دهند و در این خلال مرحوم کلنل هم بعنوان بازدید از قوای

ژاندارم در گناباد رهسپار این شهرستان شد و مصمم گردید شاید بتواند با مرحوم امیر ملاقات و حضوراً مذاکراتی بعمل آورد.

چون جزئیات این اقدامات خارج از بحث ماست از ذکر آن خودداری میشود و فقط به‌تلگرافاتیکه از گناباد بین کلنل و مرحوم امیر مخابره شده اشاره‌ای میکنیم.

از گناباد به بیرجند

حضرت اجل آقای امیر شرکت‌الملك حکمران قاینات و سیستان دام اجلاله‌العالی

در اینموقع که برای بازدید پستهای نظامی با هزاران گرفتاری در مشهد تاگناباد آمده‌ام خیلی‌میل دارم بزیارت وجود محترم نایل شوم و با هزاران تأسف از ادامه مسافرت تا بیرجند معذورم. آیاممکن‌است حضرتعالی مرحمت فرموده با اتومبیل تا گناباد تشریف‌فرما شوید. شاید بتوانم حضوراً رفع بعضی سوءتفاهمات را بنمایم. چنانچه حضرت حجةالاسلام و جناب آقای حاجی حسین آقا تاکنون حرکت نفرموده باشند ابلاغ سلام بنده بسته بمراحم عالی است.

لیله ۷ میزان نمره ۴۶

محمد تقی

مرحوم امیر پس از دریافت این تلگراف آماده شد که باتفاق مرحوم آیت‌الله زاده و مرحوم حاج حسین‌آقا[1] که عازم مشهد بودند به‌دشت بیاض برود و سپس دو نفر مذکور به‌گناباد عزیمت و کلنل را بهمراه خود به‌محل «گدار سلیمانی» که منتها الیه قاینات و مرز بین قاینات و گناباد است بیاورند و در همان محل مرحوم امیر و مرحوم کلنل ملاقات کنند.

بهمین جهت تلگرافی بشرح زیر بعنوان کلنل مخابره نمود:

از بیرجند به‌گناباد.

خدمت حضرت مستطاب اجل آقای کلنل محمدتقی‌خان دام‌اجلاله‌العالی

حقیقتاً خیلی مایل هستم حضرت‌اجل‌را بهروسیله باشد ملاقات نمایم. حضرت آیت‌اله‌زاده و حضرت حاج‌حسین‌آقا فرداشب خیال حرکت دارند

۱ـ منظور مرحوم آیت‌اله حاج‌میرزامحمد کفائی و مرحوم حاج حسین‌آقاملك است.

ممکن است بنده در خدمت ایشان تا آخر خاك قاینات بیایم و هرطور مقتضی باشد ملاقات بسلامتی و خوشی میسر شود. امیدوارم بخواست‌خداوند متعال اسباب آسایش عموم فراهم گردد.

۷ میزان نمره ۱۹۴۷

محمد ابراهیم شوکت‌الملك

ذکر این نکته بسیار مهم در اینجا ضرورت دارد که مرحوم امیر تا این تاریخ در پاسخ تلگرافات مرحوم کلنل که همه با شماره و بطوررسمی مخابره شده بود جوابهای خصوصی و بدون ثبت و قید شماره میداد و در امضای تلگرافات هم فقط بـه‌قید کلمه «محمد ابراهیم» اکتفا میکرد تا صمیمیت و خلوص نیت خود را اثبات کرده باشد.

تلگراف فوق شاید اولین تلگرافی باشد کـه آن مـرحوم بطور رسمی و باذکر شماره و لقب «شوکت‌الملك» مخابره کرده است.

بهرحال از آنجائیکه تقدیر اقتضا نداشت تا این ملاقات به‌نتیجه برسد، کلنل اطلاع حاصل کرد که اکراد قوچانی علیه قوای ژاندارم قیام کرده‌اند، بناچار با عجله بمشهد مراجعت نمود و قبل از حرکت تلگراف زیر را به مرحوم امیر مخابره کرد:

از گناباد به بیرجند

حضرت اجل آقای امیر شوکت‌الملك دام‌اجلاله‌العالی
متأسفانه مجبور بمعاودت مشهد شده و از فیض زیارت محروم ماندم و امیدوارم روابط دوستی دائمی و خلل‌ناپذیر باشد.

۷ میزان نمره ۷۱

محمدتقی

بطوری کـه خوانندگـان قطعاً مستحضر هستند مرحـوم کـلنل در مراجعت از گناباد بلافاصله به‌قوچان عزیمت کرد و متأسفانه درآنجا کشته شد.

قسمت سوم ـ مخابرات تلگرافی و حضوری مرحوم امیر و مرحوم معتصم‌السلطنه فرخ

در ابتدای این بحث گفته شد کـه مرحوم امیر پس از دریافت دستور

تلگرافی رئیس دولت مبنی بر تدارك قوای نظامی و جنگ با قوای کلنل درصدد برآمد تا وسیله مرحوم معتصم‌السلطنه فرخ که بااوسابقه دوستی و آشنائی داشت کلنل را هدایت و نصیحت نماید. اولین تماس تلگرافی مرحوم امیر با مرحوم فرخ بود و در خلال تمام مدتی که امیر تلاش میکرد تا کلنل را وادار به‌اطاعت از دولت‌مرکزی کند مخابرات تلگرافی بین مرحوم امیر و مرحوم فرخ ادامه داشت:

در این تلگرافات نظرات دو طرف با روشنی و وضوح بیشتری مطرح شده و بخصوص از لحاظ بیان ظرافت‌کاریها و نکته‌سنجی‌های مرحوم امیر خواندنی است در حالیکه در جوابهای مرحوم فرخ احساساتی تند و گاهی دور از منطق و طبیعتی نسبتاً ماجراجو نشان داده میشود. امیر با وسعت‌نظر و مآل‌اندیشی و درك واقعیت‌ها سعی دارد برآتش این عصیان آب بپاشد جوابهای مرحوم فرخ همه‌اش متمرکز روی این نکات است که قوام السلطنه دزد و خائن است و صمصام‌السلطنه قصد دارد با ایل بختیاری برای چاپیدن خراسان بمشهد بیاید، مجلس ملی نیست و شاه از هیچ‌جا و هیچ‌چیز خبر ندارد و در همچو زمانی با همچو مرکزی و دولتی و مجلسی او و همفکرانش باید قیام کنند و آزادمنشی و آزادیخواهی خود را باثبات برسانند.

اینك متن اهم تلگرافات مرحوم امیر و مرحوم فرخ:

مختصری از مخابرات حضوری مرحوم امیر و مرحوم فرخ:

هفتم سنبله ۱۳۰۰؛ خوب عزیزم چکار میکنید. از ناحیه شما خبرهای خوب نمیشنوم فوق‌العاده متشکر میشوم از مکنونات خود مطلعم فرمائید

محمدابراهیم

فرخ جواب میدهد:

«چه شنیده‌اید تا جواب عرض کنم»

امیر: از جراید و غیره اطلاع می‌یابم به بعضی نقاط ازقبیل سبزوار، باخرز، خواف استعداد[1] فرستاده‌اید آیا صحیح است؟

فرخ: برای جلوگیری از شرارت با خرزیها، بربریها و تیموریها بوده که همه ناشی‌از غرض ورزی‌های قوام‌السلطنه است‌که حس‌انتقام‌او راراحت

۱ـ استعداد یعنی قوای نظامی که آن زمان مصطلح بوده است.

نمیگذارد ولی ضمناً تمنی دارم سرکار نیز مرا مطلع فرمائید که مقصود از تعیین سرکار حسام‌الدوله به حکومت چیست؟

امیر: یك قسمت از کارها بواسطه خستگی و کارزیاد به‌سرکارحسام‌الدوله واگذار شده تعجب بنده اینست که شماخود را با قوام‌السلطنه طرف میدانید درحالیکه هرچه باشد حالیه رئیس‌الوزراء مملکت است. مخالفت با مملکت تیشه بر ریشه خودزدن است خواهش میکنم در این‌باره قدری‌بیشتر به‌بنده توضیح‌دهید.

فرخ: مخالفت بنده با قوام‌السلطنه برای اینست که ایشان و نوکرهای شخصی‌شان نسبت به خراسان اعمال غرض میکنند. من عازم طهران بودم سوء سیاست آقایان مرا در خراسان ماندنی کرد اهالی خراسان برای قبول حکومت بختیاری حاضر نیستند و نخواهند شد که خود را به یغماگری آنان بسپارند تا تهران خود را اصلاح نکند امور اصلاح نخواهد شد.

امیر: تصور میکنم خاطر مبارك مستحضر باشدکه بنده‌غالباً نظریات‌نوعی را بر نظریات‌شخصی‌ترجیح‌میدهم اگریکی‌دو نفر یاصدنفرخراب‌شوند بهتراست از اینکه مملکتی خراب شود اگر حقیقتاً به‌بینم نظر تهران غرض‌ورزی در مقام جزئی است حاضرم عرایض لازم رابمرکز بکنم اما اینکه اهالی خراسان حکومت بختیاری نمیخواهند تصدیق خواهید فرمود «شعر است» بالفرض اهالی نخواهند به‌بنده و سرکار و سایر مستخدمین دولت چه مربوط است.

فرخ: نظریات سرکار راهمیشه تقدیس‌کرده‌ام ولی‌وجداناً انصاف‌دهید این تهران نیست که مملکت را چهار اسبه‌بزوال و خرابی‌سوق میدهد؟ هنوز بتهران نرسیده‌ام برعلیه من مشغول پارتی‌بازی هستند درمدت چهل روز چقدر سعی و استرحام کردیم که بوضع خراسان ترحم‌کنند به‌مخابرات اهالی و عرایض صادقانه شخص آقای کلنل که از هزار متجاوز است کسی جواب نداد اگر در عرایض من تردید دارید آقای مصباح دیوان یادیگری که طرف اطمینان باشد اعزام فرمائید که به اسناد رسیدگی و حکمیت کند. در عدم قبول‌صمصام‌السلطنه بنده و مأمورین‌بهیچوجه دخالت‌نداریم ،متحصنین تلگرافخانه و اتحادیه‌های خراسان هستند. آیا مملکت اینطور ممکن است اداره شود؟ آیا بمذاکرات مجلس مراجعه میفرمائید؟ آیا سیاست سه‌ماهه کابینه حاضر را دقت فرموده‌اید؟ رلهائی که در تهران‌بازی‌میشود میدانید؟ آیا نمی‌بینید که شجاع‌الملك و اعوانش به‌تحریك قوام‌السلطنه برضد قوای نظامی مشغول شرارت هستند؟ به تمام مقدسات قسم این تهران است که تیشه به ریشه افراد مملکت میزند و بدبختانه منتقل نمیشویم بهرحال در اجرای فرمایشات حاضر بوده و هستم، امیدوارم دسیسهٔ تهرانیها در وجود مبارك مؤثر نشود.

امیر: تصور میفرمائید بنده بکلی بی‌اطلاعم، همینقدر عرض میکنم عجالتاً شاهی در رأس کارها به اراده ملت برقرار است، وزرائی را همان شاه انتخاب فرموده. یکی از کارهای خوب دولت افتتاح مجلس‌شورای ملی است. حالیه نظر به پاره اختیارات که مجلس شورا دارد اگر یك وکیل را به نمایندگی نپذیرد دلیل خرابی مجلس نمیشود، بعلاوه وکالت سرکار که هنوز رد نشده برفرض هم‌ردشد نباید داخل درشخصیات شد. بیائید از روش علی علیه‌السلام سرمشق بگیریم که از روی مصلحت خلافت خلفای قبل از خود را قبول و تبعیت کرد تا بین مسلمین اختلاف و جدال پیش نیاید. حاضرم عرایض صادقانه به دولت بکنم ولی وقتی می‌بینم روزنامه‌های مشهد ایالت آقای کلنل را از طرف اعلیحضرت اقدس همایونی اعلان میکنند، روز دیگرمینویسند برحسب‌اقتضای‌وقت‌بوده نه‌ازطرف اعلیحضرت تصدیق بفرمائید که این جملات‌خیلی قرع سمع مینماید.

فرخ: به رد یا قبول اعتبارنامه خود اهمیت نمیدهم اگر هم پذیرفته بشود شاید بعضویت این مجلس افتخار نداشته باشم. هربشری حق دفاع از خود دارد حضرت آقای کلنل و بنده و سایر آقایان خراسانی از اطاعت اوامر ملوکانه سرپیچی‌نداشته ونداریم ولی‌متأسفانه مغرضین نمیگذارند. انتشارات جراید مشهد اکثر بیمورد و کذب است. عقاید سرکار رابحضرت آقای‌کلنل عرض‌کرده فردا جواب عرض‌میکنم ایشان برای‌هرگونه مساعدت، مسالمت و اصلاح حاضر هستند.

امیر: فرداشب ساعت دو از شب گذشته برای اصغای فرمایشات حاضر میشوم اگرخودحضرت‌کلنل هم‌مرحمت‌فرموده تلگرافخانه تشریف بیاورند بنظرم بهتر است شب بعد آقای فرخ در تلگرافخانه حاضر میشود ولی کلنل به دلیلی که در تلگراف خود اشاره کرده است حضور نمی‌یابد و تلگراف شماره ۴۵۲۲/۸ را به امیر مخابره میکند و امیر نیز در جواب‌کلنل‌تلگراف مورخ ۸ سنبله را مخابره مینماید که هردو درقسمت دوم مربوط به‌مخابرات فی‌مابین آن‌دو ذکر شد.

مرحوم فرخ در مورد تلگراف اخیر امیر که به‌کلنل مخابره نموده بود تلگرافی بمضمون زیر حضوری مخابره مینماید:

تلگراف مبارك‌زیارت شد برتأثرم افزود حقیقتاً اگرمقصودسرکار مخالفت و جنگ است محتاج به این‌تلگراف نیست و اگر مسالمت و دوستی ونصیحت است بعقیده بنده تند است. وضع ما در طهران طوری نیست که هیچ منصفی از روی وجدان بما حق ندهد. از دور مطالب را نمیتوان واضح بیان کرد. آقای مصباح‌دیوان را بمشهد اعزام فرمائید تا حقایق مکشوف و معلوم‌گردد. دراشتباه هستید اگرهم بتحریك قوام تصمیمی اتخاذ فرموده‌اید

محتاج به این مقدمات نیست. مسئله مخالفت با امر اعلیحضرت همایـونی ارواحنا فداه نیست تا قوام‌السلطنه زمامدار است این انقلاب خاتمه حاصل نخواهد کرد.

امیر: شاید خودتان بهتر بدانید آقای قوام‌السلطنه هیچوقت دوست بنده نبوده و شخصاً از او حمایت ندارم ولی فکر کنید همین زمزمه‌هـای خراسانیها در زمان زمامداری ایشان چقدرها بتعریف بلند بود. به این حرفها مغرور نباید شد کوچکترین زمزمه در اطراف مملکت صدمه بر پیکر ایرانیت است. حالیه اگر میفرمائید آقای کلنل از طرف‌اعلیحضرت انتخاب شده‌اند به بنده بنمایانید تا بنده هم مطیع باشم و اگر از طرف خودشان است از شما و تمام منصفین انصاف میخواهم اگر از طرف دولت حکمی به بنده برسد تکلیف بنده‌چیست؟ خدای من شاهد و ناظر است این عرایض از روی دولت‌خواهی و وطن پرستی و تذکر به دوستانم در دوستی است والا دانسته و میدانید شخص بنده نه‌جنگجو هستم ونه‌هنگامه‌طلب خواهش‌دارم حضرت اجل هم در عرایضم غور فرموده به بنده فردا جواب بدهید.

فرخ: فرمایشات سرکار بیشتر عقاید سابقم را تأیید نمود که ازجریان امر خاطر مبارك مطلع نیست حضرت آقای کلنل از طرف دولت... رسماً بکفالت ایالت خراسان‌منصوب و تااین‌ساعت هم‌منفصل‌نشده‌اند ولی‌قوام‌السلطنه برای غرض شخصی با قاصد اشرار را برضد قوای‌نظامی‌تحریك و اسناد بدست‌آمده رئیس دولت که به دسیسه و جلوگیری و خلاف شرافت داخل انتقام‌جوئی میشود با او چطور باید رفتار کرد در خاتمه عرضـ میکنم بجان خودت فوق‌العاده در اشتباه هستید اگر مقصود از حکم دولت حکـم قوام‌السلطنه است تصور میکنم با قدری تأمل و مطالعه خودتان هم تصدیق کنید که قابل اعتنا نیست چه رسد به اجرا. امیدوارم سرکار، قوام‌السلطنه را بمن ترجیح ندهید. قوام‌السلطنه که بواسطه خیانت بمملکت سندنشان سنت میشل آن در کیف من است، قوام‌السلطنه که اسناد دزدی آن در کیف من موجود است اگر تردید دارید عین اسناد عنقریب گراور خواهد شد.

امیر: اگر من دوستی شخص قوام‌السلطنه را برمعتصم‌السلطنه ترجیح بدهم باید مرا دوست‌نادرست‌خواند. اما معتصم‌السلطنه را با رئیس‌الوزراء مملکت کسی که نوکر اول دولت است نمیتوان مقایسه نمود. اینکه مرقوم فرموده‌اید فلان‌کس دزد است، سر این مسئله با سرکار نزاع نخواهم کرد ولی همینقدر عرض میکنم باده‌خواران را اگر باید بردار زنند گذر عارف و عامی همه بردار افتد. حالا استدعا میکنم قدری از شخصیات خارج شده نوعاً مذاکره کنیم. دولت یکنفر ایالت برای خراسان تعیین فرموده با پنج نفر یا پنجهزار نفر او را میفرستد به‌سایر نوکران خود هم حکم میکند

اوامر این ایالت را اطاعت کنند، به بنده جواب بدهید نوکرانی کـه از سابق در این ایالت بوده‌اند به‌چه‌حقی و چه قانونی‌میگویند آمدن نوکرجدید لازم نیست، ما خودمان باید باشیم دیگری لازم نیست بیاید!؟ از انصاف نگذرید اگر بنده و شما همچو نوکرانی داشته باشیم که جواب ما را ندهند با او چه‌کار میکنیم. دوست من، صاحب من نبایدکورخودشد وبینای‌دیگران، بنده انشاالله شرور نیستم ولی تا جائیکه لازم است باید عرایض لازمه را که لازمه دولتخواهی و وطن پرستی است بنمایم.

حضرت معتصم در این‌کشمکشها اگر ازدماغ یك‌مسلمان خون‌جاری‌شود گناه آن برگردن شما است نکنید اینکار را تاکار به‌سختی نکشیده متنبه شوید.

فرخ: بنده و رؤساء ادارات از قبول والی خراسان استنکاف نکرده‌ایم، این خراسانیها هستند که والی نمیخواهند. خراسانیها خود میدانند مربوط به شخص بنده نیست من‌یکنفر آدمی هستم‌آزادیخواه و زیربار حرف‌زور و ظلم و تعدی نخواهم رفت. به‌چه دلیل بنده و حضرت کلنل و سایر هموطنان خراسانیها از آدمی مثل‌قوام‌السلطنه زوربشنویم. آقای‌مشیرالدوله بریاست وزراء انتخاب شوند از روی کمال بیغرضی قضایا را حل نمایند. تا کی باید به دسیسه و محیط فاسد تهران تسلیم شد. خراسانیها فهمیده‌اند که بختیاری با چه کیسه‌ای بخراسان می‌آید. فدوی چیزی ناگفته ندارم برای انجام اصلاح غیر از انفصال شخص قوام‌السلطنه که استدعای ملت خراسان است بهیچ شکل دیگر قضیه حل نخواهد شد.

امیر: جواب تلگراف کلنل عرض شد بنظر مبارك میرسد. چون بنده خودم اهل فن بوده‌ام میدانم آندفعه هم حرکت مشهدیها به تحریك غیربود ایندفعه هم همانطـور. سرکار لازم نیست منکر محسوسات شوید. چیزیکه ایندفعه با آن دفعه تفاوت دارد اینست که آن دفعه قوای نظامی دخـالت نمیکرد و ممکن بود مطلب را از نظر کوتاه‌بینان مستور داشت ولی‌ایندفعه مخالفت علنی قوای نظامی موضوع را خوب آفتابی کرد. نسبت به مجلس هرچه باشد خواهش میکنم چیزی نفرمائید زیرا خودتان هم برای همین مجلس انتخاب شده‌اید. اینکه میفرمائید مصباح را بفرستم اگـر بدانم اغراض شخصی از بین خواهد رفت خدا میداند خـودم حاضرم دو روزه بمشهد مشرف شوم ولی چکنم چشمم از شما آب نمیخورد بعلاوه حرکت من بدون اجازه دولت میسر نیست. حال اگر قول میدهید اغراض شخصی را کنار بگذارید آقای مصباح دیوان را میتوانم بفرستم شاید انشاالله موفـق به‌اصلاح شوم استدعا میکنم برای حل مسئله به بنده بفرمائید که مشهدیها غیر از صمصام‌السلطنه و آقای کلنل دیگری را هم خواسته‌اند یـا فقط میلشان اینست که خروس یك پا داشته باشد. **محمد ابراهیم**

فرخ: ماغرض نداریم حضرت آقای‌کلنل‌محمد تقی‌خان‌شهوت فرمانفرمائی

ندارد بواسطه حسن انتقام‌جوئی قوام‌السلطنه ناچار هستند که وسایل اطمینان زیردستان خودشان را فراهم کرده آسایش یك ایالتی را که به تحریك قوام‌السلطنه میرود سلب شود حفظ نمایند. پیشنهادات آقای کلنل طوری نیست که قابل رد باشد سرکار فقط حرف‌یکطرف را میشنوید راجع به مجلس که میفرمائید خودم هم برای این مجلس انتخاب شده‌ام صحیح است ولی نه مثل منصورالسلطنه و فهیم‌الملك. استدعای اهالی خراسان از پیشگاه همایونی ابقای کلنل است موقتاً تا آسایش عمومی برقرار شود ولی چون قوام مغرض است نمیگذارد عرایض مردم بسمع مبارك برسد. خودتان میدانید وزیر دربار مشارالملك رئیس تلگرافخانه مرکز سالار خبیر. ده برای کدخدا خوب است وبرادرش. خراسانیها از غرض‌ورزیهای قوام‌السلطنه انتظار دارند که پنجاه هزار قوه بفرستند ولی همانها باز میگویند که الحکم لمن غلب **معتصم‌السلطنه**

امیر: حاضر هستم آقای مصباح را تحت مسئولیت خود مشهدبفرستم بشرط عدم غرض‌ورزی، سرکار هم جواب تلگراف امشبی بنده را فوراً از حضرت کلنل گرفته مخابره فرمائید که تکلیف واضح‌تر شود. مثلی معروف است: اگر یار اهل دل باشد کار سهل است حالا مرخص شده‌جواب حضرت‌کلنل‌را فردا هرچه زودترمرحمت‌کنید ممنون میشوم. **محمدابراهیم**

فرخ: تلگراف مبارك (مقصود تلگراف امیر به کلنل است) زیارت‌آقای مصباح دیوان را بفرستید اگر هم مایل به جنگ باشید دیر نخواهد شد تصور میکنم قابل اصلاح باشد.

امیر: باید تصدیق فرمائید تلگراف اخیر آقای کلنل اجازه حرکت آقای مصباح را نمیدهد ولی برای اینکه تا آخرین نقطه امکان به‌تکالیف دولت‌خواهی، وطن‌پرستی و دوستی اقدام نموده باشم فردا انشااله آقای مصباح را با موتور میفرستم به پستهای عرض‌راه غدغن فرمائید معزی‌الیه را سالماً عبور دهند.

بعد از ورود مصباح دیوان به مشهد مذاکره فقط این بوده‌است که دولت چهل روز مهلت دهد تا کلنل تهیه مسافرت خود را دیده حرکت نماید. برای این مقصود حاجی حسین آقا هم به بیرجند عزیمت میکند در این خلال آیت‌الله‌زاده خراسانی که‌از سفر بیت‌الله‌الحرام مراجعت مینماید به بیرجند وارد میگردد باز مخابراتی حضوری بشرح ذیل شروع میشود.

امیر و حاجی حسین آقا در تلگرافخانه (لیله ۲ میزان ۱۳۰۰ شمسی) حاضر شده از آقای فرخ سئوال میکنند «حضرتعالی و آقای مصباح چه زمینه مساعدی را برای اصلاح حاضر نموده‌اید» فرخ جواب میدهد «زمینه اصلاح همان است که مکرر معروض داشته حضرت آقای حاجی حسین‌آقا هم کاملا مستحضرند غیر آن زمینه دیگر ممکن نیست اصلاح شود»

جواب امیر: چنانچه مطلب همان بود که فرمودید بنده عرض کردم قابل پیشنهاد بمرکز نیست پس تشریف‌آوردن آقای حاجی حسین‌آقا برای چه بود و توقف آقای مصباح دیوان برای چیست؟ بنده عرایضم راجع به نوعخواهی و حفظ حیثیات دولت است نه شخص معینی تصور میکنم هیچ وطن‌پرست دولت‌خواهی که غرض نداشته باشد با بنده مخالفت ننماید.

آقای حاجی حسین‌آقا هم تلگرافی‌بدین مضمون به‌آقای فرخ مخابره میکند:

متمنی است قسمی زمینه را حاضر فرمائید که اقلا قابل پیشنهاد به تهران باشد تا لااقل مسافرت بنده بی‌نتیجه نماند.

جواب فرخ: چنانچه مکرر عرض شده حضرت آقای حاج حسین آقا هم کاملا مطلع هستند خاتمه‌دادن بوضعیت فعلی منحصر است به‌اینکه قبلا بطور موقت دولت حکومت حضرت آقای کلنل را تصدیق کند تا رفع این پیش‌آمدها شده و ایشان بتوانند وسائل اجرای تقاضای دولت را فراهم فرمایند. بنده تصور میکنم بعدازورود حضرت آیت‌الله‌زاده اگر واقعاً سرکار وایشان اصلاح‌طلب هستید دولت مغرض را متذکر فرمائید به غرض‌ورزی و خبطهای خود خاتمه داده یك ایالتی را به آتش کینه‌جوئی مشتعل ننمایند دولت یا شخص وقتی راه خطا میرود باید خط مشی خود را تغییر دهد والا نتیجه گرفته نخواهد شد.

امیر: آقای من سرکار نماینده ملتی هستید که این دولت را برسمیت شناخته بنده هم ملاحظه میفرمائید نماینده همین دولت هستم. حالا انصاف بدهید شما دولت را مغرض بخوانید خودتان و بنده را بیغرض خنده‌آور نیست؟. استدعا میکنم امشب تا فردا به آقای کلنل عرایض لازمه را نموده و مخصوصاً متذکر شوید از کوچك به بزرگ یا از ایالت بسلطنت ودولت زورگفتن مناسب نیست. باید زمینه اصلاح عقلائی باشد. خیلی ممنون خواهم شد که تا فردا ظهر بنده را از آخرین تصمیم مطلع فرمائید.

تلگراف آقای فرخ به آقای حاج حسین آقا:

الساعه‌از خدمت حضرت آقای‌کلنل مراجعت‌کردم ایشان میفرمایندا‌گر سرکارامیرمن‌را نمیشناسندوبه‌افکار من مطلع نیستند به‌سئوال‌شماکه‌نباید توضیح‌بدهم.من شهوت‌فرمانفرمائی‌ندارم‌ولی‌میدانیدتااعاده شرافت‌نظامی من و صاحب‌منصبان فداکار و افراد قشون خراسان نشود ممکن نیست من بتوانم اقدامی بکنم. اعاده شرافت نظامی نیز بطوری است که خودتان در مشهد مکرر مذاکره و همعقیده بودید معهذا خود جناب اجل عالی وسرکار امیر و حضرت آیت‌الله‌زاده فردا مشاوره کرده نتیجه رأی خودتان را

منصفانه اطلاع دهید. اینست جواب حضرت کلنل حالیه خودتان راه‌حلی را جستجو فرمائید که قابل اجرا باشد. (معتصم‌السلطنه) پس‌از مخابرات حضوری‌که در شب دومیزان انجام شده ومختصراً ذکر شدآقای آیت‌الله‌زاده به بیرجند وارد شد، در یکی از شبهای توقف ایشان عـده‌ای از محترمین مشهد در تلگرافخانه مشهد جمع و با آقای آیت‌الله‌زاده مخابرات حضوری کردند که خلاصه آن اینست:

آقای آیت‌الله‌زاده از دولت درخواست کند آقای کلنل محمدتقی‌خان را به‌ایالت خراسان برقرار سازند.

دوشب بعد مرحـوم کلنل از مشهد به‌تـربت و از آنجا عـازم گناباد شد تا ۱۶۰ نفر سوار و پیاده‌ای که با خـود داشت در پستها مستقر سازد. ضمناً بقصد اینکه ملاقاتی با مرحوم امیر دست دهد تلگرافاتی بین او و امیر مبادله گردید که درجای خود نقل شد و همچنانکه قبلا ذکر کردیم قرار بود که طرفین (امیر وکلنل) درگدار سلیمانی(نقطه فاصل بین قاینات و گناباد) یکدیگر را ملاقات و مذاکـرات حضوری بعمل آورند

متأسفانه ملاقات حاصل نشد یعنی به‌کلنل خبرهای ناگواری از قوچان رسید بطوریکه ناگزیر ازملاقات با امیر معذرت‌خواسته معجلا با عده کمی که از مشهد با خود برد عازم قوچان‌گردید و طولی‌نکشید که در جنگ به قتل رسید و خودبخود غائله خراسان شکل‌دیگری پیدا کرد که از بحث ما خارج است.

فقط در تکمیل ماجرا (تا انجا که ارتباط به‌شرح‌زندگی‌مرحوم امیر دارد) شاید تذکر این چندنکته ضرورت داشته باشد که پس از به‌قتل‌رسیدن مرحوم کلنل مرحوم فرخ‌بوسیله اتومبیل مرحوم مصباح دیوان با خانواده بطرف بیرجند عزیمت کرد که خود را زیـرپوشش حمایت امیر شوکت‌الملك قرار دهد. امیر هم از جوانمردی و رعایت دوستی سابق و مهمان‌نوازی چیزی فروگذار نکرد و بـه دستورات شداد و غلاظ مرحوم قوام‌السلطنه نیز ترتیب اثـر نداد و بعذر و بهانه‌های گوناگون از فرستادن فرخ به تهران خودداری نمود.

شاهد براین نکته شرحی است که مرحوم فرخ در خاطرات خود ذکر کرده است آنجا که پس از اشاره به تصمیم خود مبنی برخودکشی متن تلگراف مرحوم امیر را به مرحوم قوام بشرح زیر نقل میکند:

فرخ مینویسد «... باعجله از آنجا بیرون آمدم که صبح فردا قبل ازطلوع خود را به گلخانه اکبریه برسانم و اسلحه کمری نیز همراهم بود.»
«خانم من در اندرون سرکار والده گریه میکرد و امیر نیز باو قول داده بود که مرا به تهران نخواهد فرستاد. در این هنگام امیر که لبخندی برلب داشت بطرف من‌آمد دستش را روی شانه‌ام گذاشت وگفت: این رونوشت تلگرافی است کـه امروز صبح به قوام‌السلطنـه مخابره کـرده‌ام...»
بعدالعنوان متن تلگراف امیر بشرح زیر است:
«بطوریکه قبلا نیز عرض شده آقای معتصم‌السلطنه و همسرایشان بیمار هستند. فرستادن این عده به تهران باعث خواهد شد که‌من مرتکب سه قتل بشوم. بنده این مسئولیت را قبول نخواهم کرد. اگر زیاداصرارداریدخودتان مأمور بفرستید واین عده را به‌تهران ببرند...»

محمد ابراهیم شوکت‌الملك

بالاخره دامنه این مذاکرات و مخابرات و خودداری و تعلل امیر آنقدر طول میکشد تا کابینه قوام ساقط و مرحوم مشیرالدوله زمامدار میگردد.

نسبت به مرحوم ایرج‌میرزا شاعر معروف نیز که طرفدار و هواخواه کلنل بود، امیر نهایت جوانمردی را بخرج داد و از او بنحو شایسته‌ای تازمانیکه قوام‌السلطنه زمامدار بود پذیرائی کرد. پس از تصدی مرحوم پیرنیا ایرج هم با خیال راحت بطهران عزیمت نمود. اما در مورد ماژر اسماعیل بهادر امیر نتوانست مقاومت‌کند و شاید هم جهاتی وجود نداشت که امیر به‌حمایت او برخیزد واز انجام دستور رئیس دولت‌خودداری نماید.

مسئله هیرمند

یکی از مسائلی که مرحوم امیر در طول حیات سیاسی و اجتماعی خود بدان توجه مخصوص داشت مسئله مرزبندی سیستان و افغانستان و کیفیت استفاده از آب هیرمند بود.

در اوقاتیکه افغانستان تحت سیطره و استعمار انگلستان بود، مأمورین انگلیس پیوسته در موارد اختلافات جانب افغانستان را میگرفتند و حتی بعضی مواقع رسماً به جانبداری از افغانها قیام میکردند. چنانکه در دفعات عدیده منجمله هنگام محاصره هرات رسماً بنفع افغانستان قیام‌کردند و بوشهر را اشغال نمودندکه چون موضوع از بحث ما خارج است از تفصیل آن درمیگذریم:

آنچه مربوط بزندگی و فعالیتهای اداری و سیاسی مرحوم امیر میشود بحث هیرمند است که در مورد آن مأموریت و توجه داشته است.

رودخانه هیرمند پس‌از ورود به‌اول خاك ایران (کوهك[1]) بدو رشته تقسیم میشد، یك رشته بداخل خاك ایران جریان می‌یابد و محال شیب آب و پشت آب را مشروب میکند و رشته دیگر در مرز دوکشور سیر میکرد و به پریان میرسید که از آنجا قسمتی داخل خاك سیستان

۱ـ قبل از تصدی و فرمانفرمائی مرحوم امیر بنا به‌حکمیت گلداسمیت که اجباراً به‌گردن ایران گذارده شد و ما متن این حکمیت را در آخرین بحث‌هیرمند خواهیم آورد قسمتی از خاك سیستان مجزا و ضمیمه خاك افغانستان شد و کوهك را اول خاك سیستان معرفی کردند وحکم‌مذکور میله‌های مرزی را بنحوی که هنوز باقی است مشخص نمود و نصب شد که متأسفانه ملاك تشخیص مرزاست.

میشد و بقیه در امتداد مرز تا میان کنگی یکی از بلوك مرغوب سیستان امتداد مییافت.

ژنرال گلداسمیت در حکمیت خود درباره هیرمند به اجمال و ابهام گرویده و فقط اشاره کرده است که طرفین در خاك خود نباید دست به اقداماتی بزنند که آب لازم برای زراعت طرف دیگر نقصان یابد.

کلنل مك‌ماهون که بعداً برای روشن‌کردن این مطلب دست‌بکار شده و قریب سه سال در مناطق مرزی سیستان و افغانستان فعالیت داشته است عاقبت نتیجه‌گیری میکند که از آبیکه از بند کمال‌خان (واقع در خاك افغانستان) سرازیر میشود یك‌سوم برای احتیاجات قراء ایران و دوسوم دیگر باید از آن افغانستان باشد و حال اینکه در این منطقه تعداد قراء و حوائج طرفین قابل قیاس نیست و ایران خیلی بیشتر از افغانستان قریه، نفوس و احتیاجات زراعتی داشته و دارد.

در نقاطیکه رودخانه هیرمند خط مرزی را تشکیل میداد طرفین از آن استفاده میکردند یعنی بنابرحکمیت مأمورین انگلیسی طرفین حق استفاده داشتند ولی هیچ ضابطه‌ای وجود نداشت که هریك چقدر مجاز به استفاده بودند. بهمین جهت غالباً در کیفیت و کمیت استفاده اختلافاتی بوجود می‌آید و طرفین به جبر و عنف و نیروکشی متوسل میشدند و این خود باعث بی‌نظمی‌های شدید در مرز میگردید.

همیشه دولت ایران و مأمور دلسوز و نیك‌اندیش دولت در آن منطقه (یعنی مرحوم امیر) علاقه‌مند بودند این قسمت برپایه منطقی و صحیح استوار گردد که با دخالت جهالت‌آمیز رعایای طرفین اخلالی در وضع زراعت و روابط طرفین بوجود نیاید.

اعلیحضرت شاهنشاه فقید که علاقه شدیدی به ایجاد اوضاع بر اساس امنیت در هر نقطه از ایران بخصوص نقاط مرزی داشت در سال ۱۳۰۹ شمسی در نظر گرفت این مطلب روشن گردد و حق ایران و رعایای زحمت‌کش و فقیر سیستان در معرض تجاوز نباشد.

بنا برتوافقی که بین دولتین بعمل آمد مقرر شد کمسیونی از طرف ایران و همچنین‌کمسیونی از طرف افغانستان به‌سیستان عزیمت کند و با مطالعات کافی و در نظرگرفتن حوائج واقعی دو کشور قرار

مرضی‌الطرفینی در باب هیرمند در نظر گیرند و مراتب را به‌دولتهای خود پیشنهاد کنند.

کمسیون ایران که حسب‌الامر شاهنشاه فقید با عضویت و تحت ریاست مرحوم امیر تشکیل یافت از مرحوم سرهنگ مکری نماینده ارتش، مرحوم میرزا بدیع‌الله‌خان مصباح ومهندس اسماعیل شیرازی (نمایندگان وزارت دارائی)، مرحوم رفیع‌الملك رسته نماینده وزارت خارجه عازم سیستان شدند. محمدعلی منصف از طرف مرحوم امیر بسمت منشی و اداره تحریرات در نظر گرفته شد.

از طرف افغانستان نیز کمسیونی بریاست عبدلاحدخان رئیس مجلس شورای افغان و عضویت نمایندگان وزارتخانه‌های مربوطه به کنار مرز در خاك افغانستان آمدند. در کوهك که منطقه ورود هیرمند به نقطه سرحدی سیستان بود اولین ملاقاتها بعمل‌آمد. پس‌از مذاکرات مقدماتی قرار شد طرفین هرکدام در خاك خود کناره هیرمند را سیر کنند و انهار منشعب و آبادیهای موجود را در نظر بگیرند. سپس در ده دوست محمدخان که آبادی معتبری است در میان‌کنگی ملاقات و مذاکرات و تبادل‌نظر را ادامه دهند.

مدت دو ماه کمسیون‌های مذکور در ده دوست‌محمدخان توقف داشتند و هرچند روز نتیجه مذاکرات را به دولتهای متبوع اطلاع میدادند و کسب تکلیف میکردند.

گزارشها و نظراتیکه مرحوم امیر طی این مأموریت به تهران مخابره میکرد بطور وضوح مبین شور وطن‌پرستی و علاقه او به‌تأمین احتیاجات رعایای زابل و بالاخره تعدیل حکمیت ناروای گلداسمیت و ماك‌ماهون میباشدکه بعنوان نمونه قسمت‌های مختصری از آن در اینجا نقل میشود. اما قبل از نقل آن ضرورت دارد نکات دیگری را در مورد این مأموریت متذکر شویم و آن اینست که مرحوم امیر هزینه مسافرت و مأموریت کمسیون و کلیه نفراتی را که همراه داشت و حتی مخارج یکدسته نظامی و ژاندارم را که بعنوان گارد همراه کمسیون ایران بودند از جیب شخصی پرداخت کرد که جمع مبلغ آن متجاوز از بیست و هفتهزار تومان شد و این مبلغ در آن زمان سرمایه هنگفتی بود.

با اینکه دستور پرداخت مبلغ فوق‌الذکر از طریق وزارت دارائی به اداره دارائی محل صادر گردید مرحوم امیر از قبول آن امتناع

ورزید و رسماً نوشت «اگر در این مأموریت و سایر مأموریتهائیکه از طرف دولت بمن محول میگردد، متحمل هزینه‌ای شوم و آنرا شخصاً بپردازم در واقع از دارائی دولت پرداخت کرده‌ام زیرا آنچه دارم متعلق به شاهنشاه و مملکت است وهیچ انتظار ندارم دولت دارائی مرا مجزا از دارائی خود بداند و بمن که خدمتگذار شاهنشاه و مملکت هستم خرج سفر و هزینه مأموریت پرداخت کند»

زحمات مرحوم امیر اگرچه به نتیجه مطلوب نرسید ولی خاطر خطیر شاهنشاه فقید از مجاهدتهای امیر غافل نبود، بهمین‌جهت امیر را به‌اعطاء یك قطعه نشان درجه دو همایون که در آن تاریخ مخصوص وزراء و صاحب‌منصبان همردیف آنها بود مفتخر ساخت و هنگام شرفیابی امیرکه پس‌از این مأموریت در تهران بوقوع پیوست حضوراً نیز امیر را مورد تقدیر قرار داده روش او را تحسین فرمود.

درمبحث مأموریت امیر برای تقسیم‌آب هیرمند، اگر بصورت مجلسهای میسیون ایران‌که درآرشیو وزارت‌خارجه ضبط‌است‌مراجعه شود صراحت لهجه، وطن‌پرستی و اسلام‌خواهی مرحوم امیر کاملا مشهود است و در عین حال مقید بوده است از هرگونه بحثی درباره حکمیت گلداسمیت و مأموریت ماك‌ماهون خودداری داشته باشد وآنرا از جانب ایران کاملا مردود بداند.

چنانکه وقتی میسیون افغان اشاره به حکمیت مزبور میکند امیر میگوید:

ما حاضر نیستیم راجع به حکمیت خارجی که ابداً رسمیت نداشته صحبت نمائیم بعلاوه حکمیت مزبور برای حل مشکلات نبوده بلکه برای تولید مشاجره بین دو برادر دینی بوده است، بهمین جهت صلاح طرفین نیست روی آن مذاکره کنیم.

نقل از صورت‌جلسه شماره یك

در جلسه دیگر بمناسبتی خطاب به عبدلاحدخان اظهار میدارد:

البته جنابعالی میدانید مدتها است بنده ازکارهای دولتی‌کناره‌گرفته‌ام، ارجاع این مأموریت از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران بعلت اطلاعات تاریخی که از وضع سیستان دارم و بیشتر بواسطه حسن نظریکه به برادران اسلامی خود داشته‌ام میباشد. یقین بدانید هیچوقت حاضر نیستم که از روی بی‌انصافی کاری از من سر بزند تا یکدسته از برادران اسلامی من متضرر

شوند، هیچ فرقی مابین ایرانی و افغانی نمیگذارم.

نقل از صورت‌جلسه شماره دو

وقتی پیشنهاد طرفین مبادله میشود و میسیون افغان ابـراز موافقت میکند که از نهر شاهی آب مناصفه شود ضمناً رئیس میسیون افغان اشاره میکند که من از طرف پادشاه خود اختیار تام دارم که کار را بهر نحو که صلاح باشد خاتمه دهم آیا شما هم همچو اختیاری دارید؟ امیر میگوید:

پیشنهاد من همان است که داده شد، مسائل قبلی را نمیخواهم تکـرار کنم، قراری را که به شما پیشنهاد میکنم وقتی به دولت متبوعه‌ام پیشنهاد نمودم البته خواهند پذیرفت چون مذاکرات ما از ابتدا برادرانه بودنخواستم به شیوه و طریق دیپلماسی وارد شده بگویم اختیار تام دارم و در ضمن قبل از امضای قرارداد چند روزی بعنوان‌کسالت یاجهات دیگر از امضای قرارداد خودداری کرده تلگرافاًکسب تکلیف نمایم و سپس امضاءکنم. چنانکه ملاحظه میفرمائید کاملا بطور ساده مذاکرات ما تابحال جریان پیدا کرد و بهمین جهت در ضمن گفتگو به دولت خود نتیجه را راپرت داده تحصیل اجـازه مینمائیم.

نقل از صورت‌جلسه شماره سه

در آخر همین جلسه که استنباط میشود افغانها از فکر خود عـدول نمیکنند و میخواهند نظر خود را بدون توجه به نظرات و احتیاجات ایران تحمیل کنند امیر میگوید:

من صراحتاً قبلاگفتم ترتیب دیگری‌را نمیتوانم قبول‌کنم. درصورتیکه مایل باشید نظر شما را به دولت خود پیشنهاد میکنم. چنانچه دولت متبوعه من پیشنهاد را پذیرفت‌من شخصاً از انجام‌آن خودداری‌کرده و ازاین مأموریت کناره‌گیری میکنم. زیرا نظر شما کاملا بضرر دولت و اهالی سیستان تمام میشود و سیستان حال خاش‌رود را پیدا کرده مسلوب‌المنفعه میشود. مـن نمیخواهم ماننـد میسیون سابـق مورد طعن ولعن قرارگیرم. خودم هروقت میله‌های سرحدی را می‌بینم به‌آنها لعنت میفرستم زیرا برخلاف‌آنچه در تمام دنیا معمول بوده که رودخانه و کوهها سرحد طبیعی قرار میگیرد، اینجا از این سرحد طبیعی صرف نظر شده است، اما اگر دولت بخواهد تمام سیستان را به دولت افغان ببخشد در آنصورت حرفی نمیتوانم داشته باشم.

نقل از صورت‌جلسه شماره سه

احساسات ملی و وظیفه‌شناسی مرحوم امیر کاملا از خلال سطور فوق پیدا است. دم نرم عبدلاحدخان و غلام‌یحیی‌معاون وزارت خارجه نتوانست تغییری در فکر و نظر میسیون ایران ایجاد کند بهمین‌جهت پس از دو ماه معطلی دولت استنباط کرد که مسیون افغان سر سازش ندارد لذا به امیر دستور داده شد که میسیون را منحل و مراجعت کند.

در این مأموریت میسیون افغان مرکب از افراد زیر بودند:

۱ـ عبدلاحدخان رئیس مجلس شورای ملـی و رئیس منطقـه قراچی‌شور

۲ـ محمد انورخان نایب سالار و حاکم چخانسور

۳ـ غلام‌یحیی‌خان معاون وزارت خارجه افغان

۴ـ معتصم‌خان و محمداسماعیل‌خان دو عضو دیگر مسیون

رأی حکمیت گلداسمیت

اینك‌که بطور خیلی خلاصه مأموریت‌مرحوم امیر را در خصوص مذاکره با میسیون افغانی در زمینه حل اختلافات مرزی و نحوه استفاده از آب رود هیرمند توضیح دادیم بی‌مناسبت نیست که متن رأی حکمیت گلداسمیت را در اینجا نقل کنیم:

اینك با سنجش اهمیت و قیمت دعاوی طرفین که از هر قبیل و از هر جا مدارك آنها جمع‌آوری شده است و با توجه مخصوص و یك سرحد معلوم و روشنی که بطور صحیح تعیین شده باشد، من رأی خود را تقدیم میدارم باین ترتیب آن قسمت را که من سیستان اصلی مینامم، بعدها با یك خط سرحدی معینی جزو مملکت ایران قرار بگیرد که در تحت حمـایت دولت ایران به استقلال خود نائل آید یا بواسطه حکامی که بعدها معین خواهند نمود بخوبی اداره شود. با این رأی احساسات صمیمی و امیدواریهای قلبی من همراه خواهد بود که حکمرانی ایران بحال سکنه آن سرزمین که ظاهراً احوال آنها از قدیمیترین ایام باینطرف همیشه ترس و وحشت و رنج را نشان میدهد مفید و سودمند واقع گردد.

اما من کاملا معتقدم که با تمام قواعد عدالت و انصاف هرگاه دولت ایران مجاز باشد یك مملکتی را که بوسیله پیشامدهای آنچنانی که‌شرحش گذشت و بدست آن افتاده است در تصرف خود داشته باشد میبایست قسمت‌ـ های متصرفی آن بحدودی محدود شود که عملا در سیستان اصلی مالك میباشد و این باید تاحدی که ممکن است موافق با احتیاجات سیاسی و جغرافیائی باشد و دولت ایران نباید دیگر در کنار دست راست رود هیرمند متصرفات

داشته باشد.

هرگاه در یك مسئله حقوق تاریخی و تصرف و تملك امروزی و اشغال نظامی شش و هفت ساله و عملیات سابق یك رئیس محلی بنا باشد بحقوق و روابطی کــه کم و بیش در تمــام آن مملکت یکصد سال عمومیت داشته برتری پیدا کند و در این بهترین قسمت محصور پرجمعیت و حاصلخیز ایالت سیستان را تسلیم و واگذار کند در هر صورت بطور روشن مقتضی و مناسب است که یك نفعی جبران‌کننده بطرف خسارت‌دیده از ایــن حیث علاوه شود.

بنابراین بدون تردید قشون ساخلو دولت ایران قلعه نادعلی را باید ترك کنند و هردو کنار رود هیرمند تا بالای بند کوهك را تسلیم افغانستان کنند. این قرار هم مناسب و هم عادلانه است. مخصوصاً وقتی که اخــلاق سکنه سواحل رودخانه با اخلاق سکنه سیستانی‌های سکوهه و دشتك و سیستان اصلی مقایسه شود در اینصورت مجرای اصلی رود هیرمند زیردست کوهك سرحد شرقی سیستان دولت ایران خواهد بود و خط سرحدی در کــوهك شروع شده تا تپه‌های غربی دشت سیستان بطوریکه تمام زمین‌های زراعتی کناره‌های رودخانه که از بند به بالا ممتد شود حدود سیستان افغــانستان بشمار خواهد رفت.

کوه ملك سیاه جزو سلسله تپه‌هائی‌که سیستان را از دشت کرمان جدا میسازد نقشه مناسبی بنظر می‌آید.

شمال سیستان یعنی حد جنوبی نیز از سرحد لاش‌جوین محسوب‌میشود و دولت ایران مجاز نیست از هامون گذشته به‌اطراف متوجه شود. یك خطی از نیزار کوه سیاه (تپه سیاه) نزدیك بندان است. این خط بطــور واضح متصرفات ایران را تعیین میکند. بعلاوه این نیز باید در نظر گرفته شود که به‌هیچ نوع عملیاتی از هیچ طرف مبادرت نخواهد شد کــه در آب زراعت زمین‌های دو طرف رودخانه هیرمند دخل و تصرف کنند. خاتمه

امضاء ــ ژ. گلداسمیت

ماژور جنرال در مأموریت مخصوص

چکاب

بحث چکاب نیز یکی از ماجراهای قابل ذکر دوران حکومت و حیات امیر است اما قبل از ورود به این مطلب و توضیح چگونگی آن شاید بی‌مناسبت نباشد که یادآوری شود مرحوم امیر از تعصب شدید مذهبی برخوردار بود به خاندان نبوت خاصه مولای متقیان علی علیه‌السلام و فرزند شهید آنحضرت حسین‌ابن‌علی علیه‌السلام مخصوصاً ارادت میورزید اما در عین حال این تعصب مذهبی بهمراه جمود فکری نبود بلکه امیر نسبت بهمه مسائل منجمله مسئله مذاهب و ادیان با روشن‌بینی مینگریست و سعی در ایجاد حسن رابطه بین پیروان مذاهب مختلف داشت. متأسفانه در آن زمان بحث شیعه و سنی از مباحث رایج بود بخصوص در قاینات که مجاور افغانستان بود و گروه زیادی ایرانی پیرو مذاهب اهل تسنن در جلگه سنی‌خانه از محال قاینات سکونت داشتند. مزاحمتهائیکه اشرار افاغنه برای مردم مرزنشین قاینات فراهم میساختند و یکی از ابتلائات روزمره حکومت قاینات‌بود نیز مزید برعلت‌میشد واختلافات مذهبی‌را تشدید میکرد.

از طرفی از اواخر عهد صفویه پیوسته حکومت قاینات و گاهی سیستان در دست خاندان علم بود و یکی از اهم وظایف آنها قلع و قمع اشراری بود که از خاك افغانستان به قاینات تجاوز میکردند. در نتیجه ظاهر قضیه بدینصورت بود که امرای قاینات چون شیعه مذهب هستند با افغانها که پیرو مذهب اهل تسنن میباشند نقار و دشمنی مذهبی دارند و حتی بعضی افراد که‌مطالب را غالباً از دریچه توهمات

و تخیلات خود بررسی و حلاجی میکردند ریشه این دشمنی مذهبی را به حوادث بعد از قتل نادرشاه افشار و کشمکش بین امیرعلمخان اول و احمدخان ابدالی که هر دو از سرداران نامدار نادر بودند وصل میکردند و چنین وانمود مینمودند که خاندان علم با افاغنه دشمنی دیرینه مذهبی دارند و حتی زد و خوردهای مختصر زمان حکومت امیرعلمخان سوم پدر مرحوم امیر شوکت‌الملك و نیز تعقیبی که خود او از اشرار داشت مربوط به همین سابقه میدانستند و از این مقوله میشناختند و حال اینکه کسانیکه از نزدیك با امیر آشنائی و با او معاشرت داشتند اعتراف‌داشته و دارندکه باهمه تعصب‌مذهبی سطح فکر وفهم او خیلی بالاتر از این بود که مذهب را در امرحکومت دخالت دهد و نسبت به اتباع همسایه ایران عملی را روا دارد که بتوان آنرا حمل برتعصبات مذهبی نمود.

منظور از ذکر این مقدمه اینست که روشن شود اگر امیر در باب چکاب یا قضیه هیرمند علاقه و پافشاری خاص نشان میداد من‌باب تشیع و تسنن نبود بلکه تعصب شدید وطن‌پرستی او را وادار میکرد تا مراقبت کند حقی از دولت و ملت ایران ساقط نشود و متجاوز هرکس و از هرکجا که میخواهد باشد منکوب گردد وگرنه در روابط شخصی و وظایف اداری برای مأمورین افغانی همان اندازه احترام و مهمان‌نوازی قائل میشد که برای یك مأمور انگلیسی و امریکائی یا روسی. چنانکه وقتی والی هرات از طریق قاینات عازم مشهد بود برایش احترام شایان قائل شد و برادر زنش (نگارندهٔ این سطور) را چند فرسخ به استقبال او فرستاد و چند روز در اکبریه از والی مذکور بنحو شایسته‌ای پذیرائی کرد.

حال که این نکات روشن شد به بحث درباره قضیه چکاب میپردازیم:

چکاب یا چکو مزرعه کوچکی است که در جنوب شرقی قاینات مجاور قریه درح قرار دارد و ملکیت آن موروثاً تعلق به امیر داشت. وضع جغرافیائی چکاب طوری است که قدری پیشرفتگی در خاك افغانستان را بظاهر نشان میدهد. بدیهی است که این موقعیت مولود فکر امیر و پدران او نبوده است بلکه وقتی مرز ایران و افغانستان را مشخص میکرده‌اند وضع چکاب را بهمین صورت تعیین کرده و

سالها ملاك عمل بوده است.

افغانها هم چکاب و توابع آنرا اعم از صحاری و مراتع ملك امیر میشناختند و مانع مداخلاتیکه امیر برای نظم زراعی و استفاده از مراتع برای اغنام و احشام اهالی قاینات اعمال میکرد نبودند و از این بابت شکایتی نداشتند چنانکه در حکمیت مرزی حدود خواف و قاینات که سرتیپ فخرالدین پاشا حکم ترك مأموریت داشت بحثی از چکاب بمیان نیاوردند و وضع بهمان صورت سابق باقی ماند. نکته دیگری که باید گفته شود اینست که در آن منطقه مرزی در قسمت خاك افغانستان انتظامات حکومتی که ناشی از وجود قشون و ژاندارم باشد وجود نداشت، بهمین جهت غالباً خود مالکین و متنفذین محل مشکل برقراری نظم و جلوگیری از سرقت و شرارت را عهده‌دار بودند، بهمین مناسبت مرحوم امیر مباشرین خود را در آن منطقه با تحصیل جواز مسلح کرده بود تا رعایا و صاحبان اغنام و احشام را از دستبرد اشرار مصون نگاهدارند. نفرات مسلح امیر در چکاب غالباً تفنگچیان سیستانی بودند که بدستور امیر توسط سردار علیخان براهوئی و سردار خداداد ناروئی اعزام میشدند و مادام که‌این افراد مقیم چکاب بودند از امیر حقوق دریافت میداشتند.

افغانها از این وضع باطناً دلخوش نبودند و نمیتوانستند قبول و تحمل کنند که افراد مسلح ایرانی در جوار مرز عبور و مرور افاغنه را تحت کنترل و نظارت داشته باشند و در مواقع لازم برای جلوگیری از شرارت در صدد سرکوبی آنها برآیند.

از سال ۱۳۱۰ هـ. ش. که مذاکراتی درباره هیرمند و بعضی مشکلات مرزی بین دولتین ایران و افغان بمیان آمده بود امیر ریاست میسیون ایرانی را بر عهده داشت و با دقت وسرسختی خواهان حفظ منافع ایران بود، افغانها تصمیم گرفتند مداخله امیر را در ناحیه چکاب منتفی سازند. بهمین مناسبت با ادعای اینکه چکاب جزو خاك افغانستان است و انتظامات آن برعهده دولت افغان میباشد، عده‌ای مسلح بنام ژاندارم بدانجا گسیل داشتند. امیر در صدد جلوگیری برآمد و به سیستان دستور داد تعداد تفنگچیان را تا معادل دو برابر نفرات مسلح افغانی افزایش دهند.

این عمل موجب شکایت دولت افغانستان به‌وزارت امور خارجه

ایران شد. وزارت امور خارجه از امیر توضیح خواست و امیر سوابق امر و علل اقدام خود را باستحضار وزارت امور خارجه رسانید که عیناً به کابل منعکس گردید. افغانها قانع نشدند و چکاب را جزو خاك خود دانستند و هر نوع مداخله تفنگچیان ایرانی را مخالف استقلال خود تعبیر کردند و بر تعداد نفرات اعزامی خود افزودند که البته امیر هم رویه خود را تعقیب کرد و بهمان نسبت دو برابر نفرات مسلح جدیدی را از سیستان به محل اعزام داشت.

مکاتبات بین دولتین و بین وزارت امور خارجه و امیر بدرازا کشید که البته اعلیحضرت فقید هم از جریان بی‌اطلاع نبودند و نزدیك بود که بحث چکاب ماجرائی بین قوای محلی و حتی دولتین ایران و افغانستان بوجود آورد. اما از آنجائیکه سیاست و نظر شاهنشاه فقید در جهت تأمین آرامش و آسایش عمومی مخصوصاً در سرحدات ایران بود مرحوم امیر را احضار فرمود و پس از بحث مفصل به او دستور داد که ارزش چکاب چه از لحاظ سوق‌الجیشی و چه از نظر داشتن مراتع برای احشام بدان پایه نیست که همسایه ایران یعنی افغانستان ناراضی باشد و در روابط دولتین ایجاد سوء تفاهم کند و به امیر دستور داد که اگر افغانها حاضر شوند چکاب و تأسیسات آنجا را خریداری نمایند به افغانستان واگذار شود.

بدیهی است که امیر در اجرای دستور شاهنشاه فقید لحظه‌ای تردید نداشت و اگر در کار حفظ آن آنهمه مراقبت مینمود بیشتر به‌لحاظ حفظ گوشه‌ای‌ولو اندك ازخاك‌ایران‌بود نه‌حفظ‌اموال‌شخصی. امیر منتظر نشست تا اگر دولت افغان پیشنهاد خرید آنرا داد اقدام کند و وقتی این پیشنهاد از طریق وزارت امور خارجه به امیر رسید به‌خود وزارت خارجه اختیار تام داد تا در فروش چکاب به افغانستان اقدام کنند و اینکار انجام و بحث چکاب منتفی شد.

سفر شیراز: مأموریت استانداری فارس

مرحوم امیر وقتی در تهران مقیم شد از هر نوع کار و مأموریتی گریزان بود جز اراده و امر شاهنشاه فقید که برای وی لازم‌الرعایه و واجب‌الاطاعه بود هیچ موجب دیگری نمیتوانست اقامت ساده او را در تهران و حشر و نشرش را با رفقای عزیزالوجودی «چون مرحوم‌فروغی، مرحوم فرزین، مرحوم ادیب‌السلطنه سمیعی، مرحوم دکتر غنی و آقای کلنل علی‌نقی وزیری» برهم زند.

جمعه شب‌ها گروه نامبرده به اضافه مرحوم امیر و نگارندهٔ این مجموعه در باغ مرحوم فرزین گردهم جمع میشدند. از مشروب و مأکولی که صاحب‌خانه با دقت و بدست خود تهیه دیده بود صرف میکردند و با بحث‌های ادبی خود را مشغول میداشتند و قبل از پایان مجلس پنجه توانای کلنل صفای مجلس را تکمیل و ختم آنرا اعلام میکرد. هفته‌ای یك شب هم همین جلسه در خانه امیر که متوالیاً باغ تدین و باغ فرمانفرما در تجریش بود تشکیل میبافت.

در شیراز و فارس جریانات نامطلوبی ذهن دقیق شاهنشاه فقید را ناراحت ساخته بود. مرحوم دولتشاهی «ابوالفتح‌میرزا» از استانداری منفصل و مرحوم جم مأمور مطالعه و انتخاب و معرفی استانداری رئوف و بیطرف و مردم‌دار گردید تا بزعم دولت گذشته جبران شود. نتیجه مطالعات جم به مرحوم امیر ختم میشود و وی را حضور شاهنشاه معرفی مینماید اعلیحضرت فقید میفرمایند «با او مذاکره کنید، مجبورش نسازید، البته اگر قبول کرد و حاضر شد

بسیار خوب است» ابلاغ این عبارت ملوکانه برای امیر تولید محظور کرد بخصوص که خود مرحوم جم نیز اظهار عقیده کرد «صلاح است قبول کنید و بروید.» خلاصه امیر زندگی آرام و بی‌سروصدای تهران را بهم زد و بسمت استاندار عازم شیراز و فارس شد. لدی‌الورود در اطاق استانداری تخت‌خواب سفری را باز کرد و همانجا را تا یافت شدن خانه مناسبی محل اقامت قرار داد. از قبول هر نوع دعوت و حشر و نشری با گروه و دسته بخصوصی خودداری ورزید تا کسی نتواند بر او ایرادی وارد آورد. نه تمایل به قشقائیها نشان داد و نه با قوامیها با همه سابقه دوستی با مرحوم قوام‌الملك زائد بر حدود عادی بیطرفی نزدیك شد و نزدیکی نشان داد.

حکومت یکساله مرحوم امیر «۱۷ـ۱۳۱۶» در فارس برای اهالی آنجا که از سابقین عدم رضایت‌های فراوان داشتند خاطرات شیرین باقی گذارده است. آنچه مخصوصاً بیشتر جلب توجه شیرازیها را کرده بود بیغرضی، وارسته‌گی و بی‌طمعی مرحوم امیر بوده است.

اگر با معمرین فارس تماس بگیرید از شیوه سلوك امیر با علمای محل و رعایت احترام آنها و همچنین رعایت‌های خاص او در مورد طوایف و عشایر فارس که از مراکز حساس شمرده میشد خاطرات شیرین و آموزنده‌ای نقل خواهند کرد. در این زمینه بیان مطلب اگر برعهده یکی‌دونفر مطلع به‌اوضاع فارس واگذار شود سنجیده‌تر خواهد بود.

خوشتر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران

بهمین جهت از آقای علی‌اصغر حکمت که خود از شخصیتهای فارس و در آن زمان وزیر فرهنگ بوده‌اند تقاضا شد استنباطات خودشان و همشهریانشان را از مأموریت یکساله مرحوم امیر در فارس در این اوراق پراکنده منعکس سازند. همچنین از آقای حسنعلی حکمت (حشمت‌الممالك) این تقاضا بعمل آمد که در جای خود خواهد آمد.

بهرحال امیر در شیراز بیش از یکسال توقف نکرد، نمیتوان گفت زیادی کار او را خسته کرد زیرا کار استانداری با شیوه‌ای که امیر در کار داشت و رفتاریکه مخصوصاً با مأمورین زیردست خویش

معمول میداشت نمیتوانست او را خسته کند. هر کدام وظیفه خود را بموقع انجام میدادند و اطمینان داشتند رئیس آنها هوس و طمع ندارد. بنابراین آنها هم بدون دلواپسی و هوس و طمع دنبال کار بودند. مأمورین سایر ادارات دولتی با سابقه و شخصیتی که امیر داشت مخصوصاً توجه شاهنشاه فقید به او دست از پا خطا نمیکردند. مرکز قدرت در آن زمان سازمان ارتش محل بود و روش امیر مرحوم سرلشکر عمیدی را فریفته خود ساخته بود بطوریکه در کارهای مربوط به خود نیز از امیر مشورت میخواست.

خلاصه در دوران حکومت امیر اوضاع بحال عادی برگشت و بحث تعدی و تجاوز بکلی منتفی شد. خطه فارس نفس راحتی میکشید که یکدفعه چشم امیر بنای ناراحتی را گذارد. شرحی بدفتر مخصوص نوشت و ماجرای چشم و عدم توانائی را برای رسیدگی کارها متذکر شد و خواهش کرد بعرض شاهنشاه برسانند. جواب‌داده شد «با آنکه از شما کمال رضایت حاصل است چنانچه از لحاظ چشم ناراحت هستید میتوانید اداره امور را به معاون خود تحویل داده تهران بیائید».

بدون آنکه وزارت کشور اطلاعی داشته باشد سروکله امیر چند روز بعد در وزارت کشور پیدا شد. مرحوم ابوالقاسم فروهر وزیر کشور از دیدن امیر تعجب کرد که چطور بدون خبر و کسب اجازه بطهران آمده است.

«امیر جواب داد از مقامیکه باید اجازه بگیرم اجازه گرفته‌ام اینك بوزارت کشور آمده‌ام تا به اطلاع برسانم که استاندار دیگری برای فارس انتخاب کنید.»

وزارت پست و تلگراف

پس از مراجعت از شیراز بیکاری امیر زیادطول نکشیدکه نخست‌وزیر وقت «مرحوم جم» امیر را احضار کرد و بدو ابلاغ نمود که وضع شهرداری تهران بسیار مغشوش و صحبت از سوء جریان و سوء استفاده‌هائی است، شاهنشاه مقرر فرموده‌اند از شما استعلام کنم که اگر حاضر و مایل باشید شهردار تهران شوید و به این وضع آشفته سر و صورتی بدهید.

قبل از آنکه جواب امیر را بیان کنیم لازم است به این نکته اشاره شود که در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر این نحوه ارجاع مأموریت بی‌نظیر و بی‌سابقه بود. از او امر و از دیگران اطاعت بود و استعلام اینکه «آیا حاضر و مایل هستید» نشانه کمال لطف و مرحمت شاهنشاه فقید نسبت به امیر بود. بهرحال جواب امیر این بود که:

«هنوز چشم چاکر شفا نیافته و از طرفی شهرداری تهران دریای بیکرانی است که چشم علیل من توانائی آنرا ندارد که کرانه‌های آنرا دید بزند استدعا میشود از این مأموریت معافم فرمایند.»

این استدعا پذیرفته شد و چند صباحی امیر مشغول معالجه چشم و استراحت بود که مجدداً نخست‌وزیر وی را احضار کرد و عنایت و عطوفت شاهنشاه فقید را با این عبارت:

«امیر را بیکار نگذارید ولی کار مشکلی برای او در نظر نگیرید.»

به او ابلاغ کرد. نخست‌وزیر اضافه نمود که من وزارت پست و تلگراف را برای شما در نظر گرفته‌ام که انجام وظیفه در آن نسبت به سایر وزارت‌خانه‌ها آسان‌تر است وچون قبلا دعوت به‌کارشهرداری را رد کرده‌اید صلاح نیست این یکی را هم رد نمائید.

امیر به مصلحت‌اندیشی نخست‌وزیر تسلیم شد و برای معرفی بحضور همایونی آماده گردید.

مأموریت امیر در وزارت پست و تلگراف طولانی بود و تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت. برای صاحب‌منصبان وزارت پست و تلگراف این انتخاب بی‌سابقه و غیرمنتظره بود. آنها تغییرات در پست وزارتی را محدود به اشخاص معینی که همه مقیم تهران بودند میدانستند و تصور نمیکردند شخصی مانند مرحوم امیر مأمور این خدمت شود. بیش از همه مرحوم محمد حکیمی معاون آن وزارت‌خانه نگران و باصطلاح دستپاچه شد و در پست خود و سایر رؤسا تغییراتی را تصور میکرد بهمین‌مناسبت مرحوم فرزین را که باطرفین دوست بود واسطه قرار داد و باستحضار امیر رساند که «دست امیر باز است و هر تغییری را لازم بدانندهمه اطاعت داریم حتی پست خودمن، اگر دیگری را در نظر گرفته باشند بکار دیگری مشغول خواهم شد» امیر جواب داد «مادامیکه من متصدی وزارت پست و تلگراف باشم قصد هیچگونه تغییر و تبدیلی را ندارم. اگر مأمورین فعلی خوب هستند با آنها کار کردن کمال مطلوب من خواهد بود ولی چنانچه خدای‌نکرده بین آنها فردی ناصالح وجود داشته باشد هنر من باید این باشد که آن فرد ناصالح را صالح و مفید سازم نه اینکه روی هوی و هوس جمعی را بردارم و گروهی را بجای آنها بنشانم. آقای حکیمی معاون من خواهد بود اگر نیت همکاری با من را داشته باشد پست و مقام ایشان محفوظ است.»

با این طرز تفکر و این نیت امیر در رأس وزارت پست و تلگراف قرار گرفت و تا پایان دوره سلطنت شاهنشاه فقید همچنان در این مقام باقی بود.

پس از آنکه شاهنشاه فقید از سلطنت استعفا دادند امیر که در جریان استعفا بود از مرحوم فروغی نخست‌وزیر آن زمان استدعا کرد در کابینه جدید که بحضور شاهنشاه و مجلس معرفی مینماید

او را از کار معاف دارند.

بهرحال خلق و خوی امیر در وزارت پست و تلگراف پس از چندی اثر خود را بخشید.

صاحب‌منصبان پست و تلگراف وزیری را در رأس کارهای خود دیدند که تصور آنرا نداشتند تحصیل کرده‌های فرنگ که نمونه آنها دکتر داریوش متصدی قسمت بی‌سیم بود و تحصیل کرده‌های داخلی که در رأس آنها مرحوم اسماعیل نجومی و مرحوم پاکدامن و مرحوم معزی بودند، امیر را مانند پدر میدانستند و هر یك با علاقمندی وظیفه و کار خود را تعقیب داشتند.

در این موقع جنگ بین‌المللی دوم با کمال شدت ادامه داشت و در هر سری شوری و در هر فردی طرز تفکری وجود داشت، گروهی طرفدار آلمان و متحدین و جمعی طرفدار انگلیس و فرانسه و متفقین بودند. امیر شاید شخصاً به محور یا لااقل در حد تعدیل نفوذ اجانب در ایران بدبین نبود بخصوص که خاطرات تلخی از جنگ بین‌المللی اول و رفتار کلنل پریدکس برای او باقی مانده بود، معهذا هیچوقت شیوهٔ بیطرفی را که شاهنشاه فقید مقرر داشته بود از نظر دور نمی‌داشت. هم با گروه دکتر داریوش که تحصیل کرده آلمان بود و همسر آلمانی داشت همکاری نزدیك میکرد و هم نسبت به مرحوم نجومی و ایادی طرف دیگر وظیفه و سرپرستی بیطرفانه خود را رعایت میکرد و سعی او آن بود که از وجود همه در پیشرفت کار وزارت پست و تلگراف استفاده کند. در آن زمان قهراً وزارت پست و تلگراف چه از نظر خارج و چه از لحاظ داخلی وظیفه حساس و دشواری داشت. تمام اخبار و راپرتهای مهم باید از نظر شاهنشاه فقید میگذشت و یك لحظه تأخیر در این وظیفه از دید شاهنشاه فقید که بی‌نهایت مراقب امور بود مسئولیت شدید ایجاد میکرد.

امیر در مدت سه سال مأموریت پست و تلگراف خوشبختانه بهیچگونه مورد عتاب و شماتت شاهنشاه قرار نگرفت چه چنان بموقع وظایف خودرا انجام میداد وخاطرشاهنشاه را از جریان امورمستحضر میداشت که جائی برای تکدر خاطر شاهانه باقی نمی‌ماند.

فقط یکمرتبه شاهنشاه فقید بر امیر ایراد گرفت و آن موقعی

بود که بجای عنوان «تماشاخانه» کلمه «اپرا» را استعمال کرده بود. لغت‌های جدید پشت سرهم از طریق وزارت جنگ به جدیت و سعی مرحوم بهروز رایج میگردید از جمله کلمه تماشاخانه بجای اپرا در نظر گرفته شده بود و علاقه و تمایل شاهنشاه فقید در این بود که لغات فارسی جای لغات بیگانه را بگیرد و لغات بیگانه منسوخ شود. وقتی شاهنشاه فقید از پیشرفت ساختمان تماشاخه از امیر توضیح خواست او طبق معمول خودش از جایش در جلسه هیئت دولت بلند شد وگزارش ساختمان اپرا رابعرض رسانید. شاهنشاه فقید بصورت تعرض فرمود «چرا لغات جدید را استعمال نمیکنی و تماشاخانه نمیگوئی» که البته امیر فوق‌العاده ناراحت شد. در خاتمه همان جلسه هیئت دولت شاهنشاه فقید به بهانه تکرار ولی درواقع به قصد ابراز لطف و مرحمت نسبت به امیر با بیانی محبت‌آمیز فرمود «واژه‌های جدید را باید همه حفظ کنید و در مکاتبات و محاورات بکار برید.»

امیر در وزارت پست و تلگراف مثل بعضی از وزرا در خط تظاهر نبود مگر در حدی که شاهنشاه فقید منظور نظر داشت و زائد بر آن را خودخواهی و هوس شخصی وزرا میدانست معهذا در دوره وزارتش دو کار حساس و برجسته انجام گرفت؛ یکی تعویض برنامه درسی و ترقی دادن سطح کلاسهای عالی پست و تلگراف در حدیکه بصورت یك دانشکده درآمد و فارغ‌التحصیلان آن لیسانسیه شناخته شدندکه البته این توجه از منش فرهنگ‌دوستی او سرچشمه میگرفت. اقدام دیگر تکمیل ساختمان و افتتاح بی‌سیم جدید پهلوی بود که یکی از پدیده‌های لازم و ضروری آن زمان مخصوصاً بعلت جنگ بین‌المللی بود.

کلاسهای عالی پست و تلگراف که دوره آن دو سال بود عده زیادی تحصیل کرده برای وزارت پست و تلگراف تربیت کرد که در حال حاضر دارای مشاغل و مناصب شایسته چه در همان وزارت و چه در سایر وزارت‌خانه‌ها هستند.

بی‌سیم پهلوی البته قبلا پی‌ریزی آن شده بود اما بصورتی که با ماشین‌ها و دستگاههای جدید مجهز و رادیو ایران را بوجود آورد که در فواصل معین اخبار را بسمع شنوندگان برساند «سازمان مجهز

۱ـ محل اپرا در خیابان فردوسی بود که فعلا بانك رهنی در آنجا ساخته شده است.

رادیو ایران مکمل همان سازمان است» در دوران وزارت امیر و سرپرستی دکتر داریوش تکمیل شد و بکار افتاد.

بهرحال هم زمان دوره وزارت امیر در پست و تلگراف هر روز وضع جنگ جهانی وخیم‌تر میشد. تدریجاً روسیه هم بر اثر حمله ناگهانی آلمان در عداد متفقین قرار گرفت و چندی نپائید که امریکا نیز حمله ژاپن را به پرل‌هاربر وسیله اعلام جنگ به متحدین یا دول محور «آلمان و ژاپن و ایتالیا» قرار داد. خلاصه هنگامه عظیمی برپا شد و دنیا به دو صف تقسیم گردید. پیشرفتهای سریع آلمان در فرانسه، بالکان، افریقا و شوروی چشم‌گیر بود و همه را به رعب و هراس انداخته بود.

بحث در این باب از مقوله شرح حال امیر خارج است و فقط بحکم اقتضاء اشاره‌ای ضرورت داشت چه وضع جنگ و ضرورت ارسال اسلحه و مهمات به روسیه شوروی برای مقابله با آلمان توجه متفقین را بسوی ایران جلب کرده بود و استفاده از خطوط ارتباطی بین جنوب و شمال کشور ما در نظر آنها امری واجب و حیاتی تلقی میگردید.

متفقین شروع به بهانه‌جوئی نسبت به ایران و سیاست دولت ایران کردند، آنها ایران را متهم میکردند که به ستون پنجم آلمان میدان داده و از حال بیطرفی خارج شده است. هر چه دولت جواب رد میداد طبعاً طبیعت بهانه‌جوی آنها را که هدفی دیگر داشتند قانع نمیکرد و مرتب اعتراضات خود را به ایران تسلیم مینمودند و تسلیم نازیهای مقیم ایران را خواستار میشدند. سرانجام نقشه باطنی و اصلی آنها فاش شد و سحرگاه روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ از شمال و جنوب و مغرب به کشور بیطرف ایران حمله کردند. شاهنشاه فقید در وضع و محظور شدیدی قرار گرفت. نه مقابله با حملات برق‌آسای متفقین در شمال و جنوب و مغرب صلاح بود و نه سکوت. توسل و دادخواهی از روزولت رئیس جمهور امریکا هم بی‌نتیجه ماند.

متفقین جنوب و شمال و مغرب ایران را تسخیر و اشغال‌کردند و روسها تا قزوین پیش آمدند و دائماً رادیوهای آنها تهدید میکرد که پیشروی روسها تا تهران ادامه خواهد یافت.

این چنین وضعی برای شاهنشاه فقید با آنهمه وطن‌پرستی

غیرقابل تحمل بود، نه سابقه خوشی با کمونیستها داشت و نه تعصب و غیرت وطنی او اجازه میداد که ساکت بنشیند، بالاخره در صدد مشورت با بعضی از وزراء و زعمای قو[illegible]ن.

از جمله کسانی را که بمشورت خصوصی خود دعوت فرمود مرحوم امیر و مرحوم قوام‌الملك شیرازی بود. امیر در جواب شاهنشاه فقید که استعلام فرمود:

«با این اوضاع و احوال تکلیف چیست»

بعرض رسانید:

«در این جریان با استنباطی که از رادیوهای خارجی دارم، متفقین سر سازش با اعلیحضرت ندارند، چنانچه سلطنت والاحضرت ولایتعهد تسجیل و تأمین گردد شاید صلاح در این باشد که اعلیحضرت بنفع والاحضرت همایون استعفا بفرمایند.»

ضمناً در خلال این تبادل نظرها آقای دکتر سجادی و مرحوم آهی و مرحوم سهیلی نظر میدهند که شاهنشاه زمام امور را به مرحوم فروغی واگذار فرمایند تا با متفقین مذاکره شود.

این نظر رعایت گردید و حقاً مرحوم فروغی در آن موقعیت حساس بنحو شایسته‌ای که ناشی از درایت و حسن تشخیص او بود متفقین را برای توافق و تأمین استقلال ایران تحت سلطنت والاحضرت همایون ولایتعهد «شاهنشاه آریامهر» آماده ساخت.

برای شاهنشاه فقید اگرچه ترك وطن بسیار دشوار بود ولی به امید اینکه استعفا و ترك وطن بنفع ایران و شاهنشاه محمدرضا شاه باشد بالاخره از سلطنت صرف‌نظر و تهران را به قصد بندرعباس و رفتن به هندوستان ترك فرمود.

عزیمت شاهنشاه فقید ازتهران انقلاب و بحران‌جدید وشدیدی در طبقات مختلف مردم بوجود آورد. درتهران‌گروه زیادی از بزرگان قوم از ترس اینکه روسها پس از ورود به تهران تصفیه حساب‌کنند تهران را به قصد مناطق جنوب ترك کردند.

مرحوم تدین و مرحوم کاشف شبانه بمنزل امیر آمدند که وی را برای خروج از تهران آماده سازند ولی غرور ملی و تعصب وطن‌پرستی امیر اجازه نمیداد که محل خدمت خود را ترك کند و از تهران خارج شود، حتی آنها را ملامت و توبیخ کرد که چرا به همچو

صرافتی افتاده‌اند؟!

مرحوم تدین امیر را تخویف کرد که اگر روسها وارد تهران شوند معلوم نیست با ما و شما سر سازش داشته باشند و چه رفتاری خواهند کرد.

امیر جواب داد:

«منهم خیال سازش با روسها و دیگران را ندارم ولی از تهران هم فرار نمیکنم، بر فرض وضع وخیم شد وگرفت وگیری درکار بود، من و منصف (آقای منصف با مرحوم امیر همخانه بود) پاشنه گیوه را میکشیم و بکوه میزنیم و در دامنه‌های البرز انقدر صبر میکنیم تا اوضاع عادی گردد.»

بهرحال امیر در تهران ماند ولی از مرحوم فروغی خواست که او را برای تشکیل دولت جدید در نظر نگیرند و آن مرحوم هم با دید وسیع و نظر بلندی که داشت عمل امیر را صلاح و صحیح تشخیص داد و وزیر پست و تلگراف دیگری «مرحوم سیاح» را معرفی کرد.

در همین زمان و همین موقعیت بود که سالنهای تهران از عکس اعلیحضرت فقید خالی شد و سرپیشخدمت امیر هم به تبعیت از آنچه دیگران کرده بودند ضمن تنظیف سالن پذیرائی امیر دستور جمع‌آوری عکسهای رضاشاه کبیر را داد. وقتی امیر وارد سالن شد و عکس اعلیحضرت فقید را (که در آن زمان از سلطنت مستعفی و راهی جزیره موریس بودند) در جای خود ندید بسیار خشمگین و متغیر شد بطوریکه گوئی بزرگترین ناسزاها را شنیده است. سرپیشخدمت را احضار و ملامت کرد و دستور داد فوراً عکسها را بجای خود برگردانند و نصب کنند. ضمناً تذکر داد که بهمه بستگان و کارکنان من اطلاع دهید که جز این کاری نکنند. در همین موقع بود که جمله‌ای را که بعدها مرحوم یدالله دهستانی در مجلس شورای ملی تکرار کرد ادا نمود:

«روزی خواهد آمد که چراغ بردارید و دنبال رضاشاه بگردید»

این نمونه و تجلی وفاداری امیر نسبت به مقام سلطنت و رضاشاه کبیر بود که انصافاً شاهنشاه فقید هم کمال مرحمت را در همه احوال درباره او مبذول میداشت.

امیر نسبت به مقام سلطنت بقدری خاضع و خاشع بود که وقتی شاهنشاه آریامهر به مشهد تشریف‌فرما شدند و امیر از بیرجند تا نیشابور به استقبال مقدم شاهانه شتافت در موقع شرفیابی دید که یکی از رجال با عصا به حضور شاهنشاه تشرف حاصل کرده است. چنان این جریان روح او را متألم و متأثر ساخت که وقتی به بیرجند مراجعت کرد به اولاد و نزدیکان خود مکرر میگفت:

«دیگر هیچ میل ندارم دربار را به این وضع به‌بینم. چرا در زمان رضاشاه کسی با عصا شرفیاب نمیشد. اگر آن شخص مریض است در خانه بخوابد و الا بدون عصا حضور شاه برسد.»

در هر حال با وقوع حادثه سوم شهریور و تشکیل کابینه مرحوم فروغی امیر از مقام وزارت کنار رفت و چندی بعد با کسب اجازه از حضور شاهنشاه آریامهر به بیرجند مراجعت نمود تا بقول خودش بکار رعیتی بپردازد.

قسمت پنجم

- از شهریور تا وفات
- پس از درگذشت

از شهریور تا وفات

اشغال کشور بوسیله قوای بیگانه، آنهم به بهانه‌های غیر معقول و غیر منطقی و ایرادات ناوارد در فکر و روح مرحوم امیر که خود عضو دولت و در رأس وزارت پست و تلگراف قرار داشت اثر تکان‌دهنده شدیدی بخشید و ملال‌خاطر فوق‌العاده‌ای بوجود آورد بطوریکه دیگر نتوانست خود را برای ادامه خدمت حاضر سازد. بهمین جهت و تا حدی هم بواسطه کسالت ناشی از چند سال کار مداوم در استانداری فارس و وزارت پست و تلگراف. از پیشگاه شاهنشاه آریامهر استدعا کرد از افتخار ادامه خدمت در کابینه دوم مرحوم فروعی (کابینه دوم بعد از شهریور ۱۳۲۰) معاف باشد. استدعا پذیرفته شد و امیر به خانه‌نشینی و حشر و نشر با رفقای صمیمی پرداخت.

چند ماه بدینصورت گذشت، از بدی امر خواربار و ناراحتی اهالی قاینات اخبار نامطلوب و تکان‌دهنده‌ای به امیر میرسید. بعلاوه حب مسقط‌الرأس و دیدار خانواده جمعاً موجب شد که امیر به بیرجند برگردد و بقول خودش به رعیتی بپردازد و در غم و ناراحتی خواهران و برادران قاینی شریك باشد. پس از کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه از طریق مشهد به بیرجند مراجعت نمود. در ورود به بیرجند و ضمن استقبالی که در چند فرسخی از وی بعمل آمد مواجه با منظره‌ای شد که تصور آن قبلا برایش بسیار مشکل و غیر قابل قبول بود.

سیدی که جزو استقبال‌کنندگان بود چند عدد از نانهای نانوائیهای آن روز بیرجند را که بنا برمشهور مخلوطی از گندم ـ جو و خاکاره بود به امیر ارائه داد و با بیان بسیار مهیجی به امیر خطاب کرد:

«سرکار امیر در غیاب شما نمیتوانم بگویم به ما چه گذشته و چه‌چیزهائی به‌خورد ما داده شده است. این نمونه نانی است که به ما میدهند، قوای خارجی و داخلی با ما رفتاری دارند که قابل بیان نیست. حال که بسلامت تشریف آورده‌اید بزودی برخودتان معلوم خواهد گردید انتظار داریم همیشه حافظ و حارس ما باشید.»

این بیان و مخصوصاً منظره بسیار زننده نانهای ارائه شده در امیر مؤثر واقع میگردد که از همانجا بمرحوم محمدرضا سپهری پیشکارش دستور میدهد بکلیه املاك من اعم از شخصی و وقفی دستور دهید بعد از وضع بذر آنچه موجودی اعم از گندم و جو و گاورس (ارزن) دارند به بیرجند حمل کنند. امیر به بیرجند وارد میشود، پس از دید و بازدیدهای اولیه بلافاصله نظارت بر امر خواروبار را عهده‌دار میگردد و مقامات دولتی اعم ازخراسان و تهران را بوخامت امر متوجه میسازد.

مقامات دولتی (چه در خراسان و چه در تهران) برای گفتار امیر ارزش بسیار قائل بودند در حد امکان و توانائی از مشهد و تهران و زابل به خواروبار بیرجند وقاینات کمك میشود بزودی سرپرستی امیر آثار خوب خود را در امر خواروبار قاینات نمایان ساخت.

البته نباید فراموش شود که از زمان جنگ بین‌المللی دوم آنهم شدیدترین دوران آن که روسیه در مقابل فشار آلمان هیتلری داشت بزانو درمی‌آمد بحث میشود. متفقین تمام هم خود را به روسیه معطوف داشته بودند، نیازهای آن کشور را اعم از اسلحه و خواروبار برسایر موارد ترجیح‌میدادند، معهذا شخصیت‌امیر وحسن‌سلوك او در گذشته و حال نسبت به خارجیها، آنان‌را ملزم میداشت‌که توصیه‌های امیر را رعایت کنند و از حوزه قاینات کمتر خواروبار خارج کنند حتی عنداللزوم تعدادی از وسائط نقلیه‌ای را که برای حمل مهمات بروسیه تخصیص یافته بود برای حمل خواروبار به بیرجند و قاینات

در اختیار امیر قرار دهند.

خوشبختانه در رأس وزارت خواروبار که تازه تشکیل شده بود به توالی وزرائی قرار گرفتند که همه برای مرحوم امیر احترام زیاد قائل بودند، چه‌مرحوم تدین وچه‌مرحوم فرخ، مرحوم‌سلمان اسدی معاون آن‌وزارت‌خانه‌که‌جای‌خود داشت حتی مستر شریدن امریکائی مستشار خواروبار نیز ازتوجه به‌احترام‌امیر و رعایت‌نظرات‌او غفلت نداشت این نکته در مکاتبه‌ای که بین مرحوم امیر و مستر شریدان مبادله شد کاملا نمایان است که برای تأیید مطلب فوق قسمتی از نامه مستر شریدان و جواب امیر را در اینجا نقل میکنیم.

قسمتی از نامه مستر شریدان به مرحوم امیر:

محترماً معروض میدارد؛ باوجود اینکه سعادت ملاقات جنابعالی برای اینجانب حاصل نشده است ولی از آنچه که در خارج درباره شخصیت مفید و مؤثر جنابعالی شنیده‌ام و عملا هم از راه دور براینجانب ثابت شده است خودم را مکلف میدانم که احساسات دوستانه ولی خیلی صمیمانه‌ام را به جنابعالی تقدیم نمایم.

ازاینکه وضع خواروبار بیرجند درسال‌گذشته‌که سال بسیار ناگواری برای تمام مملکت بود تحت سرپرستی مخصوص جنابعالی به خوبی برگذار شد بی‌اندازه موجب خوشوقتی است و ادامه این سرپرستی جنابعالی برای امسال (۱۳۲۲) هم وزارت خواروبار را مطمئن میسازد هم بمردم محل اطمینان و قوت قلب می‌بخشد که زندگانی آنها بدون هیچگونه نگرانی به خوبی برگذار خواهد شد.

در خاتمه بانهایت صمیمیت بهترین احساسات دوستانه و حق‌شناسانه‌ام را از کمك‌های ذیقیمت جنابعالی که بمردم فرموده و میفرمائید و خواهید فرمود تقدیم میدارم.

مستشار وزارت خواروبار

قسمتی از نامه جوابیه مرحوم امیر بشرح زیر است:

جناب مستر شریدن مستشار محترم وزارت خواربار

نامه‌خصوصی‌جنابعالی‌توسط مستراسکرین ژنرال‌قونسول‌انگلیس‌زیارت از حسن ظن وتفقدیکه نسبت به بنده ابراز فرموده‌اید صمیمانه شکرگزاری مینمایم. هرچند شخصاً هنوز سعادت زیارت‌تان را پیدا نکرده‌ام ولی باور بفرمائید از روزیکه مستشاران محترم امریکائی برای کشور ایران انتخاب

و استخدام شده‌اند انتظار زیارت شما را داشته و دارم.
خیلی خوشوقت و سعادتمند خواهم بود که مسافرتی باین حدود فرموده از ملاقات جنابعالی مستفیض شوم.
در خاتمه احترامات و احساسات صمیمانه خود را تقدیم مینمایم.

محمدابراهیم علم

همینکه اقدامات امیر ورعایت‌های تهران درخصوص خواروبار به نتایج رضایت‌بخشی منتهی شد و خیال همه تا حدی از این بابت راحت گردید باز امیر به فکر بینوایان، فقرای سرگردان و ولگردان تنبل و بیکاره و بچه‌های یتیم و بی‌سرپرست افتاد. نوانخانه بیرجند که بخرج امیر و همت او از سابق بوجود آمده بود هنوز وجود داشت اما بوضعی محدود و نامطلوب.

تنگدستی و تاحدی کم‌وبیش آثار مجاعه‌ی قبل از مراجعت‌امیر، و هجوم فقیران متواری شده از بلوکات و اطفال بی‌سرپرست شهر بیرجند را بصورت اقامتگاه و اردوگاهی درآورده بود که منظره افراد پراکنده و مجتمع آنها برای هر صاحب‌دلی اعم از داخلی و خارجی آزاردهنده و وهن‌آور بود.

امیر بشیوه قبل از رفتن بطهران درصدد برآمد برای این گروه از مستمندان که خانه و لانه‌ای ندارند ممر درآمد ثابتی در نظر بگیرد و با کمك خود و سایر اشخاص خیر برای این گروه سروسامانی آسایش‌بخش و تا حدی مفید بوجود آورد. بهدایت امیر انجمن شهر و فرماندار وقت(مرحوم شریف) بسروقت نانواخانه‌های شهر میروند و از تفاوت قیمت گندم و نان مبلغ ناچیزی که جمع آن کافی بمنظور بود برضای خاطر از خبازها اعانه مستمر برقرار و دریافت میدارند فقرای سرگردان و مزاحم برحسب وضع مزاجی و سن‌وسال طبقه‌بندی شدند، کسانیکه ازکارافتاده وناتوان بنظر آمدند در محلی ازنوانخانه اسکان و مقید گردیدند از غذای ساده و لباس ارزانیکه تهیه میشود تغذیه و تن‌پوشی داشته باشند و از خروج و مزاحمت مردم، بعبارة اخری تکدی ممنوع باشند. گروهیکه بنیه کارکردن داشتند در پناهگاهی جمع‌آوری، روزها بکارهای متفرقه در شهر وحومه شهر

میپرداختند از اجر و مزدیکه دریافت میداشتند مبلغی بخود آنها تخصیص مییافت و بقیه عاید صندوق مؤسسه میشد. دسته سوم که بیشتر مورد توجه بودند اطفال یتیم و بی‌سرپرست بودند. برای آنها در محل دارالایتام تشکیلات منظمی بوجود آوردند در طی روز ساعاتی صرف تعلیم و آموزش آنها میشد که کورسوادی پیدا کنند بقیه ساعات برای تعلیم کارهای دستی و رشته‌های قالیبافی، نجاری و بافندگیهای ساده در نظر گرفته شد. تشکیلات فوق‌الذکر بصورت بسیار رضایت‌بخشی درآمد مخصوصاً قسمت اطفال نتایج نیکو داد. اداره امر گرچه ظاهراً تحت نظر شهرداری قرار داشت ولی عملا مدیریت آن برعهده مرحوم علیرضا علوی بود که در پیشبرد نیات مرحوم امیر جهد کافی و سعی وافی مجاناً مبذول میداشت.

بطوریکه در بیوگرافی مرحوم امیر اشاره شد همینکه وزارت معارف نظارت مطلقه خود را برمدارس کشور بسط داد در برنامه‌های تحصیلی تصرفاتی کرد از جمله تعلیمات دینی را تقلیل داد و آداب روزه و نماز را در مدارس غیرقابل توجه شناخت، مرحوم امیر که قویاً به اصول و فرائض مذهبی مقید بود و تا آن زمان در مدارسیکه تأسیس کرده بود بموازات برنامه‌های تحصیلی وزارت معارف اصول مزبور را رعایت میکرد از این بابت بسیار دلخور شد و مصمم گردید مدارس مزبور را که تعداد آنها به نه میرسید بوزارت معارف تحویل دهد و برای وجوهیکه صرف اداره مدارس میکرد مصرف مفید دیگری در نظر بگیرد. در این زمینه توجه او بیشتر به بیمارستان بود که شهرستان بیرجند فاقد آن بود.

در اینموقع که امیر مقیم بیرجند شده بود تصمیم‌گرفت موضوع بیمارستان را عملی سازد نقشه‌ای تهیه و ساختمان آن در اراضی کشمان در باغی بنام باغ صفا که متعلق بخود امیر بود شروع گردید.

مرحوم حاجی غلامرضا سیاح که در تردستی و یا بعبارت عامیانه شعبده‌بازی چیره‌دست بود و این اواخر بکارهای ساختمانی میپرداخت از مشهد به بیرجند آمد و مباشر امر ساختمان بیمارستان گردید. کارهای ساختمانی بیمارستان با نظارت مرتب هفتگی (بلکه هفته‌ای دومرتبه) امیر بخوبی پیشرفت میکرد.

متأسفانه با همه جدیتیکه بخرج داده شد در عمر امیر اینکار به

پایان نرسید و اجل زودرس نگذاشت که مرحوم امیر خاتمه کار مفید و ارزنده خود را به بیند و افتتاح آن را اعلام و عملی سازد و همانطور که قبلا اشاره شد تکمیل ساختمان و افتتاح بیمارستان بنام بیمارستان علم بدست خلف‌الصدق آنمرحوم آقای امیر اسداله علم انجام گرفت.

از آنجمله اموریکه مراجعت امیر به بیرجند بدان رونق بخشید کار لوله ولوله‌کشی شهر بیرجند بود. چون خود مبتکر آن بود علاقه‌مند بود روزبروز کاملتر گردد. در این زمینه دو اقدام مفید و اساسی کرد:

۱ـ یکی آنکه بقیه حق مالکین که هنوز بعضی مالکین از قنات علی‌آباد (که آب آن بشهر می‌آمد) داشتند بمؤسسه لوله واگذار شود خواه از طریق اهداء و وقف و خواه بصورت خرید. در همین موقع بود که احساس میشد بایستی شخصیت حقوقی مؤسسه لوله بیرجند که عملا وجود داشت بصورت قانونی درآید و براساس موازین قانونی به ثبت برسد. طرح آن در تهران باجدیت محمدعلی منصف نماینده قاینات تهیه و برای ثبت آماده گردید. متأسفانه فوت نابهنگام امیر مجال نداد که عملیات ثبت اساسنامه در حیات آنمرحوم انجام گردد.

۲ـ موضوع و یا اقدام دیگری که ناشی از دید وسیع و مال‌اندیشی خردمندانه امیر شناخته میشود کمبود آب قنات علی‌آباد بخصوص در سالهای کم بارندگی و بی‌نظمی کار لوله‌کشی از لحاظ فنی است.

امیر احساس میکرد مصرف‌آب رو به‌ازدیاد است، تمدن روزافزون مردم و علاقه بیشتر آنها به امر تنظیفات و شست‌وشو اقتضا میکرد که منابع بیشتری برای مؤسسه لوله در نظر گرفته شود دو راه را مورد توجه قرار داد، یکی خرید قنواتیکه در مجاورت علی‌آباد قرار داشت و امکان آن میرفت که آب آنها را با وسائل نسبتاً طبیعی بتوان به علی‌آباد رسانید که از آنجا بوسیله لوله به بیرجند برسد. طریق دیگر حفر چاه عمیق و تحصیل آب شیرین از اعماق زمین که تازه این فکر از امریکا و اروپا به ایران سرایت کرده بود.

در هردوراه اقداماتی‌شد، عده‌ای ازخبره‌های محلی برای مطالعه درباره قنوات مجاور علی‌آباد مأمور شدند تا وضع جغرافیائی و آب قنوات اسفیرود و فوداج را در نظر بگیرند. مطالعه طولانی مأمورین

به آنجا منتهی شد که وجود تپه ماهورهای نسبتاً مرتفع فی‌مابین علی‌آباد و دو دهکده فوق‌الذکر رسانیدن آب را بدون وسائل ماشینی غیرممکن میسازد و تهیه ماشین‌آلات لازم در آن زمان که جنگ و ضروریات جنگ همه چیز را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود بزودی و بسهولت محال مینمود بخصوص که ماشین‌آلات تکنیسین و کارکنان فنی لازم داشت که در آن روزگار ایران در داخله نایاب و دعوت آنها از خارج هم بواسطه جنگ غیرممکن بود، بدین جهات از این‌فکر امیر منصرف گردید و فکر و ذهن او متوجه حفر چاه عمیق گردید و این امر را برعهده نگارنده گذاشت.

اداره کل آبیاری تازه در تهران تشکیل یافته بود، عده‌ای مهندسین که اداره امور آن اداره را عهده‌دار بودند به حدی نبود که بتوانند یکی یا چند نفر را مأمور بیرجند سازند و بطور آزاد هم مؤسسات ویا متخصصینی وجود نداشتند که بتوان در تأمین نظر امیر از آنها استفاده کرد، بدین جهات تا امیر حیات داشت در این زمینه پیشرفتی حاصل نگردید ولی اصل مطلب فراموش نشد بخصوص پس از اعطاء عطیه شاهنشاه آریامهر به لوله‌کشی بیرجند توجه بموضوع شدیدتر شد ضمناً چون جنگ هم خاتمه یافته بود وکم‌وبیش حفر چاه عمیق در ایران معمول میگردید تعقیب‌جدی آقای امیر اسداله علم و فشار اینجانب بالاخره اداره کل آبیاری را وادار ساخت که تنها مهندس تحصیل‌کرده در امر ژئولوژی و آب‌یاری خود یعنی آقای مهندس اصفیاء را بمطالعه و بررسی حفر چاه عمیق در بیرجند مأمور سازد. آقای مهندس اصفیاء طی مسافرتهای متعددی وضع بیرجند و حتی کلیه قاینات را مورد مطالعه قرار داد، نتیجه این مطالعات دو امر شد یکی حفر چندچاه‌عمیق درجنوب‌شهر بیرجند ونتیجتاً افزایش آب آشامیدنی بحدکافی برمقدار آب لوله بیرجند که حوائج سکنه شهر را مرتفع ساخت. دیگری بوجود آمدن شرکت آب‌یاری قاینات برای فعالیت در جلگه نیم‌بلوك و توسعه امر زراعت تا بلکه کمبود حاجت خواروبار قاینات بدین طریق برطرف‌گردد. عملیات شرکت موفقیت‌آمیز بود، در ابتدا تعدادی در حدود هفده چاه عمیق حفر شد وآب‌کافی بدست آمد، زراعت در سطح وسیعی شروع شد. ماحصل گرچه بواسطه هزینه‌های ماشین آلات و سوخت گران بدست می‌آمد ولی به امر آذوقه

قاینات کمك بسزائی کرد.

یکی از گرفتاریهای دوسه ساله آخر حیات و توقف مرحوم امیر در بیرجند دفع ملخ بود. در آن سنوات دستجات زیادی ملخ از صحاری افریقا و یا عربستان سعودی بنواحی جنوبی ایران پر می‌کشیدند، صحاری وسیع و بدون سکنه جنوب را محل تخم‌ریزی قرار میدادند، بفاصله بیست روز نتیجه تخم‌ریزی بصورت پوره ملخ نمایان میشد و چون در آن نواحی سکنه‌ای نبود و اگر هم بود تشکیلاتی برای دفع ملخ وجود نداشت این پوره‌ملخ‌ها بزودی بصورت پران درمی‌آمدند و دسته‌جات عظیمی از آنها خیلی نقاط از جمله نواحی قاینات را مورد هجوم قرار میدادند، پس از خوردن آنچه از علف سبزه و برگ اشجار در مسیر آنها قرار میگرفت در دشت و دمن‌های قاینات مجدداً تخم‌ریزی میکردند چنانچه مردم و یا دستگاههای دولتی بموقع نمی‌جنبیدند (با وسائلی که در دسترس آنها بود از قبیل شخم‌زدن محل‌های تخم‌ریزی و یا چاله‌کندن جلو دسته‌های پوره‌ملخ که هنوز حال پریدن نداشتند و بالاخره سم‌پاشی در صورتیکه سم بموقع و بقدر کافی در اختیار قرار میگرفت)، ملخها پران میشدند و در اینصورت بهیچ صورتی دفع خطر و ضرر آنها مقدور نبود.

خلاصه در سالهای مورد بحث که بواسطه حوادث ناشی از جنگ مردم بقدر کافی در تنگنای کمی آذوقه بودند ملخ خوارگی هم برای آن نواحی مصیبتی شده بود. خوشبختانه امیر روشن‌ضمیر در آن ایام مقیم بیرجند بود و با ادراك بسیار نیرومند خویش از همان ابتدا درصدد دفاع و چاره‌جوئی برمی‌آمد و به تمام بخشهای قاینات دستور میداد اهالی دقیقاً دیده‌بانی کنندکه ملخ درکدام نقطه تخم‌ریزی میکند بلافاصله دستور میداد مالکین هر ناحیه و مردم و گماشتگان خودش دست‌جمعی بکوشند و به‌محال تخم‌ریزی شده هجوم برند، زمین را شیار کنند، حتی در نقاطیکه شیار امکان ندارد با بیل به کولش زمین بپردازند خلاصه سعی کنند نطفه ملخ قبل از زنده‌شدن از بین برود چنانچه بدینصورت کلیه تخم‌ها از بین نرفت و بصورت پوره‌ملخ زنده و به تحرك پرداختند در جلو صفوف پوره‌ملخها که دسته‌جمعی صبحها حرکت میکنند چاله‌های کم‌عمقی حفر کنند و آنها را به سوی چاله‌ها سوق دهند و دفن نمایند. این وسائل بسیار ابتدائی دفع ملخ است که

اهالی بدان‌سابقه داشتند ودعوت وامر امیر را بجان‌دل پذیرا میشدند، البته زحمات و کوشش اهالی گرچه بنفع خود آنها بود معهذا از ناحیه امیر بی‌اجر نمی‌ماند، مبالغی ازجیب او به‌کسانیکه دیده‌بانی‌میکردند و در دفع ملخ کوشا میشدند اجر و پاداش عطا میشد.

دستگاههای‌دولتی هم به‌اصرار وتأکید امیر ازکوشش بخصوص از طریق شیمیائی یعنی سم‌پاشی غفلت نمیکردند. از آنجائیکه عملیات دستگاههای دولتی تابع مقررات و اصول اداری است تا اثر تصمیمات و اقدامات آنها در محل نمایان میگردید غالباً وقت و فرصتهای مؤثر مدافعه فوت میگردید و ملخ بصورت پران درمی‌آمد، معهذا عملیات دولتی ومخصوصاً اعزام طیارات سم‌پاش‌را خواه از ناحیه دولت‌خودمان و خواه از ناحیه متفقین آنروز (روس و انگلیس) نبایستی از نظر دور داشت.

در زمینه هجوم و دفع ملخ در همان اوان مرحوم امیر نامه‌ای به نگارنده نوشته کـه در آن کیفیت و چگونگی عملیاتیکه از ناحیه هر کس انجام شده و هزینه‌هائیکه شخصاً در این باب متحمل گردیده است بخوبی منعکس است. عین نامه را در اینجا گراور میکنیم تا نمونه‌ای از رسم‌الخط و انشاء ساده مرحوم امیر نمایان و نکاتیکه در مسائل تربیتی و اطاعت از مقررات پیوسته در مد نظر امیر بوده است نشان داده شود.

از جمله موضوعاتیکه در این دوسال آخـر توقفش در بیرجند مورد کمال علاقه امیر بود توجه به اصلاح مدرسه معصومیه است کـه قبلا نیز در این زمینه بذل مساعی کرده و تاحدی با حسن استقبال و همت و همکاری مرحوم هادوی و مرحوم فاضل در ابتداءپیشرفتهائی نیز حاصل شد که شرح آن در مبحث معارفخواهی امیر تحت عنـوان (توجه و اصلاح مدرسه علوم دینیه) به اجمال بیان شده است.

عشق و علاقه فرهنگی که ازهمان ابتدای جوانی در ذات ومخیله امیر بود بخصوص پیوستگی این عشق و علاقه به تعصبات مذهبی وی باعث گردید که مجدداً به‌فکر اصلاح مدرسه قدیم معصومیه بیفتد و بزعم خودش از این‌راه مبلغین شایسته و تا حدی آشنا بعلوم جـدید تربیت کند.

در این زمان فرهنگ و اوقاف بیرجند رئیس شایستـه‌ای داشت

(گراور نامه)

۲۲/۵/۶

[illegible]

سعید بر (گندم و جو) صرف یا صدر - البته بعضی متفکر در تعمیر بحر بلخ بلخ را
لیکن ضرور قابل دانستن است با ترجمه مینه در مولکات بر حس و تصور نمی‌کند و شما از مقاله بزرگان
بمصرف دفع ملخ رجوع شده اند و از آنکه عموم مردم خوب بحرم گوش داده و مرا قصه کرده اند ضمن مرور
و از آنها شکر گزارم زیرا که خود بین خداوند همه در این کتاب نظر منظره محفوظ مانده - اما
چه ضرور خرج هیئت مرا فضای دفع ملخ شده بی اطلاع زیرا آنها دو کاغذ بود و بیشتر رفتن و آمدن
بی رابطه با اطلاع ام نکرده و بر بینهای مخرب و مفرد چند - بار فرود مطالعه ام در تصور اردو
(در صورت موجود کتاب قصه ای) آنها را دو بین مکان زیاد سم پاشی محفوظ آنها البته فرق دارد ولی چه ضرور
نمیدانم ؟ فقط آنچه ای و از تحقیق رئیس دفع ملخ شخصی رهبری با انضباطی لعه مطلوب هم نکرده وزیری
و وزارت کشاورزی را آوری کرده ام موضوع از آنچه حافظ قیمت دارد نیست .
آدم بر موضوع تعمیرات باغ - اگر آنها و ملاحظه جاب فیض اجرا در برگ کاری نامه فوق بحر در
نباشد یا بگفته : ای بخورسی کس در کارش - کاسه گر خنی تا بر کوزه گر
موضوع خارج طلب ها - البته میدانم فیض خرج دارد - اگر کسی بعضی ملوز از بقایای تنم
اگر قصه ملاک - اقربا و دوستان است یکماه تا همین روز کافیست میتوان بر گذشته حساب
و بابت زندگی روستایی قانعت کرد - اما موضوع بعد از دو فرد دیگر است خدا کمک بدهد

اگر بنظر رسد که بعضی از شعرا گوی سرداری را از میدان ربوده و پیش بهتر دست خود را بر آورده باشند
تا بهره بردن نتیجه آن بطلبی روشن تر خواهد شد مگر زمانی که ما بازی را بر خود اگر بهتر
نظر بیاید امیر خان سرحد که بدیهه اش نو فراهم رفت - نیز از خوشحال خان آمده منتشر شود
دارد باشد اگر کار او بیشتر بیشتر بود او لذت قرب و لمعه خانم بیشتر نام معروف
بعد از خوشحال از ابتدا خارج شگفته کلان قدری رفته شود بهر حال از ابتدا نظر
و تعمیم خوشحال آگاه باشد -

بعضی بلکه مالک سر در آمد اگر تا یک دکتر مطبعی در این زمان کوه بهر مالیت جا نگرد
و تا یک دکلام بتمام و معنوی تصریح فاحش و تشم نشود مالو خلیلی صاحب دارد
هر چه داریم خواهیم ولو و لعبه خان رفت برای اسانه شاهی او استقبال خواهیم کرد و کلاسی
تا یک دکلام و تا یک دکتر مطبعی نو خواهیم کند - اگر مالیت بعد از وضع معارف
ملک و نفس بطور علاقه وضع نمود چه بهتر است هر که بیشتر دارد مالیت هم بازدارد
تو قانون تنبه که همه دفتر و معرفت علیحده داشته شود - پیش از موقع هم مالیت
دهلک نیم شد هم دقتی تو اش شد -

راجع بروزنامه‌ها به آقای سپهبدی سپرده‌ام. از دفتر اعلام که به بعد از تعطیل بودجه آمده
و یکی روزنامه‌ها ترتیب تعطیل مرداد ماه توقیف شود. یعنی هم نمره‌های پیشین روزنامه‌ها
و از جای دیگر بلدی آمده معلوم نیست مانع قبل از اینکه تکلیف چیست. مثلاً روزنامه نوبهار
از ۱۴ به بعد به نمره سیم بعد هم توقیف شده یا اینکه اگر فردوسی نمره‌ها هم روزنامه‌ها
بر مهر شاهنشاهی را بگیرند.

راجع به موضوع آقای تولیت تابعی و آقای شعری بنظرم در باب از روزنامه‌های سرکار عرض کنم
فردوسی مرحوم و کمالت زاده در دو جلسه بعد از توصیه و اقدام نخواهم کرد. آقای شعری هم
سپهبدی محمد از عامه است تحقیق بفرمائید که سرکار عرض نمایم.

راجع به جلسه آقای وزیر کشاورزی که نماینده انجمن کشاورزی مرا تقاضا آمده اظهار نمایند
مبلغ وجه کامیون بیمه که در هر یک شش تا شش نفر بار آمده‌اند. آنها قولشان
از آمدن لایحه اظهار بی اطلاعی میکرد تا چه برسد به بیمه. ثانیاً اینها وقتی بیمه
که ملغی دفع شده و اگر باقی مانده بعد بر در آمده بعد. شاید بواسطه اینکه زورنامه‌ها
سم پاشی کردند اینها هم فرستاده‌اند. کامیون پاشی هم نه والله متعهد نمی‌شود که دولت
عرض کنم با درخواست کامیون در اول کار مرتب بکند. افتتاح شده همه از لایحه

(مرحوم سیدمحمد فرزان) که هم آشنا به تفکرات فرهنگی مرحوم امیر بود و هم شخصاً معتقد و ذیعلاقه بود که این مدرسه بصورتی که مطلوب امیر است درآید و از این راه خدمتی به معتقدات مذهبی مردم شده باشد.

اساس اندیشه و تفکرات امیر در زمینهٔ اصلاح مدرسه قدیم معصومیه از همان دوراندیشی و آینده‌نگری آن مرحوم ناشی میشد و امیر بوضوح میدید و میدانست که اقتضای زمانه مستلزم تحول و باصطلاح کنونی نوسازی در شیوهٔ ترویج و تبلیغ شعائر و مبانی دینی است و لازمهٔ هدایت و جلب نسل جوان بسوی افکار وآثار مذهبی این است که مبلغان و مروجان دینی و مذهبی در محیطی مناسب‌تر و با شیوه‌های مؤثرتر آموزش ببینند و تربیت شوند و بیش ازحد مرسوم و معمول با دانشهای نوین آشنائی یابند و از لحاظ دوره‌های آموزشی نیز نظم و انضباط بیشتری بر محیط مدرسه و در برنامه‌های تحصیلی حکمفرما باشد.

آنچه رسیدن به‌هدف را مشکل میساخت تفاوت نظری بود که بین دو آیت‌الله معاصر آن زمان وجود داشت (مرحوم آقاسید حسن تهامی و مرحوم حاجی شیخ محمدحسین آیتی).

ایجاد تفاهم و توافق بین این دو مقام علمی مذهبی تا بتوان به منویات مرحوم امیر جامه عمل پوشاند کار بسیار دشواری گردید. تمام تدابیر امیر و مذاکرات حضوری او بااین دومقام و همچنین کوششهای منصف نماینده قاینات نتیجه‌بخش نگردید.

تناقض بین نظرات این دو مقام برای مرحوم فرزان که برادر مرحوم تهامی بود محظورات شدیدتری بوجود آورده بود و با اینکه براساس فکر مرحوم امیر وباتوجه به برنامه‌ای که در سال ۱۳۰۱ برای مدرسه معصومیه یعنی مدرسه علوم دینیه تنظیم شده بود، برنامه جالبی برای کار جدید مدرسه مذکور آماده ساخت متأسفانه عدم توافق بین دومقام مذهبی انجام کار را معوق داشت و فرصت حاصل نشد که از آمادگی مرحوم امیر برای اهداء وپرداخت کسر بودجه مدرسه معصومیه استفاده گردد.

خلاصه پس از چندماه کوشش و تلاش مرحوم امیر دلسرد و از تعقیب امر انصراف حاصل کرد و وضع بهمان صورت سابق باقی ماند کمااینکه در حال حاضر نیز وضع سابق نباید تغییری یافته باشد.

مرحوم امیر درخلال فراغتهائیکه از گرفتاریهای فوق‌الذکر به دست می‌آورد علاوه بر حشر و آمیزش با روحانیون و سایر طبقات اعم از مأمورین دولتی و وجوه مردم شهر و اعانت مستمندان به امر زراعت و عمران دهات خود میپرداخت و به تربیت اشجار مخصوصاً پسته‌کاری که بدان سابقه طولانی داشت علاقه فراوان نشان میداد.

محفل خانوادگی خویش را چه در اکبریه که محل اقامتش بود و چه در دهات ملکی که غالباً خانواده را نیز همراه میبرد بسیار گرم و مشغول‌کننده ساخته بود. متأسفانه درخلال همین اشتغالات ومسافرتها گاهگاه احساس میکرد که مختصر نفس‌تنگی براو عارض میگردد که آن را بر بدی گوارش و یا خوابیدن زیر اشجار حمل میکرد.

از آنجائیکه همیشه از صحت مزاج برخوردار بود این عارضه را انقدر بی‌اهمیت میدانست که حتی از مذاکره و مشاوره باپزشکان محل خودداری میکرد و حتی اگر مختصر تورمی در پاها و یا شکم احساس میشد حمل براین میگردید که فراغ‌خاطر و گردشهای آزاد در مزارع و هوای سالم او را روبه‌چاقی سوق میدهد.

در اینموقع که قریب دوسال از تهران دورمانده بود بشوق و علاقه تشرف به حضور شاهنشاه آریامهر و تجدید عهد و دیداررفقای تهران از طریق زاهدان و کرمان و اصفهان عازم مرکز گردید. در زاهدان وکرمان که ارتفاع آن از بیرجند زیادتر بود نفس‌تنگی را بیشتر احساس کرد، حتی بصورتیکه مانع خواب شبانه او گردید، به تهران نرسیده بروی معلوم شد که مزاج او روبه چاقی نرفته بلکه‌این ورم است‌که عارض پاها شده وحتی به‌ناحیه شکم نیز سرایت کرده است و تنگی نفس هم ارتباطی به بدی گوارش ندارد چون طرزتغذیه او طوری نبود که احتمال بدی گوارش درکار باشد.

امیر باحال کسالت و تاحدی نگرانی خاطر به تهران رسید، خستگی و کوفتگی ناشی از مسافرت طولانی وی را بشدت علیل وپس از ورود بستری ساخت. معاینات و آزمایشهای پزشکان مخصوصاً مرحوم دکتر میر، مرحوم دکتر لقمان‌الدوله و مرحوم سرلشکر دکتر هدایت بدانجا منتهی شد که امیر از ناحیه قلب «شدیداً و جداً»مریض وباید هرچه زودتر در بیمارستانی بستری و مشغول معالجه گردد.

بنابه‌شرحی که تحت عنوان‌بیماری و فوت‌امیر خواهد آمد در

«بیمارستان رضا نور به معالجه پرداخت».

بیماری و فوت مرحوم امیر

مرحوم امیر همیشه از سلامت مزاج برخوردار بود، بخصوص با رعایتی که در خوراك و ورزش داشت این سلامتی بهتر و بیشتر تأمین میشد تنها بی‌احتیاطی و افراطی که در زندگی او وجود داشت و ناشی از خوی مهمانوازی و آداب‌دانی مرحوم امیر می‌شد. این بودکه بعضی اوقات در مهمانی‌ها برعایت حال مهمان‌ها و همراهی آنها درشب‌زنده‌داری افراط میکرد. قهراً این بی‌اعتدالی به سلامتی او لطمه زد و مقدمات یك ناراحتی قلبی را تدریجاً فراهم ساخت.

این نکته هم لازم بذکر است‌که اصولا مرحوم امیراز اول‌جوانی مبتلا بیك عارضه «اکستراسیستول» بود چون این عارضه که بطور منظم در قلب نشان داده میشد مورد اعتنای او و اطبای معالج نبود. در سنوات اخیر که مقیم بیرجند بود احساس میشد که ظاهراً امیر قدری چاق شده است. خود آن‌مرحوم نقل میکرد که در بعضی شبها حالت نفس‌گرفتگی به او عارض میشودکه چون این حالت غالباً مواقعی پیش می‌آمد که در فضای آزاد و زیر درخت به‌خواب میرفت آنرا حمل براین میکرد که ناشی از خوابیدن زیر درخت است.

در این خلال مسافرتی از طریق زاهدان بتهران کرد. شبی که در زاهدان متوقف بود حالت بی‌خوابی و نفس‌تنگی شدیدی به او عارض گردید. بتهران که رسید از وضع خود شکایت کرد که تنفس من بنحو منظم انجام نمیشود و شبها گرفتار بی‌خوابی هستم. در این موقع آثار مختصر ورمی هم در پاها پیدا شده بود. اطبای معالج‌آقایان

دکتر اعلم‌الملك و دکتر غنی این عارضه را بیشتر از ناحیه کبد تشخیص میدادند و توجه آنها به‌کبد شاید بدین دلیل بود که یکبار مرحوم امیر به عوارض کبدی و اسهال مبتلا شده بود و چندین سال قبل آنرا معالجه کرده بودند.

بهرحال از معالجات دوطبیب فوق‌الذکر در مورد کبد نه تنها نتیجه‌ای گرفته نشد بلکه روز بروز ورم پا بیشتر شد و ببالاتر سرایت کرد. مرحوم دکتر لقمان‌الدوله در همان معاینه اول این‌عارضه را مربوط به قلب دانست و مرحوم دکتر میر هم که از دوستان خیلی نزدیك مرحوم امیر بود این تشخیص را تأیید کرد و اصرار ورزیدکه باید فوراً در بیمارستان بستری شوند و روزبعد امیر را که نقاهت داشت به بیمارستان رضانور هدایت کردند که در آنجا قریب دو ماه بستری و تحت معالجه دقیق آقایان دکتر میر و دکتر رضانور قرار گرفت.

البته با معالجاتی که شد ورم از بین رفت ولی نفس‌تنگی کمافی‌السابق ادامه داشت و بخصوص در حین حرکت شدیدتر میشد امیر با قدرت تسلط برنفسی که داشت و بر اعصاب خود مسلط بود اعتنا به کسالت نکرد ولی براثر اصرار زیاد فرزندش آقای امیر اسداله‌علم که در آن موقع مقیم تهران بود درصدد برآمد برای معالجه به خارج عزیمت کند.

متأسفانه هنوز جنگ بین‌الملل دوم خاتمه نیافته بود و راه اروپا مسدود بود و فقط دوطریق برای رفتن بخارج و معالجه در دسترس بود. یکی عزیمت به فلسطین و استفاده از اطبای یهودی که از آلمان هیتلری اخراج شده بودند و دیگر رفتن به هندوستان و استفاده از اطبای انگلیسی که در آن دیار وجود داشتند. امیر رفتن به فلسطین را حسن استقبال نکرد و تصمیم گرفت خود را برای‌رفتن به هندوستان آماده کند.

بدین ترتیب باحال نقاهت از تهران به بیرجند مراجعت کرد تا پس‌از تمشیت امور شخصی عازم هندوستان شود. مقدمات مسافرت از هرحیث آماده شد. تذکره سیاسی برای امیر صادر و به بیرجندارسال گردید اما متأسفانه اجل مهملت نداد که این مسافرت صورت بگیرد.

در شب ۱۸ ذیحجه مصادف با شب عیدغدیر سال ۱۳۲۳ که‌آقای

علی‌منصور استاندار وقت خراسان باتفاق مرحوم‌دکتر حسن‌خان‌فاضل و آقای دکتر محمود ضیائی در مراجعت از سفر سیستان در بیرجند مهمان امیر بودند، موقعی که برای صرف شام بـه سالن غـذاخوری حرکت کردند ناگهان امیر دچار گرفتگی قلب شده و همان‌جا به زمین نشست.

دو طبیب فوق‌الذکر هرچه کردند مؤثر واقع نشد و بالاخره در لحظات آخر در حینی که امیردر دامان فرزندش (آقای امیراسداله علم) قرار گرفته بود جان به‌جان‌آفرین تسلیم کرد.

خبر فوت امیر انعکاس دردناکی در سراسر منطقـه قاینـات و سیستان داشت. و همه‌را عزادار کرد. آقای منصور و اطبای مهمان همان شب بلافاصله بطرف مشهد حرکت کردند تا مـقدمات تشییع و تدفین جنازه مرحوم امیر را در مقبره خانوادگی در حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام فراهم آورند.

روز بعد جنازه امیر از بیرجند به طرف مشهد حرکت داده شد و تقریباً همه مردم شهر و دهات و قراء نزدیك و کسانیکه تـوانسته بودند از نقاط دیگر خود را به بیرجند برساننـد در تشییع جنـازه مرحوم امیر شرکت کردند.

در مسیر راه در شهرهای قاین، گناباد و تربت حیدریه از جنازه امیر استقبال و تشییع فوق‌العاده شد و در مشهد آقایان علمای اعلام و استاندارو رجال و شخصیت‌ها و بازرگانان و وجوه مردم که بانام او آشنائی داشتند جنازه را استقبال و تشییع کردند و در حرم مطهر به خاك سپردند.

مجالس ترحیم در اغلب شهرهای خراسان منعقد گردید هم‌چنین در تهران ولی مجالس باشکوه در تهران بمناسبت روز چهلم فوت و روز سال فوت صورت گرفت روز چهلم در انجمن بیرجندیهای مقیم تهران بود که بنابر مقدمه‌ای که گذشت مرحوم ملك‌الشعراء بهـار شرح مبسوطی از خاندان علم و خدمـات ایـن خانواده از دوران آخر سلطنت صفویه تا فوت مرحوم امیر بیان کرد و تجلیل شایان از شخصیت و مکرمات و فضائل مرحوم امیـر بعمـل آورد در روز سال فوت هم مجلس فوق‌العاده باشکوهی در سالن دارالفنون تشکیل یافت. اکثر رجال و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی در جلسه مزبور

حضور یافتند مرحوم حکیم‌الملك نخست‌وزیر وقت طی نطق کوتاهی فقدان مرحوم امیر راضایعه بزرگ برای کشور تعبیر و ازخداخواست که فرزندان آنمرحوم نحوه کار و خدمات اجتماعی او را تعقیب و سپس مرحوم رهنما وزیر فرهنگ تجلیل شایانی در شخصیت وخدمات مخصوصاً فعالیتهای فرهنگی مرحوم امیر بیان کرد در خاتمه مرحوم ملك‌الشعرا مجدداً تاریخچه خانوادگی وخدمات افراد آن خانواده و مخصوصاً شرح زندگی و خصوصیات اخلاقی و اجتماعی امیر را به تفصیل ذکر و در خاتمه حضار در مجلس را به یك دقیقه سکوت و قرائت فاتحه برای روان آن مرحوم دعوت کرد.

پس از درگذشت

هر چند شایعه کسالت امیر از چند ماه قبل اهالی قاینات و سیستان و علاقمندان به او را در همه‌جا نگران ساخته بود، اما احتمال معالجه و امیدواری مردم به اینکه سفر استعلاجی او بخارج نتیجه‌بخش‌خواهد بود آرامش نسبی را در منطقه حفظ میکرد.

خبر درگذشت امیردر بیرجند، زابل، زاهدان‌وسایر شهرهائیکه سابقه به اخلاق و روحیه و فضائل مرحوم امیر داشتند چون انفجاری شدید و بزرگ منطقه را تکان داد و بجرئت میتوان ادعا کردکه‌عموم سکنه قاینات و سیستان را عمیقاً سوگوار و عزادار ساخت سپس سیل جمعیت از بخشهای مختلف قاینات برای شرکت در مراسم عزاداری‌پدر مهربان و سرپرست بزرگواری که از دست داده بودند بطرف بیرجند سرازیر گشت.

بهترین توجیهیکه از کیفیت تألم و تأثر طبقات مختلف در فوت مرحوم امیر میتوان بعمل آورد ذکر خلاصه‌ای است از بیانیه‌ای که هیئت فارغ‌التحصیلهای دبستانها و دبیرستانهای شوکتی بیرجنددر اینموقع منتشر ساخته‌اند:

مرحوم امیر علم را هرکسی بنوعی و از جهتی دوست داشت:

۱ـ دولت از اینجهت فوت اورا (ضایعه جبران‌ناپذیر) نامید که اورا خدمتگزاری مفید و مرزداری وظیفه‌شناس و وطن‌پرست تشخیص داده بود.

۲ـ جامعه روحانیت ازاینجهت در مرگ او سوگوار شد که وی

را حامی دین و خدمتگذار اسلام میدانست بهترین دلیل براین ادعا جملاتی است که به‌خط خود آنمرحوم در آخر وقف‌نامه‌ای که درسال ۱۳۲۸ قمری برای مصرف موقوفات برادر مرحومش تنظیم یافته مرقوم گردیده وما عین‌آن خطوط را در این مجموعه گراور کرده‌ایم که خود کمال نکته‌سنجی و علاقه آنمرحوم را به حفظ اسلام واسلامیت نشان میدهد.

۳ـ بازرگانان به این علت عزادار بودند که در تمام مدت حکومت و سرپرستیش توانسته بودند دریك محیط امن و امان بکسب و تجارت خود ادامه دهند و آبرو و ثروت وشرافت آنها را هرحیث محفوظ بماند.

۴ـ کشاورزان از آن لحاظ جامه سیاه پوشیدند که مشوق بزرگ، محبوب و بی‌طمع خود را از دست داده بودند.

۵ـ و اما فرهنگیان مانند پسر در مرگ پدر گریه میکردند از این جهت‌که پدر روحانی و موجد حیات حقیقی آنها از کف ودسترس آنها خارج شده بود.

خلاصه بهمین علل وجهات بود که متجاوز از بیست هزار نفر طبقات مختلف در تشییع جنازه‌اش حاضر شده بودند و هنگامیکه‌جنازه عزیز او برای انتقال بمشهد مقدس در اتومبیل گذاشته میشد هزاران چشم گریان و هزاران قلب نالان جنازه گرامی او را بدرقه کردند.

خبر درگذشت مرحوم امیر که به استحضار خاطر خطیرشاهنشاه آریامهر میرسد تأسف و ملال‌خاطر مبارکشان طی دو تلگراف ازدفتر مخصوص شاهنشاهی و وزارت دربار به بازماندگان آنمرحوم ابلاغ میشود که ما عین آن‌دو تلگراف را در اینجا نقل میکنیم:

۱ـ فوری

آقای اسداله علم. از خبر ناگوار مرحوم آقای محمد ابراهیم علم‌خاطر مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه قرین تأسف گردید. حسب مقرر مراتب تسلیت و تأثرات ذات مقدس را به جنابعالی و سایر بازماندگان ابلاغ و ضمناً اشعار میدارد همانطوری که آن مرحوم در نتیجه دولتخواهی و صمیمیت بستگی مخصوص بدربار شاهنشاهی داشته و همیشه مورد عواطف بوده‌اند جنابعالی هم باید بالطاف شاهانه مستظهر و امیدوار باشید ویقین بدانید که قدر خدمات صادقانه آنمرحوم بدولت و کشور و مقام خانواده

نجیب و محترم ایشان همه‌وقت در پیشگاه ملوکانه مخصوصاً منظور خواهد بود.
۱۶ آذر ۲۳

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی ـ حسین

۲ـ آقای اسداله علم وسایر بازماندگان

رونوشت جناب آقای منصور نایب‌التولیه و استاندار

خبر فوت مرحوم ابراهیم علم موجب تأثر خاطر خطیر ملوکانه‌گردید. فقید نامبرده ازخدمتگذاران صادق و دولتخواه بود. فوت او ضایعه جبران‌ـ ناپذیری برای کشور میباشد اینك عواطف و تفقدات شاهانه را به‌جنابعالی و سایر بازماندگان آنمرحوم ابلاغ و اطمینان میدهد که پیوسته خانواده مرحوم علم بمقتضای مراتب خدمتگذاری و شاهدوستی آنمرحوم میتوانند بمراحم خسروانه مستظهر باشند به استانداری خراسان هم در تجلیـل خانواده مرحوم مبرور دستور لازم حسب‌الامر ابلاغ گردید.

۳۹۸۱ علاء

علاوه بر مجالس سوگواری مفصل که در شهرهای مهم خراسان و سیستان و بلوچستان و مخصوصاً تهران منعقد و برگـزار شد در بیرجند روز ۲۰ آذر ۱۳۲۳ برحسب دستور دولت از طرف‌فرمانداری بیرجند در عمارت دانشسرای مقدماتی که از جمله بناهای فـرهنگی مرحوم امیر است مجلس یادبود مجلل و باشکوهی منعقد گردید.

دراین مجلس هزاران نفر از طبقات مختلف و رؤسای ادارات و مأمورین خارجی و حدود هزارنفر دانش‌آموزان مدارس شوکتی بـا بیرقهائیکه بصورت عزا درآمده بود حضور یافتند. ابتدا مرحوم‌علامه فرزان که در آن تاریخ رئیس فرهنگ قاینات بود با بیانات مبسوط و شیوای خود که به نحو سوزناکی خدمات فرهنگی و اجتماعی مرحوم امیر را تشریح میکند. مراتب تأسف و تسلیت خود و فرهنگیان وعموم حضار را به آقای امیراسداله علم فرزند مرحوم امیر و آقایان امیر حسین خزیمه‌علم فرماندار بلوچستان‌و امیر اسماعیل خزیمه‌فرماندار زابل (دو داماد و برادرزادگان مرحوم امیر) و سایـر بازماندگان اعلام میدارد.

سپس مرحوم شریف فرماندار قاینات که از طرف دولت منعقد کننده جلسه فوق‌الذکر بوده است خطابه‌ای ایراد میکند که نقل‌قسمتی

از خطابه مزبور حق مطلب را به نحو شایسته‌ای ادا میکند:

آقایان محترم. خاطر محترمتان مستحضر است که برای فقدان جناب آقای امیرعلم نه‌تنها بیرجند و قاینات بلکه ایران متأثر گردید و این‌شخص بزرگ اگرچه به بیرجند نسبت خاص داشت ولی نسبت او به ایران بیشتر بود. زیرا پدر این شخص عالیمقام قسمتی از ایران را از هرج و مرج رهائی بخشید و آنرا جزء لاینفك ایران ساخت.

خود او که بربیشتر ازپانصد هزار نفر نفوس حکومت‌مطلقه داشت و طوری در قلوب آنها جای گرفته بود که بهرچه امر میکرد و هرچه دستور میفرمود حتمی‌الاجرا بود. در تمام مدت جز باطاعت حکومت مرکزی‌قدمی برنداشت و در همان وقتیکه در هرگوشه از ایران امیری علم طغیان برافراشته و خود را مطیع دولت مرکزی نمیدانست او جز به امر مرکز بهیچ‌کاری دست نمیزد اگرچه بقیمت جانش تمام میشد و تاریخ حیات او که حتی بقلم مأمورین خارجی هم نوشته شده نمونه‌های بارزی از این حقیقت را نشان میدهد او شاید تنها امیری بود که در آغاز مشروطیت‌بدون چون وچرا از اختیارات نامحدود خود چشم پوشید و مروج مشروطیت و مسلك دمکراسی گردید. او یك عضو بزرگی از هیئت حاکمه کشور بود که باوجود او دولت مرکزی نسبت به قسمت مهمی از خاك کشور هیچگونه نگرانی نداشت و بخوبی میدانست که یك منطقه وسیع مهمی که با دوکشور خارجی هم‌مرز و دارای سرحدات طولانی است با هوش و تدبیر و کیاست او بخوبی اداره میشود و از هر حادثه‌ای که سایر شهرستانهای مرزی بدان دچار میگردند مصون و برکنار میماند.

دولت مرکزی میدانست که کسی که از دولت هیچ هزینه‌ای نخواهد و منتهای صمیمیت وعلاقه را بوطن وکشور خود داشته باشد و در هر پیش‌آمد مهمی با نیروی عقل و سیاست خود مشکلات امور را حل کند و قدمی جز به اطاعت حکومت مرکزی برندارد، بدست آوردن همچه عنصر مفید و فداکار و صمیمی کار آسانی نیست.

دولت مرکزی بخوبی میدانست که حکومت کردن برافراد یك منطقه پهناور و پراکنده تنها با تکثیر قوای تأمینیه ممکن نیست و وقتی‌امورچنین منطقه مهم و پهناوری منظم میشود که در تحت سرپرستی کسی باشد که ارواح و قلوب مردم آن منطقه هم به‌او توجه داشته و از صمیم دل مطیع رأی و اوامر او باشند. چنین کسی تنها رئیس بزرگ خاندان علم بودکه مردم اورا از جان عزیزتر داشتند و تا باشند خاندان علم را از جان عزیزتر خواهند داشت.

باری برروی این اصول و باتوجه باین نوع خدمات این مرد بزرگ بکشور ایران بود که دولت بما اجازه داد مجلسی تشکیل دهیم و بخاندان

بزرگ علم و پسر والاگهر فقید سعید که یقین داریم واجد همان صفات خواهد بود از طرف دولت تسلیت بگوئیم این مجلس بهمین منظور تشکیل شده و من برای ابلاغ تسلیت دولت به خاندان جلیل علم و جناب آقای اسداله علم بهتر از قرائت تلگرافاتیکه از دفتر مخصوص شاهنشاهی و وزارت دربار شاهنشاهی مخابره شده هیچ وسیله‌ای رساتر و بهتر نمیدانم.

در خاتمه مرحوم شریف با قرائت دو تلگراف به خطابه خود خاتمه داد و برای مرحوم امیر طلب مغفرت و آمرزش نمود (دو تلگراف فوقاً نقل گردیده است).

بمناسبت روز چهلم فوت مرحوم امیر باز در شهرهای خراسان و مخصوصاً بیرجند مجالس با شکوهی منعقد و باذکر خیر و طلب مغفرت برای روان پاك آنمرحوم اختتام یافت. در تهران جمعیت خراسانیان روز ۲۳ دیماه مجلس یادبودی با حضور جمع کثیری از رجال و نمایندگان مجلس و مدیران جرائد در محل کانون خراسان تشکیل دادند. بدواً شاعر خوش‌قریحه آقای ابراهیم صهبا که خود از تربیت‌یافته‌گان مؤسسات فرهنگی مرحوم امیر است غزلی از حافظ را (شاعر شهیر ایران) که در رثاء آنمرحوم استقبال و سروده بود بشرح زیر قرائت کرد:

در ماتم عزیزان دل ترس جان ندارد
جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد
یاری که عین جان بود محبوب و مهربان بود
فعال و نکته‌دان بود دردا که جان ندارد
مردی بزرگ و دانا خوش نیت و توانا
رفت از میان دریغا کس زو نشان ندارد
آن مرد با شهامت آن مظهر کرامت
واحسرتا که جائی در این میان ندارد
گر زین‌جهان‌علم‌رفت‌محبوب ومهربان‌رفت
بردوستان ستم رفت بر او زیان ندارد
در خطه خراسان خالی است جایت ای جان
زیرا خدنگ دیگر اندر کمان ندارد
در راه خدمت خلق عمر عزیز دادی
پاس تو نا سپاسی است گر آسمان ندارد

رفتی و یك جهان دل همراه خویش بردی
بعد از تو هیچ یاری دل در جهان ندارد
رفتی و دوستان را از حسرت آب کردی
آن کیست کز غمت خون در دیدگان ندارد
زین خاکدان پریدی در عرش جا گزیدی
همچون تو شاهبازی باغ جنان ندارد
بهر تیمن آرم بیتی ز شعر حافظ
کاین خاصیت مسلم آب روان ندارد
«ذوقی چنان‌ندارد بی‌دوست زندگانی»
«بیدوست زندگانی ذوقی چنان ندارد»

سپس مرحوم ملك‌الشعراء بهار با این جملات رشته سخن‌و ذکر خیر مرحوم امیر را بدست گرفت.

من مرحوم امیر شوکت‌الملك را یك شخصیت فوق‌العاده میدانم وی را مردی کریم، سخی، فاضل، سیاستمدار، وطن‌پرست و باایمان میدانم و مجموع این صفات مرا وادار نمود که امشب یك گوشه از تاریخ را روشن نموده وضع این خانواده محترم را که محققاً بیش‌از سیصد سال در این کشور با اعراز و احترام زندگانی نموده‌اند برای حضار محترم شرح دهم.

مرحوم ملك پس از این مقدمه تاریخچه مختصری از خاندان علم و ذکر خدماتیکه هریك در زمان خود به کشور و مردم انجام‌داده‌اند بیان نمود که چون در مقدمه این مجموعه به تفصیل تحت عنوان خاندان علم ذکر شده است در اینجا از تکرار مطلب خودداری میکنیم.

آنچه هم درباره شخصیت اخلاقی و اجتماعی و سیاسی‌و مذهبی مرحوم بیان کردند به تفصیل در قسمتهای مختلف این مجموعه ذکر شده است لذا در اینجا دیگر متعرض این مطالب نمیشویم. فقط جملات آخر بیانات شیوای مرحوم ملك را که مبین صفات مرحوم امیر است یادآور میشویم:

شوکت‌الملك مرحوم مردی سخی، هوشیار، ظریف، مجلس‌آراء، ادیب ومورخ، زیبا وبلندقامت، خوش صورت،مهمان‌نواز، دیپلمات، سیاستمدار، مردم‌دار، دلسوز رعیت، معارف‌پرور، آبادی‌کن، دارای ذوق‌زراعت، متمدن، وخلاصه‌شخصیتی بزرگ‌ومردی‌آبرومند،

عاقل، راستگو، وطن‌پرست، محبوب‌القلوب و با وجهه معنوی و بسیار دیندار بود.

باری مردی بزرگ ازخاندانی بزرگ‌از میان‌ما رفت،امیدوارم فرزند اوکه یادگار اخلاقی معنوی و صوری او است این اجاق را روشن نگاهدارد و باهمان اصول مقدس خانوادگی بخدمات ملی و مملکتی وحفظ مرام ثبات ورزد.

سپس به اشاره مرحوم ملك آقای حاجی سید غلامرضا سعیدی بعنوان نمونه شعری از سروده‌های مرحوم امیر را که تضمین ازغزل حافظ تحت عنوان:

«حسین آن خسرو خوبان و شمع جمع محفلها» الی آخر

شده بود قرائت کرد. باز مرحوم ملك به گفتار خود ادامه داد و در خاتمه اظهار داشت. اکنون استدعا دارم آقایان به‌یاد مرحوم امیر شوکت‌الملك علم قیام فرموده‌وفاتحه‌ای برای ترویح‌روح اوبخوانند.

مراسم یادبود وسال فوت مرحوم امیر در تهران بوضع بسیار مفصل و مجللی از طرف وزارت فرهنگ در سالون مدرسه دارالفنون برگزار شد. شرح آن‌را اجمالا به نقل از جرائد روز ۱۵ آذر ۱۳۲۴ به‌نظر خوانندگان میرسانیم.

بمناسبت سال درگذشت شادروان محمد ابراهیم علم (امیر شوکت‌الملك) چهارساعت ونیم بعد از ظهر دیروز از طرف وزارت فرهنگ نظر بخدمات فرهنگی و اجتماعی مرحوم علم مجلس سال درگذشت فقید سعید در تالار ادیب (تالار دارالفنون) برپا بود.

هیئت دولت، نمایندگان مجلس، رجال و ارباب جرائد، افسران و امرای لشکر و فرهنگیان و علماء در این مجلس حضور بهم رسانیده ابتدا آقای نخست‌وزیر (مرحوم ابراهیم حکیم‌الملك) مجلس را افتتاح نموده نطق زیر را ایراد نمودند:

گرچه شرح احوال مرحوم مغفور محمد ابراهیم علم (امیر شوکت‌الملك) محتاج به کتاب و نشریات جداگانه‌ایست که در موقع خود بقلم ادباء بزرگی مانند آقای ملك‌الشعراء بهار انتشار یافته است و با وقت مختصر که امروز برای اینکار موجود است مطابقت نمی‌نماید لذا بطور اجمال از ایشان یادآوری میشود.

مرحوم محمد ابراهیم علم امیرشوکت‌الملك از مهمترین خانواده‌های ایرانی بود که پدر در پدر خدمتگذار کشور و زحمات شایانی درراه اعتلاء مملکت متحمل شده‌اند. خدمات فرهنگی فقید سعید و تأسیسات معارفی

ایشان هنوز هم در بیرجند و صفحات خراسان باقی است. فقدان این قبیل رادمردان برای کشور بزرگترین زیان است و هر علاقه‌مندی راهمواره متأثر و متألم مینماید. مرحوم مغفور در دستگیری نیازمندان و حمایت بیچارگان داد مردی و نوع‌پرستی داده وپیوسته از اطراف و اکناف افراد حاجتمند ومردم مستمند برای استفاده از جود و سخای او به بیرجندعزیمت مینمودند و خوشدل و خندان باوطان خود برمیگشتند.

در مدتی که متصدی وزارت و ایالت فارس بودند جز نام نیك وآثار جوانمردی چیزی باقی نگذاشتند و بالاخره با آثار برجسته به‌سرای جاودانی شتافتند و نام نیك خود را برای همیشه بجای نهادند.

نام نیکی گر بماند زآدمی　　به کزاوماند سرای‌زرنگار

ما امیدواریم و از خداوند متعال خواهانیم که اوصاف حمیده و صفات پسندیده آنمرحوم بحکم وراثت در نهاد فرزند آنمرحوم آقای امیراسداله علم حلول نموده و برای همیشه این کشور را در پرتو آثار خود بگیرد و نام آنمرحوم را مؤید و مخلد و پاینده بدارد.

سپس مرحوم میرزا غلامحسین‌خان رهنما وزیر فرهنگ وقت شرح مبسوطی در معارف‌پروری و خدمات آنجناب در تعمیم فرهنگ ایراد کرده و گفتند خدمات گرانبهای مرحوم امیر شوکت‌الملك ایجاب میکرد که از طرف وزارت فرهنگ مجلس یادبودی برپا شود وذکر خیری از آن‌مرحوم بعمل آید که بنده از آقای ملك‌الشعراء بهار خواهش میکنم حق مطلب را ادا نمایند.

آقای ملك‌الشعراء بهار بانطق بسیار مبسوطی در همان زمینه که روز چهلم فوت امیر بیان داشته بودند حضار را از خدمات خانواده علم و شخص مرحوم امیرشوکت‌الملك مستحضر ساختند در پایان مرحوم ملك‌ماده تاریخی را که مرحوم ادیب‌السلطنه سمیعی رئیس کل تشریفات سلطنتی (که خود از دوستان نزدیك مرحوم امیر بود) سروده بودند و خودشان بواسطه کسالت از حضور در جلسه معذور بودند بشرح زیر قرائت نمودند.

شوکت‌الملك‌دل‌از صحبت یاران‌برکند　　در فراقش دل‌یاران به‌غم‌آکنده بود
شوکت‌الملك نپائید دراین دهر بسی　　لیك آثار وجودش همه پاینده بود
آنچنان بار خدا را بخلوص وایمان　　بندگی کرد که شایسته یك بنده بود
چون‌نکو نام‌همی‌زیست‌وی‌اندرهمه‌عمر　　گویم ار زنده جاویدش زیبنده بود
زین‌سبب خامه رقم‌زد مه‌تاریخ وفات　　شوکت‌الملك براهیم علم زنده بود

بعداً محمدعلی منصف نماینده مجلس ازطرف‌خود وآقای امیرحسین‌خان خزیمه علم برادرزاده و داماد مرحوم امیر شوکت‌الملك و خانواده محترم آن مرحوم از حضار که در مجلس یادبود آنمرحوم شرکت نموده بودند اظهار تشکر کردند و جلسه ساعت شش وربع بعدازظهر خاتمه یافت.

جمعیت بقدری زیاد بود که تالار دارالفنون گنجایش نداشت لذا در دالان و کریدرهای دبیرستان اجتماع نموده بودند.

این بود خلاصه‌ای از آنچه پس از درگذشت مرحوم امیر بعنوان سوگواری در روزهای وفات و روزچهلم و سال آنمرحوم وقوع یافت. فقط تذکری که ضرورت دارد این است که جنازه مرحوم امیر وقتی از بیرجند در معیت آقای خزیمه علم و گروه زیادی از بستگان و گماشتگان آنمرحوم حرکت‌داده شد درشهرهای بین‌راه تامشهد همه‌جا با تجلیل فراوان استقبال و بدرقه شد.

در مشهد مرحوم منصورالملك نایب‌التولیه و استاندار خراسان با اعاظم شهر مشهد جنازه را استقبال کرده پس از طواف دور مرقد مطهر حضرت ثامن‌الائمه در غرفه مخصوص خانوادگی علم واقع در دارالسعاده بخاك سپردند.

قسمت ششم:

- نامه جناب آقای امیراسدالله علم
- نامه جناب آقای علی دشتی
- تقریرات جناب آقای کلنل علینقی وزیری
- نظر جناب آقای دکتر محمد سجادی
- نظر جناب آقای رام
- نظر جناب آقای علی‌اصغر حکمت
- نظر آقای حسن‌علی حکمت
- نظر آقای میجرد نیون
- اقتباس از یادداشتهای مسترهیل
- نظر و اعتقادات ژنرال دیکسن
- نظریات سرکلارمونت اسکرین

. دریکی از روزهای سلام
آقای امیر اسدالله علم و نگارنده

BAUR AU LAC
ZURICH

۱۰ - بهمن ۱۳۵۳
زوریخ

قربان مکتوب کریم

من بخصوص الذی عرض نکنم که

که این روزها فرصت دعا و خوشبختی شده تا کنم

همه روزها آن هست اغلب آدم با فکرهای خاص میشه و اگر شما

که از آن تهران با قرآن کریم همیشه کنار خانه و بدون رفاقت روزها

برگشته در خود و اتفاق بی نفس و بی اصل الله و قول حافظ از سال تا سال

خوش و مغتنم است یک اگر از دست برود برگشتنی نیست!

اما آنچه که در خدمتتان دوم بهار سه هفته بیشتر و کمتر خاص از

زیر و تهران کردیم آن روزها که در پاریس کتاب که از نوع حال

بیرون داشته و گفتگو کنند. آنهم کتاب که تو را جنبه های که

حالا نوشتن و همراه هم در دعا و نسبت همین هم نعمت خاص الاوه

کرد که کمی شب و تو را خوشبختم بیشتر خواهد شد.

در دنیا را امروز که اسم وفا و معنی خاص الاوه کمی کم و غنی

۱۰ بهمن‌ماه ۱۳۵۳
زوریخ

قربان وجود مبارکت شوم

این مختصر را از سویس عرض میکنم که واقعاً از شام پریشب که بسیار خودمانی و عالی در خدمتتان صرف شد تشکر کنم.

مهمانیهائی که معمولا در تهران است اغلب آلوده با نظرهای خاص میباشد و اگر شبی بدست آید که انسان بتواند با دوستان صمیم ساعتی بگذراند و بدون توقعات روزمره برگذار شود واقعاً جای شکر و سپاس دارد و بقول حافظ از همان ساعتهای خوش و مغتنم است که اگر از دست برود برگشتنی نیست!

اما آنشب‌که درخدمتتان بودیم برای‌من خصیصه بیشتر وکیفیت خاص داشت زیرا دوستان صمیم گردهم آمده بودند که درباره کتابی که از شرح حال پدرم نوشته میشود گفتگو کنند آنهم کتابی که توسط جنابعالی که سالها مونس و همراز پدرم بوده‌اید و نسبت بمن هم سمت خاص دارید گردآوری شده و توسط خود شما هم منتشر خواهد شد.

در دنیای امروز که رسم وفا و صفا شاید در حکم سیمرغ و عنقا جزو داستانهای اساطیر باشد چنین جلسه‌ای بسیار مغتنم بود و بمن نشئه خاص بخشید.

امیدوارم خداوند متعال به‌جنابعالی طول‌عمر وسعادت وسلامت بدهدکه در این نیت‌خیر و سایر نیات خیرخواهانه خویش‌موفق‌باشید.

سرکار

بعد از آن شب که در حضور آن بزرگوار صحبت خصوصی نمودم و با بازدید کتاب بدست شریف رسانیدم
آن جناب غرق در اندوه و ملال بودم که از فرصت و حال تشکر نکردم و فقط
عرض ادب نمودم که گله دارم زیرا که واقعاً جای عرض ادب بود و این اهم جنابعالی
قلب و روحم را عمیقاً تحت تأثیر گرفته بود. اما امروز که از هر دو بیماری راحت شدم
خادم که به بابوی بزرگوار محبوب منتظم خود رجعت نمودم باز هم از آن
شب فراموش نشده که یکدم منظم رسید که شاید غایب شده حالا که حضرت جنابعالی
به تهران هم نقل می شود جنابعالی را که قریب در نظر دارم در آخر من نقل می خواهم
و بحکم اعلی شیخ جنابعالی بدهم تا کمک فرمایند و نتایج هم خواهد شد
که من از آن بهره هم خواهم برد و این عمل بر خود خواهی شد !! و این کی
و این زمینه که بکرام بالاخره منظم آید نوشتن این جمله است چند که زیاد
اما جاب و انتشار آن بنظر تبریز بین و چیزی بیش حرف جنابعالی را دارم
که اگر مصلحت باشد به کتاب اضافه شود و اگر هم مصلحت نباشد العفو
خادم و بنده هست حالا که زحمت دادم و از گفتار بیمار زیاد بود

باری آن شب که در حضورتان بصورت خیلی زودگذر پاساژ-های کتاب مرور میشد بنده مطابق معمول آن چنان غرق در امورجاری بودم که نه فرصت و نه حال تعمق داشتم تا عرض‌نظری کنم، فقط با عرض سپاس و تشکر گذراندم زیرا که واقعاً جای عرض سپاس بود و این تصمیم جنابعالی قلب و روحم را عمیقاً تحت‌تأثیر گرفته بود.

اما دیروز که در هواپیما بطرف زوریخ میآمدم که به‌پابوس شاهنشاه محبوب معظم خود به‌سنت موریس بروم بازهم درباره آن شب فراموش نشدنی فکر میکردم بنظرم رسید که شاید مناسب باشد حالا که به‌همت جنابعالی پرتره پدرم نقاشی میشود جزئیاتی را که من هم در نظر دارم در دسترس نقاش چیره‌دست و محرم اسراری مثل جنابعالی بگذارم تا نکته‌ای فروگذار نشود و شاید هم هیچ مناسب نباشد که‌من درباره پدرم چیزی بنویسم و این حمل برخودخواهی‌شود.

در این یکی دو روزه هم در این زمینه فکرمیکردم بالاخره بنظرم آمد نوشتن این جزئیات ضرری که ندارد اما چاپ و انتشار آنرا بنظر تیزبین و خیراندیش خود جنابعالی میگذارم که اگر مصلحت دیدید به‌کتاب اضافه فرمائید و اگر هم مصلحت ندیدید انصراف حاصل فرمایند این است حالا که فرصتی دارم و از گرفتاریهای روزمره اندکی بدورم گرچه گرفتار دندان نیز هستم این زحمت را بخاطر نازنین‌تان میدهم بخصوص که گوشه دنجی دارم.

BAUR AU LAC
ZURICH

امیدوارم با اجازه جنابعالی مزاحم شوم به اینکه بطور کلی برایم از نظر خودم چه بود و کیست؟
تا کنون از مسئله بدیع برایم ارزش بسیار کتابی درک کردم اما آنچه در باره او
بطور کلی میتوانم عرض کنم اینست که کمال والا بود!! عجیب! شاید اختلافات
هیچ صحیح نباشد از برادرم با نصیحت حرف بزنم ولی چه باید کرد من او را
حسن یافتم که همتی داشت که با آن از سرعالم مشهور نیست نه طبیعی که با
همه عالم بازد!! ایمان قوی با فنی او به خداوند و تربیت کوهی و دیانتی
با فنا ذهنی سرشار و طبیعی بلند و بی نیاز او را در زمره مردان بسیار کمیاب
قرار داده بود. فقط زیر دارشت دیوار که هفت اختر بار!
از تمام دوستی که من او را درک کردم خواهم در افتادگی دلم نشست
از همه چیز چیز دیگر از او دوستم نشد. واقعاً نمیدانم صحیح باشد
که من در باره برادرم بطور بولیم ولی خوشحالم که با چنین کتابی این از لطف
که حقیقت دست و از جنابعالی چیز پنهان دیگر به او میانه شم در خودم احساس
حقارت مخصوصی میکنم!!

اینك با اجازه جنابعالی شروع میکنم به‌اینکه بطورکلی پدرم از نظر خودم چه بود و که بود؟!متأسفانه در سنین بلوغ پدرم را مدت کوتاهی درك کردم. اما آنچه درباره او بطورکلی میتوانم عرض کنم اینست که مردی والا بود!! عجب! شاید اخلافاً هیچ صحیح نباشد از پدر خودم به‌اینصورت حرف بزنم. ولی چه باید کرد من او را چنین یافتم که همتی داشت که با آن از سرعالم میگذشت نه طبعی که با همه عالم بسازد!! ایمان‌قوی‌باطنی او به‌خداوند وتربیت‌کوهی و بیابانی او باضافه هوشی سرشار و طبعی بلند و بی‌نیازی او را در زمره مردان بسیار کمیاب قرارداده بود خشت زیرسر داشت و بر تارك هفت اختر پای!

در تمام دورهٔ که من او را درك کردم جز اصرار درافتادگی و گذشت از سر همه‌چیز چیز دیگری دستگیرم نشد.

واقعاً نمیدانم صحیح باشد که من درباره پدرم اینطور بنویسم ولی خوشبختانه یا بدبختانه این ازنظر من یـك حقیقت است و از جنابعالی چه پنهان وقتی به‌او میاندیشم در خـودم احساس حقارت مخصوص میکنم!؟

BAUR AU LAC
ZURICH

۴/

از تصمیم است که حکومت که عارضه تحمیلی برهم بود و بدون اثبات حیاتیم بعضی صحبت‌های خصوصی را که در ظرف سال ۲۱ تا ۲۲ که بر خدمت ایران بودم در سر چند بالا داشتم اینجا بنویسم

به هم گفتم شاه که اینقدر از کارهای دولتی اعلیحضرت و حرارت الله و بلا بکار اولاد و کی در روز عدوت نان نمی‌دهید و مراهم قریباً توقیف به اتهام که مخلوع شده که در دادسرای جوانی آنقدر برای کبیر حکومت تاسات و سیستان عدم تمکین نان الایه و حبس متحمل مسموم هنگامت شده (در زمان سلطنت مظفرالدین شاه که بود هم در آنوقت حدود بیست و یکی داشت) اما از آنوقت تا کنون در طرز فکر و رفتار شاه فرقی پیدا شده؟ عرض کنم که نه کمی تفاوتی کرده باشم آنوقت هم زرنگی و برق حکومت را که عارضه شده بودم و چیزی بهم نمیزد ولی در دفعه‌ی گیر کرده بودم که نان را از این آقا بگیرم یعنی اوس کرده که در جوانی فکر است مهر بلیاقتی بمن نمیزند این تسلط بلا من تاسیس بخواهد شد فرق اینجا است من با عمومی چند از آن در دکتر شدن و دین شدن فولاد را برای خوانده که

من تصورم این است که حکومت یك عارضه تحمیلی بر پدرم بود و برای اثبات عرایضم بد نیست بعضی صحبت‌های خصوصی را که در فاصله سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ که برحمت ایـزدی پیوست و در بیرجند با او داشتم اینجا بنویسم:

به پدرم گفتم شما که اینقدر از کارهای دولتی اعـراض و احتراز دارید و جز به کارهای آزاد و کشاورزی علاقه نشان‌نمیدهید و مرا هم قویاً تشویق به اینکار میکنید چطور شد که در اوائل جوانی آنقدر برای تحصیل حکومت قاینات و سیستان علاقه‌مندی نشان‌دادید و حتی متحمل مخارج هنگفت شدید (در زمان سلطنت مظفرالدین شاه که گویا پدرم در آنوقت حدود بیست و یکسال داشتند) آیا از آنوقت تاکنون در طرز فکر و روحیه شما فرقی پیدا شده؟ بمن گفت نه فکر نمیکنم تفاوتی کرده باشم آنوقت هم زرق و برق حکومت را یك عارضه میدانستم و چنگی بدلم نمیزد ولی در وضعی گیر کرده بودم که ناچار از این اقدامات شدم یعنی احساس کردم که در جوانی ممکن است مهر بی‌لیاقتی بمن بزنند. این مسئله برای من قابل قبول نبود فرق بسیار است بین بی‌علاقه‌گی به خود انسان و منکوب شدن و این شعر حافظ را برایم خواند که:

چرخ برهم زنم ار جز بمرادم گردد
من نه آنم کـه زبونی کشم از چرخ فلك

بنابراین تصمیم گرفتم بهر قیمتی شده از این تـنگنا بـرهم زحمت بسیار کشیدم و شکر خدا را موفق شدم و بیشتر شکر میکنم خدا را که توفیق خودم را در راه خدمت به خلق خدا به کار بردم و اکنون که آخر عمر من است و با تو صحبت میکنم خدای متعال را به شهادت میگیرم که هرگز از طریق عدالت و صداقت نسبت بمردم و دوستانم‌منحرف نشدم و بعد هم لابدشنیده‌ای‌که بمحض طلوع‌خورشید

BAUR AU LAC
ZURICH

۵

تحمیلات قو

و بعد هم به شش ای که بعض لطمه خورده بهوش نه تنها بودم حکومت لی تقدار افسون نم
و نه در اکنون آن روز بر نظم بود در اختیار و قدرت مرکزی نداشتم خودم با تمام جان و دلم
و شیفته این دو شیر بالکان و یا بهتر بگویم کاده ایکون شدم و به دو عشق ورزیدم و سرنوشتم
تا آخرین لحظه حیات چنانکه به این نسبت به او و خانواده ام و در زمان حیات این دو را
هرگز از طرف خدمت او تخلف نشدم زیرا او به گفتم حیات بخشیده بود و حاضرم که او در خدمت
از این دنیا برابر لطف هستم که من دیگر کردم باشد زیرا زنده گی دیگر برای من فقط از برکت
او زندگی است. (اتفاقاً منظورم شد و چندتا هایش لذت گذشت و عصر شاه فیصل فقید
هم در خدمت دنیا را ترک کند)

بدون بلا حکایت کرد که وقتی قدری مستقل شدم و در اختیار مرد او سپه لا داشتم مانوری بکای
و در آن به سرحد فوتلو که خود از Counsel لا تخلف شده و داخلی های چون
به قدری مرتب و سریع بودند خود به فکر کوتاه و تصرف تمام خطه خوارمان افتادند
و نمی دانستند و اصرار داشتند که برای تخلف سازند و چنین مرا اغوا میکردند که
یعنی قوه جبوگر این قدر ما با فشار غیر مستقل سوار بود؟! نباید کمتر نمی دانم
قوتی را که اغلب از آن مستقل بودند مجبور و در سر تسلیم گرفتم و دست آنها را
کوتاه کردم و به مرد او سپه هم تسلیم کردم بچه ها قصه فقط ما داشتند

پهلوی نه تنها لوازم حکومت حتی تجهیزات و تعداد قشون نیم رفورمی‌که داشتیم و شاید در ایران آن روز بی‌نظیر بود در اختیار دولت مرکزی گذاشتیم. خودم با تمام جان و روحم دلباخته و شیفته این اردشیر بابکان و یا بهتر بگویم کاوه ایران شدم و به او عشق ورزیدم و سربلندم که تا آخرین لحظهٔ حیات چنانکه میدانی نسبت به او وفادار ماندم و در زمان حیات این رادمرد بزرگ هم هرگز از طریق خدمت او منحرف نشدم زیرا او به کشورم حیات بخشیده بود و حالا هم که او رخت از این دنیا بر بسته مطمئن هستم که من دیری نخواهم پائید زیرا زندگی دیگر برای من خالی از هرگونه ارزشی شده است. (اتفاقاً همینطور هم شد و چند ماهی پس از درگذشت اعلیحضرت شاهنشاه فقید پدرم هم رخت بدنیای دیگر کشید) باری برای من حکایت کرد که وقتی قوای محلی خودم را در اختیار سردار سپه گذاشتم مأمورینی برای اداره آن به بیرجند فرستاد که خود از Cause او منحرف شدند و احمق‌ها چون به قوای مرتبی رسیده بودند خود به فکر کودتا و تصرف تمام خطه خراسان افتادند و میخواستند و اصرار داشتند که مرا هم منحرف سازند و چنین مرا اغوا میکردند که هیچ قوه‌ای جلوگیر این قوای ما باضافه عشایر محلی نمیتواند بشود؟ به اینجهت من مجدداً قشون را که اغلب افراد آن محلی بودند در دسترس گرفتم و دست آنها را کوتاه کردم و به سردار سپه عرض کردم بچه‌ها قصد فضولی داشتند جلوی آنها را گرفتم عدهٔ دیگری برای اداره قشون اینجا بفرستید چون برای من Cause سردار سپه مغتنم بود زیرا در هر قدم مردانه خودش که برمیداشت یکی از دردهای درونی مرا شفا میداد.

در اینجا برای من تعریف‌ها کرد بمن گفت: پسرم تو نمیتوانی تصور وضع ایران را قبل از طلوع خورشید پهلوی بکنی من که شکسته استخوان بودم قدر مومیائی را میدانستم.

BAUR AU LAC
ZURICH

۶

تلفنی دفعه اول ایشان بود و الکترونی خارجی ها با زور متوقف شدند که تقدیر آنها کرد که
من جوان در این سیر حفظ امکان نبود. بمن گفت آقا هنگامی که اعلیحضرت اول
عمل آنها نه درختها سپید شدند از طرف تأسیسات برای برهم زدن افغانستان با آن کرد
برود. انگلیس‌ها از طرف که حاکم تأسیسات و بیمارستان بود خوشحال شدند که حضور آنها را
بپذیرم. فکر کردم که با لطف دوست باید چه مرکزی این امور را (که ما دارا آنها نیست
مرحوم مشیرالممالک تحت درایت.) و اگر بیست این امور را اداره بکند
آن هنگام تا بر انصاف و وزیر کرد وقت و با وجود این شخص از طرف خطرناک
هستند وارد بیرون بود. حسن اراده دارد که امور را تسلیم کنم
فکر کنم این کافی نیست ما خودمان خط مستقیم داریم و بعد از شگرد است
در تدریج تشکرات اکنون برایم تأسیس قبول است. به حال اصرار کرد که
فکر نمیکردم که مرا راضی کرده قبول کنم تا بالاخره با انصاف صحیح تسلیم
وزیر کرد از طرف تشکرات اکنون مسئول و مخدوم کرده با آنکه
بعد ها انگلیس‌ها با ادای احترامات خواستند این عمل را مشغول
خود را جبران کنند و برای ما به جنب حق ها و فقط قرار داد

[illegible]

بطوری وضع ایران پریشان بود و بطوری خارجی‌ها بما زور میگفتند که تصور آنهم برای تو که نسل جوان دوره پهلوی هستی امکان‌پذیر نیست .

بمن گفت در آخر جنگ بین‌المللی اول عده‌ای آلمانی و عثمانی میخواستند از طریق قاینات برای برهم زدن افغانستان به آن کشور بروند. انگلیسها از من که حاکم قاینات و سیستان بودم خواستند که جلوی آنها را بگیرم. من گفتم کشورم بی‌طرف است باید دولت مرکزی این امر را بدهد (گویا در آنوقت مرحوم مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر بوده) ولی دولت این امریه را صادر نکرد آنها تلگرافاتی به امضاء وزیر کشور وقت و با حروف لاتین از طریق خط تلگراف هند و اروپ بدون نمره بمن ارائه دادند که امریه دولت تلقی کنم. من گفتم این کافی نیست. ما خودمان خط مستقیم داریم و بعلاوه تلگراف بدون نمره و تصدیق تلگرافخانه ایران برایم قابل قبول نیست. بهر حال اصرار کردند من نپذیرفتم. مرا تهدید کردند قبول نکردم تا بالاخره با امضاء صحیح و مستقیم وزیر کشور از طریق تلگرافخانه ایران معزول و مخذولم کردند.

با اینکه بعدها انگلیسها با ادای احتراماتی خواستند این عمل غیرمنطقی خود را جبران کنند ولی برای من مداخله اجنبی جانکاه و طاقت‌فرسا بود. حالا اگر اعلیحضرت رضاشاه هیچ کاری برای این کشور نکرده باشد برای من همینقدر بس است که وقتی ژنرال قونسول انگلیس درشرق ایران وارد این خاك میشود یك پلیس ساده ایرانی دوربین عکاسی او را وارسی میکند که احیاناً عکس نامناسبی برنداشته باشد.

BAUR AU LAC
ZURICH

۷/

گفت با اینکه خیلی خودمانی و صاحب نفوذ بودم از تجربه اکثر ان وزرای خارجه
زیاد میگذرم که بهترین ! گفت تبریک اول وطن رفت به روسیه رفتم
و از این طرز بود که از وطن عشق آباد به خراسان برگشتم توغیه انی ، اگر من احترام
جبر برمی گشت و ابتر بهم میرسد که نرانی !

من گفتم چنانکه میدانی تا آخرین روز و آخرین ساعت توقف اعلیحضرت افغانستان
حیفم میاید که این ملاقات بزرگ که بیوم معلوم و معین و حتی یقین بود که افغان
بر امریت های خارجی زده است آسیب نبیند (اما شرایط این روزها
نرمش بود و وضع کنونی ما را میدید که چگونه منظورش برآورده شده است)
باز در وقت آنکه باز هم پرسیدند از هم پرسیدم منظور از ملت های اعلیحضرت افغانستان
کار قبول کرده شد که کار گزاران بوده گفت بهم چنانکه میدانی
افغان مطیع خود شده بود ۱۷ سال بلاد های کاوش خیلی رسم که ما
از بهترین سالهای زندگانی بود سال ها دفعه به تهران تمام و نمود
مرحمت فوق العاده اعلیحضرت شاه معروف قرار گرفتم و اقتصاد هدیت از مسافرت
میافتم در مرکز هستی و به یک مناسبتی عین امروز را به استانداری فارس کردم

میگفت باآنکه خودم فئودال وصاحب نفوذبودم. از تجزیه ایران وزورگوئی خارجیان زجری‌میکشیدم‌که‌مپرس! میگفت قبل از جنگ اول از طریق رشت به روسیه رفتم و از سن پطرزبورك از طریق عشق‌آباد به خراسان برگشتم تو نمیدانی با آنکه بمن احترام میشد چه بر من گذشت و بهتر هم همان است که ندانی!

بمن میگفت چنانکه میدانی تاآخرین روز و آخرین‌ساعت توقف اعلیحضرت رضاشاه کبیر حیفم می‌آمد که این مرد بزرگ که برایم معلوم و معین و حتی یقین بود که افسار بر سر سیاستهای جانکاه خارجی زده است آسیب به‌بیند (ایکاش این روزها زنده بود و وضع کشور ما را میدید که چگونه منظورش بر آورده شده است) باری در فرصت دیگری باز هم در بیرجند از پدرم پرسیدم چطور در دولتهای اعلیحضرت رضاشاه کار قبول کردید شما که از کار گریزان بودید؟ گفت پسرم چنانکه میدانی هنگام طلوع خورشید پهلوی هفده سال بکارهای کشاورزی خودم رسیدم که فکر میکنم از بهترین سالهای زندگانی من بود. سالی دو دفعه به تهران می‌آمدم و مورد مرحمت فوق‌العاده اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی قرار میگرفتم و افتخار خدمت در مسافرتها می‌یافتم. در یك فرصت و به یك مناسبت بمن امر فرمودند به استانداری فارس بروم به آنجا رفتم و یکسال ماندم بعد که استدعا کردم مرخصم کنند وزارت پست و تلگراف را امر داد قبول نمایم. من نمیتوانستم از اوامر اعلیحضرت پهلوی طفره بزنم او ناجی کشور ناجی شرافت ملی من ناجی ناموس ایران و برای من سمبل ایران و ایرانیت بود چطور میتوانستم در مقابل امر و اراده او از خودم اراده‌ای داشته باشم درست است که به امور شخصی خود بی‌اعتنا هستم ولی بهمان اندازه به کشورم و سربلندی کشورم چنانکه میدانی پای‌بندم...

BAUR AU LAC
ZURICH

۸/

[illegible]

[illegible] اوامر اورا و قبول کار با اختیار قبول کرد و حتی در شرایط بسیار سخت و مشکل [illegible]
به [illegible]. او کم کم کنایه همسری میکرد چون بیاد وجود او نشستم بود. خاطرات هست در تابستان ۱۳۲۰
[illegible] به منزل تو آیم و با خانم اسمی بروزت شود تا کم و کوشش آنچه در الوهاری [illegible]
[illegible] میرسد [illegible] رفتار برسانم. با اگر بروزت در آن روزها [illegible]
به [illegible] قرار شد من این خواهش را که کنایه همچنین بخود اجازه نمود [illegible]
[illegible] کند [illegible] رفتار برسانم. محل من فقط عدد مشروط به این [illegible]
کردم بود و بعد از ترتیب بروان آدم با هر کس از دوستان [illegible] که خانم [illegible]
[illegible] بنفس [illegible] به او که قطع رابطه نمودم [illegible] آنها را
[illegible]
حذف شوافت و وقتی بیشتر تشخیص دادم
در وقت دیگری برسم و صداقت و خدمت خود را به [illegible]. [illegible]
[illegible] رفتار. [illegible] شما [illegible]؟ گفت [illegible] هر کس [illegible] و فضل [illegible]
[illegible] میکنم که [illegible] و فضل [illegible] گذشته باشد دیگر نتوانم [illegible]
[illegible] علم بعد از رفتار [illegible] بر [illegible] و [illegible] حق [illegible] گفتم [illegible]
زندگی [illegible] خواهم [illegible] (اتفاقاً [illegible] شد [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] رفتار. [illegible])
[illegible] خاطر [illegible] هست که [illegible] رفتار. که [illegible] بود [illegible] [illegible]

چنانکه میدانی اوامر او را در قبول کار با افتخار قبول کردم و حتی در شرایط بسیار سخت و مشکل بعضی عرایض به پیشگاه او کردم که شاید هیچکس نمیکرد چون برای من وجود او مغتنم بود.

خاطرت هست در تابستان ۱۳۲۰ در دربند به منزل تو آمدم و با قوام‌الملك پدر زنت مشورتهائی کردیم و قرار شد آنچه در امور جاری کشور بنظرمان میرسد بعرض اعلیحضرت رضاشاه برسانیم باآنکه پدرزنت‌درآن روزها بستگی خاص به‌اعلیحضرت پهلوی داشت قرار شد من این عرایض را که شاید هیچکس به خود اجازه نداده بود چنین عرایضی بکند بشرف عرض ایشان برسانم.

محرك من فقط علاقه مفرط به این پیشوای بزرگ کشورم بود و بعد از تشریف بردن او هم با هر یك از دوستان بسیار نزدیك‌خودم که خدای‌نکرده از روی‌بغض‌اسائهٔ ادبی نسبت‌به‌او کردند قطع‌رابطه نمودم چون‌اظهارات آنها را خلاف‌شرافت ووطن‌پرستی تشخیص‌دادم.

در فرصت دیگری پرسیدم چرا صداقت و خدمت خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی نثار نمیکنید؟ گفت پسرم هرکس دوره و فصلی دارد احساس میکنم که دوره وفصل من گذشته باشد و دیگر نمیتوانم مفید واقع شوم بعلاوه مطمئن هستم بعداز رضاشاه هم بزودی دعوت حق را لبیك میگویم و از بارگران زندگی رهائی خواهم جست. (اتفاقاًهمینطور هم شدو دو سه‌ماهی بعد ازوفات‌اعلیحضرت رضاشاه کبیر درگذشت).

لابد خاطر جنابعالی هست که مرحوم فروغی رئیس‌الوزراء بود بعداز تشریف بردن رضاشاه که بی‌میل نبود پدرم وارد کابینه شود با ایشان به‌گفتگو نشست پدرم بمرحوم فروغی گفت اگر مجلس را منحل میکنید و قرارداد اتحاد با متفقین را دولت امضا کند که من هم در آن باشم در این مرحله از زمان که ممکن است خدمت من مفید بحال کشور باشد حاضر به‌همکاری با شما هستم و اگر میخواهید قرارداد با متفقین را به‌تصویب مجلس برسانید من نیستم چون درصورت اول اگر آلمانها فاتح شوند فقط دولت را مقصر خواهند شناخت و این اشکالی ندارد برفرض که جان خود را برسر آن بگذاریم ولی درصورت دوم تمام ملت ایران را مسئول خواهند شناخت و ممکن است آنوقت با ملت ایران با شدت وحدت عمل کنند در صورتیکه با وضع اول یعنی امضاء قرارداد فقط با دولت ما را بعنوان یکعده ناباب (البته بزعم آلمانیها) مورد سخط قرار خواهند داد (در اینموقع آلمانیها بسرعت بسمت استالینگراد و قفقاز می‌تاختند).

BAUR AU LAC
ZURICH

ولی مرحوم فروغی میگفت آلمانها شکست‌میخورند و درصورت عدم تصویب قرارداد وسیله مجلس متفقین ارزشی برای آن نخواهند شناخت. هردو برسر (تز) خود ایستادگی کردند و بالاخره پدرم از همکاری با مرحوم فروغی معذرت خواست (که البته مطابق میل باطنی او هم بود چون دیگر پیشوای او در ایران نبود) الحق‌که هردو مردانی قابل احترام و بزرگ بودند و فکر میکنم که در راه وطن‌پرستی بکلی از خود فراموشی داشتند.

باری از این حکایت‌ها نمیدانم بجا یا بیجا سخن بمیان کشیدم چون خود جنابعالی اگر بهمه آنها واردنباشید به‌اغلب‌آن واردهستید ولی دریغم آمد حالا که معروضه به‌شما تقدیم و نظراتم‌را درباره‌پدرم بازگو میکنم از این مسائل بگذرم.

ولی درباره زندگی خصوصی پدرم قطعاً جنابعالی بیش از من وقوف‌دارید چون‌بقول‌معروف رفیق‌رزم‌وبزم هردو بوده‌اید اما بعضی مسائل جزئی بخاطرم میرسد که معروضه‌ام هم شاید از وضع جدی که تا حالا دنبال کرد دربیاید. باری در ایام کودکی‌که‌غالباً در روز‌ـ های تعطیل با پدرم و خواهرانم (که در آنوقت باید در حجاب میبودند و نبودند) به‌شکار میرفتیم و یا در ایام تعطیل مدارس مثل نوروز و تابستان بعنوان سرکشی املاك یا شکار ده پانزده روزی به‌زندگـی ایلیاتی در زیرچادرها میپرداختیم پدرم خیلی سعی میکرد درعین‌حال شکار و تفریح با مردم از خیلی نزدیك بجوشیم البته این‌مسئله را من آنوقت حس نمیکردم ولی حالا که به‌آن جریانات میاندیشم اینمطلب دستگیرم میشود زیرا هنگام ورود بهر محل باید قطعاً با مستقبلین بخصوص آخوند ده و معلمین مدارس شوکتی معلم مدرسه ده و مدیر مدرسه شوکتی باید چای بخوریم و با آنها به‌گفتگو بنشینیم. بعلاوه پدرم سعی داشت مرا به‌خدمت خواهرانم وادار کند از جمله شب‌هـا ترتیب دادن چادر آنها و بردن آب وضو و آب خوردن و چراغ به‌چادر آنها تماماً برعهده من بود زیرا که مرد نامحرم حق ورود به‌چادرشان نداشت و خدمتکار زنی هم همراه نبود و از جنابعالی چه پنهان من از این خدمتگذاری در دلم بسیار گله‌مند بودم.

BAUR AU LAO
ZURICH

۱۰/

من در بغداد هرروز می‌نوشتم. اوامر می‌دادند و فکر به خوابم می‌رسیدم. یک چهار قل بخوانم (یعنی
سوره‌ها را که قل هو الله احد، قل اعوذ برب الناس، قل اعوذ برب الفلق و قل یا ایها الکافرون)
من نماز را طی عوض می‌کردم ولی اصلاً احساس نکردم که هرروز قبل از اتمام این فریضه چند تا به خواب
رفته‌ام!! و الان فکر و احساس می‌کنم که چه وجدان آرامی داشته‌ام!
از ایام کودکی تا ایام ماه که برایم روضه‌خوانی را از حسینیه نوکر به مسجد جامع شهر منتقل کرد
و همین که حسینیه که ساخت محقری می‌بود و بعد هرروز آنجا و غیر ایام عزاداری خیلی خلوت بود و همین
به همه نوکر و خصوصی داده بود به این منظور ساخته شده بود و دارای شأن و منزلت
و از این قبیل امتیازات و تجملات خود بود که البته مسجد فعلی امتیازاتی نداشت
و فکر می‌کنم این دو علت را جویا شدم به جواب سؤال لااقل چند ماهی که بچه بودم
برایمان مورد مشهد ان متوسل شدیم بهتر است از امتیازات امنیتی چشم بپوشیم و با برادران
زانو به زانو شدیم. البته من آن وقت این معانی را درک نمی‌کردم ولی حالا احساس می‌کنم
که یک احساس برابری با امام و افتادگی فاقد نسبت بهم داشت و همین حال نسبت به انتظار
و عقاید جدید هر فرط از این سیستم مراسم نوکر با لوله‌کشی و غیره که خانه‌های ترسیمی حالی و ادامه
می‌شود اما دیگر فاقد آن روشنی شده. پس از آنکه من دانستم که روزی کوچک را تمام کردم
و دیگر را دو چند هم شدم و هر چند ماهم بخصوص آنکه کمی هم که مدان را بدهد
که نزد کردم به بیان من امامه که امتداد دارد که هم که مدان را بدهد. ۵۰ بز لو محصول

من در چادر پدرم میخوابیدم او امر میداد وقتی بـه‌رختخواب میرویم باید چهارقل بخوانیم (یعنی سوره مبارکه قل‌هوالله‌احد. قل اعوذ برب‌الناس قل‌اعوذ برب‌الفلق و قل یاایهاالکافرون) من ناچـار اطاعت میکردم ولی اغلب احساس میکردم که پدرم قبل از اتمام این فریضه اخلاقی به‌خواب رفته است!! حالا فکر و احساس میکنم که چه وجدان آرامی داشته است!

از ایام کودکی خاطرم میآید کـه مراسم روضه‌خوانـی را از حسینیه شوکتیه به‌مسجد جامع شهر منتقل کرد در صورتیکه حسینیه که ساخت عموی من بود و بعد پدرم آنرا در غیر ایام‌عزاداری حضرت سیدشهداء بمدرسه شوکتیه اختصاص داده بود به‌این منظور ساخته شده بود و دارای شاه‌نشین و غرفه و از این قبیل امتیازات و تجملات خود بود کـه البته مسجـد چنین امتیازاتـی قطعاً نـداشت. وقتی دوستان او علت را جویـا میشدنـد جواب میـداد لااقل چند ساعت کـه بـرای کسب فیض بـدامـان سرور شهیـدان متوسل هستیم بهتر ایـن است از امتیازات دنیوی چشم بپوشیم و بـا بـرادران خـود زانـو بـه‌زانـو بنشینیم البته من آنوقت این معانـی را درك نمیکردم ولی حالا احساس میکنم که یك احساس برابری با مـردم و افتادگی خاص نسبت بمردم داشت در عین حال نسبت به‌افکار و عقاید جدید صرف‌نظر از تأسیس مدارس شوکتی یا لوله‌کشی و غیره کـه جنابعالی مفصل بیان فرموده‌اید همیشه آمادگی خاص داشت مثلا پس از آنکه من دانشکده کشاورزی کرج را تمام کردم و مدتی در اواخر جنگ دوم مثل پدرم در بیرجند ماندم بمحض‌آنکه کمی سهم‌کشاورزان را به‌او گوشزد کردم به‌مباشرین املاك دستور داد که سهم کشاورزان باید صدی پنجاه از محصول باشد. چون در آن روزها پنج عامـل آب زمین گاو بذر و کار در تقسیم محصولات کشاورزی به‌حساب می‌آمد و چون معمولا آب و زمین و بذر و گاهی هم گاو (درحدود خود ما) متعلق بمالك بود سهم زارعین بیش از ۲۵٪ محصول نبود که واقعاً زندگی دشواری را برای آنها تدارك میکرد.

BAUR AU LAC
ZURICH

از دین خرسات زیاد بزرگ دارم مخصوصاً در ایام اقامت زلیخا و ما. خودمان و برخورد با مشتری من
و برخورد با ما در خود و اوضاع مشکلی و غیره که لازم نمیدانم وقت جناب عالی و خوانندگان را بگیرم
من هم زندگی کردم و برای خودم و جناب عالی هم که بیش از من از آن واقف هستید اما در این اواخر
که لطف حق را از من خواست که اینهمه سال این خوبی را بکنم [illegible] اینکه
که تولیت بیشتر موقوفات خانوادگی بیش از من با تو خوانده بود و رقم آنها تا حد زیادی
من از تو تقاضا دارم [illegible] در ادامه این احوال که [illegible] دست از ادارهٔ امانت
و صدقات منحرف نشوی

حال از جناب زیبا میخواهم: که خاطره تلخی مرا فراموش کنم جناب عالی در خاطره خود
در ادامه عمر بیش از دو گذشت و عمر بی رفتن، که بلا مانع بودم و جناب زیبا و حق قلبی شد
تا در آن برنامه بر مواجهت با [illegible] و به هر چند برگشت اما در حال
ما به انسجام که عارفه قلبی دارد و خواهانم میدانست و اطلاع و بلوتوتهه کرده که به
کنار دریا بود [illegible] در تعریف قول خاطره [illegible] و [illegible] فارسی
در آن لحظه [illegible] نمی [illegible] ما که کردیم که [illegible] برای [illegible]
در که صدور نامه در آن [illegible] و بالاخره که [illegible] برای [illegible] را

از این جزئیات زیاد بخاطر دارم من جمله درباره ساده‌زیستن و ساده خوردن و برخورد با مستخدمین و برخورد با مادر خود وادعیه شب جمعه و غیره که لازم نمیدانم وقت جنابعالی و خوانندگان را بگیرم مسائلی است پیش‌خودم و برای خودم وجنابعالی هم که بیش از من از آن وقوف دارید اما در اواخرعمر یك موضوعی‌را از من خواست که لازم میدانم اینجا بنویسم.

روزی بمن‌گفت البته‌میدانی‌که تولیت بیشترموقوفات‌خانوادگی پس از من با تو خواهد بود و رقم آنهم قابل توجه است من از تو تقاضا دارم که در اداره این اموال که متعلق بمردم است از راه امانت و صداقت منحرف نشوی.

حال اجازه میخواهم با یك خاطره تلخی معروضه‌ام را تمام کنم. چنانکه در خاطر عزیزت هست در اواخر عمر و پس از درگذشت اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر بلافاصله پدرم دچارناراحتی قلبی‌شد مدتی در تهران به‌معالجه پرداخت بهبودی نسبی یافت و به‌بیرجند برگشت اما بهرحال ما میدانستیم که عارضه قلبی دارد و خود او هم میدانست و اطباء به‌او توصیه کردند که به‌کنار دریا برود چون سواحل دریای خزر در تصرف قشون خارجی بود و سواحل خلیج فارس هم. در آن روزها هتل و منزل مناسبی نبود ما فکر کردیم که پدرم به‌کراچی برود و جنابعالی هم در فکر صدور گذرنامه در تهران بودید و بالاخره گذرنامه برای او و همراهان به‌بیرجند فرستاده شد شبی در جمع خانوادگی مادر و خواهرانم و زنم اصرار کردیم حالا که همه وسائل مسافرت آماده شد خوب است زودتر حرکت کنید که البته بظاهرقبول کرد وقتی زنها خارج شدند با حالت عصبانی عجیبی بمن پرخاش کرد که پسر تو چطور با زنها هم آواز میشوی؛ من نفهمیدم یعنی چه با تعجب پرسیدم من که جسارتی نکردم. چه هم آوازی کردم؟ گفت همین که اصرار می‌کنی به کراچی بروم.

BAUR AU LAC
ZURICH

۱۲/

گفتم و عیب دارد اینکه تقصیر نیست؟ گفت تو هنوز نمی‌دانی که من نمی‌توانم دو نفر را دوست بدهم؟
آنقدر از این حرف‌ها نگران خوردم که نمی‌توانم بهتر حالا تعبیر و تفسیر کنم
و از رفت که رفت تا شب در جهنم می‌سوزان از آن حکایت شرقی آنقدر برهم اثر نامه
که پیرمرد اولود قهرمان برای پسرش با سکته قلبی فوت شد، نه روز گذشت
تا اگر غبار تن جهان بجا جلش نباشد و رفت به روح و روان که نمی‌آن قفس بود
از برگ‌ها نوشت می‌خواهم چنانکه دلت در حرفش او برسی مستقل و صحت بیش آید
این خاطرات گنجینه از هم را که صدقه جمع و جور کنم
سعی و جهد کنم تا زمین را از دور بخواهم
سعید

گفتم چه عیب دارد اینکه تقصیری نیست گفت تو هنوز نمیدانی که من نمیتوانم در غیر خاك وطن بمیرم؟

آنقدر از این حرف تکان خوردم که نمیتوانم بهیچوجه حالا تعبیر و تفسیرش کنم

باری نرفت که نرفت تا شب در جمع مهمانان از یك حکایت شوخی‌آمیزمرحوم دکترفاضل‌که دوست صمیمی او بود قهقهه برجهان میزد با سکته قلبی ظرف چند ثانیه درگذشت. تا دیگر غبارش حجاب چهره جانش نباشد و رفت به‌روضه رضوان که مرغ آن قفس بود از پرگوئی معذرت میخواهم چنانکه در مقدمه عرض شد در سویس که سه‌روزی فرصت پیش آمد این خاطرات گسیخته از هم را بیك صورتی جمع و جور کردم.

سلامت وجود محترم و نازنین را از درگاه خدا میخواهم.

فدوی اسدالله علم

بقلم: آقای سناتور علی دشتی

خوشتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

دوست نازنین گرامی نیت خیریست یاد از گذشته و یاد مردان بزرگ و سودمند. در برخی از ملل راقیه بیوگرافی رجال از هر صنف و هرطبقه رایج و متداول و جای ارجمندی در ادبیات آن‌ها دارد و این شگفت نیست زیرا تمدن هر قومی مدیون اعمال و افعال و ابداع و فضائل مردمان آنست. بقول نویسنده «عظمت هر کشوری نه بر برج و باروهای اوست و نه بر قدرت ناوگان وی، بلکه بر مردان کارآمد است» بخاطر دارم یکی از نویسندگان انگلیس معتقد بود پس از کتابهای آسمانی شرح حال رجال مؤثر و سودمند بیش از هر کتابی در نشر مکارم و استحکام بنیان سجایای مردم مفید و مؤثر است زیرا بشر از راه اقتداء و پیروی بزرگان بسوی کمال میرود.

باری آشنائی من بامرد مورد نظر شما در اوائل سال ۱۳۰۱ صورت گرفت. تازه شفق سرخ را تأسیس کرده بودم و نسخه‌ای از آن بعنوان امیرقاین که شهرت معارف دوستی او به تهران رسیده بود فرستادم و ضمن نامه‌ای سراسر ادب و حسن‌ظن مبلغ یکصد تومان از جانب ایشان رسید. وجه اشتراك شفق سرخ هشت تومان بود، من‌هم خیلی فرنگی‌مآب، ناچار هشت تومان را برداشته و ۹۲ تومان را پس فرستادم. متعاقب آن نامه‌ای دیگر از ایشان رسید مشعر براینکه‌قصد ایشان اعانت و کمك نبوده، بلکه چون این روزنامه را پسندیده‌اند و میخواهند معلمان مدرسه شوکتیه و همچنین پاره‌ای از محصلان از آن بهره‌مند شوند بجای یك نسخه ۱۲ نسخه به بیرجند فرستاده شود.

نکته‌ای که مرحوم امیر شوکت‌الملك را درآن تاریخ‌از تمام‌طبقه خود یعنی ملاکان و اشراف ولایات ممتاز و مشخص میکرد و برای ما جوانان ۱۳۰۱ که‌از تمدن‌فرنگ‌وافکار پیشرفته اندیشمندان‌مغرب‌زمین سخت تحت تأثیر قرار گرفته بودیم و مصمم بودیم با اندیشه‌های مثبت و نو و با اصول نورانی انسانیت دوستی به مبارزه با عادات سخیف و تاریك برخیزیم وجود مردی از اصیل‌ترین طبقه اعیان و اشراف که مدرسه تأسیس کند، در شهر کوچك و دورافتاده بیرجند آب لوله تأسیس کند، با خرج خود جوانان با استعداد را برای تحصیل به تهران بفرستد، به ادب و افکار تازه علاقه ورزد، حافظ را ستاید و در سفر و حضر دیوان ارجمند آنرا باقرآن کریم با خود داشته باشد خیلی تازگی داشت و این تازگی و طراوت بیشتر محسوس وچشمگیر بود که در تمام ایالات و ولایات ایران مانند وی دیده نمیشد اعیان و اشراف نواحی مختلفه ایران جز جمع ثروت، جز تجاوز به حریم‌املاك همسایگان جز دست درازی بحقوق مستمندان و ضعیفان، جزبیسوادی و رعونت و خودخواهی اثری از خود نمیگذاشتند، در این قحط سماحت و نوع‌پروری محمد ابراهیم‌خان علم چون علمی نورانی می‌درخشید.

آن‌سال امیر شوکت‌الملك بتهران آمد و آشنائی حضوری صورت گرفت. ازهمان دیدار نخستین گشاده‌روئی، ادب، تواضع، حسن محاوره، تفاهم روحی و اخلاقی، آشنائی با اوضاع دنیا، عدم تحجر و تصلب در عادات و رسوم کهنه و خلاصه صفاتی از این دست امیر شوکت‌الملك در دل دوستان و آشنایان جای میگرفت.

بزرگترین صفت این مرد کریم، کرم اخلاق بود که بسی برتر و برازنده‌تر از سفره گسترده بود. از این حیث امیر شوکت‌الملك شعر عرفی را بخاطر میاورد که :

چنان با نیك و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند.

امیر شوکت‌الملك مردی بود مسلمان و درحد اعلای تدین بطوریکه نماز و سایر فرایض او ترك نمیشد. حتی هر روز صبح باید جزوی از قرآن را تلاوت کند. معذالك در حوزه دوستان تهرانی کسانی بودند که چندان پای‌بند این امور نبودند، حتی گاهی وارد

مسائلی شده و از اظهاراتی زننده خودداری نداشتند. امـا هیچگاه صفای مجلس آشفته و مکدر نمیشد زیرا او معتقد نبود که رفقا در ذوق ومشرب و عقیده چون او باشند. اصل بزرگ سلوك و همزیستی و نرمی اخلاق شیوه زندگانی او بود و بتمام معنی روش درویشان وارسته را داشت.

درهیچ مقامی آثار رعونت خودنمائی، خودخـواهی، تعنت و شدت رای در وی ظاهر نمیشد. دایره معاشرت او گستـرده بود. از بالاترین طبقات گرفته تا پائین، از کهنه‌پرست و مرتجع گرفته تـا متجدد و آزادیخواه، اخلاق او دستخوش تبـدل نمیشد، همیشه ادب، همیشه مراعات حق دیگران، همیشه انصاف و مروت، همیشه همدردی با مستمندان یا ناراضی‌ها، همیشه تبسم شفقت و نظر خیرخواهی به مردم از او منفك نمیشد. در این باب گاهی راه اغراق می‌پیمود: در بیکاری و خلوت زندگانی خصوصی با نوکر و پیشخدمت خـود هم‌صحبت میشد و با آنان شوخی میکرد و از همین‌روی خـدمتگذارانش بجای ترس و نگرانی بوی عشق و احترام نثار میکردند. اگر وجـه امتیاز انسان ازسایر جانداران عقل و ادراك است، وجه امتیاز افراد در اجتماع قوت اخلاق و مکارم است و یگانه راه رستگاری و توفیق فضائل روحی و با نظر خیر و عطوفت بدیگران نگریستن است. مرحوم شوکت‌الملك چنین بود انسان بود، به تمام معنی انسان بود و گاهی رفتار وی این شعر مولوی را بخاطرم میآورد.

دی شیخ باچراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

تقریرات آقای کلنل علینقی وزیری
که یکی از دوستان بسیار نزدیك و غالباً معاشر مرحوم امیر بوده

از آقای کلنل علینقی وزیری استاد دانشگاه و هنرمند عالیمقام موسیقی، تقاضا شده بود که از خاطرات و نحوه آشنائی با مرحوم امیر شوکت‌الملك کتباً مارا آگاه فرمایند. چون کلنل وزیری قریب دوسال در بیرجند شب و روز با مرحوم امیر معاشر بوده بعلاوه از وقتی که تحصیلات خود را در فرنگ تمام کرد و در تهران مدرسه عالی موسیقی و کلوب موزیکال را تأسیس کرد باز اوقاتیکه امیر به تهران می‌آمد شب و روز باهم بودند و از ۱۳۱۴ که امیر دائماً مقیم تهران بود تقریباً معاشرت آنها بطور دائم برقرار بود.

خلاصه بجهات فوق‌الذکر احتمال قوی داده میشد که کلنل از روحیه و اخلاق و ملکات مرحوم امیر شوکت‌الملك میبایستی اطلاع زیاد داشته باشد، بهمین جهت از ایشان تقاضا و استمداد شد که تا حدی که مقدورشان باشد مارا از صفات و ملکات مرحوم امیرمستحضر سازند. سطوریکه ذیلا بنظر میرسد خلاصه‌ای است از تقریرات آقای کلنل وزیری که چون بواسطه کسالت زونای مزمن وارتعاش دست از تحریر مطالب معذور بودند با تقریرات کافی و شایان خود ما را مساعدت فرمودند اینك عین تقریرات آقای کلنل وزیری ذکر میشود:

من با سوابق بیست و چند ساله‌ای که با مرحوم شوکت‌الملك داشته‌ام نکته‌های گفتنی و نوشتنی که همه مبین سجایای بزرگ آن مرحوم است زیاد دارم، اما چون کسالت زونای مزمن ده‌ساله تاب و

توانی برایم باقی نگذارده و دستم هم با مختصر ارتعاشی که داردقادر به کتابت نیست لذا اجازه میخواهم خاطرات خود را بصورت تقریر بیان سازم تاآنچه بنظر قابل توجه و به منظوریکه در پیش است مفید شناخته شد یادداشت و در مجموعه‌ای که تهیه میشود مندرج گردد.

من قبل از آشنائی با مرحوم امیر شوکت‌الملك در رشته نظام وارد شده بودم و چندین سال در قسمتهای مربوط به سواره نظام‌که ذوق و تخصص من بدانها متمایل بود خدمت میکردم. از جمله در سالهای اخیردوران خدمت معاون‌اول رژیمان سوار بودم. ازتاریخیکه اولتیماتوم دولت تزاری روس درباره مستر شوستر امریکائی به دولت ایران تسلیم شده بود و ضعف و ناتوانی خاصی که مصادر امور در مقابل آن بروز دادند طبع حساس من از جریان امور ومشاغل اداری بکلی آزرده و به اصطلاح زده شد، کناره‌گیری از کارهای دولتی و پرداختن به رشته‌های هنری را برداشتن مقام کلنلی و خدمت نظامی ترجیح دادم بنابراین دست از کار کشیدم و تمام هوش و حواس خود را به‌کارهای علمی و هنری تخصیص دادم. البته در این میان اشخاصی بودند که به‌من و روحیه من و هنر من آشنائی داشته و به گفته خودشان درمن استعداد فوق‌العاده‌ای را مشاهده میکردند.

شاید یکی از آنها مرحوم میرزا سلیمانخان میکده بود که به‌من محبت و عنایت خاص داشت. مرحوم میکده در تاریخ نقل این‌روایت «۱۹۱۳ میلادی» معاون وزارت کشور بود. روزی در خانه‌ام به دیدن من آمد و ضمن اظهار محبت اعلام داشت که برای تو کاری در نظر گرفته‌ام و انتظار دارم که بی‌مطالعه رد نکنی، دوستی دارم که به او هم مانند تو علاقه‌مندم آن دوست امیرقاین و حاکم قاینات است، برای تشکیل قشون جدیدی در حوزه مأموریت خودش که قادر به جلوگیری از تجاوزات و غارت‌گریهای دزدان افغانی و بلوچ باشد پیشنهاداتی به دولت کرده و اسلحه‌هائی خواسته که همه اجابت و تصویب شده، از جمله چند افسر تحصیل‌کرده و آشنا به نظام جدید تقاضا دارد که نفرات قشون آنجا را تعلیم و تربیت نمایند و من به حکم علاقه‌ای که بهردو دارم تورا برای فرماندهی سوار و جمازه قشون قاینات و سیستان درنظر گرفته‌ام. بسیار علاقمندم که قبل از اینکه بی‌مطالعه رد کنی امیر را به‌بینی و موضوع را بدقت به‌سنجی، من احتمال قوی

میدهم که بین شما تفاهم خوبی بوجود آید و خدمت شایسته‌ای لااقل به قسمتی از مرز و کشور انجام گیرد. شاید اقامت بیرجند برای کارهای هنری تو هم فرصت مناسبی باشد.

من قویاً از قبول اینکار خودداری داشتم و چون از کار سابق بقدر کافی افسردگی حاصل کرده بودم نمیخواستم مجدداً خود را به مشکلات اداری و ناملایماتیکه برای امثال من بوجود می‌آید گرفتار سازم. مرحوم میکده قانع نمیشد و اصرار میورزید بی‌مطالعه ردنکن لااقل ملاقاتی با امیر انجام بده. من یقین دارم خلق و خوی شما دو نفر باهم سازگار است و بعید نیست همان ملاقاتهای اولیه در طرز تفکر و قضاوت و اخذ تصمیم تو اثر بگذارد.

برعایت احترام آن مرحوم و اصرارش حاضر شدم با امیر ملاقات کنم و خودش مرا به منزل امیر برد.

با مردی مواجه شدم بلندقد، ظریف، با چهره‌ای بسیار نجیب و زیبا، مؤدب، خون‌گرم و مهربان، من از احتمال مرحوم میکده تعجب کردم که چطور پیش‌بینی میکرد ملاقات امیر در من و تصمیم من مؤثر خواهد بود. همانطور که شد زیرا پس از دوساعت که در خدمت امیر بودم خلقیات او مرا مفتون ساخت بعلاوه در حیرت بودم که چطور یك خان سرحدی که اینهمه از مرکز دور بوده و تحصیلات و مطالعات اجتماعی کافی ندارد، دارای این اندازه تربیت انسانی است وچطور اینهمه نکته‌سنجی و مبادی آدابی در معاشرت رعایت میکند.

خلاصه در همان جلسه اول شیفته شدم و خودرا آماده دیدم که با همچو مرد استثنائی «در اوضاع و احوال آن روز ایران» همکاری کنم و همسفر شوم. بخصوص که طی صحبت معلوم شد تصمیم امیر بر این است که قبلا برای یکی دوماه بروسیه مسافرت و سیاحت کند و سپس از طریق عشق‌آباد و ترکمنستان به خراسان و قاینات برگردد.

بدیهی است برای جوانی بسن و سال من ذوق سفر روسیه نمیتوانست بی‌اثر باشد. بهرحال من قبول کردم که فرمانده و معلم سواره‌نظام و جمازه قشون قاینات باشم و در خدمت مرحوم امیر از طریق روسیه به بیرجند بروم.

مقدمات کار فراهم شد وباتفاق امیر وسه‌نفر از اقربا ونزدیکان خاص او مرحوم محمدحسین طاهری و مرحوم‌غلامحسین عسکری و

مرحوم محمدرضا سپهری بوسیله دو دستگاه کالسکه از طریق رشت عازم روسیه شدیم. مرحوم‌میرزا احمد نراقی‌که‌مدیر مدرسه‌شوکتیه امیر بود نیز جزو همراهان ما قرار گرفت. بقیه ملازمین امیر از تهران به‌مشهد منتقل شدند و قرار شد در آنجا تا مراجعت ما از روسیه منتظر بمانند.

خلاصه پس از دوماه مصاحبت امیر در مسافرت بروسیه و مراجعت به‌خراسان و مشهد و تربت و محولات بالاخره به بیرجند رسیدیم و من کار خود را تحویل گرفتم و مشغول انجام وظیفه شدم. در تربت بملاقات ضیاءالاطباء (که سوابق زیاد با مرحوم امیر داشت وشخص بسیار با ذوق و دوست داشتنی بود) نائل شدم. شب از امیر پذیرائی شایانی کرد. در ضمن همین پذیرائی بود که برای اولین مرتبه در حضور امیر ساز زدم. بدین صورت که قبلا مرحوم معتضدی تاری را که داشت بمیان آورد و مدتی ساز زد در ضمن از من تقاضا شد آنها را باصطلاح مستفیض کنم.

تار من در امیر اثر مخصوص بخشید و احترام مخصوص برای هنر من قائل گردید بعداً هم که مرحوم ضیاءالاطباء به بیرجند آمد چون ذوق فراوان داشت موجب میشد که اینگونه جلسات‌ما تجدیدشود.

مسافرت ومأموریت من‌در بیرجند دوسال طول‌کشید دراین‌مدت همه روزه بامرحوم امیر محشور بودم و هرچه حشر ما طولانی‌تر میشد علاقه من به‌امیر زیادتر میگردید، یعنی دراین شخص صفات وممیزاتی میدیدم که قهراً مرا بیشتر به او مجذوب میساخت آزادمنشی، آزادیخواهی، وطن‌پرستی، خدمتگذاری بمردم و مملکت بطوری پایه‌گذار اخلاقیات و معنویات این مرد بود که نمیتوانست در مثل‌منی بی‌اثر باشد. من برای هریك از صفات بارز امیر شواهد و خاطره‌ها دارم که ذکر آنها مطلب را بدرازا خواهد کشاند لذا حتی‌المقدور به اختصار میکوشم و هرجا جر کلام ایجاب کرد نمونه‌ای را متذکر خواهم شد.

در ورود بیرجند متوجه شدم که شهر بیرجند دور افتاده و مثل خیلی از شهرهای آنروز ایران ظاهری دارد که نمیتواند مأمورانی مثل مرا جلب نماید و به توقف در آنجا راغب سازد اما برکت وجود امیر و ذوق وشوق او چیزهایی را در بیرجند بوجود آورده بود و در

دسترس امثال من قرار میداد که علاقه به توقف بیرجند و درك فیض مصاحبت امیررا زیادتر میکرد مثلا اگر در تهران آن‌روز اسمی از تنیس و تنیس کورت شنیده بودم در بیرجند برأی‌العین دیدم و بمحض ورود به بیرجند امیر مصمم شد این بازی را بمن تعلیم دهد و مرا جزو گروه بسیار معدودی که همبازیهای تنیس او بودند قرار دهد. اگر در تهران میشنیدیم و گاهی میدیدیم بازیهای به اصطلاح سالونی مثل بریج و شطرنج پیش طبقات فرنگ رفته و روشنفکر رایج‌است. در بیرجند جزو مشغولیات عادی سالون پذیرائی امیر است. بمن بازی بریج را هم تعلیم داد اما شطرنج را که من از سابق میدانستم شاید بهتر از امیر وسایر مصاحبین او از عهده برمی‌آمدم بهمین مناسبت سعی میکرد مجلس مسابقه شطرنج فراهم سازد. از جمله نایب‌قونسول انگلیس را که مدعی بود شطرنج خیلی خوب بازی میکند برای‌مسابقه دعوت میکرد. هیچوقت نمیتوانم فراموش کنم که وقتی در مسابقه من بر نایب قونسول انگلیس فائق میشدم و بازی را میبردم چگونه اظهار احساسات میکرد و شور و شعف خود را که ناشی از تعصب شدیدملی بودنشان میداد.

رفتار امیر نسبت بمردم بسیار پدرانه و هیچ شباهتی به نحوه رفتار و شیوهٔ عمل سایر حکام نداشت، همه روزه مرتباً در اطاق آئینه اکبریه برای رسیدگی بعرایض و مراجعات مردم جلوس میکرد، از طرفین دعوا تحقیقات حضوری دقیق بعمل می‌آورد. غالباً براثر همین مذاکره ومواجهه اختلاف فیمابین‌را خودش برطرف میساخت،چنانچه ضرورت مییافت و طرفین دعوا رغبت نشان میدادند آنهارا نزد حاکم شرع میفرستاد و تأکید میکرد نظر حاکم شرع را به او ارائه دهند. چنانچه در نظر حاکم شرع شبهه‌ای بذهن او میرسید موضوع را به تعویق‌می‌انداخت تادرملاقات باصادرکننده‌حکم مذاکره‌کند وازصحت نظر او اطمینان حاصل کند. پس از آن دستور اجرا و حکم حل‌اختلاف را صادر میکرد. خلاصه همانچه را امروز در جریان رسیدگی خانه‌های انصاف می‌بینیم ویا میشنویم من ۶۰ سال قبل در طرز عمل و رفتار مرحوم امیر دیده بودم.

پس از شش‌ماه که در بیرجند بودم از دوری زن و خانواده‌ام احساس ناراحتی کردم، مطلب را با امیر در میان گذاشتم و تقاضا

کردم به تهران برگردم. شدیداً مخالفت کرد و اصرار نمود خانواده را به بیرجند بخواهم و برای اینکه از این راه و بواسطه عدم کفایت حقوق و مزایای شغلیم در مضیقه مالی قرار نگیرم به اصرار خود را برای مساعدت مالی بمن آماده معرفی کرد و مادامیکه من و خانواده‌ام در بیرجند بودیم این مساعدت بعمل می‌آمد و حتی بعدها هم که‌دخترم را برای تحصیل به بلژیك فرستادم به او نیز مساعدت کرد، بعلاوه اقداماتی بعمل آورد که از طرف دولت به او بورس تحصیلی داده‌شود. خلاصه وقتیکه بحث معارف و فرهنگ بمیان می‌آمد بی‌اختیار مساعدتهای ممکن خود را اهدا میکرد. چنانکه نسبت بیکی از آقایان نراقی‌ها که چندی در مدرسه شوکتیه بیرجند تدریس میکرد و بخود امیر هم درس فرانسه و هیئت تعلیم میداد هزینه تحصیلی او را که به بیروت رفت تا معلومات خویش را تکمیل نماید برعهده گرفت.

یکی از مشکلات کارهای حکومتی آن زمان بخصوص کسانیکه در مرزفرمانروائی داشتند برقراری وحفظ مناسبات بادو دولت‌خارجی روس و انگلیس بود. آنچه را در این زمینه از مرحوم امیر میدیدم تصور نمیکنم هیچ حاکم دیگر ایرانی از عهده برآمده باشد. با کمال هوشیاری سیاست موازنه خود را با دوقونسول انگلیس و روس رعایت میکرد و بطوری از آنها دلبری و مهمان‌نوازی میکرد که احساس‌می‌کردم آنها هم به او ارادت و محبت میورزند.

در راس کلنی انگلیسی، زمان توقف من در بیرجند، نایب قونسولی بود بنام «مستر نیو» «خود قونسول بیشتر مرکز توقفش سیستان بود» و رئیس بانکی بنام «مستر هیل» که گویا کتابی هم درباره سفرهایش در ایران از جمله بیرجند نوشته است، هردو فارسی خوب صحبت میکردند و در بازی تنیس و بریج هم مهارتی داشتند و غالباً عصرها اشتغال ما بازی تنیس و بعد بریج و بالاخره صرف شام با یکدیگر بود.

قونسول روس کلنلی بود بنام «ویگورنیتسکی» که بعدهابدرجه جنرالی هم رسید، ویولون خوب میزد و همین آشنائی او به هنر موسیقی مرا به او علاقه‌مند ساخته بود. چندی نگذشت که قونسول فوق‌الذکر عوض شد. قائم‌مقام او روش تند و مستبدانه‌ای داشت و نسبت به امیر و حتی من و سایر مأمورین دولتی برعکس قونسول اول

با خشونت رفتار میکرد و نظرهای نامساعد نشان میداد. چنانکه مانوری که از قشون تازه تشکیل یافته قاینات بمعرض نمایش گذارده شد و مخصوصاً عملیات سواره‌نظام و جماز که موجب تحسین وحیرت همه‌شد. این آقای قونسول از آن انتقادهای غرض‌آلود بعمل آورد. جنگ بین‌الملل و عاقبت انقلابیکه در روسیه بوجود آمد وجود قونسولهای روس را در قاینات و سیستان منتفی ساخت.

چون قاینات غالباً در معرض تاخت و تاز اشرار بلوچ بودهمینکه تشکیلات قشون جدید قاینات بحدی رسید که میتوانست از آن در قلع و قمع اینگونه شرارتها استفاده کرد، در خدمت امیر با کلیه افراد قشون و فرماندهان مربوطه و گروه زیادی افراد چریك عشایر بهلولی مقیم در قاینات عازم سیستان شدیم.

هنگامیکه در زابل توقف داشتیم ایل «ازرق زائی» که افراد آن به شرارت و جسارت ورزی شهرت داشتند به چند فقره سرقت دست زدند و لازم آمد که عکس‌العملی از ناحیه ما نشان داده شود.

محرمانه با امیر نقشه‌ای طرح کردیم که سواره‌نظام و جمازه قشون آنها را تعقیب و تنبیه نماید. بی‌خبر با افراد خود به تعاقب آنها پرداختم تا مرز افغان دنبال آنها رفتم معلوم شد آنها پس از دستبردها خاك افغان را جای امنی برای خود تصور کرده‌اند ولی تنبیه آنها اقتضا میکرد که ولو درخاك افغان آن حضرات سرکوب و تنبیه شوند. بنحو مقتضی که تفصیل آن طولانی میشود به آنها شبیخون زدیم، گروهی از آنها کشته شدند و عده‌ای به اسارت‌درآمدند بعد هم با تمام عده‌ای که از قاینات آورده بودیم به ضمیمه گروهی‌که از سیستان با ما همراه شدند به ملك سیاه‌کوه رفتیم که تکلیف سایر بلوچهای متجاوز را که مزاحم قاینات بودند معلوم کنیم. قریب یك ماه در دامنه کوه ملك‌سیاه که از جهات صحی بسیار نامناسب بود اردو زدیم. رؤسای عشایر بلوچهای سرحدی «جهل و جهن و محمدرضا ریگی» که در آن طرف کوه متوقف بودند درصددتماس و مذاکره با امیر برآمدند. ابتداء بنظر می‌رسید که آنها حسن نیت پیدا کرده و از عملیات گذشته نادم گردیده‌اند بعد معلوم نشد براثر چه عواملی شبانه تمام آنها چادرهای ایل وتبار خود را جمع کرده بداخل بلوچستان فرار کرده‌اند. در زمینه علت فرار آنها از طرف ماتحقیقات

زیادی بعمل آمد چون احتمال داده میشد که از ناحیه بعضی سرداران بلوچ مقیم سیستان که خودشان در اردوی امیر بودند آنها تحریك و تصمیم به‌قطع مذاکره و فرارگرفته‌اند، بدستور امیرسردار پردل‌خان که احتمال قوی داده میشد سبب و محرك بوده است توقیف و همراه اردو به بیرجند آورده شد و مدتها در بیرجند تحت‌نظر بود.

بهرحال مدت دوسال که توقف من در بیرجند طول کشید پیوسته با امیر محشور بودم و ازهر فرصتی استفاده میکردم و بمطالعه در روحیه و طرز تفکر امیر می‌پرداختم وچون روابطمان بسیار دوستانه بود بدون هیچگونه ملاحظه‌ای هرنکته‌ای قابل بحث بنظرم میرسید از امیر سئوال میکردم و توضیح میخواستم. مثلا روزی از امیر پرسیدم با این صراحت و رشادتی که در بیان افکار خود دارید در موقعیکه با دیپلماتهای حوزه ویا خارج حوزه مواجه میشوید آنها که بعید است صادقانه مطالب خود را بیان کنند شما چگونه با آنها رفتار و چه وضعی اختیار میکنید؟

جواب داد حتی‌المقدور کم دروغ میگویم مخصوصاً در مذاکره با سیاسیون چنان صداقت را با صراحت شیوه خودم ساخته‌ام که آنها با طرز تفکر خودشان آنرا دروغ و خلاف واقع تصور میکنند و همین برای من کمال مطلوب است که من راست بگویم و آنها مرا زیاد سیاستمدار بدانند و گفته‌ام را دروغ به‌پندارند.

امیر در عقاید و فرائض مذهبی تعصب خاص داشت و هیچوقت به اختیار فرائض مذهبی ولو از مقوله مستحبات آن از او فوت‌نمیشد.

من از رفتار امیر و عوالمی که بین او و مادر مرحومش بود اینطور استنباط کردم که این روحیه پاك مردمی و مذهبی که درامیر وجود دارد، اثری است از خلق وخوی مادر و شیوه عاقلانه‌ای که مادرش پس از فوت مرحوم امیر علم‌خان برای تربیت پسر نه‌ساله‌اش پیش گرفته و قدم به قدم تا سن ۲۲ سالگی او را هدایت کرده است. اطاعت مطلق از برادر بزرگش مرحوم امیر اسماعیل شوکت‌الملك تا حدی که وارث و قائم‌مقام وی در حکومت قاینات قرار گرفت نتیجه درایت‌و حسن تشخیص‌آن مادر روشن‌بین بوده است، همچنین پای‌بندی به اصول مذهبی وحسن رفتارو روش مردم‌داری همه‌را مادر عاقله‌اش به‌او تعلیم داده است.

هرمشکلی در زندگی حتی امور اداری برایش پیش می‌آمداول متوسل به مادر و راهنمائی او میشد، حتی برمن معلوم شده بود که وقتی روابط امیر با انگلیسها بمناسبت ورود گروه آلمانی به قاین تیره شده بود و برایش و برطبعش قبول توقعات انگلیسها ناروا و دشوار بود به مادر متوسل گردید و بااینکه دوری از مادر برایش بسیار دشوار میبود از مادر کسب تکلیف کرد. مادر جواب داده بود به فکر من نباش اگر وطن‌پرستی تو اقتضا میکند که از حکومت و انجام خواسته حضرات کناره‌جوئی کنی، عمل کن ولو از قاینات خارج‌شوی. من دوری را تحمل میکنم و دعای خیر و سعادت را بدرقه سفر و دوری تو خواهم ساخت.

خلاصه وجود همچو مادری یکی از جهات اصلی اینهمه توفیق و حسن شهرت و نیك‌نامی بوده است. بهرحال تعصب در امور مذهبی و تقیدی که امیر در انجام‌فرائض داشت مرا بیشتر مفتون و مجذوب میساخت. البته در اوائل امر باعث تعجب و تاحدی برایم قابل تأمل بود که چطور مردی‌که در مجالس بزم چیزی را فروگذار نمیکند در امور مذهبی اینطور خود را شیفته مراسم و تکالیف دینی نشان‌میدهد. شاید خدای نکرده ریائی در کار باشد ولی پس از چندی معاشرت و حتی مباحثه و مذاکره یقین حاصل کردم که به آنچه میکند واقعاًمؤمن و معتقد است و قصد ریا ندارد.

روزه او ترك نمیشد و در تمام مدت ماه رمضان از اکل و شرب‌هائیکه ممنوع شناخته میشد جداً پرهیز داشت شب‌های جمعه از هر معاشرت و کاری دست میکشید و به‌نماز و دعا مشغول میشد. ایام عاشورا با پای برهنه در جلو صف سینه‌زنها قرار میگرفت وسینه‌میزد. با اینکه علی‌الرسم امیر به‌خانه هرکسی نمیرفت ولی درمورد روضه‌خوانی و عزاداری از هر تکیه و حسینیه‌ای که دعوت میشد ولو برای یکمرتبه در طول مدت روضه‌خوانی بدان مجلس حاضر میشد، خلاصه وجود امیر و تناقضاتی که در زندگی او میدیدم در ابتداء برایم معما و غیرقابل قبول بود بعد که به کنه عقیده و طرز تفکر او واقف شدم موضوع برمن روشن و بر ارادتم افزوده شد و خود را مصاحب و جلیس مردی معتقد و مؤمن به آنچه انجام میدهد یافتم و اورا از هرگونه تظاهر و ریاکاری مبرا دانستم.

هیچوقت فراموشم نمیشود که وقتی مباحثات مذهبی ما پردامنه میشدو طول میکشید این فرمایش امیرمرا متقاعدو ساکت‌میساخت‌که:

«دوست عزیز، من و ما از این عملی که انجام میدهیم زحمت زیادی متحمل نمیشویم، اگر هیچ اثری نداشته باشد لااقل یك عمل احتیاطی انجام یافته است.»

در کار اداری بسیار دقیق و نکته‌سنج بود. تا بمطلبی یقین و اطلاع حاصل نمیکرد مبادرت به اتخاذ تصمیم نمی‌نمود. بااینکه در منطقه امیر مطلق و باصطلاح محل سرکار امیر شناخته میشد و ارادت مردم به‌او درحد کمال بود و از ثروت و نفوذ کلام در منطقه قاینات و سیستان و حتی نقاط مجاور منحصر به فرد شناخته میشد ولی معهذا در مقام وظیفه‌شناسی و رعایت اصول و مراتب اداری مثل یك مأمور عادی برداشت میکرد و هیچوقت و در هیچ موردی ولو برخلاف میل و نظرش بود در انجام دستورات مرکز تکاهل و تسامح نشان نمیداد.

نمونه بارزی از آنچه فوقاً اشاره شد موقع درگیری باانگلیسها بود که ذکر آن را ولو برای تأیید استنباطات خودم و طرز تفکر او لازم میدانم.

جنگ بین‌الملل اول در کمال شدت جریان داشت، ایران اعلام بیطرفی کرده بود ولی حضرات روسها و انگلیسها این بیطرفی راهر وقت صلاح خودشان اقتضا میکرد نقض میکردند. متحدین آنروز که آلمان و عثمانی باشند نیز بیکار نبودند گاهی افرادی از آنها به‌قصد تبلیغ و ایجاد فتنه و آشوب عازم افغانستان میشدند.

قونسول انگلیس تأکید و اصرار میورزید که اینگونه مسافرین از طرف حکومت دستگیر شوند. امیر زیربار نمیرفت و بیطرفی‌دولت ایران را برخ آنها میکشید. عاقبت دسته مجهزی از متحدین پریاست «نیدرمایر» آلمانی از طریق کویر لوت به قاین وارد شدند. قونسول انگلیس که سرهنگ بداخلاقی بود «کلنل پریدکس» بالحن اولتیماتوم مانندی فشار آورد که باید فوراً از طرف امیر آنها را دستگیر کنند. امیر جواب داد: «من مأمور دولت ایرانم و دولت متبوعه من اعلام بیطرفی داده نمیتوانم مزاحم رفت و آمد مسافرین شوم مگر آنکه از وجود آنها فسادی ناشی شود ویا آنکه حکومت مرکزی دستوری بمن بدهد» فردا تلگرافی با حروف لاتین از طریق سیم هند و اروپ از

مرکز خطاب به امیر رسید که اینعده مسافر توقیف گردند. امیر تلگراف بی‌شماره و با حروف لاتین و امضاء فرمانفرما را مخدوش دانست و از انجام تقاضای شدید قونسول امتناع ورزید.

این عمل امیر روابط او را با انگلیسها سخت تیره کرد و صراحتاً امیر و گروه همکاران اورا که از جمله من بودم متهم به «ژرمانوفیلی» نمودند. چندی نگذشت که از تهران به امیر دستور داده شد حکومت را به برادرزاده خود تحویل داده عازم تهران شود.

امیر که علی‌الظاهر از این جریان بدش نمی‌آمد که چند صباحی از شنیدن خورده فرمایشهای قونسول دور و مشغول استراحت باشد بلافاصله عازم تهران گردید. من و عده‌ای از مأمورین هم درمصاحبت او از بیرجند خارج شدیم.

منظور از ذکر جریان فوق این بود که امیر با همه سطوت و جلالت و نفوذ و ثروت خود را مأمور مطیع دولت میشناخت و برخلاف دستور دولت (ولو به‌قیمت عزل و دوری موطن و مادر بزرگوارش که وی را بسیار عزیز و محترم میداشت) حاضر نبود قدمی بردارد. چنانکه درمورد مرحوم کلنل محمدتقی‌خان هم بطوریکه اطلاع حاصل کردم باز انجام دستور دولت را بر احساسات شخصی و رفاقت مرحوم فرخ مرجح دانست و خود را آماده ساخت که اگر کلنل دست از لجاج برنداشت بااو به جنگ پردازد:

بالاخره براثر ناسازگاری انگلیسها امیر بتهران احضار گردید. من هم که قبلا آمادگی پیدا کرده بودم که به خدمت خودم در قاینات خاتمه بدهم (و بعلاوه در لیست سیاه حضرات انگلیسها جزو «ژرمانوفیلهای» بیرجند محسوب بودم) به تهران آمدم.

مدتی قریب یکسال که امیر در تهران بصورت تبعید بسر میبرد غالباً باهم محشور بودیم و برخلاف بیرجند که این اواخر بواسطه کشمکشهای سیاسی و آثار جنگ بین‌المللی وضع ما بسیار ناراحت و ملالت‌بار شده بود، اوقات را در تهران به خوشی میگذراندیم. در خلال مدت توقف ویا تبعید امیر که شاید یکسال شد در بیرجند و قاینات بی‌نظمی‌هائی اتفاق افتاد، سرقتهائی در طرق و شوارع وقوع پیدا کرد. تدریجاً انگلیسها متوجه شدند که درمورد امیر شوکت‌الملك دچار اشتباه شده‌اند و صراحت لهجه و وظیفه‌شناسی اورا بی‌جهت

به آلمان‌فیلی تعبیر کرده‌اند درصدد تماس و دلجوئی برآمدند. امیر همیشه خونسردی طبیعی خود را حفظ میکرد و نشان میداد که برای او عزل و نصب مساوی است. همواره متوجه و حافظ منافع ایـران است. هر جریانی را که به نفع مملکت تشخیص دهد محافظت و تقویت خواهد کرد.

دولت مجدداً امیر را بکار دعوت نمود و حکومت قاینات وسیستان را به‌وی محول داشت. اصرار امیر براین بود که منهم در خدمتش به قاینات برگردم. حتی بدون مذاکره با من برایم درجـه سرتیپـی و ریاست قشون سیستان و قاینات را از دولت تقاضا کرده و حکم آنهم صادر شده بود و حال اینکه ریاست قشون مقامی حساس بود و همیشه از آن خودش بود.

چون عشق رفتن فرنگ و تکمیل هنر موسیقی به سرم‌زده بود و با مرحوم صمصام‌الملك بیات هم قرار ضمنی رفتن را داده بودم برای اولین بار مجبور شدم به امیر دروغ بگویم و بعذر سرو سامان دادن بکار زن و بچه و خانواده اجازه بخواهم که بعد از رفتن امیر حـرکت کنم.

امیر به بیرجند رفت، پس از چندی طی نامه‌ای مبنی بر کمال تأسف و معذرت اطلاع دادم که عازم اروپا هستم و بلافاصله هم‌حرکت کردم که اصرار امیر مرا منصرف نسازد.

در سال... که از اروپا برگشتم و مدرسه عالی موسیقی وکلوپ موزیکال را تشکیل دادم امیر به تهران آمد، دیدار تجدید شد، مناسبات و معاشرتها کمافی‌السابق برقرار گردید. همینکه اطلاع حاصل کرد من یك آکادمی به عضویت افرادی چون ادیب و دهخدا و رشید یاسمی و ملك و افراد دیگری از جمله دشتی برای پیشرفت و اهمیت موسیقی و دور ساختن آن ازصورت مطربی تشکیل داده‌ام، حسن استقبال کرد و برای پیشرفت این نیت به من کمك نقدی کرد «امیر در سالهای بعد هم این کمك را تجدید میکرد تا وقتی که خودم تقاضا کـردم از آن صرف نظر نماید» امیر مرتب در جلسات ما شرکت میکـرد، لطف و محبتش نسبت بمن کمافی‌السابق برقرار بود حتی در بعضی ازسفرـ هایش به تهران روزهای اول ورودش به‌من وارد میشد و در محـل انجمن مدرسه عالی موسیقی در حدود مقدوراتم وسائل پذیرائی او

را فراهم میساختم تا بعد هتل ویا خانه‌ای برای توقف پیدا میکرد.

در سالهای اخیر یعنی از ۱۳۱۳ شمسی به بعد که امیر متوقف تهران بود غالباً چه شب و چه روز بلکه گاهی شب و روز از فیض محضرش بهره‌مند بودم، حتی وقتی به سمت استاندار به شیراز رفت آنجا خدمتش رسیدم. خلاصه مجال ندادم دوری صوری رشته ارتباط معنوی را قطع نماید.

چندسالی که وزیر پست و تلگراف بود علی‌الدوام با هم‌معاشرت و مصاحبت داشتیم تا وقوع جنگ بین‌الملل دوم که‌با تشریف بردن شاهنشاه فقید رضا شاه کبیر از ایران، اوضاع ایران از هم پاشید. امیر که از جریان مخصوصاً عزیمت شاهنشاه بسیار متألم و متأثر بود از کار کناره‌جوئی کرد و مصمم شد پس از هفت سال به بیرجند برگردد و بقول خودش به رعیتی بپردازد. دوسال در بیرجندرسیدگی به‌کارهای شخصی و سرپرستی از مؤسسات خیریه‌ای را که از برکت وجودش بوجود آمده بود وجهه همت[1] ساخت ضمناً شروع به ساختن بیمارستانی نمود که متأسفانه عمرش به تکمیل آن وفا نکرد و بدست فرزند ارجمندش امیر اسداله علم اتمام پذیرفت.

اواخر سال ۱۳۲۲ باحال کسالت به تهران آمد، عوارض‌مرض قلبی از هرطرف نمایان بود،کوشش مرحوم دکترمیردوست مشترکمان تا حدی به امیر بهبودی بخشید، برای تکمیل معالجه چون بواسطه جنگ راه فرنگ مسدود بود درصدد برآمد به هندوستان عزیمت کند. بدین نیت اوایل سال ۱۳۲۳ به بیرجند برگشت که از آنجاعازم هند گردد. وسائل و موجبات سفر فراهم گردید، چند روز قبل از تاریخ عزیمت در آذرماه ۱۳۲۳ بایك حمله قلبی که تاحدی لازمه‌قلب ضعیف‌و رنجور او بود دارفانی را وداع گفت ومن و همه دوستان و کسان خود را به داغ فراق مبتلا ساخت.

امیر به من حقاً عنایت مخصوص داشت اگر ادعا کنم مرا مثل برادر خود میشناخت گزاف نگفته‌ام. کسانیکه در حاشیه شاهد بر روابط ما بودند و آنهمه لطف و علاقه را نسبت به من در امیر می‌دیدند دچار حیرت میشدند حتی میتوانم بگویم شاید برای بعضی

۱ـ درعین حال مراقب بود از لحاظ خواربار که در آن زمان گرفتاری بزرگی برای مردم همه‌نقاط ایران شده بود و همچنین دفع آفات از جمله هجوم ملخ موجبات آسایش مردم فراهم باشد.

قابل قبول نبود.

همیشه مرا به فرزندانش «عمو» معرفی میکرد و این معرفی به نحوی صریح و مؤثر ادا میشد که هنوز بعد از قریب سی سال فرزندان آن مرحوم این افتخار را از من سلب نکرده‌اند و بازهم مرا «عمو» خطاب میکنند.

شب عروسی پسر ارجمندش آقای امیر اسداله علم عروس را بمن معرفی کرد و به او تأکید میکرد که من را عمو بداند و بهمین عنوان خطاب کند.

خداوند غریق رحمتش سازد، فقدان او برای من ضایعه‌ای بس بزرگ است، هیچ چیز نتوانسته و نمیتواند در دل وخاطر من جایگزین او گردد.

نمیدانم درطی مطالب پراکنده‌ای که عرض شد توانسته‌ام مرحوم امیر را بطوریکه در ذهن من نقش است بشناسانم یا خیر.

بهرحال درنظر من از مجموع مصاحبتها و مطالعاتی که درخلق وخوی امیر بعمل آورده‌ام وی مردی بود در مقام خود کم‌نظیر بلکه میتوانم بگویم بی‌نظیر، صفات رأفت، سخاوت، رفاقت، وطن‌پرستی، وظیفه‌شناسی، مهمان‌نوازی، ادب و احترام بمبادی مذهبی و اخلاقی در او بحد کمال بود. عاشقانه به رفاه مردم و تربیت آنها علاقه‌مند بود. مخصوصاً اهالی قاینات را جزو خانواده‌و وابسته بخودمیدانست.

عکس‌العمل اینهمه علاقه بمردم این شده بود که مردم نیز سراپا مفتون و مجذوب امیر بودند، میتوانم بگویم اورا میپرستیدند.

بزرگترین قسم در عرف مردم قاینات قسم «**به سر سرکار امیر**» بود و من در طول دوسال‌که در بیرجند مأموریت داشتم نشنیدم و استنباط نکردم که کسی در موردی این قسم را یاد کند و مورد خلاف واقع باشد.

یکی از خصوصیات اخلاقی مرحوم امیر که کمتر دیده شده‌توکل فوق‌العاده او بخدا و خونسردی عجیب وی در مقابل مشکلات بود که یك نمونه از توکل و خونسردی او را در اینجا و بعنوان حسن ختام‌ذکر و مطالب پراکنده را خاتمه میدهم.

هنگام سفر به روسیه، اسبهای سرکش ما را برداشت امیر و من و مرحوم نراقی دریك کالسکه بودیم، مرحوم نراقی‌از فرصتی‌استفاده

کرده خودش را بخارج پرت کرد. من کوشش میکردم بجای کالسکه‌چی که همان ابتدا سرنگون شده بود مهار اسبها را بدست بگیرم، نه‌تنها موفق نشدم بلکه سریك پیچی از کالسکه بیرون افتادم و دست من به شدت آسیب دید ولی امیر با نهایت خونسردی در کنج کالسکه نشسته بود و اسبها اورا بردند. کالسکه همراهان که از عقب رسید مرا با زحمت از زمین بلند کردند و با کمال دل‌واپسی به جلو راندیم که به‌بینم به سر امیر چه آمده به اولین قهوه‌خانه که رسیدیم کالسکه و اسبها را مشاهده کردیم، داخل قهوه‌خانه امیر مشغول اداء فریضه بود و در قیافه او هیچگونه اثری از ترس و وحشت مشاهده نمیشد.

پس از ختم نماز خودش بیان داشت متوکلا علی‌الله در گوشه کالسکه نشستم و درنظر گرفتم که اگر اسب‌های سرکش از جاده خارج شدند یکی را با گلوله بزنم ولی درجاده اصلی چون بیم واژگون شدن کالسکه نمیرفت صبر کردم تا اسبها خسته شوند و خودبخود متوقف گردند کمااینکه اینطور شد و اینك من سلامت و شکر خدای متعال را بجا می‌آورم.

نظر آقای دکتر محمـد سجادی
سناتور و نایب‌رئیس مجلس‌سنا درباره امیر شوکت‌الملك علم

مرحوم امیرشوکت‌الملك از رجال خوش‌نام زمان سلطنت سردودمان پهلوی شاهنشاه رضا شاه کبیر بود که بسهم خود در ابتدای سلطنت آن شاهنشاه از طریق همکاریهای ذیقیمت با هیئت‌های ارتشی برای قلع و قمع نمودن گردن‌کشان و یاغیان آن‌زمان موجب‌کمك به‌استقرار نظم و امنیت در قسمت سیستان و بلوچستان گردید.

مرحوم امیر شوکت‌الملك که خود قبل از طلوع ستاره درخشان پهلوی و رسیدن شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر بمقام سلطنت از سران قبایل و شخص ذی‌نفوذ در حـوزه محل سکونت خـود بوده و در آنجا دارای املاکی بوده است برخلاف رویه و رفتار سایر متنفذین محلی که اوقات خود را صرف تعدی و تجاوز بحقوق و حدود ساکنین حوزه نفوذ خود نموده و یا در بعضی از موارد اوقات خود را صرف راه‌زنی و سایر اعمال ناشایست و مضر مصالح محلی یا عالـی کشور خـود میکردند، توجه اساسی بعمران منطقه نفوذ خود وانجام اصلاحات‌کلی از قبیل تأسیس دبستان و دبیرستان و نشرفرهنگ و بهداشت که یك نمونه آن لوله‌کشی آب آشامیدنی شهر بیرجند است مینمود و در یك جمله مرحوم امیرشوکت‌الملك مانند یك پدر خانواده با ساکنین محل سکونت خود رفتار میکرد.

در مدت همکاری اینجانب با مرحوم علم که با سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن در دولت مشارکت داشتند مرحوم علم را مـردی

بسیار متواضع، خوش‌برخورد و خوش‌فکر دیده و مخصوصاً احساسات وطن‌پرستی و شاهدوستی او جزوصفات بارزآنمرحوم بشمار میرفت در کارهای دولتی معروفیت به‌بی‌طرفی مطلق وجانبداری ازمظلومین داشته و در حدود امکان از کمك بدیگران‌مضایقه وخودداری‌نداشت.

مجموع همین اخلاقیات و وظیفه‌شناسی و رفتار پسندیده بود که مشمول توجه و عنایت مخصوص شاهنشاه رضاشاه‌کبیر شده بودند و در تمام مدتیکه اینجانب سمت همکاری با ایشان را در هیئت دولت داشتم این لطف و عنایت به‌نحو محسوسی مشهود بود.

نظر آقای رام
آنچه از سجایای اخلاقی و صفات عالی انسانیت
از مرحوم امیر شوکت‌الملك علم میدانم

با مرحوم امیر شوکت‌الملك علـم معاشرت زیاد نداشته‌ام باین‌جهت آنطوریکه شایسته شرح خصائل اخلاقی و تاریخ کامل زندگانـی آن مرحوم است از عهده برنمی‌آیم معهذا بامتثال خواسته دوست عزیزم آقای منصف آنچه در نتیجه ملاقاتها با آن مرحوم درك‌کرده‌ام در زیر بطور اختصار شرح میدهم:

اولین مرتبه در سال ۱۳۰۳ که آقای ملوین‌هال پیشکار دارائی مالیه خراسان به بیرجند و قاینات و سیستان و زاهدان عزیمت کرد اینجانب با سمت ریاست پرسنل و تفتیش با نامبرده همراه بودم در آبادی خذری قبل از رسیدن به بیرجند بدیدار مرحوم امیر شوکت‌ـ الملك نائل شدم یك‌شب در آنجا توقف‌کردیم و مهمان آن‌مرحوم‌بودیم در همان ملاقات اولیه با معزی‌الیه و برخورد و صحبت باکسانیکه در آن حدود بودند خصائل اخلاقی و محبوبیتی که تا آن موقع نظیر آن را ندیده بودم مشهود شد در اینجا بی‌مناسبت نیست توضیح‌داده‌شود که در آن‌زمان راه شوسه وجود نداشت اتومبیل منحصر پیشکارمالیه نمیتوانست مسافت طولانی را در یك‌روز بپیماید باین‌جهت ازمشهد تا بیرجند محتاج بتوقف در دومنزل بـود. توقفگاه اول در گناباد و توقفگاه دوم در خذری. صبح روز بعد بسمت بیرجند حرکت کردیم در چند روز توقف آنجا در باغ خارج شهر مهمان مرحوم امیر بودیم

در پذیرائیهای مفصل و ملاقاتهای متعددی که بارؤسای ادارات‌محلی و شخصیت‌های آن حدود و سایر افراد دست میداد کاملا مشهود شدکه تاچه حد صفات عالی انسانیت آن مرحوم را در سرتاسر خطه بیرجند و قاینات محبوب‌کرده چقدر عموم مردم اعم از بزرگ و کوچك اهالی شهر و زارعین و سایر ساکنین دهات از عدالت و مساعدتهای رئیس و والی خود برخوردار هستند و چگونه در قلب فرد فرد جای گرفته. نه تنها در آن زمان که در غالب نقاط تحمیلاتی بمردم میشد در اینجا هیچگونه تحمیلات نبود مرحوم امیر از دارائی و درآمد ملکی خود اغلب کمکهائی میکرد که زبانزد مردم بود. در دیانت وصفات واخلاق خانوادگی نیز شایسته است که برای او قائل بمقامی بس‌والا باشیم. نمازش ترك نمیشد. معروف بود که مرحوم امیر همه روزه اول بدست‌بوس مادر خود میرود بعد شروع بکارمیکند. علاقه‌تام در حسن جریان امور ادارات دولتی داشت مخصوصاً در تجددخواهی و علاقه بتأسیس مدرسه مشهور بود. خلاصه هرکس چند روز در آن حدود میماند و با مردم به‌گفتگو میپرداخت معتقد میشدکه این منطقه‌دارای سرپرست متدین و متجددی است که بمعنای حقیقی رفاه و آسایش و امنیت اهالی را تأمین و برای پیشرفت آنان کوشش میکند اهالی را دوست دارد و اهالی هم او را از صمیم قلب دوست دارند. بعد از چهار پنج روز توقف در آن حدود بسمت سیستان عزیمت کردیم. از آن تاریخ ببعد دیگر مرحوم امیر را ندیدم تا سال ۳۱۸ که افتخار عضویت هیئت دولت را پیدا کردم در آن موقع مرحوم امیر سمت وزارت پست و تلگراف را داشت تا شهریور ۱۳۲۰ در چند هیئت دولت بدون تغییر مقام هر دو عضویت داشتیم و اتفاقاً صندلی‌اینجانب پهلوی صندلی آن مرحوم بود. چون عهده‌دار منشی‌گری بودم بیشتر توجه بمذاکرات داشتم و دقت میکردم چیزی از نظر محو نشود. معمولا هفته‌ای دو جلسه در حضور اعلیحضرت رضا شاه‌کبیر تشکیل میشد در تمام جلسات مرحوم امیر با همان قیافه آرام و متین حضور داشت در مسافرتهای اعلیحضرت در التزام رکاب بود من و سایرین‌که‌افتخار حضور داشتیم خوب احساس میکردیم که همواره نظر پر محبت اعلیحضرت متوجه آن مرحوم است. غالباً در حین مذاکرات یامسائل مطروحه اعلیحضرت روبه امیر میکردند اطلاعات و عقیده آن مرحوم

را میپرسیدند. طرز مراجعه و پرسش توجه‌خاص و اعتماد اعلیحضرت را نشان میداد. چون منظور ذکر جزئیات و شرح جلسات دولت نیست بذکر خلاصه فوق که حاکی از شخصیت و مقام و صفات بارز آن مرحوم است کتفا میشود.

بقلم آقای علی‌اصغر حکمت

یك جنتلمن کامل‌عیار

کلمه جنتلمن gentleman واژه‌ایست در زبان انگلیسی که همتای آن در غالب السنه جهان وجود ندارد و مفهوم آنرا با ترکیب بکلمه دیگر ادا میکنند.

در فرهنگ «وبستر» آن راچنین تعریف‌کرده است.

«A man of great birth and soscial standing»

در قاموس‌های انگلیسی بعربی این کلمه را چندین تعریف کرده‌اند ازاین‌قبیل «السید الماجد القیل» «رجل کریم‌المحتد» وغیره. در زبان فارسی معنای این‌لغت را تاحدی«بزرگ‌زاده» یا «شرافتمند» و امثال آن تعبیر میکنند و مفهوم آن کسی است که اصالت نسب را با شرافت حسب در خود جمع‌کرده باشد.

اگر بخواهیم وجود خارجی آنرا معاینه مثال بزنیم در عصر و زمان ما کسانی‌که دارای حقیقت بزرگی وبزرگ‌زادگی را مجسم‌کند البته اشخاص بسیار بوده‌اند از آن میان یکی که جنتلمن کامل‌عیار باشد ونویسنده در عمر خود دیده و صفات شریفه و خصائل پسندیده او را دقیقاً مشاهده کرده‌ام مرد محترمی بود بنام محمدابراهیم‌خان و ملقب به شوکت‌الملك و معروف به «امیر قاین» که در بیرجند سکونت و امارت داشت. نسب و نژاد این مرد بیك خانواده قدیمی ایرانی‌الاصل منسوب می‌شد که از اواخر عهد صفویه تاکنون یعنی قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری در ناحیه وسیعی در شرق ایران ــ منطقه قاینات و سیستان یا «قهستان قدیم» حکومت و ریاست داشته‌اند.

پدرش امیر علم‌خان حشمت‌الملك و جـدش اسداله‌خان حسام‌الدوله از طرف سلاطین عصر مأمور انتظام ناحیه و مخصوصاً حفاظت مرزی ایران بودند که آن منطقه را در برابر تهاجم و تعدی ایلات افغانی و بلوچی نگهبانی‌کنند و تا زمان ما (اواسط قرن چهاردهم) روزگاری بشرافت و بزرگی و «آقائی» میگذرانیدند.

شوکت‌الملك در سال ۱۳۰۰ هـ.ق در بیرجنـد تولد و در سال ۱۳۲۳ شمسی مطابق ۱۳۶۴ قمری وفات یافت؟ محل سکنـای ایـن خاندان شهر بیرجند قریه و باغی خارج از شهر بود موسوم‌به «کلاته اکبریه» زندگانی وسیع و مرفهی داشت ولی بعداً در تهران درناحیه دزآشیب شمیران سکونت کرد که تا الان این عمارات در ولایت و در پایتخت باقی و آباد است.

روایات شفاهی نسب آن خاندان را به طاهر ذوالیمینین سردار نامدار خراسان می‌رسانند که مأمون عباسی را برمسند خلافت نشانید و امارت خراسان و ماوراءالنهر اورامسلم‌شد. شاهان‌سلسله‌طاهریان نخستین خاندان ملوك محلی و امرائی هستند که اواخـر قرن دوم هجری سلطنتی مستقل تأسیس کردند و نژاد و نسب طاهر را نیـز بعضی‌مورخین به‌بهرام چوبینه‌سردار خسروپرویز شاهنشاه ساسانی نسبت می‌دهند این است خلاصه نسب‌نامه خاندان علم ـ والله اعلم ـ

وقتی که از نگارنده بمناسبت سابقه دوستی ومودت‌چندین‌ساله که با مرحوم امیر شوکت‌الملك داشتم تقاضا شد که خاطره‌ای از آن مرحوم بنگارم این وظیفه را بدو دلیل باکمال میل و شـوق استقبال کردم؛ اولا آن مرحوم اکنون سالیانی است که وفات یافته و هر سخن که در ستایش مکارم اخلاق او گفته شود حمل بهیچ چیز نمی‌شود و از شائبه روی وریا دور است و جز بیان حقیقت غرضی دیگـر نیست. ثانیاً از آنجهت که تاریخ زندگانی آن مرد حقیقتاً مانند نمونه است که برای خوانندگان سرمشق فضیلت و نماینده شرافت تواند شد و سزاوار است که جوانان مخصوصاً آنهائیکه از خاندانهای قدیم باقی مانده و همواره به‌نسب خود تفاخر میکنند و از عظمت و احترام آباء واجداد بخودمی بالندسرگذشت‌زندگانی‌محمدابراهیم‌خان‌شوکت‌الملك را سرمشق فضائل نفسانـی قرار دهند، شرافت نسب را با کـرامت حسب در خود همراه نمایند، چه اگـر لیاقت شخصی و مکارم ذاتـی

نداشته باشند به بزرگ‌زاده نادانی میمانند «که در دیار غریبش بهیچ نستانند».

اولین خصلت ستوده آن مرحوم را صفت «راستی» باید گفت که جز به صدق گفتاری نداشت و زبان بدروغ نمیگشود، حتی در محاورات و صحبت‌های معمولی خوش‌آمدگوئی‌متعارف‌که با اغراق‌های شاعرانه معمول است اعتراض میکرد. گویا او راستی گفتار و راستی کردار و راستی پندار را که سه صفت قدیم ایرانیان باستان است تکلیف و دستور خود قرار داده بود.

دومین شیمه اخلاقی آن مرد را ملکه عدالت و انصاف میتوان گفت زیرا در طول مدت سی چهل سالی که در مسند حکومت ناحیه وسیع قاینات وسیستان نشسته بود و هزاران نفوس درتحت امرمطلق و تابع حکم قطعی او بودند همواره با آنها به‌عدل‌وداد حکومت میکرد و هیچگونه آزار و اذیت بخلق یا تجاوز بحقوق دیگران را روا نمیداشت.

همچنین روستائیان و کشاورزان یعنی «رعایای» املاك متعدد او همه از عدالت و رأفت او برخوردار بودند و اندك ظلم و ستم را برخلاف سایر خوانین و امرا جایز نمیدانست و در اینمدت طولانی یك «رعیت» نبود که از «امیر» شکایتی داشته باشد.

شوکت‌الملك در اواسط سال ۱۳۱۶ ش. به امر شاهنشاه‌پهلوی به ایالت استان جنوب منصوب شد مرکز او شیراز ولی تمامت ایالت فارس و بنادر در دایره حکمرانی او داخل بود. مدت یکسال به استانداری آن ایالت وسیع با کمال قدرت حکومت داشت. در اینمدت گذشته از اینکه از حدود مقررات قانونی تجاوز ننموده با مردم فارس به رأفت و محبت رفتار میکرد. شیرازیها از دوره حکمرانی او خاطره‌های خوش دارند و او را قلباً دوست میداشتندچنانکه علاوه بر مقرری قانونی استانداری مبالغ گزافی از جیب خود به اشخاص مخصوصاً فقرا و بینوایان محرمانه کمك و اعانت مینمود. اینك شیرازیهای حقشناس‌بعد ازسی وچند سال‌یکی از زیباترین‌خیابانهای شهر نوین شیراز را بیاد او بنام او نامگذاری کردند که اکنون «بلوار علم» یکی از خیابانهای زیبای معروف محلات نوبنیاد شیراز است.

شوکت‌الملك در سال ۱۳۱۷ بتهران احضار شد و از طرف شاهنشاه بوزارت پست و تلگراف منصوب گردید و وظیفه خود را در آن وزارت همواره باکمال صداقت انجام داد. با اینکه اعلیحضرت رضاشاه کبیر اصولا مخالف سازمانهای اشرافی و رژیم ملوك‌الطوایفی و دستگاه خانخانی «فئودالیته» بودند و تمام افراد و خوانین محلی را در اطراف واکناف ایران که به اسلوب قرون وسطائی حکمران مطلق‌العنان بودند، همه را به‌قهر و عنف منقرض ساخت ولی تنها به‌این مرد که بازمانده یك سلسله فئودال قدیمی بود با کمال مهر و محبت و اعتماد و حسن‌ظن رفتار کرده و او را در دربار خود برگزیده واین نبود جز نتیجه صداقت محض و راستی صرف که ظاهر و باطنی یکسان وبخلوص وصفا آراسته واز ظاهرسازی و ریا پیراسته داشت.

دیگر از صفات برجسته شوکت‌الملك نیکوکاری و خیرخواهی بود که برای عموم خلق خاصه زیردستان‌خود خیرخواه‌بود، نیکوکاری در وجود او ملکه راسخی شده و بی‌اختیار دراعمال‌پسندیده وکارهای شایسته بوده و خیروخوبی برای مردم میخواست و درانجام‌خیرات و مبرات و بذل و احسان بی‌اختیار بود، مخصوصاً در خدمت به معارف وصحیه‌عمومی بی‌دریغ‌مبالغی‌صرف‌میکردکه‌ازاوآثارخیر او باقی‌مانده است. البته سعی در توسعه معارف و بسط دانش در عموم مردم برای اینگونه خوانین و ملاك بزرگ خلاف مصلحت و آقائی وریاست آنان است زیرا آنان طبیعتاً منفعت خود را در این میدانند که رعایا و زیردستان در جهل و نادانی بمانند و اوامر ایشان را کور کورانه اطاعت کنند و از حقوق سیاسی و اجتماعی خود بکلی بی‌خبر باشند. اما شوکت‌الملك تنها یك ملاك وفئودالی‌معارف‌پرور وعلم‌دوست بود که برای بسط دانش کوشش میکرد و مدرسه ابتدائی ذکور و اناث و یك مدرسه متوسطه در بیرجند و شش دبستان در اطراف و نواحی قاینات بهزینه شخص خود دائر کرد و در وقتی که هنوز در شهرهای بزرگ ایران قبل از مشروطیت نامی از مدرسه برده نمیشد، بخصوص دبستان دخترانه بکلی برخلاف رسوم و آئین زمان بود، او در سال ۱۳۰۱ شمسی مدرسه‌ای مخصوص تربیت دختران در بیرجند تأسیس فرمود همه این مدارس هم‌اکنون برقرار و بنام «شوکتیه» نام دارند و از باقیات صالحات اوست.

از معارف پروری او نویسنده شخصاً خاطره‌ای بسیار عجیب دارم که الحق سزاوار تحسین است که در اینجا نقل میکنم. در سال ۱۳۱۳ من که متصدی خدمت‌معارف بودم باحمایت و پشتیبانی شخص شاهنشاه برنامه مفصلی برای ساختمان مدارس متوسطه داشتیم که همه‌ساله عمارات دبیرستانی چند در اطراف ایران ساختمان‌میکردیم از جمله در آن سال شروع بیك ساختمان جدید در شهر مشهد کردیم که در سال ۱۳۱۵ باتمام رسید و بنام «دبیرستان فردوسی» هم‌اکنون در آن شهر مقدس برقرار است.

در آن هنگام شهرت این عمارت نو بنیاد در تمام خراسان منتشر شده بود. روزی پاکتی با پست سفارشی بنام اینجانب بدستم رسید که از طرف شخصی ناشناس بدون امضاء نوشته شده بود بدین مضمون که «من یکی از اهالی خراسانم و از چگونگی بنای دبیرستان نوین در مشهد آگاه شدم، خواستم در این نیت خیر منهم شریك و سهیم باشم از اینرو مبلغ یکهزار تومان «قریب بیست هزار تومان بپول امروز» چك بانك در ضمیمه میفرستم که آنرا در کار ساختمان آن مدرسه مصرف نمائید» نویسنده درصدد برآمدم که این نیکوکار ناشناس را معلوم نمایم ولی هرچه از بانك و دیگر مراکز تحقیقات نمودم بجائی نرسید ناچار بوسیله روزنامه یومیه اطلاعات که‌اکنون موجود است از آن بخشنده بی‌منت تشکر کردم و آن وجه را بمصرف جداگانه ساختمان کتابخانه آن دبیرستان اختصاص دادم. بعدها بقرائن و دلائل چند معلوم شد که آن وجه را شوکت‌الملك فرستاده است ولی او باهمه دوستی و وداد فی‌مابین در این‌باب هرگز اشاره‌ای نکرد و کلمه‌ای نگفت.

دیگر از اعمال خیر و باقیات صالحات که از او باقی مانده است تأسیس یك بیمارستان برای معالجه بیماران بی‌بضاعت در شهر بیرجند است که درحدود پنجاه تخت‌خواب و مجهز باوسائل بهداشتی جدید بود که از هندوستان خریداری و از سرحد زاهدان وارد کرده بود. تمام‌هزینه ازپزشك و دارو را ازکیسه سخاوت خودمی‌پرداخت.

از اعمال خیر و کارهای پسندیده که بدست او انجام شد و دلالت به‌روشنی فکر واندیشه مترقی اومینمود لوله‌کشی شهر بیرجند است. با آنکه خود در خارج شهر منزل داشت ولی برای

آسایش و رفاه همشهریان خود بیدریغ این خدمت عمومی را انجام داد.

در سال ۱۲۹۷ ش. که جنگ جهانی اول بپایان میرسید انگلیسیها برای مصرف اردوهای خود مقدار زیادی لوله فلزی مجرای آب در نقطه‌سرحدی «سفیدآبه» انبارکرده بودند. شوکت‌الملك بفکر افتاد که آن لوله‌ها را خریداری نموده برای مصرف آب مشروب‌شهر بیرجند بکار ببرد و این نیت عالی را اجرا نمود و مبلغی گزاف برای قیمت خرید و هزینه نصب لوله‌ها از کیسه همت خود عطا کرد و سالها قبل از آنکه در طهران لوله‌کشی بعمل آید وی بیرجند را از اینجهت بصورت یك شهر مترقی درآورد که هنوز مردم آن شهر از آن نعمت بهره‌مند هستند.

یکی دیگر از سجایای پسندیده آن مرد را ملکه مهمان‌نوازی میتوان دانست که در خانه او بروی مهمانان و واردین بلطف و پذیرائی شایان‌گشاده بود و اغلب اشخاص محترم که بخاك سیستان می‌آمدند تا هنگامی که در آنجا اقامت داشتند مهمان او بودند. نه تنها مأمورین رسمی دولت بلکه افراد عادی که از آن ولایت عبور میکردند از سفره نعمت او برخوردار می‌شدند. بعلاوه برپذیرائی در وقت وداع به‌هدایا و تحف محلی و ارمغانهای مخصوص مانندقالیچه بافت بیرجند و زعفران محصول قاینات نیز برخوردار بودند.

از مظاهر این مهمان‌نوازی و غریب پروری شایان تحسین او حکایت آلمانی‌هائی است که در اثنای جنگ جهانی اول درسال ۱۲۹۵ ش. به‌سیستان آمدند و قصدشان این بود که بمنظور تبلیغات سیاسی به‌افغانستان بروند. وی با آنها با کمال فتوت و جوانمردی رفتار کرد باین معنی که انگلیسیها همینکه از ورود این هیئت اعزامی‌آلمان آگاه شدند درصدد جلوگیری برآمدند و همه بیاد داریم که در آن ایام تاریك و شوم چگونه وطن عزیز ما در تحت استیلای قوای متفقین‌بود و سپاهیان روس و انگلیس کشور ایرانرا عرصه عملیات خود قرار داده بودند و جنگ را بداخله ایران کشانیدند. داستان حمله قوای عثمانی و جنگ با افواج روس در غرب ثبت تاریخ است. ولایت قاینات و سیستان را هم قوای انگلیس در جنوب و شرق و نظامیان روس در شمال نیز خط اتصال و معبر قوای خود قرار دادند.

در آن هنگام که دامن تبلیغات جنگی طرفین در ممالك اسلام با دولت عثمانی که شریك جنگ آلمانیها بود باوج خود میرسید، آلمانها هیئتی از مأمورین برجسته لشکری و کشوری خود را بافغانستان فرستادند تا امیر حبیب‌الله‌خان امیر افغان را برضد روس و انگلیس برانگیزند. انگلیسیها بوسیله کونسول خود در بیرجندامیر را در تحت فشار قرار دادند و باصرار تقاضا داشتند که آن آلمانی‌ها را دستگیر و بآنها تسلیم نماید ولی او باکمال شرافت و جوانمردی از قبول تقاضای آنها استنکاف و ایستادگی و مقاومت کرد و اظهار داشت که این جماعت عابر سبیل هستند و قصدشان اقامت در ایران نیست، من رسماً حق ندارم که آنها را دستگیر کنم مگر آنکه ازطرف دولت مرکزی در طهران در این باب امر صریح بشود، البته صدور این امر از طرف دولت بیطرف ایران در آن وقت که مرحوم‌مستوفی‌ـ الممالك رئیس دولت بود امکان نداشت. انگلیسیها قشونی هنوز در سیستان نداشتند و از این‌رو عمال روس را در مشهد تحریك کردند و با قوائی کافی به‌سیستان فرستادند که به‌جبر و عنف آن آلمانیها را دستگیر کنند. زدوخوردی هم مابین آنها واقع شد. امیر شوکت‌الملك بحکم‌انسانیت و رعایت حق پناهندگی بآنهامحرمانه یاری کرد تا توانستند مخفیانه فرار کرده و از راه چخانسور بکابل رفتند.

بالاخره بزرگترین صفات شوکت‌الملك که او را در دنیا وآخرت رستگار و کامیاب ساخت همانا قوت ایمان و استحکام عقیده دینی او بود. وی به‌تمام شعائر و آداب دیانت اسلامی علاقه‌مند و از اعتقاد و ایمان بخدای قادر متعال برخوردار بود. با آنکه برهزاران نفوس حکومت داشت ولی در برابر حاکم مطلق جهان چون عبد ذلیل بخاك میافتاد و احکام الهی را از روی قلب و کمال صدق بعمل می‌آورد و تمام عمر را در ادای فرائض دینی بسر رسانید. نمازهای پنجگانه وصوم ماه رمضان از عملیات ثابت او بود. همه هفته شبهای جمعه را خاص عبادت خداوند بزرگ قرار داده و از امور دنیوی اعراض میکرد و با کمال عجز و انکسار به‌خواندن دعاهای‌ماثور تا دل شب بعبادت اشتغال داشت. همچنین در لیالی متبرکه با تضرع و توجه قلبی خداوند را عبادت میکرد.

این بود شمه‌ای از مکارم اخلاق و فضائل اوصاف کـه آن مرد بزرگوار بآن آراسته بود

خلاصه باصالت زائیده شد و بشرافت زیست و بعزت مرد

رحـم‌اللـــه معشر المـاضیـن که بمـردی قـدم فشردنـدی
راحت جـان بندگـان خـدای راحت خـویشتن شمـردنـدی

طهران ـ اردیبهشت ۱۳۵۳

علی‌اصغر حکمت

بقلم حسنعلی حکمت (بخرد)

خاطرات و یاد بودهائی
از استانداری مرحوم امیر شوکت‌الملك در فارس و بنادر

نعمت دیدار و مصاحبت والتزام خدمت شادروان امیر شوکت‌الملك علم برای بنده زمانی دست داد که ایشان باستانداری فارس و بنادر منصوب گردیدند. در آن موقع اینجانب بواسطه اشتغال بامور زراعت مجبور از مسافرت به‌نواحی مختلف فارس و بنادر بودم و از اینرو باوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن نواحی به‌نحو اتم و اکمل وارد بودم و آنچه در این خاطرات از کیفیت اوضاع آن زمان می‌نویسم عین واقع و متن وقایع است و لازم میدانم مختصری از آن اوضاع را در این‌جا عرض کنم تا اهمیت موقع و لزوم استانداری آنمرحوم و برخورد ایشان با اوضاع بهتر آشکار گردد و ضمناً خوانندگان جوان نیز تفاوت عظیم بین آن دوره و حال حاضر را درك کنند و انشاالله رفتار و اخلاق بزرگان گذشته در آنها مؤثر افتد.

در سال ۱۳۰۷ عشایر فارس و کوه‌گیلویه و بویراحمدی و پس از چندی عشایر بختیاری به‌تحریك اجانب دست بطغیان و قتل و غارت زدند که منجر باعزام هنگ‌های نظامی از ارتش تازه تشکیل یافته ایران بشیراز و فارس گردید و عاقبت فرماندهی این قوا برعهده امیر حبیب‌الله‌خان شیبانی محول گردید. پس از چندین ماه که تا اواخر ۱۳۰۸ بطول انجامید و زدوخوردهای متعدد در اثر عزم و درایت و بخت و اقبال شاهنشاه وجان‌بازی سپاهیان وخواست خداوند بربقا و ترقی ایران، آتش‌طغیان‌ها فرو نشست وتشکیلات ومعاهدات

عشایر یاغی از هم پاشید و بقول سعدی «پلنگان رها کردند خوی پلنگی.» در آنموقع شیبانی به تهران احضار و سرهنگ ابراهیم زندیه بفرماندهی لشکر فارس با اختیارات تام منصوب و بدرجه سرتیپی ارتقا یافت و مأمور جمع‌آوری و خلع اسلحه فراوانی که در تمام نواحی فارس و بنادر پراکنده بود گردید. متأسفانه مشارالیه از این اختیارات حد اعلای سوءاستفاده را بعمل آورد و مرتکب جنایات و مظالمی گردید که حسب‌الامر اعلیحضرت فقید در سال ۱۳۱۶ از فرماندهی معزول و مورد تعقیب قرار گرفت و محکوم‌شد.

برای التیام جراحات مادی و معنوی که در اثر آشوب و طغیان‌های قبلی و مظالم و تعدیات بعدی برمردم فارس و بنادر وارد شده بود لازم می‌آمد که با مرهم محبت و رئوفت و عدالت مداوا گردد و این‌کار جز بدست مردی خداشناس و با فتوت و کریم و اصیل و صاحب وجدان میسر نبود و قرعه این فال بنام مرحوم امیر شوکت‌الملك زده شد.

در آن موقع و زمان که اعزام ایشان با مسافرت‌های متوالی و متعدد باطراف و اکناف فارس و بنادر ملازمه داشت راه‌های اصلی و فرعی آن نواحی هیچیك اسفالت و حتی بسیاری شوسه نبود و اساساً راهی ساخته نشده بود، بودجه مملکت محدود و امکانات برای انجام اصلاحات از هرجهت معدود بود و آنچه هم در دسترس بود زاده عزم و همت و تدبیر شاهنشاه فقید بود.

ایرانی خراب و از هم پاشیده جانی تازه یافته و در حقیقت از عدم بوجود آمده بود. اضافه بر آن بواسطه آشوب و فتنه‌های قبل و تعدیات بعد و گرسنگی مردم و مخصوصاً عشایر که راه‌زنی را بر گدائی ترجیح میدهند یعنی گدائی را عار و راه‌زنی را دلیری میدانستند، راههای فارس و بنادر فاقدامنیت بود وافراد ژاندارمری جدیدالتأسیس که بنام امنیه خوانده می‌شد با فقدان وسائل روبرو بودند و بواسطه قلت‌بودجه خود نیزمرتکب تعدیاتی می‌شدندکه ایجاد یاغی و طاغی میکرد و از این جهات همیشه احتمال و بیم برخورد قاطعان طریق و از بین رفتن جان و مال عابرین‌میرفت. وجوداتومبیل نیز مزید برعلت شده بود زیرا سارقین و راه‌زنان در سابق قوافل را با تهدید و ارعاب متوقف میساختند ولی برای متوقف ساختن

اتومبیل و کامیون پس از سدراه چاره‌ای جز آنکه از کمین‌گاههای آماده و سنگرهای مجهز بطرف اتومبیل تیراندازی کنند راهی نداشتند و لذا همیشه جان مسافرین در خطر بود. در آن زمان اداره استانداری بیشتر از یك اتومبیل نداشت و مرحوم شوکت‌الملك که خود را موظف به‌ترمیم خرابی‌های بی‌حد و حساب آن‌نواحی‌میدانستند، باوجود خرابی راهها و مخاطرات جانی بیشمار و کهولت سن باهمان وسائل معدود از سرکشی بنواحی فارس و بنادر کوتاهی نمی‌کردند بطوری که چندبار من خودم از ایشان خواهش کردم که از مسافرت به‌بعضی نواحی موقتاً صرف‌نظر کنند و ایشان جواب میدادند «ان الامور مرهونة باوقاتها» اگر امروز را بفردا افکنم فرصت مقتضی فوت میشود و من در برابر خداوند و شاه ومردم مسئولیت دارم وحتی یکبار که قصد مسافرت لارستان را داشتند و چندین یاغی از جان گذشته در آن راهها کمین کرده بودند اصرار را از حد گذرانیدم که بآن سفر نروند. جواب دادند؛ حافظ جان هرکسی خداست و این شعر سنائی را خواندند:

از مرگ حذر کردن دوروز روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا آید کوشش ندهد سود
روزی‌که قضا نیست در آن‌مرگ روا نیست

و این توکل و ایمان که از ایشان مشهور بود مرا قانع کرد

علت این توکل و فداکاری اولا جنبه تدین و ایمان بود زیرا ایشان فرائض مذهبی را از روی دل‌وجان انجام میدادند. ایام ماه رمضان را بالتمام روزه میگرفتند و از خواندن نماز و قرآن غفلت نمی‌کردند. در ثانی مردی بالفطره وطن‌پرست و سلحشور بودند و در ثالث طرف اعتماد کامل شاهنشاه فقید بوده و قدر و قیمت آن را حفظ میکردند.

دیگر از صفات حسنه آنمرحوم بلندی نظر وهمت و انفاق بود. در آنموقع در هیچیك از شهرهای کوچك وقصبات هتل ومهمانسرا وجود نداشت و ایشان ناچار بودند بخانه فرماندار یا بخشدار وارد شوند و ممتنع بود که مبلغ معتنابهی بعنوان کمك‌خرج از جیب خود بصاحب‌خانه نپردازند. در یك سفری بکازرون که من هم در خدمت

ایشان بودم فرماندار محل بمن متوسل شد که ایشان را از اهداء کمك خرج منصرف کنم ولی من چون آشنا باخلاق ایشان بودم موافقت نکردم.

از این گونه مخارج گذشته همیشه در مواقع سرکشی از وضع مالی مأمورین جزء جویا شده و اگر در بین آنها مستمندانی می‌دیدند بی‌ریا و بی‌دریغ از عین‌المال خود بآنها مساعدت میکردند و این مطلب تقریباً برمردم فارس واضح بود که ایشان نه‌فقط ازحقوق استانداری که نسبت به‌حالا بسیار ناچیز بود استفاده نمی‌کنند بلکه مبالغ کلی از مال خود خرج و انفاق میکننـد و اساسـاً حقوق مختصر استانداری کفاف سفره گسترده ایشان را نمیداد تا چه رسد بدستگیری‌ها که از مستمندان و مستحقان میکردند.

همیشه در اطاق دفتر ایشان بروی همه کس باز بود وحاجب ودربانی درآن درگاه نبود تاهرکس شکایتی داشته باشد بسهولت عرض حاجت نماید. اضافه براین اعمال نیك در حسن معاشرت و بدست آوردن دل دوستان و نزدیکان و ابراز محبت بطرق مختلف کوتاهی نمیکردند. من خود چندین نامه پرمهر و محبت از ایشان دارم که متضمن الطاف بی‌شائبه ایشان است. نامه‌های دوستانه را هیچوقت بخط منشی ننوشته و تمام با خط خود می‌نوشتند و تعداد این نامه‌ها کم نبود و از عهـده همه کس برنمی‌آمد.

مجلس و منزل معظم‌له خانه محبت و عطوفت و ادب و هنر بود و در آن اوقات که بنده گاهگاهی بمناسبتی شعری میگفتم ایشان برای تشویق من نسخه‌های شعر را از من میگرفتند وچون چند نفرخوشنویس در کابینه استانداری بود بآنها میدادند و بخط خوب می‌نوشتند و یك نسخه هم بمن مرحمت میکردند.

دیگر از صفات حسنه و حسنات اخلاق آن رادمرد بزرگوارفرط ادب و کوچك نفسی و تواضع بود. من در طول مدت درشیراز و در هر سفری که با ایشان بودم ندیدم که نسبت باحدی از وضیع و شریف رفتار ایشان از جنبه ادب و تواضع و فروتنی خالی باشد و حلـم و حوصله‌ای که در کارها در برابر توقعات بی‌جا و باجای مردم از خود نشان میدادند خود نیز مایه تحسین و اعجاب بود.

خلاصه آنکه استانداری ایشان در فارس و بنادر مانند آبی بود که برآتش فتنه و فساد و بیدادهای سابـق پاشیده باشند و بتأسی از

ایشان سایر مأمورین لشکری و کشوری هم با مردم در نهایت محبت و همراهی رفتار میکردند و طولی نکشید که روحیه مردم تغییر کرد و اوضاع عوض شد و این شعر مصداق پیدا کرد که:

به‌شیرین زبانی ولطف‌وخوشی توانی که کوهی بموئی کشی

تاکنون نام نیك ایشان زبانزد خاص و عام است.

اینهمه صفات خوب در هرکس جمع شود توفیقی است الهی که موجب سعادت دنیا و آخرت و حتی باعث خوشبختی اولاد و احفاداست کما اینکه در مورد دارالصدق ایشان به‌نحو احسن صادق است.

خداوند ایشان را بیامرزد و امثال ایشان را در جوامع بشری افزون فرماید زیرا این مردمان هستند که صفات خوب و سجایای پسندیده را باقی میدارند و درمیان مردم رواج میدهند ومی‌آموزند.

حسنعلی حکمت

نظر میجردنیون قونسول انگلیس
درباره مرحوم امیر شوکت‌الملك

.... علی‌رغم آنچه گفته شد تمام مناظر ایران بی‌صفا نیست‌و تمام رجال بی‌ارزش نیستند، دلپذیرترین خاطرات من از بیرجند مرکز حکومت قاین است.

امیر قاین از افرادی بود که بندرت در مشرق‌زمین یافت میشوند، وی در ردیف‌شخصیت‌هائی بودکه دراثر تماس با اروپائیان بخصوصیات زندگی مغرب‌زمین پی‌برده بود اما بخصایص نژادی و آداب و عادات ملی نیز سخت پایبند بود.

شوکت‌الملك از ورزشکاران طراز اول بشمار میرفت، اما بعنوان یك حاکم‌که درمشرق‌زمین شغل‌پرمخاطره‌ای است نمیتوانست از مرکز حکومت خود و ازتلگراف‌خانه جدا شود لذا ورزش اومنحصر میشد به‌شکار آهو در دشتهای بیرجند و قوش‌بازی در فصل مناسب باقی اوقات اگر فرصتی مییافت در باغ خود به‌تیراندازی و تنیس میپرداخت.

گنجانیدن بازی تنیس در ردیف ورزشهای یك حاکم ایرانی باعث تعجب کسانی خواهد شد که ایران‌را میشناسند زیرا در ایران جست‌وخیز یك حاکم و به‌این‌سو و آن‌سو دویدن مطلوب خاطر بومیان که مقید به‌آداب و رسوم و سنن ملی باشند نمی‌باشد، آنان انتظار دارند که حاکم باوقار و طمأنینه راه برود، اما شوکت‌الملك اندیشه بخود راه نمیداد و با چابکی و بی‌پروائی وارد میدان تنیس میشد،

باین هم اکتفا نمیکرد. لباس (حکومتی معمولی) را نیز از تن بیرون مینمود و لباس بازی که در نظر تماشاچیان جلف و سبك جلوه میکرد میپوشید و بی‌پروا، همچون یك اروپائی کامل عیار ببازی میپرداخت.

حریفان فرنگی او که عادت ببازی در زمین چمن داشتند میبایست در زمین خاکی و ناهموار ببازی بپردازند، این زمین وسیله مستخدمین او احاطه میشد، این مستخدمین در ظاهر بازیکنان را تحسین میکردند اما در باطن منزجر بودند زیرا چنانکه قبلا اشاره شد لباس تنیس را برازنده تن امیر خود نمیدیدند. هر ضربه‌ایکه امیر مینواخت همراه با هلهله و تشویق مستخدمین اطراف زمین بود و هر ضربه‌ایکه حریف میزد توأم با سکوت.

دروغهائیکه هنگام خروج توپ از محوطه بازی گفته میشد امری طبیعی بود زیرا «اگر که شاه گوید خود شب است این، بباید گفت اینك ماه و پروین»

خیلی میل داشتم که در مورد باغها و میهمانیهای مجلل او گفتگو کنم اما ضیق مجال مانع اینکار است بخصوص که ارتباطی هم با ورزش ندارد.

اقتباس از یادداشتهای مستر هیل
درباره امیر شوکت‌الملك

مستر هیل Mr. Hale مدتی متجاوز از سه‌سال قبل از جنگ بین‌المللی اول و تا اواسط جنگ رئیس بانك ایران و انگلیس «بانك شاهنشاهی» در بیرجند بوده است.

طی اینمدت با غالب شخصیتهای بیرجند و قاینات تماس حاصل کرده و در کتابی که تحت عنوان «from persian up land» نوشته (که تا حدی بمناسبت شهرت قاینات به‌کوهستان و قهستان این اسم را برای کتاب خویش انتخاب کرده) از هریك بمناسبتی نامبرده واظهارنظری کرده است و به‌روش بعضی از محققین خارجی که تألیف خود را بصورت نامه‌هائی برای دوست و یا قوم‌وخویش تنظیم کرده‌اند اونیز با شخصی که مقیم لندن بوده مکاتبه میکند و در هرکتابتی بمناسبت نظرات خود را منعکس میسازد. مکاتباتیکه از بیرجند بعمل آورده و در غالب آنها اشاراتی بمرحوم امیرشوکت‌الملك کرده است بطوریکه از مجموعه آن اشارات میتوان نظر مستر هیل را درباره شخصیت اجتماعی، مذهبی، اداری، فرهنگی و وطن‌پرستی مرحوم امیربدست آورد. ضمناً توجه به‌این نکته نیز شاید ضرورت داشته باشد که‌مستر هیل غیر از بیرجند در نقاط دیگرایران نیز مأموریت داشته ودربیان عقاید خود در مورد امیر قهراً مقایسه بین او و رجال دیگری را هم‌که دیده رعایت کرده است. در سنین آخر عمر و قبل از بازنشستگی به مقام ریاست کل بانك ایران و انگلیس نیزمنصوب گردیده ودر همین

موقع است که خاطرات خود را جمع‌آوری و بصورت کتابی که فوقاً ذکر شد در آورده است. اینك خلاصه‌ای از آنچه در کتاب او درباره امیر شوکت‌الملك به‌چشم میخورد نقل میشود:

اقتباس از نامه ۲۳ مارس ۱۹۱۴

عالیجناب امیر مرد بزرگ همراه سواران و ملتزمین که از پایتخت عزیمت کرده بود وارد شد او بین مردم محبوبیت بسزائی دارد. تمام مردم تا حدود سی‌میل به‌استقبال وی شتافتند، کارها سه روز تعطیل شد. من و آقای ایکس (x) نامه‌ای مبنی برتهنیت و خیر مقدم تقدیم داشتیم. امیر بی‌نهایت خوشحال بود زیرا به‌سرزمینی که سالها خانواده او در آنجا حکومت داشته‌اند مراجعت میکرد، مضافاً باینکه مورد مرحمت‌شاه‌قرارگرفته وحوزه مأموریت وحکومتش هم توسعه یافته است. «مقصود سیستان است که در اینوقت ضمیمه حکومت قاینات و تحت سرپرستی امیر قرار گرفت» روز بعد از ورود حدود عصر خدمت وی رسیدم. امیر مردی است لاغراندام، بلندقامت سنش در حدود ۳۳ سال صدایش ملایم، صحبتش صریح و سریع بیان مطلب میکند، در شخصیت او ادب، متانت، خونسردی و ملایمت کاملا نمایان است. مطالب را فوراً درك میکند و نظر خود را بیان میسازد، خالق را به‌خلقت همچو مردی با این ادراك و تیزهوشی و بالاخص دارا بودن مغزی متفکر و شخصیتی متمایز آنهم در این مرزوبوم باید آفرین گفت.

چندی بعد امیر به‌بازدید من آمد و مرا به‌بازی تنیس در میدان تنیس کورتی که آماده کرده بود دعوت کرد.

اقتباس از نامه ۳۱ ژوئن ۱۹۱۴

همگی ما بمدرسه شوکتیه دعوت شده بودیم. روز دعوت آخرین روز سال تحصیلی و قبل از آغاز تعطیلات تابستان بود. مرحوم امیر شوکت‌الملك برادر حکمران فعلی[1] قسمتی از ثروت خود را برای تأسیس این مدرسه و امور فرهنگی وقف کرده است. امیر واقعاً

۱ـ منظور مرحوم امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملك برادر مرحوم امیر است.

مدرسه‌ای که شایسته نام برادرش بود ایجاد کرده و برخلاف موارد دیگری که در ایران مشاهده میشد در اینمورد کاری انجام شده که باعث افتخار است. معلمین و آموزگاران مدرسه تهرانی هستند. کلیه دانش‌آموزان مجاناً درس میخوانند و در این مدرسه علوم جدید تدریس میشود. مطالب تدریس شده در مدرسه درباره قانون جاذبه زمین و گردش آن و ترکیب و ساختمان ماه و زمین موجبات اعجاب پدرها و مادرها و حیرت ملاهای قدیمی را فراهم ساخته و اثرات این مدرسه در فرهنگ ملی بی‌نهایت قوی است.

بهرحال بنا بردعوت ساعت ۹ صبح بمدرسه رفتم با معلمین و مدیر مدرسه تعارفات معمولی بعمل آمد والی «حاکم» نیز با کالسکه وارد شد. پس از صرف چای کلیه دانش‌آموزان به‌سالنی که ما نشسته بودیم هدایت شدند و در مقابل ما ایستادند تا وقتی به‌آنها اجازه نشستن داده شد. دانش‌آموزان کوچك در صف جلو و بزرگتران در صفوف عقب قرار گرفته بودند. تعداد دانش‌آموزان حدود یکصدنفر و همه آنها به‌کت و شلوار بلند و کفش سفید ملبس بودند و روی کلاه آنها علامت مدرسه نصب‌شده بود. عده فوق‌الذکر از همه طبقات بودند مثلا پسر معاون والی «حاکم» پهلوی پسر نوکر خودش ایستاده بود و از این حیث هیچگونه فرقی بین آنها وجود نداشت. دانش‌آموزان نه تنها هیچگونه شهریه‌ای نمی‌پردازند بلکه به‌آنهاکه بی‌بضاعت هستند کمك مالی هم میشود. بهرگونه سئوالی که درباره ریاضیات، جغرافیا و ادبیات شد پاسخ میدادند. من از یکی از دانش‌آموزان پرسیدم تاریخ چه‌فایده‌ای دارد جواب داد مطالعه تاریخ ما را به‌گذشته خودمان و اجدادمان آشنا میکند و ملتی که تاریخ خود را نداند مانند پسری است که پدر خود را نشناسد.

امتحان زبان فرانسه آنها زیاد جالب نبود. سه نفر از دانش‌آموزان نزد من زبان انگلیسی یاد میگرفتند، هفته‌ای دوبار بخانه من می‌آمدند و درباره خیلی مطالب بحث میکردیم. آنها از بیان وزیر امور خارجه انگلیس «سرادواردگری» که گفته است ایران ارزش ریختن خون سرباز انگلیسی را ندارد بسیار دلگیر بودند.

اقتباس از نامه ۲۹ ژوئن ۱۹۱۵

اضطراب و دلهره بیشتر میشود. توطئه‌کنندگان وارد میشوند. عده زیادی از اتباع آلمان در شهرهای اصفهان، یزد و طبس پیدا شده بودند و حالا به‌قاین رسیده‌اند. مقدار زیادی‌اسلحه همراه دارند و برخود عنوان مسافر صلح‌طلب را گذاشته‌اند.

ما در اینمورد با امیر مذاکره کردیم و از او خواستیم چاره‌ای بیندیشند و حتی خواستیم که از مسافرت آنها جلوگیری کند ولی امیر با ناراحتی پاسخ داد تا دستور از مرکز نداشته باشد کاری نمیکند زیرا در غیر اینصورت بیطرفی ایران نقض شده است. ما از او خواستیم که اجازه دهد خودمان از مرکز دستور بگیریم جواب دادمانع اینکار نمیشود.

اقتباس از نامه ۱۰ اکتبر ۱۹۱۵

«مستر هیل در این نامه از دعوت امیر به‌شکار با باز بحث میکند. چون مقدمه و شرح شکار باز بمنظور خاص جمع‌آوری این یادداشتها زیاد ارتباط ندارد از ذکر آن صرف‌نظر میکنیم در قسمت آخر این نامه پس از مراجعت از شکار مینویسد:»

غروب بشهر برگشتیم وارد منزل امیر شدیم. چای و شیرینی و شربت صرف شد، سپس امیر برای ادای نماز از جلسه خارج شد. مشارالیه بی‌اندازه در انجام فرائض مذهبی دقیق است و واقعاً او را نمونه کامل خداپرستی در بین مردم خودش باید دانست. وقتی امیر برگشت شروع ببازی کردیم. وقت صرف شام به‌اطاق غذاخوری رفتیم، روی میز غذا انواع اردور و غذاهائی از قبیل خرچنگ، ساردین و گوشت کباب شده وجود داشت. پس از خوردن اردورهای اشتهاآور به‌غذاهای اصلی پرداختیم.

امیر دو آشپز دارد، یکی از آنها در تهیه‌غذاهای فرنگی مهارت دارد و هم او بود که غذای شام ما را به‌سبك‌و پخت‌فرنگی تهیه‌کرده بود. تنها غذای ایرانی که خورده شد نوعی پلو بود با زعفران و یك نوع خورش. شرابهای فرانسه به‌مهمانان عرضه شد واقعاً حضور امیر و شاهزاده[1] در این مهمانی به‌ما یادآوری میکرد که ما درایران

۱ـ منظور مرحوم معتضدی یا محوی است.

هستیم. درموقع صرف‌شام نوای‌موسیقی از انواع صفحات موزیك انگلیسی، امریکائی، هندی و ایرانی پخش‌میشد ضمناً ما با یکدیگر مشغول گفتگو بودیم. امیر معمولا ساکت‌است، زیاد حرف نمیزند مگر آنکه موضوعی مورد توجه‌او قرارگیرد که‌درآنصورت آزادانه، مستدل و با وقار صحبت واظهارنظر میکند. در جمع ما که‌هشت‌نفر بودیم‌یکی از حاضرین که جوانی با هوش و تحصیل‌کرده اروپا بود در مورد خلاف اخلاق بودن جنگ و ضرورت ازبین‌بردن آن بحث کرد. عنوان این مطلب موجب سروصدا و مباحثه بین حاضرین گردید. بالاخره ما نظر میزبان را در این‌باره خواستار شدیم. امیر خندید و اظهار داشت؛ چه بگویم و سپس سر خود را قدری خم کرد و چشمان خویش را به‌بشقاب میوه (انگور) دوخت و گفت البته خیلی خوب میشد اگر جنگ متوقف میگردید اما من نمیتوانم چنین انتظاری داشته باشم، سپس ادامه داد؛ همانطور که بحث شد خون‌ریزی و جنگ در صحنه‌های نبرد بین انسانها وجود دارد، مانند جدالی که بین حیوانات به انحاء مختلف موجود است. همیشه یکی حمله میکند دیگری برای بقای خود بدفاع میپردازد. این تنازع بقا و جدال همیشه بین خوب و بد وجود داشته و اجتناب‌ناپذیر است. مگر میتوان فکر خیانت و اندیشه خلاف را از آدمی دور نمود و یك هم‌آهنگی برای طرد عوامل جهالت و خون‌ریزی بوجود آورد؟. طبیعت زندگی به‌نحوی است که شر در برابر خیر وجود دارد. آنها لازم و ملزوم یکدیگرند و بهمین جهت مادامیکه نیکی‌وجود دارد بدی وخیانت هم وجود خواهد داشت. اینکه مذاکره شد میتوان عوامل شر را بدون خون‌ریزی کنترل کرد در صورتی است که ملت‌ها متمدن‌تر شوند و صلح و صفا در میان آنها بیشتر گردد و گرنه چطور میتوانیم دم از صلح‌بزنیم و حال‌اینکه قدرتهای بزرگ که ما آنها را بعنوان راهنما مینگریم با یکدیگر در جنگ و ستیز میباشند.

اقتباس قسمتی از نامه ۱۷ مارس ۱۹۱۶

رابطه شوکت‌الملك با روسها خوب نبود، بخصوص که‌سیاست روس طوری بود که مورد توجه مردم واقع نمیگردید، زیرا فحوای گفته‌ها و عملیات آنها طوری است که همیشه آنها را بصورت مهاجم

جلوه میدهد، بهمین‌جهت یك فرماندار محلی که دارای استقلال رأی و غرور و افتخار است ترجیح میدهد به‌جانب دولتی متمایل باشد که میخواهد ایران روی پای خود به‌ایستد و استقلال خویش را حفظ کند. برهمین مبنا بود که امیر شوکت‌الملك معناً به روسها توجهی نداشت ولی ظاهر امور را حتی‌المقدور حفظ میکرد.

اما از ۱۹۱۴ که جنگ بین‌المللی شروع گردید و دولتین روس و انگلیس برای حفظ وضع منافع خویش با یکدیگر متحد گردیدند گروهی از ایرانیان که پیوسته روس و انگلیس را در حال رقابت و جنگ و ستیز میخواستند از جریان اتحاد آنها ناراضی شدند. شوکت‌الملك هم که نفوذ سیاسی آلمانها را در قسمتهای مرکزی و جنوب غرب ایران میدید و تبلیغاتیکه درباره فتوحات قوای آلمان بعمل می‌آمد بگوشش میرسید وی را برآن داشت که روش احتیاط ـ آمیزی پیش گیرد.

اطرافیان امیر تحت نفوذ و تبلیغات آلمانها قرار گرفته بودند مصراً از او میخواستند که دشمنان انگلیس را تأیید کندلیکن هیچوقت وی ا زتبعیت دستورات مرکز که‌مبنی بر بیطرفی بود خارج نمیگردید. حتی در ماه دسامبر همان سال که به‌امیر ابلاغ شد از ما حمایت کندبا ناراحتی این دستور را تلقی کرد و بطور خصوصی اظهار داشت که این دستور از جانب کابینه‌ای‌که تحت نفوذ روسها است‌صادرگردیده و مادامی که دستور صریحی از مرکز نرسد نمیتواند اقدامی کند. روز بروز وضع جنگ وخیم‌تر میشد. بالاخره از تهران دستور صریح به‌امیر داده شد که از فعالیت آنها جلوگیری نماید. ضمناً این مطلب هم به‌امیر گوشزد شد که چنانچه در این‌باره با ما همکاری‌نکند معزول خواهد شد. امیر جواب داد که بخوبی واقف به‌این نکته است که اگر برای دولت جلوگیری از فعالیت آلمانها ممکن نباشد امکان برکناری او از فرمانداری وجود دارد. در ماه فوریه ۱۹۱۶ تلگرافاً به‌شوکت‌الملك دستور داده شدکه برای مذاکره بمشهد عزیمت نماید چندی نگذشت دستور به‌این صورت تبدیل شد که مستقیماً به‌تهران حرکت کند. به‌عوض امیر برادرزاده‌اش حسام‌الدوله که مدتها مقیم تهران بود و روابط او با روسها حسنه است و بعلاوه روابطش با انگلیسها هم اصلاح شده به‌حکومت قاینات وسیستان منصوب گردید.

روز عزیمت امیر سربازان از دو طرف خیابـان صف کشیده بودند و قرآنی با طناب آویزان شده بود که امیر از زیر آن عبور کرد و قرآن را بوسید، همراهان امیر نیز همین عمل را انجام دادند. در همین موقع حسام‌الدوله که بجای شوکت‌الملك انتخاب شده و ازمشهد به بیرجند حرکت کرده بود وارد و حکومت را در دست گرفت.

این بود نمونه‌هائی از نظرات مستر هیل درباره امیر شوکت‌ـ الملك که از چند نامه مندرج در کتاب او نقل شد. در بقیه‌نامه‌ها و خاطرات مکتوب مستر هیل هرچند باز خیلی جاها از امیر نام میبرد اما چون منظور ذکر نمونه‌ای از طرز تصور و تفکر او درباره امیر بود بهمین مقدار قناعت میشود.

نظر و اعتقادات ژنرال دیکسن Gen Dickson
درباره امیر شوکت‌الملك علم

ژنرال دیکسن Gen Dickson در دوران جنگ بین‌المللی اول (۱۹۱۸ـ۱۹۱۴) برقوای انگلیس که در شرق ایران متمرکز شده بود سمت فرماندهی داشته است. قوای مزبور از زاهدان تا مشهد و بعداً تا حدود عشق‌آباد (خاك روسیه) در خطوط و نقاط معین و منظمی متمرکز بودند. در فواصل معینی که شاید فاصله آن از ۴ فرسخ تجاوز نمیکرد برای سربازان قشون فوق‌الذکر که اکثر هندی بودند کنار جاده شوسه بین زاهدان و مشهد ساختمانهائی مناسب با محل و تعداد نفراتیکه میبایستی در آن نقاط مقیم باشند بنا کرده بودند و اصطلاحاً بدان ساختمانها که هنوز هم آثار بعضی از آنها به‌چشم میخورد (Line) میگفتند. البته در شهرها و برخی نقاط مثل زاهدان، سفیدابه، بیرجند، قاین، گناباد، تربت حیدریه و مشهد ساختمانها خیلی مفصل و برای تعداد زیادی نفرات قشونی آماده گردیده و در نواحی کوچك این Line؛ بصورت پاسگاههای خیلی کوچك در آمده بود.

مرکز فرماندهی این قشون پراکنده در شهر بیرجند و محل‌آن کلاته امیرآباد بود. بحث اینکه قوای انگلیس چرا شرق ایران را بدینصورت اشغال کرده بود از هدف و حوصله این مجموعه‌ای که ما درنظر داریم خارج است. باید سبب آن را در وضع کشور ایران هنگام جنگ بین‌الملل اول و عنوان بیطرفی ایران و کیفیت نقض

بیطرفی آن از ناحیه دول متخاصم و مجادلات آنها با یکدیگر و آزادی‌خواهان ایران در لابلای اوراق تاریخ آنروز ایران و نوشته‌هائیکه بوسیله اشخاص مختلف و با نظرات گوناگون نوشته شده است جستجو کرد.

بهرحال در تاریخی‌که ژنرال دیکسن سمت فرماندهی قوای انگلیس را در شرق ایران داشته و بعدها که در سنه ۱۹۱۹ قرارداد معروف وثوق‌الدوله با دولت انگلیس منعقد گردیده و در آن مقرر بوده که مستشارانی از طرف دولت‌انگلیس برای اداره و تمشیت‌امور مالی و نظامی ایران انتخاب و اعزام گزدند، ژنرال دیکسن فوق‌الذکر در رأس گروه مستشارانیکه بنابرآن قرارداد میبایستی نظام و قشون ایران را اصلاح می‌کردند بطهران اعزام و مدتی هم در تهران متوقف بوده است چنانکه، «ارمیتاژ اسمیت» برای اصلاح‌امور مالی در رأس مستشاران اعزامی برای وزارت دارائی معرفی و به تهران وارد شد.

قرارداد وثوق‌الدوله با مخالفت‌شدید آزادیخواهان ایران‌مواجه گردید و با همه شدت عملی که برای تثبیت آن بکار رفت بالاخره قدرت آزادیخواهان که در واقع نماینده اکثریت ملت ایران بودند برحریف چربید و قرارداد نقض شده اعلام شد بالنتیجه مستشاران فوق‌الذکر هم از کار و مأموریتی که داشتند دست کشیدند و به‌خانه خود برگشتند فقط شخص ارمیتاژ اسمیت برای رفع اختلافاتیکه فیمابین دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس وجود داشت‌مدتی در خدمت دولت ایران ماند و مسافرتی هم برای رفع اختلاف به‌لندن کرد و نظراتی مبنی برنحوه محاسبات شرکت نفت داد که تا حدی بنفع ایران بنظر می‌آمد. بهرحال ژنرال دیکسن در مدتی که درشرق ایران مأموریت داشته و بعداً که بعنوان مستشار وزارت جنگ ایران معرفی گردیده است کتابی تألیف و تنظیم کرده بنام

East Persia a Back Water of the Great War

وی در مدتی که در قاینات و مرکز ستادش بیرجند متوقف بوده با مرحوم امیرمحمدابراهیم‌خان علم (امیر شوکت‌الملك) که آن زمان فرماندار سیستان و قاینات بوده است معاشرتهائی داشته و درباره امیر مزبور و خصوصیات اخلاقی و روحی او مطالعاتی کرده و نکاتی

را که مورد توجهش قرار گرفته و بنظر خودش قابل ذکردانسته است در کتاب فوق‌الذکر به‌اختصار بیان میکنـد. بـرای ما کـه هدفمان شناساندن مرحوم امیر است‌قسمتهائی‌از کتاب‌مزبور راکه‌شایان‌توجه و تذکر است بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم. اگر کسانی به‌شرح مفصل نوشته‌های او علاقـه داشته بـاشند میتواننـد کتاب او را از کتابخانه‌های معتبر بدست بیاورند و مورد مطالعه قرار دهند. اینك خلاصه‌ای از نظرات او:

در مدتی که مقیم شرق ایران بودم فقط یکدفعه اتفاق بـدی رخ داد که در اصطلاح نظامی میتوانم آنرا «توهین بمردم یك کشور» توجیه و تفسیر نمایم. متأسفانه بایستی اذعان کنم که حادثه مزبور بخصوص از لحاظ روحیه و تعصب مـردم بسیار بـد و زننده بود و ضرورت داشت مجرم بسزای عمل خویش برسد و از این راه هیجان مردم و علما تسکین و مخصوصاً توجه حاکم و رضایت او جلب گردد. هرچند مرتکب و مجرم سرباز عادی و معمولی نبود بلکه یکنفر روزـ مزد بود که برای رسیدگی بوضع و نگاهداری شترها استخدام گردیده بود. اما نفس عمل و اثری که در محیط بجاگذاشته بـود مقتضی تعقیب جدی بود به‌احترام عدالت انگلستان وحرمت بیطرفی وحقوق مردم دادگاه صحرائی تشکیل‌دادم ومرتکب‌را بسزای عملش رساندم. ضمناً از هندوستان دفتر مخصوصی که خاص ثبت اسامی مهمانـان است خواستم و به‌شوکت‌الملك امیر قاینات و سیستان تقدیم نمودم. به‌کلیه افسران که برای‌باراول به‌بیرجندواردمیشدنددستور داده شد که بحضور جناب ایشان رسیده و دفتر را بصـورت بسیار محترمانه امضاء نمایند.

ممکن است این عمل خواننده را به‌تبسم وادار سازد اما درشرق ایران چیزهائی از این قبیل ارزش بسیار دارد. اینکار همانطوریکه منظور و مقصود اصلی من بود باعث میشد که افسرانی که بار اول به‌این حدود می‌آمدند متوجه مقام و شخصیت شوکت‌الملك بشوند و اطمینان حاصل کنم که شایسته‌ترین احترامی کـه سزاوار مقام او است در مورد او رعایت میکنند. شوکت‌الملك با کمـال حسن‌نیت و صراحت لهجه فرقی را که بین روسها و انگلیسیها و مراوده این دو فرقه قائل بود برای من تشریح کرد.

شوکت‌الملك همانطورکه تذکر داده‌شد به‌خانواده‌ای تعلق‌داشت که امارت قاینات و سیستان در خاندان آنها موروثی بود. روشی که در حوزه حکمرانی او وجود داشت با روشهای سایر نقاط ایران اعم از اینکه حکومت اهدائی از جانب شاه و یا کابینه وقت تلقی شود تفاوت بسیار داشت. امیر در میان مردم زندگی میکرد، رفاه آنها و رونق اقتصادی ناحیه برای او مهم بود تا آنجا که من استنباط کرده و میتوانم قضاوت نمایم شوکت‌الملك نزد مردم قاینات بسیار محترم و مورد کمال احترام و علاقه آنها بود. حقاً هم بایستی همینطور می‌بود زیرا در مقابل امیر هم به‌آنچه موجب رفاه مردم میشد علاقه وافری نشان میداد. مثلا آب آشامیدنی که طرف احتیاج شهر بود همیشه تهیه آن در مخیله امیر وجود داشت و بدان اظهار علاقه میکرد و تجسس مینمود افرادی را بیابد که در امر آبیاری متخصص باشندتا شاید بتواند منابع آب شهر و ناحیه را بهتر و غنی‌تر سازد.

در فصل پنجم این کتاب اشاره شده است که:

شوکت‌الملك به‌احساسات ضدانگلیسی معروف گردیده ولی حقیقت این است، او را بایستی مردی با احساسات ناسیونالیستی دانست، بعبارة اخری تابع فلسفه و دکترین «ایران برای ایرانی» بود.

همیشه با غیرت و ناراحتی به‌تمام عملیاتیکه بیگانگان در کشورش انجام میدادند نگاه میکرد. بدیهی است در نظر شخصی با این تفکر و معتقدات حضور مهمانان و سپاهیان دعوت نشده در خاك کشورش بسیار ناگوار و ناپسند بود، همانطور که برای هر انگلیسی که بجای او میبود این عمل ناخوش‌آیند تلقی میشد.

برخلاف بیشتر همطرازهایش شوکت‌الملك مردی بسیارشریف و صریح بود، عادت داشت مستقیماً در چشم طرف بنگرد و هیچوقت سعی نمیکردنظریاتش را پنهان سازد، همیشه بهرکس وهرکشوریکه در خاك وطنش به‌فعالیت‌های مضره و ضد استقلال ایران میپرداخت با دیده دشمنی نگاه میکرد و خود را دشمن سرسخت او نشان میداد.

من شخصاً نمیتوانستم درمقابل همچوشخصی احساسی جز تقدیر و رضایت داشته‌باشم وخوشوقتم‌که با افرادی‌که «دوستان بیگانگان» بشمار می‌آیند و در ایران اینگونه افراد فراوانند مواجه نیستم.

چندی بعدکه بتهران آمدم باکلماتی ازقبیل «انگلوفیل» و «روسوفیل» و غیره مواجه شدم ولی آنچه در میان نکته‌های فوق‌الذکر نظر مرا جلب کرد کلمه و یا جمله «پولوفیل» بود که در بین ایرانیها معتقدین فراوان داشت. اشخاص معینی وجود داشتند که دراین کتاب بدون ذکر نام خواهند ماند. آنها پولوفیل‌های تمام عیار بودند. در دوره‌ای از زمان که این کتاب درباره آن نوشته میشود اشخاص مذکور درتمام وقت ساعی بودند که شوکت‌الملك ازامارت خلع وآنها بجایش گمارده شوند. دفعات مکرر اشخاص مذکور با اشاره بمن فهمانده بودند که چنانچه با کمك دولت انگلیس بدین سمت منصوب گردند همیشه در اختیار ما خواهند بود و هرچه بخواهیم انجام خواهند داد.

انسان همیشه و در هرکجا و مخصوصاً ایران بایستی مؤدب باشد، اما چنانچه این اشخاص میتوانستند عقیده‌ای را که در سرم بوجود آمده بخوانند و بفهمند متعجب‌میگردیدند. در زمان جنگ‌لازم است که از جاسوس و پولوفیل‌ها استفاده کرد ولی ایندسته از مردم کسانی نیستند که بشود با هیجان از آنها یاد کرد بعلاوه غیر عاقلانه است اگر بخواهیم به‌آنها اعتماد کنیم. مردی که باوطن خویش درستکار نباشد معمولا نباید انتظار داشته باشیم که با هیچ‌کس دیگر درستکار باشد تا چه‌رسد به‌کسانیکه با بیگانگان از در معامله درآیند.

ما هیچگونه نقشه و طرح محرمانه‌ای برای شرق ایران نداشتیم تا جائیکه پیش‌بینی میشد امیدواری ما این بودکه روابط بازرگانی، فی‌مابین آنجا و کشور هندوستان رواج بیشتری پیدا کند، اشغال نظامی دائم و یا موقت مملکت ایران آخرین چیزی بود که دولت ما میخواست یا حتی فکر آن را کرده بود. چنانچه‌بمناسبت جنگ به‌چنین عملی با اعزام سرباز و سپاهی دست زده بودیم مطلب بواسطه جنگ همگانی بطور روشن و صریح قابل تشریح بود، هیچ به انگلوفیلها و پولوفیلهای‌حرفه‌ای‌احتیاج نداشتیم. من شخصاًترجیح‌میدادم‌که در صورت احتیاج با شخص شریف و وطن‌پرستی بسان شوکت‌الملك صحبت و گفتگو کنم تا با کسانیکه مملو از دوستی‌های حرفه‌ای آشکار هستند و صحبت و محاوره را فقط برای کتمان افکار و مقاصد خود بکار میبرند.

روابط من با شوکت‌الملك در ابتدا بسیار سرد و رسمی بود

ولی وقتی از همدردی و هم‌نظری من با افکار و نظریاتش مطلع شد شگفته گردید، محاوره‌هائی بدون رودربایستی و بدون تکلف بین ما صورت میگرفت،. وی قبلا و در ابتدای جنگ براثـر اعمـال نفوذ متفقین برای مدتی از کار برکنـار شده بود و دلیـل آن مبنی براین تصور بود که مشارالیه برله آلمانیها بوده و از کمك بـرای یافتن و دستگیری‌آنها در داخل‌خاك‌ایران سر باز زده بود. امیردراین‌باره‌بامن بصراحت تمام گفتگو کرد: نسبت به‌آلمانیها میگفت هیچ نمیداند و هیچ‌اهمیتی برای آنها قائل نیست، **او طرفدار هیچ‌کس نبوده وفقط طرفدار ایران است.** وقتی از وی تقاضـا شده بـود در پیـدا کردن آلمانیها به‌متفقین کمك کند با توجه به‌اینکهٔ آلمانی‌ها تبعه کشوری بودند که ایران با آن در حال جنگ نبود تلگرافـی از دولت خودش تقاضای دستور کرده بود و زمانی که دستور را دریـافت داشته بود عیناً مطابق آن رفتار کرد.

او خدمتگذار شاه خویش بود و از دولت خود اطاعت میکرد. در این زمینه نه‌کار بیشتری میتوانست انجام دهد و نه‌کمتری. چنانچه بار دیگر موردی نظیر آن اتفاق بیفتد عیناً بهمین‌گونـه عمل خواهد کرد.

با این طرز بیان و تفکر بسیار مشکل بود اگر با او در این باب موافقت نداشته‌باشیم. در نتیجه‌تبادل‌نظرهای صریح روابط دوستانه ما روزبروز عمیقتر میشد و من برای امیر شوکت‌الملك عمیق‌ترین احترامات و قدرشناسیها را در خود احساس میکردم، این احترام و قدرشناسی را افسران من نیز درباره وی احساس میکردند.

به‌تنیس و بریج علاقه زیاد داشت، از مهمان‌نوازی‌های او در دولت‌سرای خودش تمام افسران تمجید میکردند. خوشوقتی و شعفی که این دوستی در من بوجود آورده بود مطمئن هستم متقابل بود، او نیز از این دوستی لذت میبرد. مخصوصاً یکبار نزد من اعتراف کرد که در همچو وضع احاطه شده‌ای که‌او بین‌نزدیکان و بستگان خود دارد و آنها هم کسانی جز دشمنان پشت‌پـرده و یا فرمان‌بردارانی پراز تعظیم و تکریم بی‌ارزش نیستند، برای او فرصت مغتنمی است که من و افسران من با او مراوده داشته باشیم‌که پایه آن براساس دوستی محض است و هیچ سیاست و یا انگیزه دیگری در آن راه ندارد.

شوکت‌الملك یکبار مرا دعوت کرد که در سفر بازرسی که از ناحیه غرب حوزه حکومتش انجام خواهد داد همراه او باشم، از این دعوت بسیار خوشنود شدم زیرا فرصتی بود که از این نقاط دیدن کنم. چهار روز بسیار جالب را با یکدیگر گذراندیم. در این قسمت کشور ایران نشانه‌های آشکاری از حمله ترکمن‌ها و سایر مهاجمین به‌چشم میخورد، دهکده‌ها طوری طراحی و ساخته شده بود که عندـ اللزوم برای دفاع از حمله‌های احتمالی آماده باشد. شوکت‌الملك در هرکجا با استقبال زیادی پذیرفته میشد و آشکار بود که در استقبال از او هیچ‌گونه جبر و تظاهری وجود ندارد.

یکی از وقایعی که شاهد آن بودم که شاید بازمانده دوران‌کهن است[1] این بود که بمحض اینکه شوکت‌الملك نزدیك میشد تمام اهالی دهکده از خانه‌های خود خارج شده و بصورت دستجمعی به‌استقبال او و ملتزمین او می‌آمدند. در میان این جمعیت مستقبلین سکوئی از چوب بردوش ۱۶ الی ۲۰ نفر حمل میشد، روی این‌سکوی چوبی گاوی بوسیله طناب بسته شده بود، مردی که لباس قرمزرنگ به‌تن داشت و صورتش نیز بارنگ قرمز رنگ‌آمیزی شده بود در کنار گاو با کارد و یا شمشیری در دست ایستاده بود. همینکه جمعیت به‌شوکت‌الملك نزدیك میشد مرد لباس قرمز کارد و یا شمشیر را بر گلوی گاو میگذاشت و در عین حال به‌امیر نگاه میکرد. امیر با اشاره دست از قربانی کردن گاو ممانعت میکرد بلافاصله گاو را پائین آورده رها میکردند. امیر سپس بطرف دهکده رهسپار میشد در حالیکه مستقبلین او را احاطه‌کرده قدم‌به‌قدم با اوهمراهی میکردند.

این عملیات وتشریفات درهر دهکده تکرارمیشد. شوکت‌الملك بمن توضیح داد که این سنت قدیمی است که در این حدود وجود دارد، اهالی با قربانی کردن گاو میخواهند اگر خطائی از آنها سرزده و یا قصوری مرتکب شده‌اند از امیر پوزش بخواهند و نارضایتی احتمالی او را رفع نمایند. امیر هم که مانع قربانی کردن گاو میشود علامت آن است که از اهالی ناراضی نبوده و آنها کاری نکرده‌اند که مستلزم عفو و بخشش امیر باشد.

بار دیگر در موقع ورود به‌ساختمانی که مقرر بود امیر در آنجا توقف و استراحت کند تشریفات قربانی در آستانه درب ورودی‌تکرار

میشد اما این دفعه بجای گاو، گوسفندی و یا بـزی را برای قربانی حاضر کرده بودند و نظر آنها براین بودکه امیر از روی‌خون قربانی عبور نماید. این قربانی هم با اشاره امیر ممنوع میشد و حیوان رها میگردید.

سنت دیگری که ما در هر دهکده شاهد آن بودیـم از یـك ایده شاعرانه که مولود فکر شاعرانه این مـردم بسیار شاعرمسلـك بود سرچشمه میگرفت و آن عبارت از این بود که امیر بهر دهکده نزدیك میشد کودکانی با سینی‌هائیکه در آن دانه‌ها (اسپند) میسوخت از او استقبال میکردند و کودکان مزبور محتویات سینی را جلو اسب امیر بزمین میریختند. به‌عقیده من فلسفه این عمل بایـد ایـن باشد که غلاتی که زندگی آنها وابسته بدان بود به‌امیر تعلق دارد یعنی به شخص بزرگی که برآنها حکومت میکند و آنها مشتی از آن را نثار امیر میکنند.[1]

شوکت‌الملك بسان همه ایرانیهای وطـن‌پرست از طرفداران سرسخت فرهنگ بعنوان وسیله‌ای برای تعالی و بهبود مقام و زندگی مردم بود.

در بیرجند مدرسه بسیار خوبی وجود داشت که به‌همت عالی او ساخته شده و از جهات مالی با کمکهای قابل ملاحظه او به‌حیات و دوران خود ادامه می‌داد. ما برای‌روز پایان سال‌تحصیلی که همه ساله جلسه‌ای شبیه جلسه سخنرانی تشکیل مییافت بمدرسه مزبـور دعوت شدیم. با اینکه ماه رمضان بـود و ماه رمضان در مذهب محمـدی ماه روزه‌گرفتن است، جلسه فوق‌الذکر بهمان صورت تشکیل یافت. از ما خواسته شد که شاگردانی از کلاسهای مختلف را مورد امتحان قرار دهیم و سئوالاتی بمنظور تشخیص میزان معلوماتشان بعمل آوریم. نتیجه این پرسشها که حدود معلومات شاگـردان را بنحـو محسوس نشان میداد اغلب ماها را بتعجب وادار میساخت. این مدرسه هدیه بزرگی است که شوکت‌الملك به‌وطن و هموطنانش اهدا کرده است بعلاوه برای این منطقه سعادت بزرگـی است کـه مثل شوکت‌الملك کسی برآن حکومت میکند آنهم با ایـن همه خلـق وخوی انسانی و

۱ـ این مطلب نظر شخصی نویسنده است و از نظر تاریخی و سنتی درست نیست.

افکار ترقی‌خواهانه برای هموطنانش.

از آنچه در مجموع سطور فوق‌الذکر گنجانده و نگاشته شده است کاملا بوضوح میرسد که در قسمتهائیکه شوکت‌الملك حکومت میکند هیچگونه اثر و نمونه‌ای از آنچه «موریه» راجع به‌طرز اداره ایران در کتاب معروف «حاجی‌بابا» نوشته است به‌چشم نمیخورد اما در سایر جاها بعداً به‌وقایعی برخوردم که‌نمونه‌هائی از آنچه اوگفته و نوشته است قابل مشاهده بود.

دنباله مطالب کتاب ژنرال‌دیکسن را در همینجاقطع‌میکنیم‌زیرا نوشته‌های بقیه صفحات کتاب او ارتباطی با زندگی و اخلاق مرحوم امیر شوکت‌الملك ندارد.

نظریات سر کلارمونت اسکرین در مورد مرحوم امیر

سرکلارمونت اسکرین طی سالهای جنگ اول جهانی در نقاط مختلف ایران منجمله کرمان و خراسان و بلوچستان و سیستان مأموریت‌هائی داشته است آخرین محل خدمت وی در مشهد بسمت ژنرال کنسول انگلیس، در تهران مستشار سفارت بود و طبعاً در طول مدت مدید مأموریت‌های خود در ایران با مرحوم امیر آشنائی و دوستی پیدا کرده بود و نسبت به آن مرحوم اخلاص میورزید.

سرکلارمونت اسکرین پس از بازنشستگی مبادرت به تألیف و چاپ کتابی تحت عنوان «جنگ جهانی در ایران» کرد که با ترجمه آقای غلامحسین صالحیار بفارسی برگردانده و منتشر شده است.

مرحوم اسکرین که کتاب خود را بمرحوم امیر تقدیم داشته است به آن مرد بزرگ اخلاص و ارادت خاص داشته که بجا است قسمتی از نظریات او را در اینمورد از کتاب موصوف نقل نمائیم:

در صفحه ۱۸۵ کتاب ترجمه شده مذکور چنین آمده است:

دیدار دوباره از عمارت «کلاته» در بیرجند که با سقف گنبد-نمای خود در پای تپه‌های سنگی «باقران» واقع شده بود، و ما قبلا دو تابستان را به تنهائی، ولی با خاطراتی خوش در آن گذرانده بودیم بسیار مسرت‌بخش بود...

برای من دیدار دوست بزرگی که با او هنگام اقامت قبلی‌ام در سیستان آشنا شده بودم، شادمانی ناگهانی و وصف‌ناپذیری بهمراه

داشت. او شوکت‌الملك علم رئیس خاندان بزرگ علم در قاینات بود که نسبت آنها بدوران قرون وسطی میرسید و هنوز هم املاك بزرگی در بیرجند و قاین داشتند. من، با او در خانه‌اش در بیرجند ملاقات کردم.

در ماه اکتبر سال ۱۹۲۷ طی یك نامه خصوصی درباره شوکت‌الملك چنین اظهار نظر کرده بودم: تا زمانیکه یك یا دو مرد نظیر شوکت‌الملك در ایران وجود دارند نباید نسبت به این کشور ناامید بود ،او اکنون (نایب‌الحکومه) است[1] واخیراً ما باتفاق ایشان بشکار کبك رفته بودیم. قبل از آنکه من به اینجا بیایم از آنچه که درباره ایران شنیده بودم نمیتوانستم حدس بزنم که در سراسر این کشور عنصری این چنین میهن‌پرست، برخوردار از روحیه اجتماعی و غیرقابل فساد درمیان مالکین درجه اول یافت شود. اما شوکت‌الملك از تمام این سجایا برخوردار است و حتی بالاتر از آن .اگر پای سخنان او درباره روزگاران گذشته به‌نشینید بیك نظر عشقی را که به میهن خود و بخصوص به قاینات دارد درخواهید یافت. او همچنین نمونه کم‌نظیری از یك معتقد و مؤمن واقعی بمذهب شیعه است که در عین حال از تعصب بدور میباشد. از لحاظ روحیه اجتماعی باید گفت علاوه بر اموالی که از خود وقف کرده سرپرستی اوقاف بسیاری را بعهده دارد که درآمد آنرا بمقاصد اجتماعی نظیر تعلیم و تربیت، امور عام‌المنفعه و بهبود اوضاع کشاورزی اختصاص داده است. مثلا مدرسه او در بیرجند سیصد محصل پسر شش تا هیجده ساله و هشتاد محصل دختر دارد و یا برای استفاده مردم لوله آبی از تپه‌های ده کیلومتری به بیرجند کشیده است، همچنین بسیاری از باغات میوه و پسته خویش را که ایجاد آن برایش ببهای گزافی تمام شده مجانی بین رعایای خویش تقسیم نموده است. او از صفت ممتاز مهمان‌نوازی بخصوص در برابر فقرا بحد اکمل برخوردار است، با تمام این اوصاف مصاحبی بسیار دلنشین، سرزنده و شوخ‌طبع بشمار میرود که در وی هرگز اثری از غرور و نخوت و خودبینی (نسبت به آنچه میراث برده و یا اقداماتی را که شخصاً منشأ آن بوده است) نمیتوان ملاحظه کرد.

۱ـ منظور نماینده حکومت مرکزی است.

شوکت‌الملك در آن زمان پس از یك دوری شش ساله که از لحاظ او و خانواده‌اش بسیار دردناك بود به اقامت‌گاه خود در اکبریه واقع در کلاته بازگشته بود. بما گفت که قسمتی از اینمدت را مصدر مشاغلی مهم در پایتخت و در ایالات جنوبی بوده و قسمت دیگر را در مصاحبت رضاشاه بسر میبرده است.

باید دانست که شاه سابق با آنکه به صمیمیت و وفاداری وی تردیدی نداشته معذالك در اینمورد هم از سیاست کلی خویش مبنی بر اینکه متنفذین مقتدر محلی را همواره در فاصله دوری از حوزه نفوذ آنان نگاهدارد پیروی‌کرده است. شوکت‌الملك هم مانند دیگران صاحب عناوین ناگزیر شده بوده است لقبی را که در زمان سلسله قاجار داشته رها کند و نام خانوادگی علم را برای خود برگزینند. ما سعی داشتیم ایشان را سرکار امیرمحمدابراهیم‌خان علم بنامیم و با این عنوان احترامات شایسته ایشان را رعایت کنیم، اماکلمه شوکت هنوز در ذهن ما باقی بود و همواره نیز باقی خواهد ماند. از سال ۱۹۳۱ که ما رهسپار اروپا شدیم گذشت زمان اثر خود را بر قیافه ایشان باقی گذارده بود اما هنوز مانند همیشه جذاب و مهربان باقی مانده بودو بنظر میرسید که تصمیم دارد به متفقین و بوسیله آنان به کشور محبوب خود کمك کند و نمیخواهد تأثیر خدمت به میهنش در جنگ دوم جهانی از این لحاظ کمتر از سالهای جنگ اول باشد. یکهفته از بازگشت او به بیرجند نمیگذشت که در اینمدت اولین اقدامش تأسیس انبارهای غله در املاك وسیعی که داشت بود. با این اقدام وی ولو بصورت موقت ضربه شدیدی بر بازارهای سیاه محلی وارد کرد باید متذکر شد اگر شاه سابق یك تبعه وفادار داشت کسی جز شوکت‌الملك نبود. او طی ساعاتی که با من صحبت کرد یك کلمه هم لب بشکایت و انتقاد نگشود گرچه روشن بود بهیچوجه مایل نیست پست استانداری فارس و وزارت پست و تلگراف یا مسئولیت‌های دیگری که به او پیشنهاد شده بود بپذیرد تنها آرزویش این بود که به قاینات محبوب خویش بازگردد و در صلح و سلم ملك موروثی خویش را که نمونهٔ یك ملك اشرافی در سراسر عرض و طول ایران بود اداره کند. دریغ و درد که این آرزو دیری نپائید، غم دوری از یار و دیار و مسئولیت‌های مهمی که در سالیان گذشته بعهده داشت بر

قلبش صدمات بسیاری وارد آورده بود و دو سال بعد در حالیکه بهیچ روی پیر نمی‌نمود رخت بسرای باقی کشید.

اسکرین در جای دیگر که ما قسمتی از آنرا از صفحه ۳۴۵ کتاب مورد بحث نقل میکنیم چنین مینویسد:

کمی بیشتر بطرف جنوب، پادزهری در مقابل کمونیسم، نفوذ شوکت‌الملك امیر محمدابراهیم‌خان علم رئیس خاندان علم قاینات بود. اما افسوس هنگامی که بیش از همه بوجود این نفوذ احتیاج بود از میان رفت. در اواخر نوامبر من با این دوست قدیمی در منزلش واقع در اکبریه نزدیك بیرجندملاقات‌کردم و اورامثل‌همیشه مهربان و مهمان‌نواز یافتم اما رنجور و نگران بود. من این اضطراب را به تهدید روسها که در باره آن صحبت کرده بودیم نسبت دادم. اما اشتباه میکردم، او مبتلا به بیماری قلبی بود و سه روز بعد وفات‌یافت. شتابان از کوتیه به بیرجند برگشتم تا در روضه‌خوانی سوگواری او شرکت‌کنم، تمام ناحیه عزا گرفته بود و دهقانان از دهکده‌های دور-دست در سوگواری او جمع شده بودند زیرا شوکت‌الملك همانطور که گفتم یکی از محبوب‌ترین و محترم‌ترین ملاکین ایران بود که املاك خود را از طریق ارث بدست آورده بود. تصادفی نبود که بنیاد حزب توده در بیرجند و زابل در حدود یکماه پس از مرگ وی نهاده شد قلمرو علم برای کمونیسم مانند زمین سنگی محکم بود و سالها طول میکشید تا نهال رشك و نفرت و بدخواهی گل کند. اما چون شوکت‌الملك نبود تا از آن پاسداری نماید توده‌ای‌ها در آنجا پیش رفتند و در سال ۱۹۵۲ بیرجند و زابل جزو آن مراکز استان بود که بی‌نظمی و خرابکاری در آن در دوران مصدق شیوع یافت.

اسکرین در کتاب خود سابقه آشنائی با مرحوم امیر را به سال ۱۹۳۱ میلادی ارتباط میدهد که ذکر نوشته او در اینمورد بعنوان ختم کلام بی‌فایده نیست وی مینویسد:

بهرحال دوسالی که من‌و همسرم درسیستان و قاینات‌گذراندیم هرگز بهدر نرفته است در سایه تجربیاتی که طی اینمدت و سفر یکماهه خود با اتومبیل در سراسر ایران بسال ۱۹۳۱ که رهسپار اروپا بودیم اندوختیم توانستیم در برابر اوضاعی که بعداً در ایران بدنبال استعفای رضاشاه پیش آمد از خویشتن آمادگی نشان دهیم.

دوستانی که طی اینمدت بدست آوردیم نیز موجب بودند که دوری از ایران را احساس نکنیم وطی این‌دوران غیبت‌خودبا اوضاع این کشور بیگانه نمانیم از جمله این دوستان بایـد از امیر محمد ابراهیم‌خان علم «شوکت‌الملك» که این کتاب را به او تقدیم کرده‌ام، پسرش امیر اسداله علم که جای پدر خویش در قلوب من و همسرم گرفته است، سپهبد امان‌الله میرزا جهانبانی که فـرماندهی لشکر شرق را بعهده داشت و برای اولین‌بار در سال ۱۹۲۷ با او در زابل دوست شدیم، سلمان اسدی، امیرحسین خزیمه علم، محمدعلی منصف و دیگران یاد کرد.

تقريظات

دکتر منوچهر اقبال

۳۵/۱/۱۴

دوست بسیار عزیزم

یک جلد کتاب که درباره مرحوم امیر تیمور اهدا کردید
تقریر و تحریر فرموده اید واصل و موجب کمال تشکر و سپاسگزاری گردید و خیلی خود
میدانم ضمن تقدیم مراتب امتنان از صمیم قلب بجنابتان تبریک عرض بنمایم که با قلم
شیرین و توانای خودتان و با ذکر اسناد و مدارک متقن توانسته اید چهره
واقعی و شخصیت بارز مرحوم امیر را مجسم و روشن نمائید و برای
ضبط در تاریخ آن رجل ممتاز و خدمتگذار از مایه افتخار خراسان
را آنطور که بوده است معرفی نموده اید. خداوند روح آن خادم
ملک و ملت را غریق رحمتش فرماید. از درگاه قادر متعال
سلامتی و سعادت و موفقیت جنابتان را مسالت دارم ارادتمند

ارزنگ

شماره .....

تاریخ .....

۱۵۰۲۲

۳۵/۲/۲۷

دانشگاه تهران

دوست ارجمند

جناب آقای محمدعلی منصف

نسخه‌ای از کتاب نفیس وسودمند امیرشوکت الملک علم امیرقائن تحریر وتقریر حضرتعالی کهبا کمال لطف ومرحمت برای اینجانب ارسال فرموده بودید ، چند روز پیش عزّوصول ارزانی بخشید .

اگر در تقدیم نامه برای عرض تشکر اندکی تاخیر کردم ، علت آن بود که میخواستم کتاب را به دقت بخوانم ودر صورت لزوم ، نظر خود را نیز حضورتان بنویسم .

با استفاده از روز تعطیل پایان هفته این کتاب را با دقت خواندم وباید صمیمانه ابتکار سودمند جنابعالی را تبریک عرض کنم .

در این کتاب نه تنها شرح احوال وخدمات یکی از شخصیتهای مهم سیاسی واجتماعی دوران اخیر با ظرافت وحسن سلیقه بیان شده ، بلکه گوشه‌های تاریک وناشناخته‌ای از تاریخ ایران ، باستناد مدارک واسناد جالب روشن شده است .

به‌عنوان مثال میتوان به ماجرای قیام مرحوم کلنل محمد تقی خان و چگونگی آن اشاره کرد .

همچنین بسیاری از خاطرات جنابعالی وحوادثی که ذکر فرموده‌اید برای مورخین آینده سودمند خواهد بود وبتدوین تاریخ چند دهه اخیر کمک خواهد کرد .

اجازه بدهید اضافه کنم که جنابعالی را همواره دوستی صمیم و مشاوری صدیق ومدیری صالح میشناختم ومیشناسم واکنون باید عنوان نویسنده زیرک وتوانا را هم به این عناوین افزود .

ضمن عرض تشکر وتجدید ارادت سلامت وسعادت وجود عزیز آن دوست محترم را از درگاه قادر متعال مسالت دارم .

با عرض ارادت خالصانه

رئیس دانشگاه تهران

علی‌اصغر امیرانی

امیر شوکت‌الملك علم

امیر قائن

و نمونه‌ای از حکومت آقائی و انسانی او

عاقبت جمع شود در دو سه سطر، ازبدو نیك آنچه یك عمر بـدارا و سکندر گذرد !

«امیری در گوشه کشور وحاشیه‌کویر واجد تمام صفات عالیه انسانی اجتماعی و مذهبی و بر مبنای کمال‌عدالت و انصاف حکومت میکرد و...»

وقتی از دید مردم معاصر و نسل‌جوان این عبارت را در مقدمه کتاب تازه چاپ محمد علی منصف خویشاوندنزدیك امیر شوکت‌الملك علم امیر قائن و فرزند برومندش امیر اسداله علم‌وزیر دربار شاهنشاهی نگاه کردم از شما چه پنهان ، خیال که خیر ، یقین‌کردم اینهم از آن سلسله تعارفات و تملق هائی است که یك خویشاوندنسبت‌بخویشاوند بزرگتر از خود و یا دست‌کم یك هم میهن نسبت بهم میهن متنفذش‌روی کاغذ میآورد چنانکه شماهم ممکن است در مورد ما همین طور تصور کنید.

تا اینکه در یکی از فصول سیصدصفحه‌ای کتاب چشمم بعنوان «غائله کلنل محمد تقی پسیان» افتاد که هم‌میهنان پابسن و کتاب خوان کم وبیش نامش را شنیده و از چند و چون آن‌آگاه هستند .

نگاهی بمتون تلگرافهای متبادله‌بین امیر قائنات و کلنل محمد تقی خان پسیان فرماندهژاندارمری خراسان‌که آنروزها قوام‌السلطنه رئیس دولت وقت یاغیش میدانست و در ایران‌آنروزها ، چون اویکی وآنهم یاغی ! نشان میدهد که این مرد (امیر شوکت‌الملك) کیست و منظور ما از حکومت انسانی و آقائی چیست .

انسان وقتی بین دو امر مهم نظیرانجام وظیفه و حقانیت و عدالت قرار گیرد و نداند کدام باید کرد ، فقطامیر شوکت‌الملك باید باشد تا بداند چه کند . اینك ایـن شما و اینهـم‌چگونگی این ماجرا .

شناسندگان ودانندگان اتفاق کلمه دارند که محمدابراهیم علم شوکت‌الملك امیر قائنات از مردان نیك و با درایت و باسیاست و با کفایت و با کمال وادب دوست و معارف‌پرور و وطن‌دوست و مردم نواز بوده، و من از هیچکس نشنیده‌ام که بجز از این صفات او را بستاید. بیان احوال و زندگانی چنین رادمردانی از فرائض است مگر فرزندان ایران از آنان پند اموزند و به‌راه آنان گرایند تاسعادت و رستگاری دنیا و آخرت را دریابند و نیك نام مانند.

جناب محمدعلی منصف که خود تربیت‌شده آن بزرگوار است و به‌صفات واخلاق وی خوی گرفته و به‌حقیقت از نیکان این عصر است این وظیفه اخلاقی را ادا کرده و کتابی ارجمند درباره امیر شوکت‌الملك علم نوشته‌که از هر روی درخور مطالعه است و آموزنده است خاصه برای جوانان.

عبارت کتاب ساده و روان و صادقانه و بی‌پیرایه است ولطیف، منصف به‌دو سه زبان بخوبی تکلم می‌کند و از فضل و کمالی تمام بهره‌مند است، اما من بنده هیچ‌تألیف و تصنیفی از آن جناب ندیده و نشنیده بودم. با انتشار این کتاب معلوم شد که دراین میدان هم از سواران‌اند. این کتاب را بخوانید و با من همعقیده شوید.

در این مجموعه از بزرگان ادب ایران که با مرحوم امیر شوکت‌الملك دوستی داشته‌اند و ازصفات نیك او باخبرند یادداشت‌هائی ارزنده است و هم‌چنین از مورخین اروپائی وایرانی ودیگران.

گفتم مخصوصاً جوانان باید به‌مندرجات کتاب توجه فرمایند و خاصه جناب امیراسدالله علم خلف صدق امیرشوکت‌الملك علم می‌باید دقت فرماید که پدرش چه بزرگوار مردی بوده و چه مایه نیك نامی اندوخته.

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی.

استاد سیدمحمدمحیط طباطبائی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سرگذشت هرفردی از یك ملت، گوشه‌ای و جزئی از تاریخ‌ملت را تشکیل میدهد. به هرنسبت حوزهٔ مسئولیت عمل فرد در جامعه گسترده‌تر و وظیفهٔ او دشوارتر باشد اثر وجود او در تاریخ جامعه نمودارتر است. وجودهمین رابطه درمیان سرگذشت خصوصی‌عناصر سرشناس با تاریخ عمومی ملك و ملت سبب شده بود که در روزگار باستان سرنوشت عمومی کشور و ملت چنان در سرگذشت زندگانی سران و فرمانروایان ادغام می‌شد که پژوهندگان کیفیت سیر حوادث را از توجه به‌موضوعات و مختصات دیگر بی‌نیاز می‌ساخت‌و هرامری و موضوعی با عنوان کلی تاریخ زندگانی مرد صاحب اسم‌و رسمی پیوستگی پیدا میکرد.

در روزگار ما که قدرت فردی متدرجاً جای خود را در اقطار جهان به‌قدرت دسته‌جمعی سپرده وارزش جزئی افراد به‌ارزش کلی جامعهٔ مربوط پیوستگی پیدا کرده است این نحوهٔ درك تاریخ یا تاریخ‌نگری و تاریخ‌شناسی تغییر کامل یافته و سنجش وارزش‌افراد شاخص و مبرز هر اجتماعی به تشخیص قیمتهای دسته‌جمعی مربوط میگردد. باوجود این برای سرگذشت زندگانی افراد به اعتبار وظیفه یا وظایفی که در جامعه برعهده داشته‌اند و خدماتی که در ضمن عمل به‌مردم بوم و بر خود تقدیم کرده‌اند، مرتبهٔ خاصی از توجه و اهمیت ملحوظ است.

در کشورهای پیرو قدرت دسته‌جمعی و فردی تعیین ارزش شخصیتهای صاحب اسم و رسم بستگی به‌نظر موافق و مخالف عنصر غالب براوضاع دارد و با تغییر عوامل تشخیص نتیجهٔ تشخیصها هم غالباً تغییر میپذیرد. بهمین نظر در تواریخ مختلفی که به‌توالی زمان انتشار مییابد، خوانندگان با نتایج ناسازگار و متضادی آشنا میگردند و گاهی این اختلاف وجهه تاحد تصویر دوشخصیت متضاد درزیر یك اسم تحول میپذیرد واحیاناً مینگریم سپیدی راکه به‌سیاهی وصف شده و یا بدی را که در تیزاب بهسازی نیکوپردازی فرو رفته و ساخته و پرداخته شده است.

در اجتماعاتی که قضاوت فردی هنوز قدرت عمل خود را از دست نداده و ناقد میتواند بدون تأثر به‌عوامل خارج از حیطهٔ فکرو عمل خود دربارهٔ امری و شخصی نظر بدهد و بکوشد که این نظر هم حتی‌الامکان ازتصرفات حب‌وبغض‌وملاحظات شخصی برکنار اظهار شود حکم دربارهٔ انسانها و کارها از اصل بیطرفی و حقیقت‌گوئی بیشتر تبعیت میکند.

جناب آقای محمدعلی منصف نمایندهٔ پیشین مجلس شورای‌ملی از حوزهٔ انتخابیه بیرجند در چندین دوره و برادرزن مرحوم امیر ابراهیم‌خان شوکت‌الملك علم که در طی سالیان دراز توفیق ارتباط و تماس نزدیك با آن شادروان را داشت واز نزدیك به حقایق اوضاع واحوال ودقایق اعمال مختلف وی آشنا بوده اخیراً کتابی در ترجمهٔ احوال و خدمات رسمی و عمومی امیر شوکت‌الملك نوشته و انتشار داده‌اند.

درست است که این مثل قدیم عربی همواره در بین هموطنان (پارسی‌زبان) ما معمول و مقبول بود. که اهل‌البیت ادری بمافی‌ـ البیت و واقعاً بستگان هرخانواده‌ای ازدیگران به حقیقت احوال افراد شاخص خانواده خود بصیر هستند ولی کمتر اتفاق افتاده که یکی از افراد مربوط به‌خانواده‌ای توانسته باشد مانند آقای منصف در تعدیل و توجیه احساسات و عواطف خود هنگام ذکر حوادث یا سنجش اوضاع واحوال خودداری و قدرت اراده به‌خرج بدهد.

کسانی که با بیرجند و قاین ومردم این منطقه در طی پنجاه

سال اخیر از دور و نزدیك آشنایی داشته و برسیر حوادث‌محلی واقف شده‌اند و مطالب و حوادث مربوط به‌مرحوم امیر شوکت‌الملك‌رااز زبان طبقات مختلف مردم ناحیه شنیده‌اند در نوشته‌های آقای منصف چیزی جز بیان واقع نمینگرند و آقای منصف را دراین اثر زبان‌گویا و شیوای صدها مدرسه دیده و باسواد وروشن‌فکر بیرجندی‌مینگرند.

سی‌سال پیش که مدتی از درگذشت مرحوم امیر میگذشت برای انجام وظیفه‌ای فرهنگی به‌بیرجند رفته بودم و قریب سه‌هفته را از فیض ملاقات و محاورهٔ مرحوم سیدمحمد فرزان ادیب بی‌نظیر عصر برخوردار بودم مرحوم فرزان چندان دل خوشی از سوابق ارتباط خود با شهر بیرجند نداشت واز زحماتی که در جوانی بـراو وارد شده بود شکایت داشت ولی وقتی مطلب به‌ذکر مرحوم امیر شوکت‌ـ الملك میرسید از تجلیل و تقدیر جانب او دقیقه‌ای فـرو نمیگذاشت ومرگ نابهنگام‌امیر را ضایعه‌ای‌بی‌نظیر برای‌آیندهٔ ولایت میشمرد. در ضمنی که از آخرین شرکت و حضور خود در آخرین شب زندگانی مرحوم امیر شوکت‌الملك در کلاته امیر سخن میگفت و سخنان سراسر امید و نوید آخرین شب زندگـانی آن مرحـوم را دربارهٔ نقشه‌هـای آینده‌اش برای تحول وضع بیرجند و توابع میگفت و شور و نشاط امیر را چند ساعت پیش از حلول پیك‌اجل میستود. از بیان تأسف‌و تألم آمیخته به‌تقدیر واعجاب نسبت به‌شخصیت ممتاز و نیکخـواه و مردم‌دوست امیر شوکت‌الملك دریغ روا نمیداشت.

پانزده سال پیش از این دیدار مرد فرزانهٔ بیرجند در مـوقع تعطیل تابستانی مدارس طهران، مرحوم ذبیح‌الله ناصح ناظم مدرسه شوکتیه بیرجند در محله سنگلج که فعلا نامی از آن برجا مانده به پرسش احوال و ملاقات من رنجور خانه‌نشین آمـد و پیام لطف‌آمیز مرحوم امیر شوکت‌الملك را که از راه مقالات منتشر در روزنامه‌های طهران با اسلوب بیان واندیشهٔ او آشنائی یافته بودند رسانید و از طرف آن مرحوم وعده داد که هروقت کتابی یا رساله‌ای ومجموعه‌ای از آثار محیط بخواهد انتشار یابد دویست نسخهٔ آن برای توزیـع میان محصلین مدارس شوکتیه بیرجند پیش‌خرید میشود تا از این محل بهای کاغذ آن تأمین شود. متأسفانه جوانی به‌پیری پیوست و آن‌مرد

نیکخواه و خیراندیش هم از این جهان به سرای دیگر رخت بربست و شرایط نامساعد فکری و روحی مرا اجازهٔ چنین اقدامی نداد تا از حسن‌نیت آن مرد بزرگوار برخوردار گردد ولی خاطرهٔ این اظهار مهرومحبت بی‌شائبه که هیچ‌مجوزی جز شدت تعلق مرحوم امیر شوکت‌الملك به‌هدف مشترك ملی‌طرفین درکاردین ودنیا وتشویق‌از مقاله‌های دفاعیه نویسنده از حق و حقیقت نداشت هرگز از خاطر زایل نمیشود ودریادخود نگاه میدارد که امیر ابراهیم علم در تلو اوصاف ومحامد متعددی که‌داشت مردی‌طرفدار علم‌وادب ودین‌ومذهب و حقگو بود. ذکر این خاطره امیدوارم درس عبرتی برای کسانی‌قرار گیرد که از توجه به‌این اصول غفلت ورزیده‌اند و ذکر خیر او از زبان قلم نویسنده‌ای که هرگز از بیان حق و حقیقت غفلت نمیورزد مشوق دیگران در توجه به‌جنبه‌های خیر و صلاح دین ودنیای جامعه گردد.

محمدابراهیم باستانی پاریزی

جناب آقای محمدعلی منصف استاد دانشمند بزرگوار

کتاب گرانقدر و نفیس «امیر شوکت‌الملك علم، امیر قائن» را زیارت کردم. وظیفه اخلاقی ایجاب می‌کند که ضمن ادای سپاس، این نکته را هم به‌عرض برسانم که یکی از بهترین کتابهایی که در بارهٔ شهرهای حاشیه کویر نوشته شده، همین کتاب جنابعالی است. واین نکته را من که یك عمر در گوشه وکنار کتابهای مربوط به‌کویر روزگار باخته‌ام از سر هوی‌وهوس یا تملق نمی‌گویم. گرچه جام ما نشد پر می بدوران شما!

کتاب جنابعالی برای امثال مخلص، یکبار دیگر ثابت کرد که قوام اجتماعی واقتصادی ولایات دوردست از روزگاران قدیم همیشه متکی به‌تدبیر و تنسیق رجال‌آن ولایات بوده است وعبارت «خزائن‌الارض رجالها» حرفی نبوده که از سر خواهش نفس به‌زبان آمده باشد. البته ارزش اقتصادی قاین یا کرمان یا سیستان یاهرجای دیگر ممکن است به‌زعفران یا قالی یا ابریشم وامثال آن سنجیده شود، ولی کیست که انکار کند که این رجال علم وادب و سیاست‌واقتصاد هستند که قائمه حیات اجتماعی مردم یك ولایت به‌شمار میروند. بیخود نبود که مردی مثل پلوتارك در یونان، پیش از آنکه تاریخ یونان را تنظیم کند، به‌نگارش «حیات مردان نامی» می‌پرداخت و مردی مثل ابن خلکان «وفیات‌الاعیان» می‌نوشت وآدمی چون کارلایل، کتاب قهرمانان (الابطال = Heros) می‌پرداخت، چه‌این گروه از اهل

تاریخ خوب متوجه شده بودند که درست است که بنای تکوین تاریخ براصل زمان، مکان، وافراد نهاده شده و قدرت کاملهٔ خداوندی با این سه‌ضلع، مثلث تاریخ را می‌سازد یعنی محیط اجتماعی و ممکنات اقتصادی و افراد یك جامعه حامل ارکان تکوینی تاریخ هستند، ولی کیست که انکار کند که باز این افراد و به‌عبارت دیگر، رجال هستند که همان‌محیط زمانی، وممکنات (یا به‌تعبیر دیگر امکانات) اقتصادی‌را فراهم می‌آورند و «زیرساز» جامعه را محکم می‌کنند تا تاریخ به‌وجود می‌آید. یعنی در واقع کم‌وبیش، باز اصل به‌رجال برمیگردد، هرچند به‌هرحال خود نیز معلول و ساخته و پرداختهٔ روزگار خویشند. ازین بحث درگذریم. من خواستم خصوصاً عرض کنم که کتاب جنابعالی با آن اسناد دقیق و متقن و با آن بی‌نظیری تا حدود امکان ــ که از عهده یك تن از اعضاء خانواده‌ای که کتاب شرح حال آن خانواده بوده باشد ــ ساخته‌تواند بود ــ وبا توجه به‌موقعیت‌زمانی‌ومکانی، از جمله کتابهایی است که هیچ‌کس، ازآن بی‌نیاز نیست، اگر قصدش آشنائی با احوال شهرها و آبادیهای اطراف کویر باشد.

علاوه براین، کتاب جنابعالی حامل یك پیام انسانی نیزهست، این کتاب در واقع بازگوکنندهٔ روحیات و حالات یکی از چندتن‌مردان معدودی است که با خصائل انسانی و خصوصیات جوانمردی خاص ایرانی وفرهنگ ایرانی،درین روزگاراخیر درین‌مملکت زیسته‌اند، رجالی که متأسفانه نوع و نسل امثال آنها، دیگر، گوئی درشرف نابودی است، با خصوصیاتی که‌کم‌کم دارد حالت خصوصیات عنقا و سیمرغ را پیدا می‌کند، و گمان من اینست که کار در جوامع‌صنعت‌زده امروز دارد به‌آنجا میرسد که باید چراغ برداشت ودر کریدورها و راهروهای همین‌گونه کتب، از وجود خاصه‌هایی چون اعتدال و آرامش روحی، تدبیر وحسن خلق، درایت و کاردانی، مهمان‌نوازی ودرویش‌نوازی، نان‌دهی و نان‌رسانی، آبادی‌خواهی و آسایش فراهم‌سازی، ودهها گونه ازین عواطف را، جستجو و پیدا کرد که دارد از زعفران قائن و تریاك ماهان گرانبهاتر و کمیابترو آسیب‌پذیرتر میشود. گمان من آنست که کتاب شما حاوی چنین خصوصیاتی است از یکی از آخرین مردم این سرزمین که با این فرهنگ انسانی

رشد یافته ودر دل خاك فرو رفته‌اند، و شاید اگر تربیت‌کنندهٔ چنین کسانی نباشد، لااقل هدایت‌کنندهٔ قوم به‌چنین معدن فضیلتی بوده باشد.

هنر اکنون ز دل خاك طلب باید کرد
زانکه اندر دل خاك‌اند همه پرهنران

بحث دربارهٔ جزئیات کتاب جنابعالی ــ که گوشه‌ای از تاریخ معاصر قاین است ــ فرصت بیشتر و مناسبتر می‌خواهد، اما باآنهمه اسناد و مآخذ و مدارکی که جنابعالی در کتاب خود ارائه فرموده‌اید، لااقل این شوخی را کم‌کم میشود ازخاطره بدبینان و ناآشنایان به مشکلات تاریخ‌نگاری زدود که گاهی، چون از پرگوئی‌ها و بی‌رویه سخن گفتن کسانی مثل مخلص خسته میشوند، این سخن را به‌زبان می‌آورند که «تاریخ، عبارت است از وقایعی که هرگز اتفاق نیفتاده، به‌قلم کسانی که هرگز آن وقایع را ندیده‌اند!»

تیرماه ۲۵۳۵

دکتر محمدحسن گنجی
استاد ممتاز دانشگاه تهران و رئیس آموزشگاه عالی امیرشوکت‌الملك علم

سرور ارجمند جناب آقای منصف

اجازه میخواهم بعنوان یك دست‌پرورده مدرسهٔ شوکتیه و نیز بنام فردی که اکنون هم در سمت ریاست «مؤسسهٔ آموزش عالی امیر شوکت‌الملك (علم)» سهم اجرائی کوچکی در پیش‌برد مقاصد عالی آموزشی شوکتی برعهده دارد توفیق جنابعالی را در تألیف و تقریر مطالب کتاب بسیار نفیس و پرارزش «امیر شوکت‌الملك علم ـ امیر قاین» صمیمانه تبریك عرض کنم.

کتاب «امیر شوکت‌الملك علم ـ امیر قاین» بدون تردید فضای خالی مهمی را در تاریخ سالهای اخیر کشور ما پرمیکند زیرا که از یك طرف اطلاعات پرارزشی را درباره تحولات تاریخی سالهای اول دوران درخشان سلطنت دودمان پهلوی برای اولین بار در اختیار علاقمندان قرارمیدهد واز طرف دیگر نقش بسیار مهم‌منطقهٔ دور ـ افتاده قاینات را در سمت مرزداری از کشور که خود معلول وطن ـ دوستی وایمان واعتقاد شخص امیر شوکت‌الملك علم به‌اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر بوده است بخوبی روشن میسازد. امیرشوکت‌الملك علم بدون هیچ شك و تردید از شخصیت‌هائی بوده است که با اشاعه فرهنگ‌نو در تبدیل جامعه منزوی و محافظه‌کار قاینات به‌یك جامعه نوین که توانسته است نقش سازنده‌ای در نوسازی کشور تحت لوای شاهنشاه رضاشاه پهلوی برعهده بگیرد سهم بسیار مؤثری

داشته است واز این نظر از چهره‌های شناخته شده کشور ما بشمار می‌رود. قاطبه اهالی قاینات امیر شوکت‌الملك علم را حاکمی عادل و انسانی خداشناس و مؤمن و معارف‌پروری بزرگ و برای خود پدری مهربان میشناختند و حال آنکه در خارج از حدود قاینات امیر قاین بیشتر بعنوان یك سیاستمدار مقتدر و مرزداری کاردان شناخته شده بود واهمیت کتاب جنابعالی در این است که شخصیت سیاسی و مقام والای امیر شوکت‌الملك علم را در مقیاس کشوری و حتی بین‌المللی برای اهالی قاینات و نیز خصائل نیك انسانی و خداشناسی واز همه مهم‌تر معارف‌پروری او را برای دیگران روشن میسازد.

موقعیت خاص جنابعالی از نظر پیوستگی خانوادگی با امیر-شوکت‌الملك علم ودر نتیجه اطلاعات دست اولی که از جریانات‌زندگی آن مرحوم داشته‌اید توأم با انصاف محسوس و بی‌نظری خاصی که‌در قضاوت‌های خود نشان داده‌اید واز همه این‌ها گذشته شیوه بسیار سلیس وروانی که در میان مطلب بکار برده‌اید از امتیازاتی است که ارزش زیادی برای کتاب بوجود آورده است و قطعاً آن را در ردیف بهترین کتابهای چند سال اخیر قرار خواهد داد ولی آنچه که خواننده از مطالعه کتاب «امیر شوکت‌الملك علم ــ امیرقاین» استنباط میکند این است که باوجود تکرار چند مطلب جنابعالی در تنظیم مطالب جانب اختصار را رعایت فرموده‌اید و بهمین علت آرزوی شخص من این است که خداوند به جنابعالی توفیق عنایت فرماید تا بتوانید در چاپها و یا مجلدات بعدی این کتاب خوانندگان علاقمند را از اطلاعات وسیع و بخصوص قلم شیوای خود بیشتر از این برخوردار فرمائید.

خرداد ۲۵۳۵

امیرقائن: نمودار یك ایرانی والا

رسول پرویزی

ز دلبری نتوان لاف زد به‌آسانی
هزار نکته درین کار هست تا دانی
بجز شکردهنی مایه‌هاست خوبی را
به خاتمی نتوان زد دم سلیمانی
هزار سلطنت دلبری بدان نرسد
که‌در دلی بهنر خویش را بگنجانی
«حافظ»

در نوروز امسال کتابی تاریخی و مهم از چاپ برون آمد. نام کتاب «امیر شوکت‌الملك علم امیر قائن» است. کتاب را آقای محمدـ علی منصف با شیوائی به‌تحریر کشیده است محتوی کتاب زنـدگی پرمایه و کریمانه و بیوگرافی تاریخی و سیاسی امیر شوکت‌الملك است نام امیرشوکت‌الملك علم شهره بود هرکس که بتاریخ معاصر دستی دارد این مرد محتشم و کریم و آقا را می‌شناخت اما درین کتاب ناظری امین و شاهدی شریف قدم بقدم مشهودات ومسموعات خویش را بخواننده می‌سپارد آنانکه آقای منصف نویسندهٔ محترم کتاب را می‌شناسند میدانند که در سخن صادق است، مبالغه نمی‌کند، لاف‌زن نیست، سنجیده میگوید و پخته می‌نویسد تا یقین نکند دهان نمی‌ـ گشاید وچون به‌سخن آمدگفته‌اش برای‌کسانی‌که می‌شناسندش حجت است با این همه درین کتاب آقای منصف بـه‌دیدنیها و شنیدنیهای

خویش اکتفا نمیکند بل اسناد و مدارك بسیار ارزنده‌ای را منتشر میسازد اسناد ومدارك مزبورگویای روحیات امیرقائن است خواننده پس از قرائت و دیدن اسناد و نوشته‌های آن در کتاب به روح بزرگ این رجل کریم پی میبرد و احساس میکند با مردی تاریخی روبروست که مظهر و نمودار یك ایرانی والاست و صفات آدمی را با فرهنگ و معارف و سنت‌های ایرانیان همراه دارد گوئی با پهلوانی از دلیران و بادانشان شاهنامه روبروست.

قبل از انتشار کتاب در میان رجال معاصر نام امیر شوکت‌ـ الملك بخصوص در شرق ایران زبانزد بود ویرا کریم و گشاده‌دست می‌شناختند نامش را باحترام و عزت می‌بردند ـ حدیث حیاتش را با حدیث جوانمردان و فتیان یکی میدانستند یادش به‌نیکی و حرمت میکردند بیادش و خاطره‌اش دلشاد می‌شدند میگفتند دریغا که رفت بزرگ‌مردی بود که هستی خویش را کریمانه بخشش کرد رنج خود و راحت یاران طلبید متجدد بود حاکمی عادل بود و امیری با گذشت بسیار وسعه‌صدر و... چنین و چنان بود ولی در کتاب حاضر اسناد و مدارك منتشره سیمای شوکت‌الملك را فوق آنچه در افواه بود و هست نشان میدهد ـ مدارك موجود نشان میدهد که امیر قائن مردی متفکر و اصلاح‌طلب بودسیاستمداری مدبر و تیزبین بودکه در موج‌ـ خیز حوادث قدم بقدم فکرمتجددانه خویش را به‌پیش میبرد با انتشار این کتاب روشن شد که سیاست امیر و تصمیم وی قاطع بود و تدبیر و تأمل و سیاستش کمتر از سخاوت و کرامتش نبوده است سیمای امیر قائن باتکای اسناد سیمائی قهرمانی است که مسائل اجتماعی و سیاسی را می‌شناسد راه‌حل آنها را وطن‌پرستانه میداند مملکت و مردم را دوست میدارد بجماعت احترام میگذارد، متقی و پرهیزکار است به‌مذهب مشتاقانه و عاشقانه و صحیح و دور از عوام‌فریبی خدمت میکند ریا نمی‌ورزد بامطالعه و تفکر قدم‌برمیدارد ازخاندانی بزرگ و تاریخی است ولی متواضع است هرگز به‌جز بوطن‌پرستی نمی‌بالد و خودستائی نمیکند در میان هرج و مرج آن روز مملکت با داشتن قوا و استعداد کافی خود را مطیع مرکز میداند و در هر کار قانون را رعایت میکند و بمرکز و اوامر مملکتی تسلیم است مانند

فئودالهای دیگر بفکر اندوختن مال نیست ظلم در مذهبش کفرست مردم‌آزار نیست قدرت را در ساختن و شکل دادن حوزه خدمتش بکار می‌بندد نه برای ایذاء خلق خدا و در مجموع کسی است که با اندیشه بسیار اما قاطع و مردانه با حادثات شخصی ـ اجتماعی ـ سیاسی روبرو میشود.

دوران زندگی این مرد تاریخی از پرغوغاترین روزگاران وطن ماست جنگ بین‌الملل اول و دوم را می‌بیند از رفتار جابرانه و محیلانه بیگانگان جگرش خون است ـ قبل از کودتا ۱۲۹۹ با ناامنی‌ها دست وپنجه نرم کرده است در میان ارتجاعی‌ترین افکار متوقف میشود افکار نو بزادگاهش ارمغان آورد درین اسناد حب و بغض نیست و نمیتوان گفت که محبان صادق امیر شوکت‌الملك ویرا سپاس میگذارند و ازو به‌نیکی یاد میکنند این اسناد تاریخ دارد در آرشیوهای مختلف ضبط است و از روی اسناد میتوان سیمای وچهره مشهور امیر شوکت‌الملك را دید و از آن جمله است:

اسناد و مدارك هیرمند و خطوط مرزی آن حدود

در کمیسیونیکه برای تعیین کار آب هیرمند برپا بوده است. سخن بر سر حکمیت گلداسمیت افسر انگلیسی است‌که برخلاف ایران رائی داده است و امیر برآشفته اینگونه در مقابل افکار بیگانگان می‌ایستد:

«... ما حاضر نیستیم راجع به‌حکمیت خارجی که ابداً رسمیت نداشته صحبت نمائیم بعلاوه حکمیت مزبور برای حل مشکل نبوده بلکه برای تولید مشاجره بین دو برادر دینی (ایران و افغانستان) بوده است بهمین‌جهت صلاح طرفین نیست‌که روی آن مذاکره شود.»

از صورت جلسه شماره ۱ آرشیو وزارت خارجه

نقل از کتاب حاضر

و باز در همین مورد میگوید:

«یقین بدانید هیچوقت حاضر نیستم که از روی بی‌انصافی کاری از من سر بزند تا یکدسته از برادران اسلامی من متضرر شوند...»

و باز در همین کمیسیون دلیرانه از خاك وطن دفاع میکند و

اخطار میکند:

«من صراحتاً قبلا گفتم ترتیب دیگری را نمی‌توانم قبول کنم در صورتیکه مایل باشید نظر شما را به‌دولت خود پیشنهاد میکنم چنانچه دولت متبوعه من پیشنهاد را پذیرفت من شخصاً از انجام آن خودداری کرده و ازین ماموریت کناره‌گیری میکنم زیرا نظر شما کاملا بضرر دولت ومردم سیستان تمام‌میشود... من نمیخواهم مانند میسیون سابق مورد طعن و لعن قرار گیرم خودم هروقت میله‌های سرحدی را می‌بینم به‌آنها لعنت می‌فرستم زیرا برخلاف آنچه در تمام دنیا معمول بوده‌که رودخانه وکوهها سرحد طبیعی قرارمیگیرد اینجا ازین سرحد طبیعی صرف‌نظر شده است...»

از صورت جلسه شماره ۳ آرشیو وزارت خارجه

نقل از کتاب حاضر

اینجا مدارك و اسناد سخن می‌گویند این مطالب وطن‌خواهانه و دلیرانه نقل قول کسان نیست صحت‌های بی‌برو و برگردیست که حکایت از پاکدلی و خوش‌فکری و ایران‌دوستی بحد افراط میکند آقای منصف بتفصیل ماجرای این حکمیت را با قلم رسا بتحریر آورده است در کتاب بسیار خوش حیات اینمرد سیاست و اجتماع تشریح شده است.

خدمت‌بزرگ دیگری‌که «آقای منصف» بتاریخ معاصرکرده‌اند انتشار مدارکی است مربوط به‌ماجرای کلنل محمدتقی‌خان ــ زیرا درین ماجرا ضد و نقیض زیادست یاران کلنل از قبیل مرحوم فرخ داستان کلنل را قیامی آزادیخواهانه میخواند و در ستایش آن مبالغه میکند مخالفان کلنل از جمله یاران قوام‌السلطنه کلنل را یاغی تندخو و نپخته‌ای می‌نامند که قیام علیه حکومت مرکزی‌کرد. درمیان اسنادی که آقای منصف منتشر کرد به‌کشف حقیقت کمکی بسزا شد ضمن آنکه طرز تفکر و برخورد شوکت‌الملك را با حادثات سیاسی نشان میدهد این اسناد مجموعه تلگرافهای حضوری است که قسمتی بین امیر شوکت‌الملك وشخص‌کلنل و قسمت دیگر بین امیر شوکت‌الملك و معتصم‌السلطنه فرخ مبادله و مخابره شده است از نقل خلاصه این تلگرافها میگذرم ولی براستی آرامش نفس و طبع بلند و صبر و

حوصله و متانت امیر شوکت‌الملك در سطور تلگرافها بچشم میخورد در قبال اشتلم‌های فرخ و تاخت و تازهای وی و شتابزدگیهای کلنل جوان جوابهای امیر پر از پختگی است توجه بمنافع مملکت چنان روح شوکت‌الملك را در خود دارد که از هر جمله تلگرافها میتوان آنرا خواند.

در روش اجتماعی امیر شوکت‌الملك: درمیان‌صدها سندطرحی نوست که امیر شوکت‌الملك برای موقوفات و طرز اداره و تشکیلات مدارس دینی آورده است درین طرح نو امیر برای مدارس و طلاب علوم دینی که مستقیم از فکر خویش مدد گرفته است ابتکارات جالب بچشم میخورد بنحویکه اگر فکر وی در سرتاسر مملکت اجرا میشد امروز ما هیچ مشکلی درین راه نداشتیم دقت نظر مرحوم امیر در تنظیم و القاء این فکر از شاهکارهای ایشان است اگر اینکار شده بود کاری مهم شده بود مملکت سرمایه عظیمی داشت اما دریغا که فکری بدین بدیعی ادامه نیافت .در کتاب بدقت جریان را آقای منصف تشریح کرده است اگر بخواهم ارزش این کتاب را یاد کنم سخن بدرازا می‌کشد از ایجاد مدرسه بزرگ شوکتیه که مردان نامی و با ارزش در آن تربیت شده‌اند نحوه اداره مدرسه مزبور اعزام محصلان ممتاز مدرسه به‌تهران، استخدام معلمان زبردست داخلی وخارجی برای تربیت اطفال آن حوزه، لوله‌کشی آب بهداشت و بهداری محل بیمارستان ــ کمك‌های مختلف بمردم ــ بحث‌ها شده است که بهترست آنرا اگر طالبید در کتاب بخوانید.

دراین‌کتاب‌بیداردلی و آینده‌نگری و وطن‌خواهی امیرشوکت‌ــ الملك در شناخت رضاشاه‌کبیرست آنانکه اوائل حکومت رضاشاهی را بیاد دارند میدانند که تمام فئودالها و خانها در سراسر ایران مستقیم یا غیرمستقیم دشمن سرسخت تجددطلبی و طرحهای وطن‌ــ پرستانه رضاشاه بودند علنی یا پنهانی کارشکنی میکردند از بوجود آوردن بلوا و آشوب و غوغا دریغ نداشتند میدان راه‌زنی و یاغیگری را وسعت می‌بخشیدند گو اینکه شمشیر رضاشاهی کارشان را ساخت ولی دست‌بردار نبودند در کلیه ایلات وضع بدین شکل بود خان و بگ و کلانتر دشمن ترقی و تجددست اگرچه علی‌الاصول با صفاتی

که در امیر شوکت‌الملك بوده ایشانرا نمیتوان فئودال خواند زیرا حکومت مرکزی را بیش از همه تقویت میکرد و تسلیم پایتخت بود و از قماش شیخ خزعل و اقبال‌السلطنه و فلان خان و بهمان ایل‌خانی نبود ترقیخواه و معارف‌پرور و تجددطلب بود و بهمین دلائل بلادرنگ پیدایش و ظهور حکومت رضاشاه‌کبیر را برآورده شدن بزرگترین آرزوهای خویش دانست زیرا رضاشاه‌کبیر اندیشه‌ای جز نجات ایران و ترقی مملکت و رفاه قوم و ملت ایرانی در سر نداشت در کتاب حاضر آقای منصف با ذکر مدارك روشن می‌کند که علاقه مرحوم شوکت‌الملك به‌رضاشاه فقید بسرحد شوریدگی و عشق میرسید بنحویکه بعداز رضاشاه بروایت کتاب حاضر و بسیاری از شهود دیگر علاقه‌ای بحیات نشان نمیداد و با آنکه تظاهرات مد روز بود مرحوم امیر در کابینه و بعد از سوم شهریور بشدت در شور و شوق به‌رضاشاه ایستادگی میکرد و بهیچوجه حاضر نبود احدی بشکلی انتقاد وسخنی در باب رضاشاه بگوید این شوریدگی امیر شوکت‌الملك طولی نکشید زیرا بعد از عزیمت رضاشاه امیر در بیرجند عزلت گزید و طبق سیره مخصوص بخود، در آن قحط و غلای مصنوعی بعد از شهریور ۲۰ بکمك خلق اقداماتی میکرد ولی در مجموع سر دماغ نبود متأثر ومغموم بود بعد از مرگ رضاشاه‌کبیر نیز چندان نزیست سه یا چهار ماه بعد از رهبرش جانسپرد زیرا بقول خودش دلیلی برای حیات خود بعد از خدمات و روابطی که با رضاشاه‌کبیر داشت نمیدید خداوند قرین رحمتش کند.

برگردیم بر خدمات آقای منصف بتاریخ معاصر با خواندن این کتاب زحمات و رنج آقای منصف بسیار ارزنده بچشم میخورد مطالبی و یادداشتهائی و اسنادی از تاریخ معاصر بدست خواننده می‌رسد که تاکنون در هیچ‌جا طبع و نشر نشده بود این اسناد و مدارك برای محققان در آینده کمك بزرگی است و لذا باید به آقای منصف مدیون بود زیرا گذشته از آنکه زندگینامه و سیمای مردی را نقش بسته‌اند که حیاتش حماسه یك ایرانی اصیل و وطن‌پرست است بسیاری از اتفاقات دوران ما را روشن ساخته‌اند.

کار جالب دیگر نویسنده کتاب نقل نظرات و خاطرات شهودی

است که مرحوم شوکت‌الملك را دیده‌اند این شهود ایرانی و خارجی هستند مردم بیطرف و صاحب نظرند.

جناب آقای علی‌اصغر حکمت که خود افتخار معارف و فرهنگ دوران اخیرهستند مشهودات وخاطرات خویش را نوشته‌اند بسیاری دیگر نیز هر یك بفراخور دید و خاطره خود بی‌حب و بغض قضاوت راستین کرده‌اند.

خارجیها نیز که مرحوم امیر شوکت‌الملك را دیده‌اند با تمام اغراض که داشته‌اند حقیقت را نتوانسته‌اند انکار کـنند قضاوت اینان از آن نظر اهمیت دارد که با همه بی‌مهریها و غرض‌ورزیها نتوانسته‌اند نور را نبینند. فی‌المثل فلان سفیر یا مأمور خارجی که در گزارش خود نوکران بیگانه که خویش و بـرده سفیرند تحقیر میکند نمیتواند در قبال شرف و حرمت و ایران‌پرستی شوکت‌الملك ساکت بماند این اسناد که از میان صدها کتاب فراهم شده نمودار دیگری از زحمات آقای منصف است خداوند بایشان توفیق دهد که در چاپهای بعدی اسناد بیشتری را در دسترس خوانندگان بگذارند و اینمرد نامی و شریف را که نمودار و مظهر شرف ایرانیگری است بیشتر بنسل جدید بشناسانند زیرا چهره موقر و محتشم و انسانی و هنردوست این بزرگان است که در دل می‌نشیند و سرمشق زندگی بسیاری از طالبان میشود.

امیرشوکت‌الملك علم

سید محمدرضا جلالی نائینی

آقای محمدعلی منصف که از پروردگان مکتب تربیت و اخلاق شادروان محمدابراهیم‌خان شوکت‌الملك علم، امیرقائن و بیرجند، و از واقفان به‌رموزموفقیت‌وخودیکی‌ازعاملین‌آن حضرت‌درکارهای اجتماعی و خدمات فرهنگی و محلی بوده‌است، اخیراً کتابی مستند و محققانه درباره تاریخ زندگانی آن مرحوم به‌رشته تحریر و تألیف درآورده است. خواننده وقتی این کتاب را شروع میکند، مجذوب حوادثی میشود که به‌ترتیب در آن کتاب از زیر قلم گذشته و به‌لباس عبارت درآمده است.

در این کتاب، حیات مادی و معنوی امیرشوکت‌الملك علم‌طوری ترسیم شده که خواننده را از تعقیب مطالعه محتویاتش‌فارغ نمیگذارد و پس از فراغت بعظمت مقام معنوی واجتماعی امیـرشوکت‌الملك آشنا میگرداند.

امیرشوکت‌الملك علم در طول حیات سیاسی خود مظهر شاه‌ـ دوستی و وطنخواهی و صداقت وامانت و نوع‌پروری و گـذشت و معارف‌گستری بوده‌است. رفاه مردم‌حوزه مأموریتش‌را وظیفه اخلاقی و دیانتی خود میشمرد و به‌فرهنگ‌و تربیت اطفال آن‌نواحی صمیمانه عشق میورزید و دمی از آن غافل نمیماند همیشه در مدارس شوکتیه‌که بهمت و رادمردی او تأسیس یافته بود همیشه بهترین مدیـران و دبیران و آموزگاران اشتغال به‌تدریس داشتند.

تربیت‌شدگان اولین دوره آموزش و پرورش مدرسه شوکتیه بیرجند، نظائر علامه سید محمد فرزان ـ اعلی‌الله مقامه ـ و آقای سید غلام‌رضا سعیدی و آقای محمدعلی منصف که سالها نیز مسئولیت اداره مدارس شوکتیه را در بیرجند و قائنات برعهده داشته، و هم‌چنین استادانی همچون دکتر جمال رضائی و دکتر رضوانی که در دانشگاه تهران مشغول خدمت‌اند که از همین مدارس شوکتیه بیرجند مقدمات علم و ادب فراگرفته‌اند. بعدها که شادروان امیر-شوکت‌الملك برآن شدکه‌درسیستان و بلوچستان نیز به‌ترویج معارف‌و تأسیس مدارس جدید پردازد، علامه فقید سید محمد فرزان را نامزد این خدمت کرد و از او خواست به‌تأسیس مدارس جدید اقدام نماید و او با یاری‌های مادی و معنوی بیدریغ امیرقائن، مدارس جدیدی‌را در سیستان احداث و بنیان نهاد و با علاقه و ایمان به‌تعلیم و تربیت کودکان و جوانان سیستانی همت گماشت.

صرف‌نظر از جنبه خدمات فرهنگی امیرشوکت‌الملك که خود کتابی مفصل را درخور است، از نظر عمران و آبادی و بهداشت و موارد دیگر مربوط به‌مصالح عمومی، آن مرحوم برای مردم قلمرو حکومت خود پدری مهربان، و برای دولت مأموری وطن‌دوست، و برای شاه خدمتگزاری فداکار و صادق و برای خداوند مسلمانی نیکو نهاد و پاك اعتقاد بود. دیگر خدماتش از آب آشامیدنی شهر گرفته تا تأمین نان مردم هنگام تنگی و گرانی دوران جنگ جهانی، هر یك دلیلی استوار بر نوع‌خواهی و نوع‌پرستی آن حضرت است. شرح‌حال چنین مرد بزرگوار نیکخواه مردم دوست و جامع-الاطراف، و وصف نکات برجسته ایام حیات ۶۳ ساله او، از عهده یك دفتر و یك کتاب برنمیآید، بلکه دفترها و کتاب‌ها را باید بیارایند. اما انصاف این است که آقای‌منصف یك‌تنه دراین‌یك‌کتاب رئوس همه مزایا و اوصاف آن مرحوم را طوری بایجاز روشن ساخته است که خواننده را به‌اصول معرفت‌کلی نسبت به‌غالب فضایل و کمالات امیر-شوکت‌الملك علم، آشنا میسازد.

خدایش رحمت‌کناد و به‌مملکت و ملت در هرزمانی چنین رجالی صادق و سلیم وامین و خدمتگزار عطا فرماید.

محمدعلی مسعودی

دوست عزیزم

کتاب مرحمتی را خواندم شیوه‌نگارش و سلاست و روانی و حقیقت‌گوئی و پرهیز از اغراق و مجامله که در این کتاب بکار رفته است نه من بلکه تحسین هر خواننده را برمیانگیزد اما باعتقاد بنده جنبه ارشادی و آموزشی آن بسی عمیق‌تر و ارزنده‌تر است، زیرا آندوست گرامی، زندگی شخصیتی را برشته تحریر کشیده است که از هر حیث برای جوانان و حتی رجال میانه‌سال مرزوبوم ما نمونه شاه‌پرستی و وطن‌دوستی و خدمتگزاری به ملك و ملت بوده است.

نخستین واقعیتی که در این کتاب جلوه‌گری میکند، نقش مادر است که نشان میدهد یك مادر دوراندیش دقیق و فهیم میتواند فرزند خود را از همان خردسالی بگونه‌ئی پرورش دهدکه حاصل آن پرورش، تقدیم یك جوان برومند و خدمتگزار بشاهنشاه و بمیهن و بجامعه باشد، چنانکه روشن‌بینی و شخصیت‌ذاتی شادروان مادر امیر شوکت‌الملك همین نتیجه را ببار آورده و در پرورش شخصیت سیاسی و ملی و مذهبی «امیر» اثری نمایان و آشکار برجای نهاده است. و با انصاف باید گفته شود که جنابعالی در تشریح این نقش، از هیچگونه باریك‌بینی و ریزه‌کاری فروگذار نکرده‌اید و این قسمت از کتاب را بصورتی رقم زده‌اید که این نتیجه‌گیری بسهولت از محتوای آن نصیب خواننده میشود بدون آنکه‌کمترین مجامله و خوش‌آمدگوئی را در نوشته خود بکار برده باشید.

موضوع مهم دیگریکه شما بخوبی بیان ساخته‌اید و خواننده با خواندن کتاب بسهولت درك میکند این است که شیوه مرزداری و حکومت «خاندان علم» با شیوه‌ی خوانین و مرزداران دیگر تفاوت بسیار داشته است بدین معنی که بزرگان خاندان «علم» مردم خطه‌ی قاین و سیستان را از فرزندان و افراد خاندان خویش جدا نمی‌دانسته‌اند و با آنان همان رفتار را داشته‌اند که نسبت بافراد خاندان خود روا میشمرده‌اند، بخصوص در این مورد باید یادآوری کنم که کتاب خاطرات شادروان «خانلرخان اعتصام‌الملك» در اثبات این سخن سندی متقن و شاهدی گویاست.

امیر شوکت‌الملك این رویه را بنحو مطلوب در تمام مدت عمر و کلیه شئون زندگی اجتماعی مراعات کرده است. و حال آنکه در هیچ یك از صفحات کشور عزیز ما بین حکام و خوانین محلی چنین روشی معمول نبوده است بسهولت میتوان قبول کرد که اعتقاد راسخ و خلل‌ناپذیر خاندان علم بخصوص امیر شوکت‌الملك بمبانی مذهبی موجب این عدالت‌گستری بوده است‌چنانکه‌خودتان هم یادآورشده‌اید شادروان امیر از ترویج دین مقدس اسلام هرگز غفلت نمیکرده و بدین منظور نه تنها بحفظ شعائر مذهبی میکوشیده بلکه برای اینکه آئین مقدس اسلام جلوه‌ئی هرچه‌عمیق‌تر و چشمگیرتر داشته باشد به تأسیس مدارس برای تحصیل طلاب علوم دینیه با توجه به علوم جدید همت میگماشته است. که درآن‌تاریخ در هیچیك از نقاط ایران این نحوه تفکر سابقه نداشته است.

مسأله دیگر که واقعاً با توجه بزمان و مقتضیات محیط افراد متفکر را در برابر عظمت شخصیت امیر بکرنش ناچار میسازد جنبه فرهنگ‌دوستی و معارف‌پروری وی بوده است و واقعاً شایسته‌ی‌کمال قدردانی است که در ظلمات جهل و نادانی و در برهوت بیابانهای حاشیه کویر آنهم بهنگامی که در مرکز مملکت از «مدرسه» بصورتی قابل قبول نمونه‌های کمی پدیدار بود، امیر بپای خاست و به‌تأسیس مدارس ابتدائی ومتوسطه، برای‌دختران وپسران آن سامان پرداخت و برای دیگران نمونه و سرمشق شد تا دیگر رجال ایران نیز در اندیشه‌گسترش فرهنگ ومعارف باشند و اصلاحات‌جامعه رابصورت

ریشه‌ئی و زیربنائی آغاز کنند و همچنین است سایر اقدامات مفید اجتماعی و نوعی امیر از قبیل لوله‌کشی آب و احداث بیمارستان و نوانخانه که در کتاب شما بقدر کفایت از آنها بحث شده است.

اکنون از آندوست عزیز اجازه میخواهم که درباره شخصیت سیاسی امیر هم دقایقی را در حدی که خود درك کرده‌ام، یادآور شوم:

در این مبحث بیش از هر چیز عشق عمیق و صادقانه‌ی امیر به شخصیت استثنائی و رسالت تاریخی اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر تجلی دارد، زیرا بخوبی از مندرجات کتاب آشکار است که امیر به‌شاهنشاه رضاشاه‌کبیر عشق میورزیده و معتقد بوده است که نجات ایران از ویرانی‌ها و بی‌سامانی‌های زمان قاجاریه تنها بدست توانای این سردار بزرگ تاریخ میسر است و بی‌گمان در سایه‌ی همین اعتقاد بوده که امیر از نخستین روز طلوع خورشید درخشان پهلوی بخدمتگزاران آن مردبزرگ پیوست و تا پایان عمر دراین‌خدمتگزاری باقی ماند.

در زمینه وظیفه‌شناسی و مقاومت در مقابل خارجیها و رعایت سیاست موازنه باید اعتراف کرد که قلم شما به‌شیوائی با تشریح قسمتی از حوادث جنگ بین‌المللی اول شخصیت بارز امیر را نمایان ساخته است.

دوست عزیزم باید صادقانه اقرار کنم که جنابعالی در این کتاب یکی از مسائل گنگ و مبهم تاریخ ایران معاصر را هم روشن ساخته‌اید که آن قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان و نقش بسیار گرانقدر امیر شوکت‌الملك علم در این واقعه است‌که همواره‌کوشش میکرده است که کلنل را با پند و اندرز به‌واقع‌بینی سوق دهد و باو یادآور شود که پیروی و اطاعت از حکومت مرکزی نخستین وظیفه هرمأمور ایرانی وطن‌پرست است و این خودبازگوکننده‌ی شدت‌علاقه امیر است به تمامیت ارضی ایران و اطاعت از شاهنشاه و دولت مرکزی که حقاً امیر خود بهترین سرمشق در زمینه‌ی پیروی از این اصول بوده است.

نمیتوان پوشیده داشت که امیر در پرورش و آموزش فرزندان خویش نیز شخصیتی باریك‌بین، دقیق، سخت‌گیر و بسیار دلسوز

بوده است چنانکه فرزندانی از خود بیادگار نهاد که هر یك به‌گویا-ترین گونه‌یی اکنون بازگوکننده‌ی خصائل شاه‌دوستی، وطن‌پرستی، دینداری و مردم‌دوستی و خدمتگزاری پدر بزرگوار خویشندو خصائل پدر را نه تنها حفظ کرده‌اند بلکه همچنان آثار گرانبار آنرا بجلوه‌گری درمیآورند.

اما دوست عزیزم کتاب (امیر شوکت‌الملك علم امیر قائن) تحریر و تقریر جنابعالی (باصطلاح خودتان) با همه رسائی، شیوائی و گویائی که دارد نمیتواند بکمال عظمت خاندان (علم) را بازگو کند، زیرا تا کسی به‌آن صفحات نرود و از نزدیك آثار ملی، سیاسی و معنوی امیر را بچشم نبیند و نفوذ روحانی خاندان علم را در قلوب مردم آن سامان احساس نکند نمیتواند بحق به‌عمق شخصیت این مرد بزرگ و این خاندان گرانقدر برسد و من اگر اینك ستایشگر این شخصیت گرانمایه و این خاندان پر ثمر هستم تنها از این رهگذر نیست که نوشته‌های جنابعالی را بدقت مطالعه و بررسی کرده‌ام بلکه باین سبب نیز هست که خود بآن صفحات مسافرت کرده‌ام و از نزدیك بجلوه‌های نوسازی و بازسازی امیر در آن منطقه و عقاید مردم آن خطه واقف شده‌ام.

با این همه نمیتوانم انکار کنم که نوشته‌های سرکارعالی نیز در جای خود مقامی والا دارد که هیچ خواننده منصفی نمیتواند از ستایش ارج آن خودداری کند.

ارادتمند ـ محمدعلی مسعودی

آشنائی دوباره با امیرقائن

احمد احرار

در جریان جنگ اول جهانی «۱۸ـ۱۹۱۴» دولت آلمان تصمیم داشت زمینه یك قیام عمومی را علیه روس و انگلیس در ایـران و افغانستان فراهم سازد و این قیام را از طریق سرحدات شمالی هند به‌داخل آن سرزمین بکشاند. بدین مقصود گروهی از مأموران زبده آلمان وظیفه داشتند از تهران به کابل رفته پیام امپراتور «ویلهلم» را به امیرحبیب‌الله‌خان فرمانروای افغانستان تسلیم و در صـورت امکان پول و اسلحه بین عشایر افغانی توزیع کنند.

متفقین که ازین نقشه خبر داشتند، مأمورین خود را در سراسر ایالات شرقی ایران به‌تعاقب آلمانی‌ها گماشتند. در مناطق شمالی و شمال شرقی که تحت اشغال قشون تزاری درآمده بود، روسها پس از زد وخوردهای پراکنده، چند گروه از مأموران آلمانی را دستگیر و به‌سیبری اعزام کردند. در نواحی مرکزی و جنوب ایران نیز کـه حکام و مأموران دولتی و رؤسای عشایر طوق بردگی انگلیسیها را برگردن داشتند و دستورات کنسولگریهای انگلیس را مافوق سیاست و تعلیمات دولت مرکزی میدانستند، آلمانی‌ها با همکاری مأموران ایرانی وانگلیسی بازداشت و به‌هندوستان گسیل شدند. تنهـا در منطقهٔ قائنات، اصرار و فشار کنسولگری انگلیس بـرای دستگیـر ساختن فرستادگان آلمانی بی‌نتیجه ماند. زیرا حاکم قائنات ـ محمد ابراهیم‌خان شوکت‌الملك ـ اجازه نمیداد کسی متعرض مسافـران

شود و متعذر بود که چون دولت ایران اعلان بیطرفی داده است اتباع آلمان تا وقتی در خاك ایران سفر میکنند و مرتکب خلافی هم نشده‌اند ناگزیر باید ازحمایت قانونی مأموران ایرانی برخوردار باشند.

پافشاری امیر شوکت‌الملك موجب شد که انگلیسها او را به داشتن تمایلات «ژرمانوفیلی» متهم کنند. به‌اشاره سفارت انگلیس، امیر معزول و به‌تهران احضار شد و دولت مرکزی مقرر داشت که امور حکومت را به‌برادرزاده خود «حسام‌الدوله» تحویل دهد. معهذا چندی پس از آن، بخاطر آنکه شیرازه نظم و امنیت در منطقهٔ قائنات از هم گسسته و دشواریهای زیادی بروز کرده بود، مجدداً امیر-شوکت‌الملك به‌حکمرانی برقرار شد و به‌بیرجند بازگشت.

درین هنگام، انگلیسها نیز «اس. پی. آر» یا پلیس جنوب را بنیاد نهاده و گروهی از افسران انگلیسی و سربازان هندی را در مناطق شرقی و جنوبی ایران مستقر ساخته بودند، فرماندهی قوای انگلیس را در منطقه شرق ایران «ژنرال دیکسون» برعهده داشت که بعدها، وقتی وثوق‌الدوله قراردادمعروف‌را امضاء کرد بعنوان‌رئیس مستشاران نظامی انگلیس تعیین شد. ژنرال دیکسون در کتاب «شرق ایران، پشت جبهه جنگ بزرگ» می‌نویسد: «شوکت‌الملك به‌داشتن احساسات ضد انگلیسی معروف شده بود ولی حقیقت اینست که او را باید مردی بااحساسات ناسیونالیستی توصیف کرد. بدیهی است در نظر شخصی با تفکرات و اعتقادات ناسیونالیستی حضور سپاهیان و میهمانان دعوت نشده در خاك ایران نمیتوانست گوارا و قابل هضم باشد. لاجرم من نمی‌توانستم در برابر همچو شخصی احساسی جز تقدیر و رضایت داشته باشم و خوشحال بودم که با یکی از «دوستان اجنبی» که درایران فراوانند مواجه نیستم. چندی بعد که به‌تهران آمدم با کلماتی از قبیل «انگلوفیل» و «روسوفیل» وغیره زیاد برخورد کردم. ولی اکثریت را با «پولوفیل» های تمام عیار دیدم. بعضی ازاین «پولوفیل»ها مکرر بااشاره بمن میفهماندند که هرگاه با کمك دولت انگلیس بجای شوکت‌الملك منصوب شوند همواره در اختیار ما خواهند بود و هرچه بخواهیم انجام میدهند... ولی من

شخصاً ترجیح میدادم که باشخص شریف و وطن‌پرستی بسان شوکت‌الملك طرف گفتگو باشیم تا انگلوفیلها و پولوفیل‌ها و دوستان حرفه‌یی!»

خارجیانی که در منطقه شرق ایران مأموریت داشته و یادداشت‌ها و خاطرات خود را به‌رشته تحریر کشیده‌اند همگی امیر شوکت‌الملك را با همین صفات و خصوصیات وصف کرده‌اند. گذشته ازین ادب جبلی، فروتنی، بزرگ‌منشی، فرهنگ‌دوستی و نیکوکاری امیرقائن در زمانی‌که فئودال ایرانی نوعاً با چهره خشن و طبیعت متجاوز و بی‌اعتقادی به‌مظاهر فرهنگ و تمدن جدید مشخص میشد، پیوسته مورد اعجاب ناظران بوده‌است. زندگانی مردی بااین مشخصات حقاً شایسته آن بود که مستقلا ودرقالب یك بیوگرافی مورد بررسی‌قرار گیردو این‌خدمت‌رااخیراً آقای‌محمدعلی‌منصف تقبل‌وتعهدکرده‌است.

به‌زعم آقای منصف، تدوین زندگینامه مرحوم امیر شوکت‌الملك قبل از هرچیز یك‌حقگزاری شخصی است: «امیر بگردن‌این‌ناچیزحقی بزرگ و بعبارت صحیحتر حقی نادر وکم‌نظیر دارد... و گمان نمیکنم باانجام هرنوع خدمتی دین خود را کماهوحقه بتوانم ادا کنم. معهذا بحکم ـ مالا یدرك کله لا یترك کله ـ کوشش میکنم آخرین سپاسگزاری را بجا آورم» مع‌هذا این حقگزاری شخصی محرك ومنشأ یك تألیف اساسی واقع شده که طی آن نه‌فقط زندگانی امیرشوکت‌الملك بلکه بالتبع اوضاع واحوال منطقه قائنات و نیز بسیاری مسائل تاریخی و سیاسی دوران معاصر موردبحث و بررسی‌قرارگرفته‌است.

آقای منصف که گذشته از خویشاوندی و معاشرت نزدیك با مرحوم امیر شوکت‌الملك در ادوار متوالی مجلس شورای ملی سمت نمایندگی بیرجند را داشته است، بااحاطه براوضاع واحوال منطقه وهمینطور رویدادهای سیاسی وتحولات اجتماعی نیم‌قرن‌گذشته، در تدوین کتاب «امیر شوکت‌الملك علم، امیرقائن» از هر لحاظ موفق بوده و در عین حال از یادداشت‌ها و خاطرات معاشران ودوستان مرحوم امیر مانندکلنل وزیری، علی‌اصغرحکمت، دکترسجادی، علی‌دشتی و نیز آقای امیراسدالله علم بهره گرفته است.

دکتر جمال رضائی
استاد و معاون دانشگاه تهران

یادی از دبستان و دبیرستان شوکتی بیرجند و بنیانگذار آن شادروان امیر شوکت‌الملک علم

تا کـه یـاد از آن دبستان و دبیرستان کنم
یادی از آن پـایگـاه دانش و ایمـان کنم
گنبد گردون به‌چشمم جلوه‌گر گردد که من
یـادی از آن گنبـد نغز سپهر ارکان کنم
طـاق ایـوان مداین در نظـر آیـد مـرا
تا که من یادی زطـاق آن بلند ایـوان کنم
آفرین برهمت مـردی کـه آنـرا پی فکند
آفرین بـر همت او از دل و از جـان کنم
رفـعت بـالای آن از همت والای اوست
می‌سزد گر همتش را یـاد صـدچندان کنم

****

شوکت‌الملک علم چـون آن بنا بنیان نهاد
گفت اینك خـاستگـاه علـم را بنیان کنم
بهر دانش گستری پی افکنم کاخـی بلنـد
بی‌گزندش بیگمـان از باد واز باران کنم
چشمهٔ خورشید دانش را برافروزم در آن
تا که شهر خویش را رشك مـه تابان کنم

پرورانم تـا در آن مـردان علـم و معرفت
کودکان شهر و ده برخوان خود مهمان کنم
دانشی مردان با تقـوی در آن گـرد آورم
تا که از تقوی و علمش شهـرهٔ دوران کنم

****

آفرین برصاحب این رای و این کار بزرگ
من کنون از کار او بر رای او برهان کنم
کرد آسان مشکـل تحصیل دانش بهـر من
تا کـه هردشوار گیتی بـر دلـم آسان کنم
داشت دانش را به‌من ارزانی از راه کـرم
تا گهـرهای گران از خـویشتن ارزان کنم
کرد درمان درد جانفرسای جهلم را کـه من
زان سپس هر درد بی‌درمان خود درمان کنم
مهر شاهنشاه ایـران در دلـم افکند از آن
تا کـه من جـان برخـی شاهنشه ایران کنم
حکم شاهنشاه را پیوسته فـرمان می‌نمـود
تا که من فرمان شاهنشاه خـود فرمان کنم
آتش عشق وطن زان در دل من بـرفروخت
تا که من در راه میهن جان و تن قربان کنم
بذر ایمان در دلم زان کاشت آن مرد خدای
تا کـه من مـانندهٔ او تکیه بـر یزدان کنم

****

مـرحبا آزاده مـردی نیکـرای و نیکخـواه
شاید ار مـن ذکر خیرش از بن دندان کنم
شاید ار من بـا دلی آکنده از مهر و سپاس
از خـدایش آرزوی روضـهٔ رضـوان کنم
زانـکه یـاد آید مرا انـدیشهٔ آن رادمـرد
تـا کـه یاد از آن دبستان و دبیرستان کنم

برای حسن‌ختام این فصل قطعه شعری که شاعر گرانقدر و نکته‌سنج آقای ابراهیم صهبا سروده‌اند ذیلا درج میشود:

حق‌شناسی بجا

به‌مناسبت تالیف کتاب «امیر شوکت‌الملک علم» یا «امیرقاین» توسط استاد عزیز وسرورمحبوب جناب آقای محمدعلی منصف. «ابراهیم صهبا»

به‌اوستاد گرانقدر «حضرت منصف»
بگو چه کار ثمربخش پر بها کردی
هرآنکه خواند کتاب تو منصفانه بگفت
به بیرجند بسی خدمت بجا کردی
چه نیك وصف نمودی «امیرقائن» را
چه خوب شرح حکایات جانفزا کردی
چو این‌کتاب‌دراحوال «شوکت‌الملك»است
تو خلق را به‌مقام وی آشنا کردی
کسیکه خدمت شایان به‌شاه ومیهن کرد
حساب او ز دگر مردمان جدا کردی
وطن‌پرستی او را چو خوش نمایاندی
بسی سند که در این باره برملا کردی
ز گفتهٔ دگران بس شواهد آوردی
همین به‌خاطرهٔ خود نه اکتفا کردی
گه از «مدارس» او عالمانه کردی یاد
گه از شهامت او شرح ماجرا کردی
هرآنچه گفته ای از صدق و راستی گفتی
هرآنچه کرده‌ای از مهر و از صفا کردی
به «قاینات» تو را هست منت بسیار
که‌دین خویش بدان‌سرزمین ادا کردی

فهرست اعلام

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

۵۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۲۱۹ ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۱، ۲۷۳، ۳۴۵

علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی

۷۶، ۱۱۹

اعلیحضرت همایون رضاشاه کبیر

۱، ۱۳، ۵۷، ۸۱، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷،

فهرست نام‌های اشخاص

آ

آخوند ملاحسین ۹
آخوند ملاکاظم خراسانی ۴۵
آراسته، عبدالحسین ۱۵۳
آصف‌الدوله، الله‌یارخان ۲۶
آقاخان محلاتی ۱۰۲
آقا سید محمد ۹
آقا محمدخان قاجار ۲۵
آهی ۲۱۹
آیتی، آیةالله شیخ محمدحسین ۲۱، ۲۳۸
ابوالحسن آیتی، شیخ ابراهیم ۱۵۲ بیگ ۳۷، ۶۸، ۸۴

الف

ابتهاج، غلامحسین ۱۱۸
ابن خلکان ۳۵۱
ابوالحسن بیگ ۳۷، ۶۸، ۸۴
احرار، احمد ۳۶۹
احمدخان، ابدالی ۲۴، ۲۰۸
احمدخان، درانی ۲۴، ۲۵
اخوان، حاج محمداسمعیل ۱۵۲
اسدی، سلمان ۹۳، ۲۲۷، ۳۴۰
اسدی، علی‌اکبر ۹۳
اسدی، محسن ۹۳
اسدی، محمدولی‌خان ۱۳۸، ۱۴۱
(نیز رجوع کنید به مصباح دیوان ومصباح السلطنه)
اسکرین، سر ۲۲۷
اسکرین، سرکلارمونت ۳۳۶
اسلحه‌دارباشی ۱۱۷
اسمعیل، فرزند امیر محمدابراهیم علم ۶۲
اسمیت، آرمیتاژ ۳۲۸
اصفیا، صفی ۲۳۱
اعتصام‌الملک، کاگزار ۸۲
اعتمادالسلطنه ۳۰
اعلم‌الملک، دکتر ۲۴۲
افشار، رضاقلی ۱۰۷
افتخاری، محمدحسین ۱۳۰
اقبال، دکتر منوچهر ۳۴۳
اقبال‌السلطنه ۳۶۱
امیر، اسدالله‌خان حسام‌الدوله ۲۶، ۲۷
امیر، اسمعیل‌خان شوکت‌الملک ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۳
امیراعلم، دکتر ۱۶۰
امیرانی، علی‌اصغر ۳۴۵
امیرحسام‌الدوله، معصوم‌خان ۵۶، ۱۸۴
امیر حبیب‌الله‌خان، افغان ۳۱۱
امیر حسن‌خان، طبسی ۲۶
امیر صمصام‌الدوله ۱۸۴
امیر علم‌خان اول ۲۴، ۲۵

امیرعلم‌خان، حشمت‌الملک ۳۰۶
امیر علم‌خان، خزیمه ۴۳
امیر علم‌خان دوم ۲۶
امیر علم‌خان سوم ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۴۳، ۴۴
امیر علی‌اکبرخان، حسام‌الدوله ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۸۳
امیر علی‌خان ۲۵، ۲۶
امیر قاین = امیرمحمد ابراهیم‌خان علم، شوکت‌الملک ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۰ ۳۱، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۱۰۴، ۲۸۲، ۲۸۶، ۳۰۵
امیر محمد رضاخان، خزیمه (صمصام‌الدوله) ۴۳
امیرمعصوم‌خان ۲۴، ۲۵
امیر معصوم‌خان، حسام‌الدوله ۵۲، ۸۲
امیرمعصوم‌خان، حشمت‌الملک ۵۲
امیرمعصوم‌خان، خزیمه ۴۳
ایرج‌میرزا، جلال‌الممالک ۹۶، ۱۹۹

ب

باستانی پاریزی ۳۵۱
بقاءالدوله، وکیلی ۸۲
بهنام، زمان‌خان ۱۱۷
بهار، ملک‌الشعراء ۲۷، ۹۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
بهادر، ماژوراسمعیل ۱۹۹
بهرام، چوبینه ۳۰۶
بهرمان، حسن ۱۵۳
بهروز ۲۱۷
بیات، حاج‌سیف‌الدین ۲۴
بیات، صمصام‌الملک ۲۹۶

پ

پاکدامن ۲۱۶
پرویزی، رسول ۳۵۶
پریدکس، کلنل ۵۵، ۵۶، ۲۱۶
پسپان، کلنل محمدتقی‌خان ۱۰۵
پلوتارک ۳۵۱

ت

تاج محمدخان ۱۷۵
تهامی، آیةالله سیدحسین ۹۹، ۱۵۲، ۲۳۸
تهامی، دکتر غلامرضا ۱۶
تدین ۲۱۹، ۲۲۰
تیمور تاش ۴۹، ۶۵

ج

جانسن، مادام ۹۴
جعفرخان، کرد ۲۵
جعفرزاده ۱۵۲
جلالی نائینی، دکتر محمدرضا ۳۶۳
جم ۱۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴
جمعه‌خان، بلوچ ۱۷۵
جهانبانی، سپهبد امان‌الله‌میرزا ۶۹، ۳۴۰
جهانبانی، محمدحسین میرزا ۱۱۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱

ح

حاج شیخ‌محمدباقر مجتهد، جازاری ۱۳۷
حاجی پرویزخان ۶۳
حاجی عبدالعلیخان ۸۷
حاجی علیقلیخان، سرداراسعد ۵۰
حاجی یوسف‌خان ۶۳
حاجی میرزا عباس ۴۴
حافظ ۹۸، ۳۵۶
حایری مازندرانی، شیخ‌عبدالله ۴۵
حبیب‌الله‌خان، بلوچ ۱۷۵، ۳۶۹
حسام‌الدوله، امیراسدالله‌خان ۳۰۶
حسام‌الدوله، امیر معصوم‌خان ۳۲۵، ۳۲۶
حشمت‌الملک، امیرعلم‌خان سوم ۲۹، ۳۰۶
حکمت، حسنعلی ۲۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷
حکمت، علی‌اصغر ۲۱۲، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۶۲، ۳۷۱
حکیم‌الملک ۲۴۴
حکیمی، محمد ۲۱۵
حمزه‌ای، سیدمحمد ۱۵۳
حمدنظام ۸۰

حیدرقلی‌خان، فرزند امیرعلم‌خان حشمت‌الملک ۳۶

خ

خ
خانلرخان، اعتصام‌الملک ۲۸، ۴۴، ۱۳۱
خزاعی، امیرلشکر حسین ۱۶۹
خزعل، شیخ ۳۶۱
خزیمه، امیراسمعیل‌خان ۲۳، ۸۳، ۲۴۷
خزیمه، امیرعلم‌خان ۴۳
خزیمه، امیرمعصوم ۱۳۳
خزیمه، زهره ۶۳، ۶۸، ۸۳، ۱۳۴
خزیمه، خلیل ۶۳
خزیمه، سودابه ۶۳
خزیمه، عیسی ۶۳
خزیمه‌علم، امیرحسین‌خان ۶۳، ۸۳، ۲۴۸، ۳۴۰
خزیمه علم، پرویز ۶۳
خزیمه علم، داریوش ۶۳
خزیمه علم، طاهره ۶۳
خزیمه علم، فاطمه ۱۲، ۶۳، ۶۸، ۷۶، ۸۳، ۱۳۴
خسروپرویز ۳۰۶
خواجوی، کربلائی غلامرضا ۱۵۳
خواجوی، محمدحسین ۱۵۳
خوزستانی، منصور ۹۴

د

داریوش، دکتر ۲۱۶، ۲۱۸
داور ۱۳۳
دشتی، سناتور علی ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۸۲
دنیون، میجر ۳۱۸
دوست محمدخان، بلوچ ۱۰۶
دوغ‌آبادی، فاضل ۹
دولتشاهی، والی‌فارس ۱۰۹
دولتشاهی، ابوالفتح میرزا ۲۱۱
دولیخان، شادلو ۲۵
دهستانی، یدالله ۲۲۰
دیکسن، ژنرال ۳۲۷

ذ

ذکاءالسلطنه، شیبانی ۱۲۵

ر

رائی، شیخ‌مهدی ۱۲۰
راغبی، علیمحمد ۱۵۲
رام، مصطفی‌قلی ۳۰۲
رشدیه، مفیدالملک‌کریم ۱۲۹
رضائی، دکتر جمال ۱۶.
رضاقلی‌خان ۲۶
رضانور، دکتر ۲۴۲
رضوانی، دکتر محمد اسماعیل ۱۶، ۳۶۴
رفیع‌الملک، رسته ۲۰۲
روحی، عطاءالله ۱۳۳
رهنما، میرزا غلامحسین‌خان ۲۵۲

ز

زال‌خان ۲۵
زندیه، ابراهیم ۳۱۴

س

سالار امجد ۱۱۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
سالار محمدحسن‌خان، آصف‌الدوله ۲۶
سالك زاده ۱۳۰
سپهری، محمدرضا ۹۳، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۲۶، ۲۸۸
سپهسالار تنکابنی ۵۰
سجادی، سناتور دکتر محمد ۲۱۹، ۳۰۰
سردار ابراهیم‌خان، سیستانی ۲۷
سردار احمدخان، زابلی ۲۷، ۶۲
سردار اسعد، بختیاری ۱۱، ۵۰، ۱۰۴
سردار پردل‌خان ۲۹۲
سردار خداداد، ناروئی ۲۰۹
سردار شریف‌خان، سیستانی ۲۷
سردارعلیخان، برآهوئی ۲۰۹
سرکار امیر، امیرمحمد ابراهیم‌خان شوکت‌الملک ۵۷، ۲۹۸

سرگرد دولتشاهی ۹۴
سرهنگ اسدالله‌خان ۱۷۵
سرهنگ زندیه، ابراهیم ۳۱۴
سرهنگ علیشاه ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵
سرهنگ مکری ۲۰۲
سرهنگ نصیری ۱۶۹، ۱۷۰
سری، شاعر ۹۷
سعادت، سدهاشم ۱۵۳
سعیدالسلطنه ۱۱۸
سعیدی حاج‌سیدغلامرضا ۹۳، ۱۰۰، ۲۵۱، ۳۶۴
سلطان بیگم، صفوی ۲۴
سلیمانی، شیخ‌احمد ۱۲۶، ۱۲۷
سماعی، حبیب ۱۰۰
سمیعی، ادیب‌السلطنه ۲۱۱،
سویستانوف ۱۵۰
سیاح ۲۲۰
سهیلی ۲۱۹
سیدرضی، حسین ۱۲۸، ۱۳۱
سیف‌الدین بیات، حاج ۲۴

ش

شاهرخ‌میرزا ۲۴
شاه سلیمان دوم ۲۴
شاه‌طهماسب صفوی ۲۳
شجاع‌الملک ۱۷۸
شریدان ۲۲۷
شریف، محمدحسن ۱۵۲
شریف، دکتر مهدی ۱۶۲
شوکت‌الملک، اسمیراسمعیل‌خان ۲۹۲ ۳۲۱
شوکت‌الملک = امیرمحمدابراهیم خان (امیرقاین)
شهنازی، عبدالحسین ۹۹
شیبانی (حبیب‌الله‌خان) ۳۱۳ـ۱۳۴
شیبانی، امیرمعصوم ۱۵۳
شیرازی، مهندس اسمعیل ۲۰۲

ص

صاحبدیوان شیرازی ۴۰
صالحیار، غلامحسین ۳۳۶
صمدی، حاج‌محمدمهدی ۱۵۳
صمصام‌السلطنه بختیاری ۱۸۱
صمصام‌الملک بیات ۲۹۶
صهبا، ابراهیم ۹۷، ۲۴۹، ۳۷۴

ض

ضیاءالاطباء ۹۲، ۲۸۸
ضیائی، دکتر محمود ۲۴۳

ط

طاهر ذوالیمینین ۳۰۶
طاهری، محمدحسین ۹۲، ۱۱۸، ۲۸۷
طوفان ۱۲۸

ظ

ظهیرالدوله ۱۰۴

ع

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه۲۶
عبدالرحمن، ماژور ۱۲۱
عبدالصمدشاه ۱۰۲
عبدالعلی‌خان طبسی ۳۱
عبدالاحدخان ۲۰۵
عرب‌زاده، محمدعلی ۱۵۳
عسکری، غلامحسین ۵۴، ۱۱۸، ۲۸۷
عسکری، محمدحسن ۹۳
عشقی، میرزاده ۹۷، ۱۰۱
علاء، حسین ۲۴۷
علم، امیراسدالله ۱۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۵
علم، بلقیس = بلی ۶۴، ۶۵، ۷۴
علم، خدیجه ۱۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶

علم ، ساره ۱۰، ۶۱، ۶۲
علوی، علیرضا ۱۵۲
علی‌اکبرخان، دکتر ۱۲۹
علی‌اکبرخان، سرتیپ ۵۳
علیخان، سیستانی ۲۶
عمیدی، سرلشکر ۲۱۳
عیدوخان، بلوچ ۱۷۵
عین‌الدوله ۴۹، ۵۰

غ

غلام‌یحیی‌خان، افغانی ۲۰۵
غنی، دکتر ۲۱۱
غنی، محمدحسین ۲۱۸، ۱۳۰

ف

فاضل، دکتر حسن‌خان ۲۴۳، ۲۸۱
فاضل، آیةالله شیخ غلامرضا ۹۹، ۱۳۷
فتحعلیشاه قاجار ۲۶
فخرالدین‌پاشا، سرتیپ ۲۰۹
فرخ، معتصم‌السلطنه ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۹، ۳۵۹
فرزان، علامه سیدمحمد ۹۹، ۱۳۸، ۱۵۳، ۲۳۸، ۲۴۷، ۳۴۸، ۳۶۴
فرزانه، حاج‌آقارضا ۱۵۲
فرزین، محمدحسین ۱۶
فرزین، محمدعلی ۲۱۰
فرمانفرما، عبدالحسین‌میرزا ۵۵، ۷۴، ۷۵، ۱۰۱
فرمانفرمائیان، بهرام ۶۴
فرمانفرمائیان، عباس ۶۴
فروغی ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۱
فروهر، ابوالقاسم ۲۱۳
فرهنگ، محمدعلی ۱۵۳
فریدی ۱۳۰
فهیم‌الملک ۱۹۶
فیشر، میجر ۱۷۴

ق

قوام‌السلطنه ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۳۴۵، ۳۵۹
قوام‌الملک ۲۹، ۶۶، ۲۱۲، ۲۱۹
قوامی، دکتر اسد ۱۱، ۱۳۶

ک

کاسمنسکی ، دکتر ۶۹
کاسمنسکی، لوبا ۶۹
کاشانی، شیخ‌احمد ۱۴۰
کاشف، غلامحسین ۲۱۹
کربلائی رقیه ۶۳، ۶۵
کرنلی، مادام ۷۴
کریم‌زاده، حاج‌محمدرضا ۱۵۳
کریم دادخان، معززالملک ۴۹
کسروی، دکتر محمود ۲۱، ۸۰، ۱۲۸، ۱۳۰
کشاورز، علی‌اصغر ۸۰
کفائی، آیةالله‌زاده ۱۹۷، ۱۹۸
کلنل‌پریدکس ۵۵، ۷۹ (= پریدکس)
کلنل علینقی، وزیری ۵۳
کلنل محمدتقی، پسیان ۱۷۶ تا ۱۹۸ ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۷

گ

گری، سرادوارد ۳۲۲
گلاسمیت ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۳۵۸
گنجی، دکتر محمدحسن ۳۵۴
گواهی، محمد ۱۲۸، ۱۳۰

ل

لجمن سنگ ۱۲۱
لطفعلی‌خان زند ۲۵
لطفی، محمدباقر ۱۵۳
لقمان‌الدوله، دکتر ۲۴۲

م

مارک‌کیس، کلنل ۱۷۴
مأمون عباسی ۳۰۶

مجیدی، احمد ۱۳۶
محراب‌خان، امیر ۲۴
محسن‌زاده، احمد ۲۲
محمدابراهیم‌خان قورگی ۴۳
محمداسماعیل‌خان، افغانی ۲۰۵
محمد انورخان ۲۰۵
محمدخان بلوچ ۲۳
محمدعلیخان قوانلو ۲۴
محمدعلیشاه قاجار ۵۰، ۱۰۴
محمودمیرزا، افغان ۲۶
محمودی، طوبی ۶۸، ۱۳۱
محوی ۳۲۳
محیط طباطبائی، سیدمحمد ۳۴۷
مختاری، رکن‌الدین ۱۰۰
مدرس، سیدحسن ۹۹
مستوفی‌الممالك ۲۶۹
مستوفی، میرزامهدی‌خان ۹، ۵۳، ۶۱
مسعودی، محمدعلی ۳۶۵، ۳۶۸
مشارالملك ۱۹۶
مشیرالدوله ۱۹۵، ۲۰۰
مصباح، میرزا بدیع‌الله‌خان ۲۰۲
مصباح‌السلطنه، محمد ولیخان اسدی ۱۳۸
مصباح‌السلطنه، محمدولیخان اسدی۱۳۸
۱۴۷
مظفرالدین‌شاه قاجار ۱۳، ۴۹
معتصم‌خان، افغانی ۲۰۵
معتضدی، محمدتقی ۸۰، ۸۲
معدل‌الدوله کاشی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱
معینی، غلامرضا ۹۴
معززالملك، کریم‌دادخان ۴۹
معزی
مك‌ماهون، کلنل
ملاباشی، ملاکاظم ۹، ۴۰، ۸۴
ملك ۱۵۲
ملك، حاج حسین‌آقا
ملك‌پور، محمدعلی ۱۲۸، ۱۳۰
منصف، محمدعلی (نگارنده، مؤلف) ۹،
۱۶، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۶۹، ۸۰، ۹۳،
۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۸
منصور، علی ۲۴۳
منصورالسلطنه ۱۹۶
منصورالملك ۲۵۳
مهران، دکتر ۱۳۲
موریه ۳۳۵
میر، دکتر ۲۴۲
میرزاداود ۲۴
میرزامحمدحسین معلم ۱۴۰
میرزای شیرازی ۹۹
میکده، سلیمانخان ۲۸۶، ۲۸۷

ن

نادرقلی افشار، نادرشاه افشار ۲۳، ۲۴،
۲۰۸
ناصح، اسدالله ۱۲۸، ۱۳۰
ناصح، ذبیح‌الله ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۳۴۸
ناصح، شیخ علی‌اکبر ۱۲۹، ۱۳۰
ناصح، شیخ محمدرضا ۱۲۹
ناصح، محمد ۱۲۸، ۱۳۰
ناصح، میرزااحمد ۱۲۹
ناصرالدین‌شاه قاجار ۲۶
ناصری، حاج‌محمد ۱۵۲
نجومی، اسمعیل ۲۱۶
نراقی، میرزا احمد ۵۳، ۱۲۶، ۱۲۷،
۲۸۸
نراقی، میرزا مهدی ۱۲۸
نفیسی، دکتر مؤدب ۱۱۸
نقیب‌السادات ۸۷
نمازی، شفیع ۱۱۸
نواب، دختر امیرعلم‌خان سوم ۳۱
نواب، زوجه امیر محمدابراهیم‌خان علم
۶۲، ۶۳
نوابه خفی ۲۷، ۲۹
نوازی، حاج غلامرضا ۱۵۳
نوربخش ۱۱۳
نوری، حاج شیخ‌فضل‌الله ۵۰
نیدرمایر، آلمانی ۵۵، ۱۰۱
نیری، شاهرخ ۹۴
نیو، مستر ۲۹۰

و

واثق، میرزا ابوالقاسم ۱۲۹، ۱۴۰
وثوق‌الدوله ۳۲۸
وزیری، کلنل علینقی ۵۳، ۷۴، ۸۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
وکیل‌الدوله، امیرعلم‌خان اول ۲۴
وکیلی، بقاءالدوله ۸۲
ویگورنیتسکی، ژنرال ۶۹، ۲۹۰
ویگور نیتسکی،، مادام ۶۹
ویلهلم، امپراتور ۳۶۹

ه

هاجر، زوجه‌امیرعلم‌خان حشمت‌الملك ۳۵
هادوی، آیةالله شیخ‌هادوی ۷۷، ۹۹، ۱۰۴
۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۵
هادوی، شیخ عبدالله ۱۲۸
هادوی، محمدمهدی ۱۵۲
هاشمی، سیدامین ۱۳۶
هال، ماژور ۱۷۴، ۱۷۵
هال، ملوین ۳۰۲
هدایت، سرلشکر دکتر ۲۳۹
هوسن، مستر ۹۲، ۹۵
هیل، مستر ۲۹۰

ی

یاور اشرف ۵۳
نعمائی، حبیب ۷، ۳۴۶
یوسف علیخان جلایر ۲۴، ۲۵

امیرکبیر منتشر کرده است:

پنجاه و پنج
بقلم: علی دشتی

دشتی درآثارش هم اهل ادب است و هم مرد تاریخ و سیاست، آنچه درقلمرو سعدی و نقش حافظ و خیام نگاشته است چهرهٔ ادبی اوست و آنچه در روزنامهٔ «شفق سرخ» و «عصر انقلاب» و «عهد انقلاب» در بارهٔ حوادث داغ سالهای کودتای حوت ۱۲۹۹ رقم زده است سیمای سیاسی و اجتماعی اوست.

البته حقیقت اینست که در هردوی این آثار لفظ جای خود دارد و اگر نویسنده می‌توانسته بار معنی را در قالب الفاظی کمتر حمل کند و نکرده است شوقی است که در هرحال به‌زیبانویسی و شیوانویسی دارد. دشتی گاهی در تصوف هم قدم گذاشته است اما کوتاه و درحاشیه و شاید اظهارنظر دربارهٔ صوفیه را از مجالست و مصاحبت با برخی از دوستان محققش چون «دکتر قاسم غنی» داشته باشد. بهرحال دشتی از اصحاب خاص قلم است و قلم با اوست.

مجموعه‌یی که به‌عنوان پنجاه و پنج نشر شده است از آخرین کارهای دشتی است که به‌گروه دوم یعنی آثار تاریخ و سیاست او مربوط است. نویسنده روزنامه «شفق سرخ» و «عصر انقلاب» در عرصه سیاست و بازیهای آن به‌گوشهٔ زندان می‌افتد و درکریدور شمارهٔ ۸ زندان جایی مناسب و بالی فارغ می‌یابد تا درگذشته مرورکند و تفحص. حاصل این جستجوی ذهنی «پنجاه و پنج» است که اوضاع سیاسی ایران را از دوران سرکردگی رضاخان میرپنج تا شهریور سال ۱۳۲۵ به‌مطالعه می‌گیرد و یاد مغتنمی است از سردار دلیر تاریخ ایران. پنجاه و پنج دشتی پرتو درخشانی است که ببرخی از زوایای تاریك و مبهم دورهٔ بازسازی ایران نوین می‌تابد تاخواننده حقایق را از لواحق قصد و غرض بازشناسد.

خاطرات سیاسی فرخ

تقریر سیدمهدی فرخ

به‌اهتمام و تحریر پرویز لوشانی

فرخ، سیاستمدار کهنسال ایرانی که به‌سال ۱۳۵۲ درگذشت، در این کتاب سیمای سیاسی شصت سال از تاریخ معاصر ایران را ترسیم می‌کند. او با بیان خاطرات سیاسی‌اش چهرهٔ راستین بسیاری از بزرگترین رویدادهای سیاسی عصر حاضر را باز می‌نمایاند و بازیگران اصلی صحنه‌های سیاست را باز می‌شناساند.

فرخ، زندگی سیاسی پربار و پرمسئولیتی داشته و به‌این خاطر دربسیاری از ماجراهای سیاسی دخالت داشته است و خاطرات او می‌تواند روشنگر بسیاری از وقایع سیاسی باشد.

فهرست سالانهٔ انتشارات خود را منتشر کرده‌ایم.
علاقه‌مندان می‌توانند به‌آدرس «تهران ــ سعدی شمالی ــ بن‌بست فرهاد ــ شمارهٔ ۲۳۵ ــ دایرهٔ روابط عمومی مؤسسه انتشارات امیرکبیر» با ما مکاتبه کنند تا فهرست سالانه را ــ به‌رایگان ــ برای ایشان ارسال داریم.